



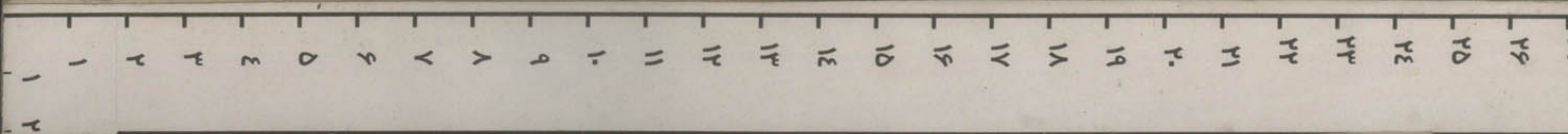
مخمس
ررای
م

کتب خطی از مؤلفان
 از پیشتر علی قزلباش زین
 آید خطاب الی یارین
 که در بار آن حضرت صلوات
 بر او باد از صاحب اختیار
 از بنده خندان و مستحقان
 غلامان سبب زانو خم کردن
 کلاه پیشانی و کلاه
 سوره سبب زانو خم کردن
 نیز از بار آن حضرت صلوات
 بر او باد از صاحب اختیار
 از بنده خندان و مستحقان
 غلامان سبب زانو خم کردن
 کلاه پیشانی و کلاه

الکوفه للدریة

کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتاب (در احوال حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام)
 مؤلف: علی بن ابی طالب
 جلد (.....) از کتبه مجلس
 آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
 شماره ثبت کتاب: ۴۱۹۵
 ۴۲۱۳


خطی اهدائی
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 ۱۳۳۰



۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب (مجموعه) از کاتب (امدادی)
مؤلف: ...
جلد: ...
آغاز: ...

تاریخ ثبت کتاب: ۱۳۱۵
شماره ثبت کتاب: ۴۲۱۲



خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب (مجموعه) از کاتب (امدادی)
مؤلف: ...
جلد: ...
آغاز: ...

تاریخ ثبت کتاب: ۱۳۱۵
شماره ثبت کتاب: ۴۲۱۲

هر سخن در کتاب خوانده
 از تفسیر علم قرآنی در بیان
 آیه و خطاب الهی در بیان
 که در این کتاب در بیان
 با افعال و افعال در بیان
 بر زبان و کلام در بیان
 سخن در بیان در بیان
 از تفسیر علم قرآنی در بیان
 آیه و خطاب الهی در بیان
 که در این کتاب در بیان
 با افعال و افعال در بیان
 بر زبان و کلام در بیان
 سخن در بیان در بیان
 از تفسیر علم قرآنی در بیان
 آیه و خطاب الهی در بیان
 که در این کتاب در بیان
 با افعال و افعال در بیان
 بر زبان و کلام در بیان
 سخن در بیان در بیان

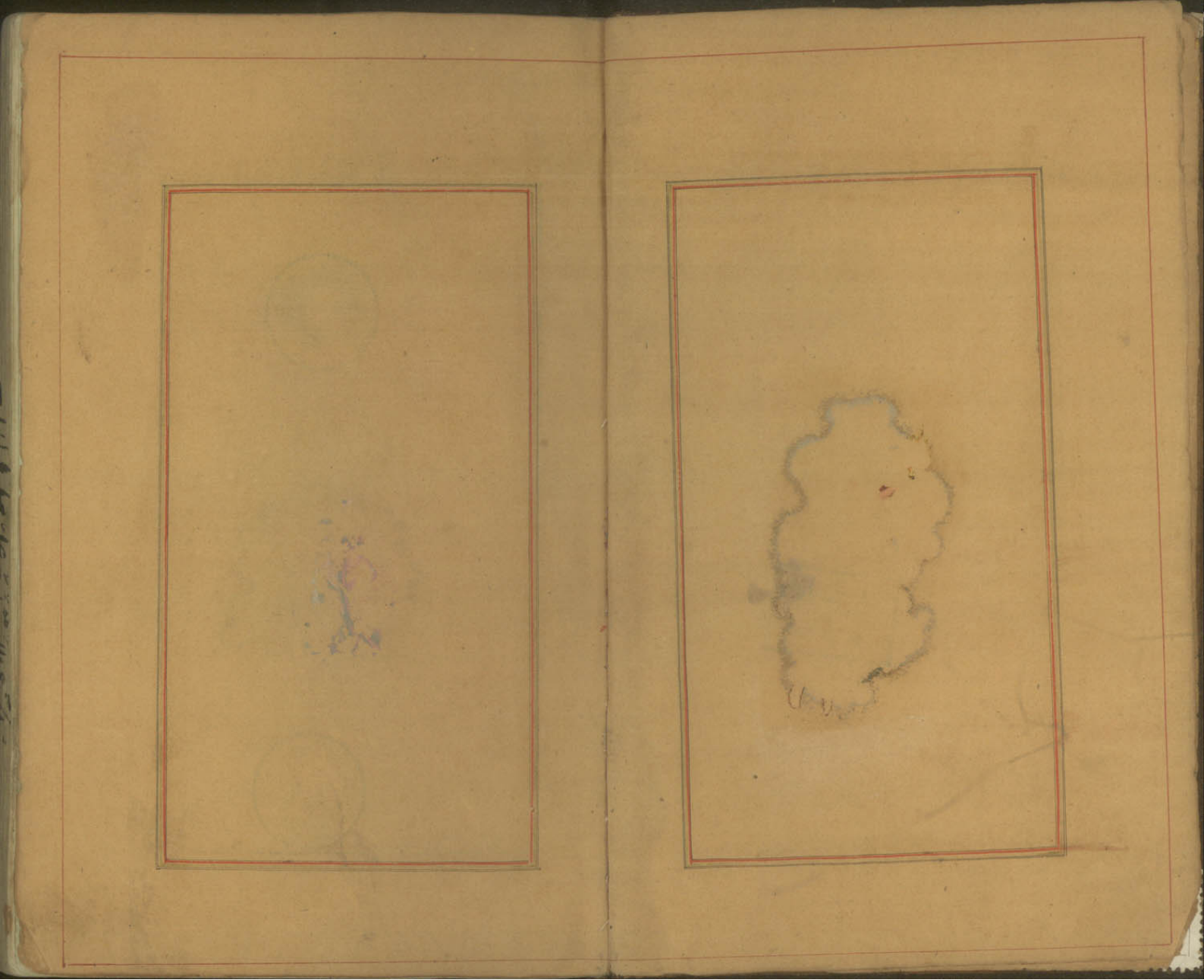
الکتابخانه

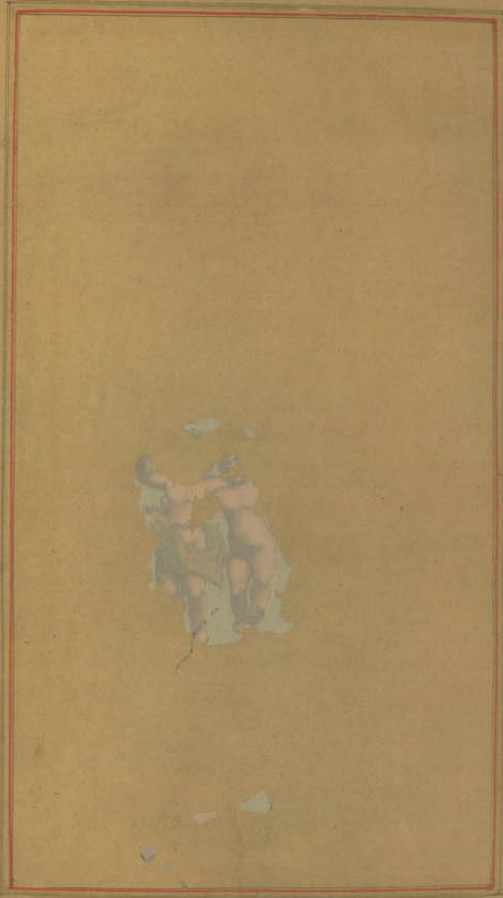
کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتاب (در اتمه صحاح الهمم از ابن سبئین)
 مؤلف: عبد السلام بن سبئین (اهدائی)
 جلد: (۱) از کتب خطی
 آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
 شماره ثبت کتاب: ۴۱۹۲۵
 شماره: ۴۲۱۲

کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 خطی اهدائی
 ۱۲۲۰

۱۳۴۰

بازرسی شد
۶ - ۳۷

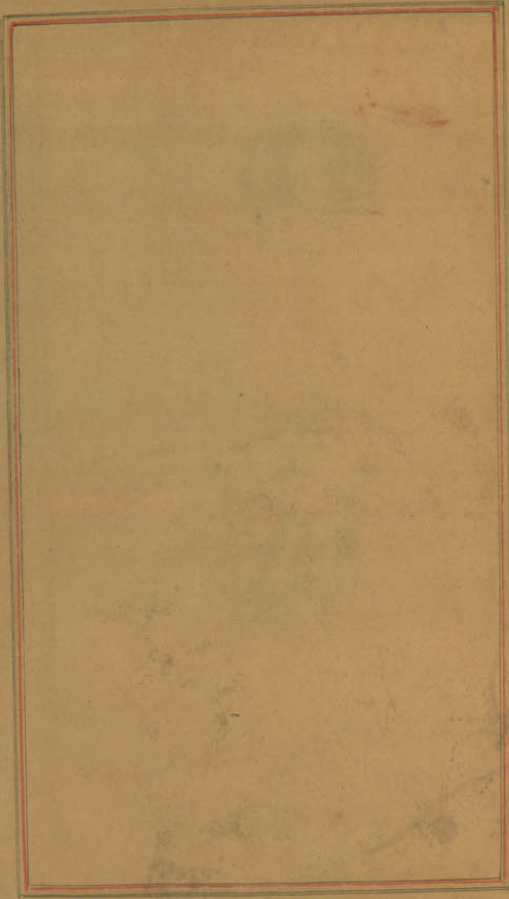






الف

کتاب عباس مری
در مجادله با خصم شرافت





بسم الله الرحمن الرحيم

محمد رحمة و شایسته مبارکگاه احدیت حضرت محمد و آل او بودی که از حق
عزایت و بندگی پروری با چاکرکان از ظلمت جهل و نادانی را بنیاده عیون
و طریقی مستقیم هدایت فرمود و از در کائنات بحسبیت و عتبات صحیح
گرفت نموده بدرجات عدل و انصاف مصعد ساخت و با الهام طریقت
و برهان سعادت تو حید رسانید و بدولت انبیاء و اطاعت خاتم انبیا
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از همه اسم اعتبار نام گرفت که در ایند بخلعت
تشیع بسید او صیانت علم رضی و اولاد اطهارش مجتمع فرمود و بنزله تبری
از اعدای دین بین جاحدین طریقه و مذاهب از طاهرین نمره کرد و بهر حال که

به اناناه خدا و ما کننا محمدی لولا ان مهدانا الله لظلمنا الله الذی مهدانا و ما کننا محمدی لولا
ان مهدانا الله انما بعثنا محمد بن کبیرا فخر عباد الله و اوج جسم الی ربنا کریم
القوی عباس المولوی غفر الله له و لوالدیه و لا نوار الزینین انوار البرقعات
که چون بنا بر رخت حضرت حکیم عالم الاطلاق که فرمود اذغ الی
رکت با طکره و الموعظه اثره و جاد و ظلم باقی می آید حضرت سید بشر
و حضرت ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الخالق الا که و علی صایب
و انظر و غنای دانش و در اجادلات مناظرات با سکرین دین اسلام
و مخالفین مذموب حتی آنکه کرام علیهم صلوات الله الملك العلام
واقع شد که هر یک تجسست و اضع و بهر هایت قاطع بر تقیت
دین اسلام و مذموب حتی شیعه اثنا عشر که فرقه با هر عبارت
از ایشان است و بطلان ادیان جاحدین دین اسلام و مخالفین بد
حتی ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم جمعین که فرقه مالکیه تحقیق ایشانند
و هر یک ازین مناظرات و مجادلات متفرق در کتابی در رساله و جموعه
و اکثر زبان عربیه واقع شد و غیر طالب علمان و معنی دانان از آنها منتفع

توانند بخاطر قاهر این ضعیف با نصاحت رسید که مجموع آنها را بر زبان
فارسی در یکجا جمع و کتاب علی بن محمد کند تا ارتفاع طالبان حقیقت این در کتب
حق از عیب بجز از آنچه میرد ازین جهت این ضعیف نیز با جور باشد و اول
نمود که در مناظره را در فصل بیستین نموده حضرت فضول را در اول کتاب
ذکر کند تا هر مناظره که مقصود باشد بفرستد رجوع نموده بسبوت از اول
یافت و ما تو نسیمی الا با تیره و هو حسبی و نعم الوکیل و حضرت فضول
اینست **فصل اول** در ذکر مناظره حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی
علیه و آله با هسل ادیان نهمه **فصل دوم** در ذکر مناظره حضرت سید المر
الفالعالمین ابی طالب صوات از عیبه با هاجرین و انصار **فصل سیم**
در ذکر مناظره حضرتش صوات از عیبه با ابو بکر و عمر **فصل چهارم**
در ذکر مناظره حضرت رابع ال عجا انا هم حسین صوات از عیبه با
فصل پنجم در ذکر مناظره حضرت علیها السلام **فصل ششم** در ذکر مناظره
و مکالمه حضرت حسن آل عجا انا هم حسین صوات از عیبه با
فصل ششم در ذکر مناظره و مکالمه حضرت سیدت جدین صوات از عیبه

بدر منظر

با پرشای **فصل هفتم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت باقر علوم صوات از عیبه
فصل هشتم در ذکر مناظره و مکالمه حضرت صادق صوات از عیبه **فصل نهم**
در ذکر مناظره و مکالمه حضرت کاظم صوات از عیبه با هرون ارشدید
فصل دهم در ذکر مناظره و مکالمه حضرت رضا صوات از عیبه در مجلس نایب
با هسل ادیان مختلفه **فصل یازدهم** در ذکر جواب حضرتش در سؤالات ثانی
فصل دوازدهم در ذکر مناظره و مکالمه حضرت تقی جواد صوات از عیبه
با یحیی ابن اکثم **فصل سیزدهم** در ذکر مناظره و مکالمه حضرت تقی مادی صوات از
عیبه **فصل چهاردهم** در ذکر مکالمه حضرت زکی عسکری صوات از عیبه
فصل پانزدهم در ذکر مکالمه حضرت بقیه الله مهدی الهادی صوات از عیبه
فصل شانزدهم در ذکر مناظره مفید رحمة الله با قاضی ابوبکر بن بیار و شیخ
مقزنی و مکالمه علی بن مسلم رحمة الله **فصل هیفدهم** در ذکر مناظره و مکالمه
مفید رحمة الله با کاتبی و ابی عمر و شوطی **فصل بیجدهم** در ذکر مناظره شام حکیم
رحمة الله و علی بن شیبه با ظار بن عمر و ضعی **فصل نوزدهم** در ذکر مناظره مفید رحمة
با درستانی و جواب حضرتش که از خواص خود را **فصل بیستم** در ذکر جواب حضرت

رضا صلوات الله عليه لأمون را و نقل کلامه شیعه بستی **فصل بیست و یکم** در
 ذکر جواب مفید رحمة الله اعراض ابو الحسن خیاط را **فصل بیست و دوم** در ذکر
 جواب هشتم بن حکم رحمة الله سؤال یکی بن خالد بر کما را و مناظره ابو محمد
 بن بزید با فر در حضور مارون الرشید **فصل بیست و سوم** در ذکر استدلال مفید فرشته
 بر عدم میت ایر المؤمنین علیه السلام بانی بکر **فصل بیست و چهارم** در ذکر جواب پنجم
 میس مؤلا سبیلی را **فصل بیست و پنجم** در ذکر جواب حضرت ایر المؤمنین علیه السلام
 غیر سؤال شیخ شامی را **فصل بیست و ششم** در ذکر جواب حضرت مفید
 رحمة الله استدلال نواصب از آیه بر فضل ابو بکر **فصل بیست و هفتم** در ذکر
 جواب مفید رحمة الله نواصب را در باب مصاحبت ابو بکر در غار
فصل بیست و هشتم در ذکر جواب مفید رضی الله عنه استدلال نواصب را
 بر فضل ابو بکر از دو حدیثی که خود در نقل آن مفرقه **فصل بیست و نهم** در ذکر جواب
 مفید رحمة الله استدلال نواصب را بر صحت امامت ابو بکر از حدیثی
 که خود بر ام با فر اند **فصل سی ام** در ذکر جواب مفید رضی الله عنه سیاه
 که از آیه سؤال نمود **فصل سی و یکم** در ذکر سؤال ابو حنیفه از حضرت کاتب

مؤید

صوات از عید **فصل سی و دوم** در ذکر کلامه حسن بن فضال ابو حنیفه
 و استدلال مفید رحمة الله بر ظلم ابو بکر و عمر بر حضرت فاطمه علیها السلام
فصل سی و سوم در ذکر جواب هشتم بن حکم رضی الله عنه سؤال مروی را از معنی
 حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام عامر روایت نموده اند **فصل سی و چهارم**
 در ذکر تحقیق شیخ مفید رحمة الله حدیثی طبر را **فصل سی و پنجم** در ذکر جواب
 مفید رحمة الله مرد مغز را که از غیبت حضرت بقیه الله سؤال نمود **فصل سی و ششم**
 در ذکر جواب ابو محمد فضل بن بش از آن سابق را که از امامت حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال نمود **فصل سی و هفتم** در ذکر مناظره مفید فرشته
 با ابو بکر بن تر **فصل سی و هشتم** در ذکر جواب مفید رحمة الله از امامت غار ابو بکر
فصل سی و نهم در ذکر فتوی مفید رضی الله عنه در سئوال مفید **فصل سی و دهم** در ذکر
 فضل بن بش از آن مفید رضی الله عنه حدیثی مخالفین را **فصل سی و یکم** در ذکر
 قول فضل بن بش از آن مفید رحمة الله در آیه والوالارحام بعضهم اولی
 ببعض **فصل سی و دوم** در ذکر جواب یکی از سادات عالی نسب که در اسب
 عزالدین بن افسوسی کوفی میگفتد متعصبی را در حضور ستم عباس

فصل پنجم در کلام حضرت امام محمد بن علی الباقر صلوات الله علیه حسن
 بصری فصل پنجم چهارم در ذکر و مکالمه علیه السلام بن عباس با معاویه فصل پنجم
 در ذکر مناظره مفید حضرت اباعبدالله در قول عباس فصل پنجم ششم در ذکر جواب شیخ مفید
 رضی الله عنهما اعتراض مخالف جاحد را در غیبت حضرت بقیة الله صلوات الله
 علیه فصل پنجم هفتم در ذکر مناظره هشتم بن حکم در مجلس کج بن خالد برکات و مناظره
 او در لجه با عبید بن عمیر و مناظره او در مجلس حضرت امام جعفر صلوات الله علیه
 فصل پنجم هشتم در ذکر مناظره سعید بن جبیر علیه السلام و فرزند الله فصل پنجم نهم در ذکر مناظره
 علی بن ابی طالب رضی الله عنهما فصل پنجم دهم در ذکر مناظره توحید بن ابی القیس حماد در
 رکن آله و فصل پنجم یازدهم در تفتیح ایمان ابوطالب فصل پنجم دوازدهم در ذکر مناظره شیخ مفید
 رحمة الله با علی بن عباس از مانی و جواب حضرت شمس بن ابراهیم پدر ائمه صلوات الله علیه
 در ذکر مناظره شیخ مفید رضی الله عنهما با شیخ عبید بن جهم فصل پنجم چهارم
 در ذکر جواب سید حسن بن سید را و فصل پنجم پنجم در ذکر مجلس اول مناظره
 ابن ابی اسود با فاضل مروی فصل پنجم ششم در ذکر مجلس دوم مناظره
 حضرت شمس با همیس فاضل مروی فصل پنجم هفتم در ذکر مجلس سیم مناظره حضرت

بن

مالک بن انیس
 ۲۵ جمادی الثانیة
 ۳۱

با همیس فاضل مروی فصل پنجم هشتم در ذکر مناظره نامون با همیس کس از فضلی اهل حله
 فصل پنجم نهم در ذکر مناظره شیخ حسین بن عبدالصمد با فاضل صلی فصل پنجم ششم
 در ذکر مناظره فاضل زاده کروری با فاضل زاده اوزبک در مجلس ششم
 شاهچراغ مکان شاه عباس بن ابی طالب مضبوط فصل پنجم هفتم در ذکر مجلس اول
 مناظره یکی از سادات عالی بن مدینه شرف علی ساکنین اسلام با یکی از فضلاء
 اهل خلاف فصل پنجم هشتم در ذکر مجلس دوم مناظره سیادت و بیعت
 پناه مذکور به همیس فاضل در مدینه شرف علی ساکنین اسلام فصل پنجم نهم
 در ذکر مناظره یکی از فضولان مان با فاضل اهل خلاف در بلاد هند و سنا
 فصل پنجم دهم در ذکر مناظره ابو جعفر توحید بن مؤمن الطلاق با ابن ابی حذره
 فصل پنجم یازدهم در ذکر حکایات عجیب فصل اول در ذکر مناظره حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله با یهود و نصاری و جاحد دهری و ثعوبی و مشیر کن عرب
 و آن نیت که در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی رحمة الله از حضرت ابو جعفر حسینی
 صلوات الله علیه روایت که آنحضرت فرمود که حضرت صادق از حضرت باقر صلوات
 الله عنهما از حضرت سجاده و آنحضرت از سید صدوق آنحضرت از حضرت ابراهیم

در ذکر مناظره

نقل نموده که آنحضرت فرمود روزی جمع شدند در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آله اسب پنج دین بود و نصاری در دهریه و ثوبیه و مشرکین و سبب ظاهر بود و گفتند
 ما قایلیم باین که غیر از پروردگارت و آنگاه که با تو مناظره کنیم ای محمد صبر و میم که تو میگوئی
 اگر چنانچه تو ما بعت نامیکنی پس ما بر حسب نزدیکی از تو و از تو فضا میگیریم اگر ما مخالف
 کنی با تو خصومت و جدل بنماییم و کرده نصاری گفته که ما قایلیم باین که سبب پرورد
 تعالی هست با او متحد است آمده ایم که بر بنیم تو چه میگوئی اگر چنانچه تو ما بعت نامی
 درین قول پس ما بعت تغییریم و از تو فضا میگیریم اگر درین قول مخالفت نامای ما تو
 خصومت و مجادله میکنیم و جماعت بهر کس گفته که ما قایلیم باین که اسبیا را
 اولی بیت همه قدیم اند و آمده ایم نزد تو که بر بنیم تو چه میگوئی اگر ما ما بعت کنی
 از تو ما افضل و استحقاق نصواب خواهیم بود و اگر چنانچه درین قول مخالفت نامایی
 با تو خصومت خواهیم نمود و کرده ثوبیه گفته ای محمد ما میگویم که نور و طهارت تیر عالمانند
 آمده ایم که بدانیم تو چه میگوئی پس اگر ما ما بعت نامی ما سبب نصیب و فضل از تو
 خواهیم بود و اگر ما درین قول مخالفت نامی با تو خصامت و مجادله خواهیم نمود
 و طایفه مشرکین عجب گفتند ما را اعتقاد نیست که بتهای ما الهی ما آمده ایم

نقل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

که بریم

که بریم تو ما بعت نامی ما درین قول با مخالفت اگر مانع ما باشی پس ما از تو
 افضل و بیشتر نصواب خواهیم بود و الا با تو خصامت و مناظره خواهیم کرد پس حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ایمان دارم بخدای که می گوی است و او را شریک نیست
 و کا فرم بجهت و طاعت و بجز معبود سوا می او و بعد از آن ایشان خطاب نموده
 فرمود بهرستی که در آنحضرت است و تقاضا فرستاده است بفرمودمان در حالی که کن
 بیشتر و نیزیم و حجت عالمانم و زود پیشه که یکس که یکس کند با خدای عالم با کرد
 بگردن ما و بعد از آن بیجاغت میجو دست و جگر کردیم فرمود که آیا آمده اید پیش من
 و توقع دارید که من قول شما را بی حجت بر نامی قبول کنم میجو و گفتند ای ما این توقع
 از تو نداریم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و حجت خود را بر من ظاهر سازید
 و بگوئید چه چیز شما را برین داشته که غیر از پروردگارتان است که ما باری میجو و گفتند
 بواسطه این که او را پروردگاری میگویم که او توری را اجام نمود از جهت نبی اسرائیل بعد از
 که از دست ایشان فرقه بود و این را کرده توانست که توری را اجام نماید
 پس آنکه او پروردگارت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که چون چیزی
 پر حضرت است تقاضا بهت حضرت موسی بر شمشه و حال آنکه او توری را از

نقل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

جانب حضرت الله تعالی بنی اسرائیل آورد و بنی اسرائیل از وجه آتی که شما می بیند
 دیدند پس اگر عزیز بود سبط این که بهت که توتیر را احیا نمود پس حضرت الله تعالی باشد
 پس موسی اخی را اولی خواهد بود و بر پسر بودن بر آن که امی که با عهده است
 سبب پسر بودن عزیز است در موسی اصناف آن که بهت حاصل بوده پس باید
 که موجب نزلتی باشد از برای موسی که زیاده از نبوت باشد زیرا که شما را
 پسر بودن عزیز این را خواسته است ای که در مردم است هندی میکند که پیر یا مادر ما
 و علی میماند اولاد حاصل میشود و کافر خواهد بود و حضرت الله تعالی را پیر
 حضرتش را بخلقتش پر نموده ای در صفات قدسین را از جهت حضرتش
 واجب گردانیده ای و ازین بر شما لازم می آید که حضرتش را حادث و حقوق
 بداند از جهت حضرتش صانع و خالق قرار بدهد که حضرت او را خلق نموده
 باشد بخود چون این قول را از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدید
 گفتند ما از پسر بودن عزیز این را نخواسته ایم زیرا این که حضرت با عهده است
 تو لقی می کنی و می گویم او پسر خداست یعنی که بهت که اگر چه ولادتش متحقق نباشد
 همچون که بعضی عمای ماکس را از جهت کرام میگویند میفرماید فرزند من این فرزند

نماز حضرت رسول صلی الله علیه و آله

زبان

نه با معنی که ولادت را اثبات نمایند از برای آن شخص زیرا او چیزی است پس بسیار
 در آن شخص نیست و همچنین چون حضرت الله تعالی بفرز کرده که راستی که بغیر کرده می دانند که
 را معنی که بهت نیز از فرزند خود اخذ نموده اگر چه ولادتش ثابت نباشد حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که همین معنی است که بهت است که در این جهت که بهت سبب فرزند
 بودن عزیز باشد پس موسی بفرزند بودن اخی را اولی خواهد بود و بهت
 که حضرت الله تعالی باطل را رسوا میگرداند و جهت اولاد و اولاد فیکند پس زیرا
 ازین که گفتند بر شما چیزی دیگر عظیم تر از آن که گفتیم لازم می آید زیرا شما گفتید که
 عظیم است فی از عمای شما که است که چیزی را از جهت که بهت فرزند میگوید
 اگر چه میان ایشان ولادت ثابت نباشد ظاهر و بهر جهت کسی از عظام
 شش ماهه از راه کرام برادر میگویند که این برادر است و دیگری را که از و کرامی
 میگویند که این شیخ من پسر من است و کسی دیگر را که کرامی تو عزیز تر باشد میگویند
 و آقای منت زیرا هر یک که کرامی تو عزیز تر باشد کرام او درین قول عزیز است
 پس باین با تو که جایز باشد در نزد شما این که موسی برادر صلی الله علیه و آله
 حضرتش با پیر یا سید او باشد زیرا که کرام او را پیش تو عزیز نموده او را مانند

نماز حضرت رسول صلی الله علیه و آله

نسخه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

چند عطا فرموده که عزیزانیت پس بنا بر آن که هرگز گواهی تر بشد او را میگویند
 از جهت اکرام و امتوازی سیدین ای شیخ من ای عم بای بیس من ای
 که موسی با عفا و شکر برادر پیش با عم یا زین سید با هر حضرت که باشد
 پس بعد از شنیدن این کلام از آن حضرت مبهوت و خیره گشته و آنکه گفتند
 ما را احسن براه تا درین گفتگی تکلیفی که میفرمودند سوال آن حضرت عذر او را فرمودند
 درین که گفتیم بادل معتقد از روی انصاف تا حضرت آنرا قائل شد ما را هدایت کنید
 و بعد از آن بگوید نصاری تو چه گوید فرمود که گشته اند که قدیم خود جل با پر خود
 مسیح کی گشته اند این قول چه اراده کرده اید ای این را اراده کرده اید که قدیم خدا
 گردید بسبب وجود این حدیث که عیسی است این حدیث که عیسی قدیم شد
 بسبب وجود قدیمی که حضرت آنرا قائل است این که میگوید حضرت آنرا عیسی
 متحدثه یعنی حضرت عیسی را مضمون کرده اند که کلماتی که بخیر او را نکرده اند اگر بنا
 اراده نموده اند که حضرت قدیم آنرا حدیث کرده این قول باطلت و شائبه این
 قول باطلید زیرا قائل که قدیم منقلب که دیدند و شش شود و اگر این را چه است
 که حدیث قدیم گشته این قول هم محال زیرا حدیث هم قدیم نماند شش اراده

نسخه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

کرده اند که حضرت آنرا عیسی آنقدر من ساخته که امری او را بر گردن از سایر
 بنده گان خود پس از آن که کرده اند بجز عیسی و بجز آن منی که متحدثه عیسی
 زیرا بر کاه عیسی حدیث شد و متحدثه شد با حضرت آنرا قائل منی که در او
 چیزی حدیث کرده که بسبب آن چیز او که من خلق شد در نزد حضرتش پس بی آن
 چیزی حدیث خود نماند بود و این خلاف آن است که اول گفته نصاری که نصاری گشته
 پدر سی که حضرت آنرا قائل چون ظاهر کرد این را از عیسی چیزی عیسی که از دست
 بخیر او ظاهر کرد و ایند پس باید که او را فرزند خود گویند بشد از جهت که هست و چنان
 حضرت سوال آنرا نصاری عذر او را فرمود که شنیدیم قول را با ابی بود در من منی که
 در باب عیسی میگویند و آنچه با بود گفته بود نصاری اعاده فرموده لطیفی لازم بر آن
 جهت گرفت پس کرده نصاری رسالت گشته که یکبار از آن که او گفت آنرا
 شما ابراهیم را نه خلیل الله میگویند حضرت فرمود بنا میگویم لغز گفت پس از جهت طرا
 منع میکنی که عیسی را بر خدا بگویم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این مثل
 آن نیست زیرا گفتن ما بر همه خلیل الله است بسط است خلیل شایسته است از خدا
 یا از خدا اگر شستن از خدا بشد یعنی فقر و فقر است پس بمن این خواهد بود که آنرا

ناله حضرت رسول ص

فجاج و غیره ضای خود است از غیر منقطع و منقطع معروض است نسبت زیرا در وقتی
 که خود استند را با بش اندازند چون در سخن او را گویند حضرت امیر قاضی بجزیل و جی کرد
 که در باب بنده را پس جریل نه او را در هولا قات کرد و گفت هر کفیف کن با پنجه
 بجوای ز بر حضرت امیر قاضی را از سنده است که ترانصرت کم حضرت بر ایم گفت
 حضرت امیر قاضی را پس است او نعم الکیل است و من از غیر او باری تو ایم و صحبت
 من نیست مگر با و پس ازین جهت امیر قاضی او را ضلیل خود گفت یعنی فقیر و وقیح بزرگ
 و منقطع با و از غیر او هر که همنی ضلیل از خدمت بش ضلیل درین صورت است این فرار
 که خاشاک از منقا خود دو وقت شسته به سراری که بخیر او برانها و انقضا به پیش
 ضلیل تسلیم نخواهد بود که علت با و با هم را و ازین شبیه حضرت امیر قاضی کجی نام
 منی آید چنانکه اگر او منقطع حضرت امیر قاضی است ضلیل از سنده است بود و اگر علم بهر
 او نبود هم ضلیل او نمیبودا کسی که فرزندی از او حاصل شده باشد او را خصمه
 از خود براند آن فرزندی از فرزندی او بدو بخیر و در بر اسمعی و لاد است محقق است
 و بر هم خود و دیگر که اگر بی زبسته که عیسی را بر ضعی عالم گویند بواسطه آنکه از ایم
 را ضلیل امیر گویند از جهت چه عیسی را بر ضعی نمیکوید زیرا امواتی که از عیسی مرده

لا اله الا الله

ناله حضرت رسول ص

که از آنچه از عیسی مرده نبود پس گویند که عیسی هم از حضرت امیر قاضی است و اگر چه
 بنا بر قول بود جریل است که عیسی را شیخ در سینه مستید امیر حضرت امیر قاضی گویند
 چنانچه برایشان لازم آوردیم چون کلام حضرت امیر قاضی علیه السلام را با ما رسید نصرا کفینه
 که در کتب منزل مسطور است که عیسی گفت من بسوی پدر خود میروم ازین جهت با او را
 پدر خدا میدانم حضرت رسول امیر قاضی علیه السلام فرمود اگر با آن کتاب عمل نمایند در آنجا
 چنین است که عیسی گفت من بسوی پدر خود و پدرش امیر قاضی را گویند در آن کتاب گویند
 جمیع آن که که عیسی با ایشان خطاب نمود از حضرت امیر قاضی علیه السلام چنانکه عیسی
 پر اوست و دیگر آنکه آنچه در آن کتاب مسطور است باطل میگرداند پر شسته آنچه را که عقاید
 دارند و میگویند عیسی پر حضرت امیر قاضی است از جهت اختصاص بواسطه آنکه شمشیر
 گفته که ما او را پدر خدا میدانیم بواسطه آنکه عیسی را اختصاص بر امیر قاضی است که بخیر او
 نیست و شمشیر میدانند که اختصاص عیسی با ایشان خطاب نموده که گفت من بسوی
 پدر خود و پدرش میروم پس بنا برین باطل شد این که عیسی اختصاصی با شمشیر
 که دیگر از ایشان شمشیر را تا نباشد در در شمشیر از قول عیسی که فرمود میروم
 بسوی پدر خود و پدرش اختصاصی با شمشیر عیسی است که عیسی را شمشیر

توجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

پس شاکلام عیسی را که حکایت کرده اید بغیر و چشم ناول نموده اید زیرا که گفته
 که میروم بسوی پدر خود و پدرش اسب او ازین قول غیر از آنکه شما میگویدید
 یسازیداراده نموده و شاید عیسی را ازین قول برادر این باشد که میروم بسوی
 آدم یا بسوی نوح و حضرت استراحت مرا بسوی ایشان رافع نماید ایشان
 مجتنب میازد و آدم و نوح پدر من پدر شما اند بلکه بتوان گفت که عیسی را غیر از
 اراده نموده چون کلام حضرت استراحت مرا بسوی شما میگوید و نصاری سگت
 از جواب گفتند تا امروز چنین مجادل نمی بینیم و بعد از آن جمله طلبید
 که نظر کنند در کار خود چون نصاری سگت استند حضرت رسول تقبل
 صلی الله علیه و آله کجاخت در هر مرتبه که در نزد شما را چه برین داشته
 که بسیار ازلی و ابدی بدانید ایشان گفتند از جهت آنکه ما حکم نمی نامیم مگر
 بجزی که شایسته ما و برینیم و ما از برای شما حدیثی موجود نموده ایم پس
 حکم شدیم باین که بسیار ازلی اند و ازین جهت که القضاای شما را ندیده
 ایم و ندیدیم که شما فانی شده و حکم کرده ایم باین که شما ابدی و دائمی اند
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه شما چیزی را که ندیده ایم حکم

ببینند

توجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ببینند باین که ندیدیم که قدم و بقای ابد با شما را مشاهده نموده اید و ندیده اید که گویند که قدم
 و دوام شما را یافته اید و ندیده اید که شما از اول و ابد با این عینی که در این
 عقلی که عاقلید بشنید این خوف عیان علم علامت است که شایسته صورت شما کرده
 و میسند گروه دهر که گفتند که ما شایسته قدم و بقای ابدی شما کرده ایم حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود پس از جهت چه شما که حکم کرده اید بقدم و دوام
 شما جهت آنکه صورت و القضاای شما را ندیده ایم مگر حاجی و اولی اید از جهت
 که مثل شما بی تمیز نیست و جهت آنکه قدم و دوام شما را ندیده ایم حکم کجاست شما ندید
 و قدم نمیدانند و دیگر آنکه اید ندیده اید شایسته که بعد از قدرت در کعبه بنا
 دیده ایم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ایا حکم می کنید باین که شب و روز از اول و ابد
 اند در هر کعبه بنا چنین همی نامیم پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود ایا جایت
 با شما داشته که شب و روز با هم جمع شوند دهر که گفتند فی جایز نمیدانم حضرت
 صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه با هم جمع شوند پس از هم قطع خواهند بود و اصدما
 بود یکی سابق خواهد بود و آن دیگری بعد از آن خواهد بود که دهر که گفتند بنا
 چنین است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس حکم کجاست شما بی تمیز نیست

و روزگروه اید و حال آنکه ندیده اید پس قدرت حضرت را تقار را انکار نماید
 و بعد ازین کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله دیگر باره پیشین خطاب نموده فرمود
 ای شما شب روزی را که پیش گذشته است تنهایی میدانید یا غیر تنهایی اگر
 بگویند که غیر تنهاییست لازم می آید که آخر سخنهای شما رسیده باشد و آن آخر
 اول گذشته باشد را تم اوراق گوید که چون اول و آخر تضایف نمایند
 واحد با مد برون آن دیگری قائل است که یافت شود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 درین فرض برایشان لازم می آید که آخر تضایف یعنی که آخر است مد برون آن دیگر
 که اول است یافتند همیشه و این حالت و بعد از آن که درین سخن برایشان
 این مغف را لازم آورد فرمود که اگر سبق دیگر که تنهایی برون است و در آن
 قایل بشید بر شما لازم می آید که پنج شب و روز سابق بعدیم باشد
 و علم باشد و شب و روز پنجگانه نباشند در هر این سخن را قبول کردند
 علی چنین است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود آیا قبول دارید که علم قدیم و جوهر قدیم
 باشد و حال آنکه شما معرفت دارید یعنی آنچه بان آخر از نمودید و بگویند که آنرا
 نموده اید ایشان گفتند بلی پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود این که است میده

تفاوت است میان این سخن و آن سخن

بینه

میکنید شما را که بعضی بعضی دیگر حقانند و بعضی از قوامی ان بعضی یافتند که آنرا متصل شود
 بان بعضی دیگر چنانچه بعضی اجزای بنا عجمت بعضی دیگر با استحکام پذیرد و بعضی که سبب
 چیزی تا پس هرگاه علم که اجزای او بعضی بعضی دیگر حجاجت تا وقت بهر ساند
 و تمام شود قدیم باشد پس خبر دهید مرا این که هرگاه حادث باشد چون خوابند
 بود و صفتش صبر خواهد بود چون سخن حضرت صلی الله علیه و آله که با بنابر بیجا است
 و هر چه بجهت است بر او استند که حادث را هر چه توصیف نمایند آن
 و صف موجود است درین که با عقاید ایشان قریب است پس گفتند که گفتند
 محصلت ده ما را تا درین نظر کنیم چون ایشان عاجز است پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بتوزیه تمهید شد و فرمود که چه دلیل شما را باین است بید که نور و ظلمت را
 مدبر و اندیشمند که گفتند زیرا عالم را ما بد و صنف می بینیم یک صنف خیر
 و صنف دیگر شر و این را هم میدانیم که خیر و شر ضد یکدیگرند و معقول میدانیم که ضدین
 را یک فاعل باشد بلکه عقل حکمت با این که هر یک از ضدین را فاعلی باشد
 چنانچه حال است که بر ف چیزی را که هم و آتش خبر بر آید و کند از آنجانب
 از برای خیر و شر و فعل اعتقاد و ادراک که هر دو قدامتند فاعل خیر نور و فعل

تفاوت است میان این سخن و آن سخن

تفاوت حال عبادت

شرطت است رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده ایستامی عیند که در عالم سواد و پنهان
 و سرخ و زرد و ابی و سبزی باشد و هر یک از آنها ضد دیگریست پس سطر آنکه
 در قتل و احیایم جمع نمیشود چنانکه گوییم هر کسی با جمیع شیوه نشویند که عیند عینت
 حضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس از جهت چه از برای هر یک از این اهل ذمه
 قدیمی ثابت نمیکرد ایند که علت بر قدری فعلی باشد غیر فعل متد و کیر بعد و الوان
 پس ایشان از جو این نقص ماکت شده و کیر با حضرتش است خطا نموده
 فرموده و دیگر آنکه نور و ظلمت چون مخلوط نموده حال آنکه نور با طبع مایل بصیور
 و ظلمت مایل بزبول است و این مثل نهی که شخصی در مشرق برود و شخصی طرف
 مغرب یار باشد آیا کسی بخوبی نمیکند که ایشان هم ملاقات میکنند با کرده و ابا این
 جایز است شونیر کفندی این جایزیت که ایشان هم بر خورد و ملاقات نمایند حضرت
 صلی الله علیه و آله فرمود پس بنا برین باید که نور و ظلمت بر کز با هم مخلوط نشوند زیرا
 هر یک بجستی ذاهبند پس چون این علم سپرد شد از امتزاج دو چیزی که
 حالت امتزاج آن دو است نیز گفته که ما را اهملت و ما نظر کنیم در کار
 خود پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس بر کشت و فرمود که شما

انقره

تفاوت حال عبادت

از جهت چه عبادت اصنام میکنند و حضرت امیر تقی را عبادت میکنند ایشان
 گفته که عبادت اصنام تقرب بچون نبوی صلی الله علیه و آله است حضرت فرمود که
 این اصنام آیتها و طبع و عابد ضای خود هستند تا آنکه شما بپیغمبر ایشان
 تقرب بچون حضرت امیر تقی بچون ایشان گفته اند حضرت فرمود که چون ما
 اصنام را تراشید اید بربت خود اگر ایشان عبادت جاری بود
 عبادت کردن ایشان شمار اولی و اخری بود از کلماتهاست از عبادت
 کنید چون کسی که عارف بصلح و خواقب شما باشد و حکم باشد بچون شما را
 تکلیف میکنند شما را از تعظیم ایشان بکرده باشد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 باین کلام مواخذه فرمود ایشان با هم قلف شدند پس بعضی گفته که از تعالی
 صلوات نمود در سبک انصاف مردان که با این صورت بودند پس ما این تمها را
 بصورت آن مردان تراشیدیم از برای تعظیم ضای تقا و عبادت
 اینها میکنیم و بعضی دیگر گفته که این صورت مردیت که پیش تر از این بوده اند
 و با منصورت اطاعت حضرت امیر تقی نموده اند پیش از ما پس ما این تمها
 را بصورت شبیه صورت ایشان تراشیدیم و عبادت میکنیم از جهت

تفاوت در جهت حرکت

تعیین حضرت ارتقا و بعضی دیگر گفته اند چون حضرت ارتقا آدم را خلق نمود و ملائکه را
 مأمور کرد اینند بسجود او پس ملائکه آدم را سجود نمودند از برای تقرب بسوی آن
 تعالی و ملائکه ایستقامت بسجود آدم پس مایه تبار انجبر است آدم تراشیدیم آنها
 را بسجود میکنند از جهت تقرب بسوی آن تعالی آنچنان که ملائکه از جهت تقرب
 با آدم سجود کردند و دیگر بسجود که شما سجود کنید جهت تکوین و تکوین که مأموریم
 باین و در شجرهای دیگر بخت خود در آنها ساختار لید و سجود عراها میکنند و
 و قصد میکنند که بعد از این در سجود عراها قصد میکنند در سجود لید و قصد شما
 حضرت ارتقا است نه کعبه چنانچه بسجود انسان میکند و قصد عبادت آن تعالی است
 است حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و خطا کردید و از راه کم شدید
 و اولای بسوی آنها گفته اند حضرت ارتقا صلی الله علیه و آله میگوید بیگانه های مردان را ببرد
 آن مردان این تبار را ساختار عبادت میکنند از برای تعظیم حضرت ارتقا خطا
 نمود و فرمود که خدای خود را تشبیه نکنی کردید و توصیف بصفت مخلوقات
 نمودید آیا جان میماند که خدای شما حلول کند در چیزی و آن چیز خط خدای
 شما باشد و هرگاه این معنی را بپذیرد پس چه فرق خواهد بود میان خدای شما

تفاوت در جهت حرکت

و سایر چیزها که در مردان حلول می کنند مثل رنگ و طعم در آب و نوری و نوری و نقل
 و سختی از جهت چاین حالها حادث می شود حال دیگر کیفیت است چون تمام جهت بحال آن تعالی
 که لم یزل و پیش از خلق است و آن تعالی که لم یزل است هرگاه توصیف نماید و را
 بصفت تجزئات در حلول نمودن هر ایند بر شش سالان می آید که توصیف کنند
 او را بزوال و هرگاه او را توصیف کنند بحدوث زوال توصیف لفظا
 او را کرده خواهد بود زیرا اینجور صفات حلول و محلول فریضت است و سجد
 متغیر میکند و اند ذات را و ذات حضرت باری تعالی چون تغیر نمیشود و ملائکه
 کند در چیزی پس تغیر نمیشود و با حرکت کند با ساکن شود یا سفید یا سبز یا زرد شود
 و صفات متعاقبه در اول حلول کند تا این که بصفت حوادث موصوفت باشد
 و حادث باشد تعالی الله عز و جل ذالک علیکم ایها البصیران حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود که چون باطل کردیم جلوی را که شما می کنید پس آنچه را که در طول
 جتنی ساختار بودید باطل میشود پس ساکت شد مدتی بعد اول گفته نظر کنیم
 در کار خود بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله لطیف بودم متوجه گردیدم فرمود
 جزو بسند مرا از خود که هرگاه عبادت کنید صورت آنها را که عبادت حضرت ارتقا

مقام حضرت جلال شریف

کرده اند و سجده نماز کند و چهار چو را بر زمین در پیش این صورت تمام کند و پس از آن برای
 عبادت حضرت استقامت بخیزد هر چه که در این طریق که صورتها را عبادت میکنند
 حضرت استقامت عبادت کنند لازم می آید که حضرت استقامت را مساوی کرده
 پیش یاری صورتها و این را ندانستند که حق تعظیم عبادت کسی که در
 تعظیم و واجب عبادت باشد بنیت که او را با فریاد و مساوی گیرند و این
 را ندیده اند که هرگاه با پشت عظیم است فی را با غلام اوسوی بدانند
 قدر عظیم را است و صغیر را عظیم نموده اند پس هرگاه شما تعظیم کنید حضرت استقامت
 را تعظیم صورت بندگان او حضرت استقامت را حق تعظیم بجا نیاورد و چون
 کلام حضرت استقامت را در حدیث آمده است که هر که تعظیم کند و ما
 تا نظر کنیم در امر خود بعد از آن حضرت رسول استقامت را در حدیث آمده است که هر که تعظیم کند
 کرده فرمود که شلی آوردید و ما را نشیر بخورید و این غلط است زیرا ما بنده
 کان حقوق حضرت استقامتیم هر چه با ما می بینیم و از هر چه نمی فرماید باری
 استیم و عبادت او میکنیم بخوبی که از ما خواسته است هرگاه ما را بوجهی از جبهه
 امر فرماید در آن طاعت میسایم و عدول میکنیم از آنچه ما امر فرموده بخیری که

کامرا

مقام حضرت رسول شریف

که ما را از آن نمی فرموده زیرا امید داریم که هر چه ما را امر کرده است از خدا انرا
 دارد و ما را نهی فرموده که نزد او تقدم نمایم و با اختیار خود عمل کنیم پس چون ما را امر
 فرموده که ما او را در و کعبه عبادت کنیم طاعت که دریم و بعد از آن فرمود که
 در سایر بلاد و بخت که امر او را عبادت کنیم با طاعت نمودیم و در بختیک
 از آنها مخالفت کردیم و فرموده ایم و حضرت استقامت هرگاه امر کرده باشد بسجودیم
 امر بسجود صورت آدم مکروه است و شما قیاس باطل کرده بشاید ازین
 جهت که شما را امر بسجود صورت آدم مکروه و شما بسجود کنید آنرا از جهت این
 قول حضرت رسول استقامت علیه السلام ازین عالم مثالی فرمودند فرمودند که هر
 کسی شمارا در دنیا بداند بخانه خود بیاورد و زنی بعیند یا متبنا کند که در اوقات
 دیگر داخل خانه او بی اذن او بشود یا این که داخل خانه دیگر که او را بشود
 بشود یا این که کسی بخشد بشمار خستی از رختهای خود یا عنادی از غذا مان خود
 با حیوانی از حیوانات خود یا با برسد شمارا که اگر آنها را بگیرد بخیر آنها را بی
 اذن او بگیرد یا این که گفتنی ما را رسد که غیر آنها را بگیریم زیرا در اول
 ما و تویم و در غیر آن ما و تو نیستیم حضرت رسول استقامت علیه السلام فرمودند که

تفاوت حضرت امیرالمؤمنین علی

مرکز آن حضرت است تعالی اجرت است باین که تقدم بکسی در ملک او بدین اثر
 یا بعضی ملکین او پیش آن گفته بلکه حضرت است تعالی اولی و اجرت است باین
 که کسی در ملک او بدون اذن او تصرف نماید حضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 پس شما از جهت چه این موردتها را سب می کنید باین که حضرت است تعالی
 امر کرد که این موردتها را سب کنید باین که چون عاجز از جواب بود
 گفته هملت ده مارا تا نظر کنیم در امر خود و ساکت شدند حضرت
 صادق صلوات الله علیه فرمود تسبیح آن که در روز را صلی الله علیه و آله پیغمبر
 ساخت و بر ضلعی خست تا دو که هنوز بر سر روز نگذاشت بر آن جماعت که
 همه ایشان آمدند و مسلمان شدند در نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و ایشان بیعت و بیعت مرد بودند که هر پنج از ایشان فرقه بودند
 و چون نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند گفتند ما مثل حبیب تو هرگز نبودیم
 بودیم شهادت میدیم که رسول صلی الله علیه و آله بر حق است **فصل** دوم در ذکر مظهر
 و اجتماع امیرالمؤمنین و امام ائمتین و عیوب الدین مولانا و مولی التفتین
 علی مرتضی صلوات الله علیه و آله اولاده الطاهرین المعصومین با جمیع ائمه و اولاد

مناظره حضرت امیرالمؤمنین علی

والصغار

تفاوت حضرت امیرالمؤمنین علی

والصغار که عدد ایشان بدو است بر سیده و سعد بن ابی وقاص علیه السلام
 بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابودرداء و شام بن عتب و عبدالرحمن بن عوف
 و حسن و حسین علیهما السلام و ابن عباس و ثقیف بن ابی کبر و عبداللہ بن جعفر از آنها
 بودند و از انصاری بن کعب زید بن ثابت و ابویوب و ابوالفتح و محمد بن
 قیس بن سعد بن عباد و جابر بن عبداللہ و انس بن مالک و زبیر بن العوام و عبد
 بن ابی اوقاف و ابولیلی و غیرهم از انصار بودند در وقتی که ایشان فضایل خود را
 تذکار نمودند و بدان اتفاق میگردیدند پس رسول الله صلی الله علیه و آله در میان ایشان
 بر حضرت و غیرض از مناقب چنانچه در کتاب تطایب استخراجه طبری
 اعلی الله در حقه مظهر و مذکور است آن است که مسلم بن قیس هلالی روایت کرده
 که دیدم علی علیه السلام را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در ایام خلافت عثمان
 با جماعتی بود که ایشان مباحثه در علم میکردند و بعد از آن بزرگترش رسولی ایشان
 و بجز ایشان منتقل شدند و آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله در باره ایشان
 فرموده ذکر نمودند مثل آنکه فرموده **الایة** من قرأ فی القرآن شیء الفریقین
الایة من قرأ فی القرآن شیء الفریقین **الایة** من قرأ فی القرآن شیء الفریقین
الایة من قرأ فی القرآن شیء الفریقین **الایة** من قرأ فی القرآن شیء الفریقین

بسم الله الرحمن الرحيم

فَوَيْلٌ لِلْعِبَادَةِ وَمَنْ أَرَادَ مَوَانَ قُرَيْشٍ لَمْ يَكُنْ إِلَّا نَسِيرًا و از فضل انصاری خبرنا
 فرموده که او را از آن کس که در قریش می‌گردد و از آن کس که در قریش می‌ماند و از آن کس که
 می‌کشد مثل حضرت ابی بن رسول الله صلی الله علیه و آله و آنکه در قرآن مجید در موضع ایشان
 وارد شده و آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله در تنای ایشان فرموده آنکه رسول الله
 صلی الله علیه و آله در فضل معاذ بن جبل در جزایه او فرموده و در باب غسل او که ملائکه
 او را غسل دادند و غیر آن چیزی از فضل قریش و انصار مکه است که ذکر کردیم و از
 انصار زننده کان خود را تقدار نموده است فلان مغان از ماست و قریش گفتند
 رسول الله صلی الله علیه و آله و حنجره و جعفر و عبیده بن حارث زید بن حارثه و دیگر
 و عروه سعد و ابو عبیده و سالم و ابن عوف و غیر اینها هر کس از قریش که نامی در دست
 زننده بود همه را نام بردند و گفتند از ماست و حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی
 علیه السلام در کتب خود از این جماعت سخن گفته است و آنکه گفتند یا اباحس جعفر بن
 ماضی از کتب حضرتش فرمود که هیچیک از زنندگان نامند که قضا از برای او کرده
 شد و آنچه مذکور شد همه حق بود مگر این از شما سوال می‌کنم ای گروه قریش انصاری
 که این فضل را بسبب حضرتش ارتقا بخشید عطا فرمود آیا بسبب شما و غیر شما است
 بیت شما عطا فرمود یا بسبب غیر شما هر کس که گفتند که این فضل را ما با حضرتش

بر

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله صلی الله علیه و آله و حضرتش او عطا فرمود و حضرت فرمود در آن گفتند
 اما بگویند که آیا نمیدانند که آنچه شما رسید از غیر دنیا و آخرت بسبب اهل بیت است
 رسید بسبب غیر ما زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که من اهل بیت
 من نوری بودیم در برابر ارتقا پیش از آنکه خلق کند الله تعالی آدم علیه السلام را
 پنج روزه هزار سال و چون آدم را خلق کرد آن نور را در صلب او وضع
 نمود و او را از زمین فرستاد و بعد از آن در صلب نوح علیه السلام وضع نمود
 در سفینه و بعد از آن در آتش در صلب ابراهیم خلیل علیه السلام و بعد از آن در
 استقامت علی مرتضی علیه السلام در صلبهای پاک کریم بسوی رحام طاهره و از آنجا
 طاهره بسوی اصحاب کیمیه از پدر ما و مادرهای که هیچیک برناهم ملاقات
 نکردند اصلا چون سخن آنحضرت صلوات الله علیه با ما رسید بسبب ما که
 و اهل بدر و اهل اُحد که در آن مجلس حاضر بودند گفتند ما این که میگوییم
 از رسول الله صلی الله علیه و آله است یعنی بعد از آن حضرتش ایشان خطاب
 نموده فرمود که شما را بخدا و الکیکم آیا میدانید که من اول امتم در میان شما
 و رسول او هم ایشان گفته خدا میداند که چنین است و دیگر فرمود شما را بخدا و الکیکم

و این است که در روز قیامت

است با او نفس او درین اقرار و فرستاد حضرت استقامت **قَالَ الْيَوْمَ أَكْفَلْتُ**
كُلَّ نَسَمَةٍ و امتیاز علی لغیبی و صحبت کلام الاسلام دنیا پس بر کرد رسول **لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ**
 و این است که در روز قیامت تمام کلمه **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** را در هر روز بخواند
 علیه السلام که فرموده است **عَلَى كُلِّ نَسَمَةٍ** تمام نبوتی و تمام دین است و ولایت علی لغیبی
 پس ابو بکر و عمر خواستند گفتند ای رسول خدا این آیات مخصوص است
 حضرتش فرمود بی خاص او و سایر اوصیای غایت ناز و زیارت ابو بکر و عمر
 گفتند ای رسول خدا اوصیای خود را از جهت ما پیش کردن حضرتش فرمود
 علی که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه است در امت من و ولی کل مؤمن
 بعد از و فرزند من **حَسَنٌ** است و بعد از و فرزند **حُسَيْنٌ** بعد از و **كُلُّ**
 از اولاد **حُسَيْنٍ** که بر یک بعد از دیگری خواهد بود و قرآن با ایشان و نشان
 با قرآنند و از قرآن جدا نخواهند بود و قرآن از ایشان معاف است و چون
 تا آنکه بر سر جرح من رسد همه ایشان گفته اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** است و آنچه
 کفنی مانیز از رسول الله صلی الله علیه و آله دیدیم و شنیدیم و بعضی از ایشان گفتند
 که اگر کسی کفنی حفظ داریم اما کمال آنرا حفظ نداریم پس این جماعت کمال آنرا
 حفظ نموده اند بهترین ما و فاضلترین ما و حضرتش فرمود است گفتند همچنین است

المرء

و این است که در روز قیامت

که همه مردم در حفظ مسامی باشند و بعد از آن فرمود که هر کس که مرا از رسول خدا
 علیه السلام حفظ کرده او را بخدا میگویم که هرگز در کوفه بود بر زمین ارقم و بر این غایت
 و ابو ذر و مقداد و عمار بر خواسته همیشه آن گفتند شهادت میدیم که آنچه
 کفنی ما از قول رسول الله صلی الله علیه و آله حفظ نموده ایم در حالتی که حضرتش
 بر زمین بود و تو در پہلوی او ایستاده بودی و او میگفت ای مردم بدرستی
 که حضرت استقامت مرا امر فرمود که از برای شما امام نصب کنم که بعد از من نباشد
 و خلیفه من باشد و حضرت استقامت در کتاب خود طاعت او را بر مؤمنین فرض
 گردانیده و طاعت او را با طاعت خود و طاعت من مقارن گردانیده و شما
 را مأمور ساخته بدوستی و نصرت او من بخدای خود رجوع نمودم از هر
 طعن و تکذیب منافقین پس حضرت استقامت مرا تهدید نمود که این امر
 مرا بخیل برساند الا ترا عذاب میکنم ای مردم بدرستی که استقامتی
 شمارا در کتاب خود بر شما نگذاشته و من انرا از برای شما بیان کردم و همچنین
 شمارا مأمور ساخت بر کوفه و روزه و حج و من همه آنها را بر شما مبین ساختم
 و تفسیر نمودم و امر کرده است شمارا بولایت من شمارا بشاید بیکدیگر که این

ولایت از برای علی بن ابی طالبت مخصوصه و بعد از او از برای دو پسر است
 و بعد از ایشان از او صیانت که ایشان اولاد ایشانند و ایشان قرآن
 و قرآن از ایشان معافرت نمیکند تا آنکه بر سر جوش من وارد شوند ای مردم
 تحقیق که از برای شما بیان نمودم که بعد از من امام و معادای و دلیل شما
 برادر من علی بن ابی طالبت و او در میان شما مثل من است که در میان شما
 باشم در دین خود او را تقلید کنید و اطاعت کنید او را در جمیع امور خود
 زیرا در پیش امت آنچه حضرت امدتعالی مرا تعلیم نموده است از علم و حکمت
 خود از او پرسید و از او بیاموزید و بعد از او از صیاحی او پرسید و یاد
 گیرید و به ایشان میاموزید و بر ایشان تقدم جوئید و ایشان نصف
 نمایند زیرا ایشان با حق و حق بایشان است ایشان با حق همیشه
 پیوسته و بعد از من او ای شهادت ایشان نشسته سید من گویند
 که چون ایشان نشسته علی علیه السلام گفت ای مردم ایامیدانید که
 حضرت امدتعالی در کتاب خود چون فرمود: انما یرید الله لیسئمت
علیکم الخیر احسن البیت و تطهرکم من النجس جمع نمود رسول الله صلی الله علیه و آله
 که بر او وارد شود و بعد از او از صیاحی او پرسید و یاد گیرید و به ایشان

و بعد از ایشان از او صیانت که ایشان اولاد ایشانند و ایشان قرآن و قرآن از ایشان معافرت نمیکند تا آنکه بر سر جوش من وارد شوند ای مردم تحقیق که از برای شما بیان نمودم که بعد از من امام و معادای و دلیل شما برادر من علی بن ابی طالبت و او در میان شما مثل من است که در میان شما باشم در دین خود او را تقلید کنید و اطاعت کنید او را در جمیع امور خود زیرا در پیش امت آنچه حضرت امدتعالی مرا تعلیم نموده است از علم و حکمت خود از او پرسید و از او بیاموزید و بعد از او از صیاحی او پرسید و یاد گیرید و به ایشان میاموزید و بر ایشان تقدم جوئید و ایشان نصف نمایند زیرا ایشان با حق و حق بایشان است ایشان با حق همیشه پیوسته و بعد از من او ای شهادت ایشان نشسته سید من گویند که چون ایشان نشسته علی علیه السلام گفت ای مردم ایامیدانید که حضرت امدتعالی در کتاب خود چون فرمود: انما یرید الله لیسئمت علیکم الخیر احسن البیت و تطهرکم من النجس جمع نمود رسول الله صلی الله علیه و آله که بر او وارد شود و بعد از او از صیاحی او پرسید و یاد گیرید و به ایشان

مرا و فاطمه و حسن و حسین را بر ما انداخت عجمی و گفت: انکم هیئت اولاد اهل
بیت علی و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب
 حضرتش فرمود تو چیزی ای ام سلمه این آیه نازل شد بر من در علی برادر من
 و بر دختر من فاطمه و بر دو فرزند من حسن و حسین و بر نه اولاد حسن علیهم السلام فاطمه
 مات و با ما کسی درین شریک نیست بجز ایشان یکی گفتند شما دست میگیریم که
 این حدیث را ام سلمه جاک گفت و ما از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدیم
 حدیثش با اینهمه ام سلمه گفته بود که از فرمود چون ایشان این حدیث را
 تصدیق نمودند و یکبار علی علیه السلام فرمود شما را بعد از او ایامیدانید که چون
 حضرت امدتعالی فرستاد ایامیدانید: یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا
علیاء ذقین سلمان گفت ای رسول خدا ای این آیه عمت با قاصد حضرت
 صلی الله علیه و آله فرمود اما ما مورتون عا Mend زیر ابرهه مؤمنین با مورتون با این که
 با صا دقین هستند و اما صا دقون صا Mend زیر ایشان برادر من علی و فاطمه
 او نیز بار و زینت بجز ایشان نگفتند صلی الله علیه و آله که چنین است که فرمودی و نیز

و بعد از ایشان از او صیانت که ایشان اولاد ایشانند و ایشان قرآن و قرآن از ایشان معافرت نمیکند تا آنکه بر سر جوش من وارد شوند ای مردم تحقیق که از برای شما بیان نمودم که بعد از من امام و معادای و دلیل شما برادر من علی بن ابی طالبت و او در میان شما مثل من است که در میان شما باشم در دین خود او را تقلید کنید و اطاعت کنید او را در جمیع امور خود زیرا در پیش امت آنچه حضرت امدتعالی مرا تعلیم نموده است از علم و حکمت خود از او پرسید و از او بیاموزید و بعد از او از صیاحی او پرسید و یاد گیرید و به ایشان میاموزید و بر ایشان تقدم جوئید و ایشان نصف نمایند زیرا ایشان با حق و حق بایشان است ایشان با حق همیشه پیوسته و بعد از من او ای شهادت ایشان نشسته سید من گویند که چون ایشان نشسته علی علیه السلام گفت ای مردم ایامیدانید که حضرت امدتعالی در کتاب خود چون فرمود: انما یرید الله لیسئمت علیکم الخیر احسن البیت و تطهرکم من النجس جمع نمود رسول الله صلی الله علیه و آله که بر او وارد شود و بعد از او از صیاحی او پرسید و یاد گیرید و به ایشان

نصفه گفتار از این سخن

علی علیه السلام بایشان خطاب نموده فرمود شما را بخبردارم ای میکائیل از این
 این را که چون من بر رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه نبوک گفتم از جهت چه
 مرا از خود جدا میکنی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بدین صلاحت نرود
 مگر من بابت تو و فرمود که نسبت تو من مثل نسبت بر دشت موسی است لا اکر لیدار
 من بنی میباشد همه ایشان گفته خدا میداند که چنین است و دیگر با بر لا اکر
 علیه السلام بایشان خطاب نموده فرمود شما را بخبردارم ای میکائیل بیا میدانید
 که چون از کشت در سوره حج: یا ایها الذین آمنوا اراکم و اولیادکم
و اولادکم و اولادکم و اولادکم تا آخر سوره سلمان بر خواسته پرسید
 که ای رسول خدای چه جامه ایشان که تو ایشان را شاهدهی ایشان
 شد بعد بر خلق و ایشان را بر گرفته است حضرت الله تعالی و مکر در آینده
 بر ایشان در دین جوج حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مرا در آینده
 کس اندویش نه جمع است سخن گفت ای رسول خدای این بیخفت را
 بر ما میساز حضرتش فرمود که مرا در منم و برادر من علی علیه السلام است
 و یا زده کس دیگر از اولاد من همه ایشان گفته خدا میداند که چنین است

و دیگر

نصفه گفتار از این سخن

و دیگر حضرت امیرالمؤمنین فرمود شما را بخبردارم ای میکائیل از این
 این را که چون من بر رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه نبوک گفتم از جهت چه
 مرا از خود جدا میکنی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بدین صلاحت نرود
 مگر من بابت تو و فرمود که نسبت تو من مثل نسبت بر دشت موسی است لا اکر لیدار
 من بنی میباشد همه ایشان گفته خدا میداند که چنین است و دیگر با بر لا اکر
 علیه السلام بایشان خطاب نموده فرمود شما را بخبردارم ای میکائیل بیا میدانید
 که چون از کشت در سوره حج: یا ایها الذین آمنوا اراکم و اولیادکم
و اولادکم و اولادکم و اولادکم تا آخر سوره سلمان بر خواسته پرسید
 که ای رسول خدای چه جامه ایشان که تو ایشان را شاهدهی ایشان
 شد بعد بر خلق و ایشان را بر گرفته است حضرت الله تعالی و مکر در آینده
 بر ایشان در دین جوج حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مرا در آینده
 کس اندویش نه جمع است سخن گفت ای رسول خدای این بیخفت را
 بر ما میساز حضرتش فرمود که مرا در منم و برادر من علی علیه السلام است
 و یا زده کس دیگر از اولاد من همه ایشان گفته خدا میداند که چنین است

حضرت آنجاخت منزل و جواب بسیار شد تا بجزی که آنحضرت اکثر
 مناقب خود را مذکور ساخت و ایشان شهادت اصدق و دادند و داد
 گفت اعلی برایشان شاهد بشویشان نیز گفته شد ایست همدیش که
 نمیکویم مگر چیزی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ایم و دیگر آنحضرت
 فرمود که آیا اقرار دارید باین که رسول الله صلی الله علیه و آله را که فرمود کسی را که
 کمان این بسته که مرادوست میدارد و علی را دشمن دارد و تحقیق که او
 دروغ گو است مرادوست ندارد و دست بر سرمن داشت پس کسی گفت
 ای رسول خدای این چون تواند بود که کسی ترا دوست و علی را دشمن دارد
 در دوستی تو دروغ گو است حضرتش فرمود زیرا او از من دامن از دیم برکات
 دوست دارد و تحقیق مرادوست داشت و کسی که مرادوست دارد تحقیق که
 خدای را دوست داشته و کسی که علی را دشمن دارد تحقیق که مرادوست داشته
 و کسی که مرادوست دارد تحقیق که خدای را دشمن داشته است چون حضرتش
 این حدیث را ایراد فرمودند و دیکت بعبت کس از آن فضل ایشان گفته شد
 بی خدا میداند که ما این را شنیده ایم و باقی سکوت اختیار کردند پس حضرتش

در حدیثی که در این باب
 آمده است که هر که از این
 حدیث بخرد از آن بگریزد

بایشان

بایشان گفت از جهت چه شما ساکت شدید ایشان گفتند ایشان که شهادت
 دادند در نزد ما نقد اندر قول خود بسبب فضل و سابقه ایشان پس آنحضرت فرمود
 اعلی برایشان شاهد بشویش پس طلی بن عبد الله که او را در این تشریح میکنند
 گفت پس ما بقول ابوبکر و اصحاب او که او را تصدیق نمودند و شهادت
 دادند بر دعوی او چکنیم چه چاره سازیم نه در آن روز که ترا لعنت آوردند
 و در گردنت ریسمان کرده بودند و ترا تکلیف کردند بر بیعت تو و تحقیق بر
 ایشان گرفتاری با آنچه الحال در پیش ما ذکر نمودی همه ترا در آنها تصدیق نمودند
 و ابوبکر بعد از تصدیق قول تو گفت کس من از رسول الله صلی الله علیه و آله
 شنیدم که فرمود الله تعالی ابا دارد ازین که در ما اسل بیت نبوت حضرت
 راجع نماید و دین قول عمر و ابو بکر و سلم و معاذ او را تصدیق نمودند و
 شهادت دادند ما را درین شاک نیست که آنچه گفتی و دعوی نمودی حجت
 بر آن ایراد نمودی حق است ما همه آن اقرار و اعتراف داریم و باقی
 و فضل ترا کسی الحجار ندارد اما در باب خلافت چون آن چهار کس
 شهادت دادند باین که رسول الله صلی الله علیه و آله را که فرمود که با نبوت

در حدیثی که در این باب
 آمده است که هر که از این
 حدیث بخرد از آن بگریزد

جمع میشود در یک خانه از آوده ضایقه داریم که تو در آن حقیقتی هست
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جواب طرز از روی غضب فرمود چیزی
 که میزند آنرا پوست میزدند و تفسیر کرد آنرا و آن حقیقتی بود که در روز قیامت
 خود کفر بود پس بر او بطریق کرد و گفت ای طایفه ای که میگویند که هیچ حقیقت نیست
 که من حضرت استماع را با آن صحیفه ملاقات کنم در نزد من دوست تراند
 صحیفه که چهار کس نوشته اند با هم عهد و پیمان کردند در خانه که هر یک از
 آن دعا کنند و سه سال نمانند و همون آن صحیفه این بود که اگر حضرت را
 تعالی محبت مرا بکشد یا میراند بر من عددان و رزق و کفالت از خداوند
 بمن برسد و دیگر که دلیل بر ابطالان دعوی ابو بکر و شهادت آن
 چهار کس و قول تو قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که در روز عیدم
 فرمود که من کفایت اولی بر من کفایت عقلی اولی بر من کفایت نفسی زیرا
این کس که بود اولی واقع بود از نفس او پس علی اولی و اجماع از نفس او
 چون تواند بود که من اولی بشم از این منبهای است و اینان
 بر من امیر و هم باشند و دیگر دلیل بر ابطالان قول ابو بکر و شهادت
 آن چهار کس قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که مرا نمی طلبد و شهادت فرمود

منزله از این است

از

است منی میزند به او من موسی لا اله الا الله لغیری که اگر غیر نبوت است
اینست منی میزند به او من موسی که گویند پیغمبر است
 و مقامات بروی من نژاد از بس و بابتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا
 نرساند تا که چنانچه نبوت راستا فرمود و دیگر ابطالان قول ابو بکر و شهادت
 آن چهار کس قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده است ای نبوت منی
اینست منی میزند به او من موسی که گویند پیغمبر است
 امر من کتاب است و عمر من آن تضییع است که با هم لا تقدره و لا یقدره
در هر کس که آن کتاب است و عمر من آن تضییع است که با هم لا تقدره و لا یقدره
در هر کس که آن کتاب است و عمر من آن تضییع است که با هم لا تقدره و لا یقدره
در هر کس که آن کتاب است و عمر من آن تضییع است که با هم لا تقدره و لا یقدره
 اعلم نباشد که کتاب خداست رسول او و حال آنکه حضرت استماعی
 فرموده است منی میزند به او من موسی لا اله الا الله لغیری که اگر غیر نبوت است
اینست منی میزند به او من موسی که گویند پیغمبر است
 خاتم کیم کفایت حکم من و دیگر فرموده است ان الله افطعنا و زاده بسطه
 فی العلم و الجسم و دیگر فرموده است انی تو فی کتاب من قبل مندا او
 آثاره من علم و حضرت رسول استماع صلی الله علیه و آله فرموده است ما ولایت
 است فقط امر ما رجلا و منجم من هو اعلم منی الا انکم تزل امر من
 سیمال حقی بر حیوان الی ما تر کوا و اما انکه از گفته ایشان با یک باره
 خبر و لایه باشد دلیل بر کذب باطل بودن خود ایشان است که

منزله از این است

سرم کرده پس ویرالمؤمنین خطاب نمودند فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و کذا و کذا و کذا بر تو ای طهر در این ده شاره بزرگ کرد و برت و بر سعد این خوف بر ضعیف قایم بر شما این عثمان جهت که عمر بن خطاب را مراد اصل در شوری نمود زیرا که از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرد ابو بکر و صحابش بر حدیث شهادت دادند استی بود پس از جهت چه عمر مراد اصل در شوری میگردد ایما جماعت را عمر از جهت خلافت بشوری مقرر ساخت با از جهت غیر خلافت و امارت اگر گویند که از برای غیر امارت بود پس باید که عثمان امارت بدو داشته باشد و عمر مالین و غیر امارت مقرر کرده باشد و اگر شوری از برای خلافت و امارت بود پس از جهت چه مراد اصل ساخت و حال آنکه قبول او و حبش رسول الله صلی الله علیه و آله اهل تیش را از خلافت اخراج نموده و فرموده که ایشان را از خلافت نصیبی نیست و بعد از عمر بن خطاب فرمود که ای عمر بن عثمان ترا بخدا حواله میکنم که از روی صدق و راستی بگویی در آن وقت که عمر اصحاب شوری را یکی یکی طلب نمود در جیبی که من بازش او برنم

این حدیث از ابن عباس روایت شده است

عمر بن خطاب گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که من را بخدا حواله نمودی میگویم آنچه او گفت چون تو بزرگوار و رفیع عمر گفت که تابع شوند اصلع ترشش را هرگز این است ترا بجز نبی صالح مینماید و ایشان را بکتاب خدا دست رسول الله دلالت میکند حضرت فرمود که ای ابن عمر در وقتی که عمر این کفنی گفت نوچه کفنی این عمر گفت من کفتم هرگاه چنین است و در اجابت چه از برای خلافت مقرر نمایی حضرت فرمود که چون این را گفتی او در جواب نوچه گفت که عبد الله گفت که او در این من چیزی گفت که بر من گمان آن لازمست باید که من آنرا از مردم مخفی دارم حضرت صدقات الله علیه فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله مرا بآن در زمان حیاتش اجازت نمود و در آن شب که عمر سیزدهم در خواب است بآن اجازت فرمود و رسول الله صلی الله علیه و آله را هر که در خواب ببیند گمان کند در بیداری دیده است پس عمر گفت که بخوان رسول الله اجازت فرمود ویرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود ترا بخدا حواله میکنم که اگر بگویم نصیبی من نمایی این عمر مساکت شد حضرت فرمود که چون تو کفنی که چه چیز ترا مانعت که او را مقرر سازی عمر گفت مانع من آن صحیفه است

این حدیث از ابن عباس روایت شده است

که در میان خود نوشته ایم و عهدی که در کعبه با هم بستیم این عجز چون از آنجا
 کفر پذیر را شنید ساکت شد حضرت فرمود حتی رسول الله را سوزیدیم
 که از جهت چرساکت شدی سیم بن قیس گوید دیدم عجله آمدن عجز را که
 نای نای بگریه افتاد پس امیر المؤمنین علیه السلام بطرف او بر سر آمدن عجز
 و سعد خطاب نموده فرمود و الله که اگر آن چهار کس با پنج کس دروغ
 بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته آن حدیث را از روایت که در
 ولایت ایشان بر شما حلال نیست و اگر در آن گفتند بر شما حلال است
 که مرا بخود در شوری و داخل سازید زیرا داخل گردانیدن شما مرا
 در شوری خلاف فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و قول است
 در شق اول ولایت و امارت ایشان بجهت اهل بیت
 بر دم حلال نیست که دروغ بر رسول الله صلی الله علیه و آله راستن موجب
 کفر است کافر بنوعی است که او را می تواند بود و بعد از آن بهیچ کس
 خطاب نموده فرمود ای مردم خبر دهید مرا که منزه است من در میان شما چون
 و چگونه است ای امر صادق میدانید یا کاذب همه بیکجا گفتند تو صدوقی

نار حله از این است

و...

و هرگز ما از تو بگذریم و رخ شنیده ایم نه در جهنم و نه در اسلام پس خورش فرمود
 و الله و آن خدایی که ما اصل بیت را بنیوت کردیم فرموده و حضرت را از ما
 کرد اینده و دیگر بعد از و ما را با امامت مؤمنین کردیم فرمود که خیار ما کسی از
 پیغمبر صلی الله علیه و آله است یا کسی که بعد از او است و امامت و خلافت صدحیت ندارد و الا
 بما و بچکس را با ما در امامت و خلافت تصویب نیست و حق نبشما رسول
 صلی الله علیه و آله است یا کسی که بعد از او است و پیغمبری و رسولی نیست و حق نبشما
 حضرت است یا کسی که بعد از او است یا کسی که بعد از او است و حق نبشما رسول
 ما را بعد از محمد صلی الله علیه و آله خلافت در زمین خود و شعله بر خلقش و فرعون کرد
 طاعت ما را در کتابش و نزد یک که در این باره آنچه در بیتی خود بچکس
 قرآن پس حضرت است صلی الله علیه و آله که در اینده محمد را بنی و ما را خلفاء بعد از او
 در کتاب منزل خود و بعد از آن هر که در بیتی خود را که این امر را برساند
 از و بحق و حضرتش رسانید چنانچه حضرت است و تقا فرمود پس نظر کنید
 ای جماعت که ما و غیر ما کدام است که بجای رسول الله صلی الله علیه و آله
 بنشیند و دیگر آنکه شما شنیدید از رسول الله صلی الله علیه و آله در وقتی که ما را بنیوت

نار حله از این است

بنا بر این که در این حدیث آمده است که هر کس...

برائت بگردد فرستاد که زسانده حکمی را از من بگسی که آن مرد که از من است
 و من شمار را بجزای علم حواله میکنم که این قول را از رسول الله صلی الله
 علیه و آله شنیده ایم همه حضار گفتند خدا میباید که ما هم این قول را
 که میکوی از آنحضرت شنیدیم در چیزی که ترا با برادره فرستاد و ما این
 شهادت میدادیم پس امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود و هرگاه حاجب
 شما صلوات بر شما بگذرد صحیح که چهار انگشت باشد نه بیشتر باشد
 و غیر من نتواند رسا بند پس انصاف به همه بگردد که این و او بی ایم
 بجای رسول الله صلی الله علیه و آله چون کلام حضرت امیرالمؤمنین صلوات
 الله علیه بر ما رسیده طوطی گفت این که میکوی ما از رسول الله صلی الله
 علیه و آله شنیده ایم لکن از برای ما این قول را که غیر تو از رسول الله
 صلی الله علیه و آله نتواند رسا بگوید معنی بگو که چون نتواند بود و حال
 رسول الله صلی الله علیه و آله با ما دسا بر مردم گفت که باید شهادت
 بنمایید بر سزا آنچه را که من گفته چنانچه در خبر الوداع تو هم میدان
 که فرمود: انظر الله امره استمع معانی ثم بلغنا غيره پس بنا برین که
 حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود: انظر الله امره استمع معانی ثم بلغنا غيره

بنا بر این که در این حدیث آمده است که هر کس...

رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده هر کس تواند از رسول الله صلی الله علیه و آله
 و این جا بر پشت بگردد که گفتی را کسی که من است که او فیقه نباشد
 و بپوشد که کسی فقی را بقیقه ترا از خود برسد نه حضرت امیرالمؤمنین صلوات
 الله علیه فرمود که این قول را رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود
 و در روز غدیر حجج الوداع فرمود که خطبه خواند فرمود در آن خطبه که ای کسانی که
 فیما بینکم من بعدنا ما تمسکوا بها کتاب الله و استملتی فی ان الطیف
 در سال اول از آنکه در آن خطبه که در آن کتاب است هر کس از من است که او فیقه نباشد
 ای خیر قد عاهدت علی انکم تسامون لی فی القبر فان حتی یرد اعلی الی فی حق الاله ان
 بجز عجب میفرمود این و آن که در آن خطبه که در آن کتاب است هر کس از من است که او فیقه نباشد
 احدی ما قدام الا حجتکم ایها الایمانیة و اولادکم و اولادکم و اولادکم
 علیه و اولادکم و اولادکم و اولادکم و اولادکم و اولادکم و اولادکم و اولادکم
 بر آن در آن خطبه که در آن کتاب است هر کس از من است که او فیقه نباشد
 عاهدت انکم تسامون لی فی القبر فان حتی یرد اعلی الی فی حق الاله ان
 حتی ایت است بجا که دیگر که است از اوقات کند برسد و این قول را
 در هیچ جایی دیگر و در هیچ امر دیگر نفرمود پس امر فرمود که عاهدت بجا
 دیگر حج او را درین باب که رسا ننماید از رسول الله صلی الله علیه و آله
 جمیع آنچه را که خدای خود جعل بر او فرستاد و غیر آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و آله

نسخه خطی از کتاب...

بنیادی طبر که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت و شمای شنیدید که ای
 برادر من قصه منی نماید دین مرا و بری نمیکرد اندوخته مرا غیر تو مژم را بری
 میسازی و ادای غایبی دین مرا و امانت مرا و قتال میکنی بپشت من
 و چون ابو بکر متولی امر شد همه تعجبت و کردید پس نمی تواند رسانید
 از رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه از حضرت الله تعالی باورید مگر این
 بیت است که حضرت الله تعالی در کتاب خود اطاعت است ترا فرض نموده
 و امر بولایت است آن نموده و کسی که طاعت است آن کند اطاعت
 الله تعالی کرده و هر که با است آن عصیان و رزد با خدا عصیان و رید
 طاعتی گفت ای ابو الحسن طبری عالم ترا اجزا دهد از همت محمد جبره را که
 مرا زنه بندی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و من انزلنا نعمتیم اما ای
 ابو الحسن چیزی دیگر از است که از تو پرسیم نیست که ترا دیدیم که خود را
 بخود چکیده بودی و گفتی که من مکه بن و دهن رسول الله صلی الله علیه و آله
 مشغولم و بعد از آن مشغول شدی جمع نمودن کتاب را جمع
 نمودی و بعد از آن آوردی بسجده گفتی این کتاب حضرت الله تعالی

کلیله

نسخه خطی از کتاب...

که کفر از آن سقراط شد و من بعد از آن کتاب انبیا را دیدم تا آنکه
 عمر به پیش تو فرستاد و آنرا طلبید و تو با نمودی از نمودن با و بعد از آن
 عمر مردم را طلبید و از ایشان نفی قرآن نمود و هر آنکه که هر کس میخواهد اگر
 در کس با آن شهادت میدادند می نوشتند و اگر یک کس شهادت
 میدادند آنرا رد می نمودند و نمینوشتند و بعد از آن روز یار جماعتی گشتند
 که ایشان میخواهند قرآنی که کسی بخواند بر طرفشند و گویند و آنرا
 و کتابی که نوشته بودند و کاتب در آن ایام عثمان بود و از بعضی
 که تالیف نمودند و نوشتند قرآن در زمان عمر عثمان شنیدیم که بیکدیگر
 اجواب ساری سوره البقره و سوره نور یکصد و چند آیه بود و سوره
 حجر صد و نود آیه بود و چون چنین است چه چیز مانع است که کتاب الله را
 بیرون آوری و بگردم نهانی و عثمان چون گرفت قرآن تالیف نموده
 عمر مردم را بر فراتشان حمل نموده و قرآن نبی بن کعب را در بر فرات
 این مسعود را با قرآن سوزانید چون سخن طبر با شما رسید ایام المؤمنین
 صلوات الله علیه و آله فرمود ای طبر بدان این را که هر آید که حضرت الله تعالی

بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و بگفت ای رسول الله علیه و آله در نزد
 من و نیز تاویل بر آنکه حضرت الله تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و
 و هر صلال و حرام و هر حد و هر حکم و هر چیزی که محتاج الیه است تا روز قیامت
 در نزد من است با ملای رسول الله صلی الله علیه و آله و خط من تا ذکر او بشود
 غنیمت طریقی است که هر چه از صغیر و کبیر و خاص و عام خواهد گذشت و خواه
 آینده تا روز قیامت همه در پیش من است و مکتوبات امیرالمؤمنین صلوات الله
 فرمود علی و دیگر در آیاتی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 خیفه نزار باب از علم من است و هر بابی از آن منافع هزار باب دیگر
 بود و اگر است محمد صلی الله علیه و آله از آن روزی که حضرتش است
 نمودن من بقیه مسنونند و مرا اطاعت میکردند بر این جور و نذر آن را
 سر خود از زیر پای خود ای طایفه ایست که تو هم حاضر بودی در آن
 که رسول الله صلی الله علیه و آله غنیمت که نبوی چیزی که پیشش بعد از او گمراه
 نشوند و صاحب تو گفت که رسول الله همیدان میگوید رسول الله صلی
 الله علیه و آله در غنیمت شد و نوشتن را ترک نمود و طریقی است تا فرمودم

نسخه از ابن عباس

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که چون شما در آن وقت از پیش رسول الله
 صلی الله علیه و آله بیرون رفتید مرا آنچه میخواهید بنویسید و مردم را بر آن بند
 کرد اند خرد و دیگرش خبر ده که قضای آنی بر آن رفت که است تو منق
 گردیده مختلف باشد بعد از آن حضرتش صلی الله علیه و آله صحیح طریقی
 بر من املا فرمود آنچه را که میخواهید بنویسید و بر آن رسد رسد که اسما
 و اباب و مقدار بود و در آن بند کرد ایند و نذ کور ساخت اما فی کونای
 خواهند بود و حضرت الله تعالی امر بطاعت ایشان نموده تا روز قیامت
 و مرا نام نذ کور ساخت و گفت اول ایشان نیست بعد از من و دو فرزند
 من حسن و حسین علیهما السلام و بعد از ایشان کس دیگر از اولاد فرزند
 من حسین ای ابا ذری مقدار چنین است که میگویم ابودر و مقدار بفرستند
 و گفتند شهادت میدهم که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرمود که فرمودی
 طریقی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود ما اقلیت
 الغر اولاد اظلمت الخضر علی ذی بحر اصدق اولاد ابرهه اسیب من آبی در
 و نایب است اسما بر همه بنایان است که هر چه بگویم از دره رسول الله صلی الله علیه و آله
 و من شهادت میدهم که ابودر و مقدار شهادت میدهند مگر منی در استی

نسخه از ابن عباس

بناظر از این کتاب

و توای علی در نزدین از ایشان اصدق و ابروی یعنی دست کوزه و بیکویری
 بعد ازین که کمال حضرتش طهر را چنانکه طایفه فرمود ای طهر از خدا ترس
 و ای زبیر تو نیز و ای سعد ای ابن عوف یکی از خدا ترسید رضای
 او را بگویند و خستیا را کینه را بچند پیش در جستن رضای خوشنودی او را
 ملاست کنند که آن ترسید طهر کف ای ابو الحسن خیری که من از تو
 پرسیم جواب کنفی که از جهت چه فرانی که جمع کرده ظاهر نیستی
 بر خلق حضرتش فرمود ای طهر عبد الله این را جواب کنفم الحال خنده مرا
 که آنچه عمر و عثمان نوشته اند آیا کاشش قرآنت یا در آن چیزی است که
 قرآن باشد طهر کف کل آن قرآنت حضرتش فرمود که اگر آنچه در آنست
 اخذ نماید بر آئینه از دوزخ خلاص شد بجهت و ارض میگردید زبیر این
 حجت ما و بیان حق ما و فرض طاعت ما است طهر کف مرا بس است که آن
 قرآن باشد و دیگر کف ای ابو الحسن خیره مرا از آنکه در دست
 از قرآن و تاویل آن علم صلال و حوام آنرا بگو خدای داد که صاحب آن خواه
 بود بعد از او حضرتش فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که آنرا

و در

بوفی و اولی مردم بعد از من یعنی فرزندم حسن علیه السلام بسپارم و او
 بهر از خود یعنی فرزندم حسین علیه السلام بسپارد و بعد از او با اولاد او
 یکی بعد از دیگری تا آنکه آخر ایشان وارد شود بر رسول الله صلی الله علیه و آله
 بر حسب محض با قرآن ایشان از قرآن و قرآن ایشان بعد از آنست و با هم
 باشند اما معویه و پسر او متولی امر خلافت خواهند شد بعد از عثمان
 و بعد ازین دو هفت کس دیگر از اولاد حکم بن ابی عاص متولی امر خلافت
 خواهند شد تا این که در ائمه امام ضلال کامل گردود و در دست نند
 که رسول الله صلی الله علیه و آله در جواب دید که بر منبر اوجی خواهند گشت
 میمونها و است او را پس پس بر میگردانند و ایشان از بنی امیه اند
 و دوی دیگر و مردی اند که ایشان اساس این ظلم را از برای آن
 ده گذارند و بر گردن آن دو مرد است گناه این است تا روز قیامت
فصل سیم در ذکر مناظره و احتجاج حضرت مولانا و مولا اهل بیت
 صلوات الله علیه بر ابو بکر و عمر در قی که فک را از حضرت فاطمه علیها السلام
 غضب نمودند چنانچه در کتاب احتجاج است شیخ طبرسی اعلی الله در حجه

کتاب احتجاج فاطمه زهرا علیها السلام

نورانی حضرت ابوبکر علیه السلام

بروایت حماد بن عثمان مذکور است و آن چنین است که حماد بن عثمان
 از حضرت امام عبدالرحمن جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما
 روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و
 حضرت از برای او استخام یافت کس فرستاد و او کیل حضرت فاطمه
 علیها السلام را از فدک اخراج نموده فدک را از تصرف حضرتش
 بیرون کرد پس حضرت فاطمه علیها السلام بنزد ابوبکر آمده فرمود ای
 ابوبکر بگفت چه مرا از میراث پدر منع میانی و او کیل مرا از فدک اخراج
 نموده و حال آنکه آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله پس داده بود ابوبکر
 عرض نمود برین قول خودت بعد که زان پس حضرتش ام این را نهاده
 طلبیدم ام این چون آمد گفت ای ابوبکر من شهادت ندادم تا تحت را بر تو تمام
 کنم بچیز رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده ای ابوبکر ترا سجده الی میگویم
 که نمیدانی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ام این از زمان اهل
 بخت است ابوبکر گفت بی میزدنم ام این گفت شهادت میدهم
 که حضرت صدیق اوجی فرستاد بر سوال رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود

فایز

نورانی حضرت ابوبکر علیه السلام

فایت ذی القربی تحفه پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فدک را
 بده ای ابوبکر فرستاد ^{چون او را}
 حضرت فاطمه را داد از جهت طلبه حضرت صدیق و بعد از ام این حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز بهمان نحو شهادت دادند پس ابوبکر کتاب
 از جهت حضرت فاطمه علیها السلام نوشت که فدک را با او برگردانند این
 بیسکام عمر داخل شد و پرسید که این کتاب چیست ابوبکر گفت حضرت فاطمه
 دعوی فدک نمود و ام این و علی شهادت بر صدق دعوی دادند
 و من این کتاب را از برای او نوشتم که فدک را با او برگردانند عمر کتاب را
 از حضرت فاطمه گرفت برید و فاطمه علیها السلام گریان از آنجا بیرون رفت
 و چون روز دیگر شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسجده
 در حالی که ابوبکر باها جو و انضار نشسته بود با و خطاب نموده فرمود
 ای ابوبکر آنچه جهت چه حضرت فاطمه را منع نمودی از حقش و از میراث
 رسول الله صلی الله علیه و آله و حال آنکه مالک آن بود در زمان حیات
 رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر عرض کرد فدک فی مسلمانان است که حضرت
 شهادت میدهند و آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را با او داده بود بار

سوره فتح الحمد لله رب العالمین

والا اورا در فدک با حقیقت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای ابوبکر ما کما
میکنی بخلاف حکم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که اگر دست مسلمان چیزی بشد و ایشان مالک آن باشند من
بآن چیزی دعوی کنم بجز از آنکه میطلبی ابوبکر عرض کرد بجز را از تو میطلبم که
حضرت فرمود پس از هجرت چه از فاطمه زهرا علیها السلام چیزی که در تصرف او
و در دست اوست مالک آن بود در زمان حیات رسول الله صلی
علیه و آله و بعد از آن هم و از مسلمانان بنی مطلبی که دعوی فدک نمایند
چون گفتی که از بنی مطلبی هر گاه دعوی کنم چیزی که در دست ایشانست
ابوبکر چون جوابی نداشت سکت شد پس عمر گفت ای علی ما را
بگذار از کلام خود که ما قوت مکالمه با تو نداریم اگر حضرت فاطمه بیست
عادل بگذرانند فدک را با ما میدهم و الا قبی مسلمانانست و او را
در آن حقیقت نیست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بقول عمر گفت
نمود و با ابوبکر فرمود ای ابوبکر قرآن خوانده ابوبکر عرض نمود بی حضرت فرمود
خبره مرا که ایما برید الله لئن لم یهدنا الله لولینا لکوننا من الخاسرین
فیشترک فی حقیقت آنجا حضرت فاطمه که برادر داشتند که بعد از او در فدک است

بطلان

سوره فتح الحمد لله رب العالمین

و نظیر آن نظیر در شان که نازل گشته یا در شان ما نازل گشته
یا در شان غیر ما ابوبکر گفت در شان شما نازل گشته حضرت فرمود
که اگر جمعی شهادت بدهند در باب حضرت فاطمه دختر رسول الله صلی
علیه و آله بعلی که موجب حد باشد با فاطمه چه خواهی کرد ابوبکر گفت
بر او اجزای حدیسیام چنانچه بر زمان دیگر اجرامیست حضرت فرمود پس تو
در نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کافرانی ابوبکر گفت چون حضرت فرمود پس
آنکه شهادت امیرالمؤمنین را در باب طهارت فاطمه درین هنگام
را کرده و شهادت مردم را قبول نموده در باب او چنانچه حکم حضرت
امیرالمؤمنین را رسول الله صلی علیه و آله را در کردی در باب فدک
که رسول الله صلی علیه و آله با و داد و او در حیات رسول الله صلی
علیه و آله و بعد از آن در تصرف داشت و تو شهادت عوامی بی طهارت
را در باب او قبول کردی فدک را از او گرفتی و میگوئی که فی سبیل
و حال آنکه رسول الله صلی علیه و آله فرموده بنی بر معنی قسم بر بدعتی
علیه است و تو این قول رسول الله صلی علیه و آله را در دهن خودی از آن

و در شب جمعی متفکر و متزهد بود که مردم را احسان شد که او سوره
 و بعد از آن مجال خطابه نموده گفت یا خالده لا تقعن ما امرتک
 اسلام علیک و رحمة الله وبرکاته چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 سید پرشاد و امیرت ضرابه و بر کافران
 شنید این را مجال فرمود ای خالده توجیه کرده بود خالده گفت
 امر کرده بود که کردن ترا بزم خورش فرمود آیا کردن مرا میزوی که نمی
 از آن میگرد خالده گفت و الله که از غنی نمیکرد پیش از سلام هرگز
 بودم ترا خورش دست دراز کرده و حلقی او را گرفت و او را برین
 انداخته حلقی او را چنان بغرزد که نزدیکت آن رسید که صدقه های او
 بیرون آید پس مردم جمع شدند و گفت میباش که او را برت کعبه پس
 مردم گفتند ای ابو الحسن بحق صاحب این قبر که دست از او برد پس
 حضرتش دست از خالده برداشت و بعد خطاب نموده فرمود ای برصه
 اگر نه عهدی از رسول الله صلی الله علیه و آله و کتابی از حضرت الله تعالی
 گذشت بود هر آینه میدانستی که کدام یکت از ما اضعف
 ناصر و اقل عددًا بود و بعد از آن بمنزل شریف خود ترفیع بود

در آن وقت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن مجلس خطابه فرمودند

فصل چهارم

فصل چهارم در ذکر مناظره و احتجاج حضرت مولانا و مقتدانا و
 ما دنیا رابع آل عبا امام حسن مجتبا صلوات الله و سلامه علیه
 و علی جدّه و ابیه و ائمه و ائمه با جماعت متکرمین فضل او و پدر بزرگوارش
 صلوات الله علیهما و مجلس معاولی لغز الله چنانچه در کتاب احتجاجات
 شیخ طبرسی رحمه الله و غیره مذکور و مسطور است و آن چنین بوده
 که روزی عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و غیره از بنی امیه
 و ولید بن عقبه بن ابی معیط و غیره بن شعبه با هم تمهید نموده بمعاویة گفتند
 که حسن بن علی را اطلب تا ما با او گفت و گو کنیم و او را پدرش را
 خفیف سازیم و او و پدرش را سب کنیم و قتل او و پدرش را نازل
 سازیم زیرا او سیرت پدرش را احیا نموده و مردم مطیع امر او بند
 و این گناه باشد که با عمر عظیم تر ازین منتهی شود و معاویة گفت میترسم
 که قتل ما بگردن شما بنیزد که عاران با شما همانند شما را بفرستند
 و الله که بچگاه من او را ندیدم مگر آنکه مکروه داشتیم دیدن او را
 عمره عاصی گفت آیا میترسی که باطل او برحق ما عاصی شود و مرض او

در آن وقت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن مجلس خطابه فرمودند

بر همت ما زیادتی کند معاویة گفت بنی ستم نمودن عیال گفت هر کجا نرسد
 پس لغزمت و در طلب پس کس فرستادند طلب حضرتش چون رسول
 بنزد آنحضرت آمد عرض نمود معاویة بشمار امیر طلب حضرت پرسید که پیش او
 رسول بعدا نمود که در نزد او فلان و فلان استند و هملت زانام بر تو خوش
 فرمود از جهت چه مرا خواسته اند مگر سقیا لیت ان افتاده از بلا لای شین
 یا عذاب برایت نماند از عیبتی که شنو رندانند پس بجای فرمود که
 رخت بر ایاد رو این دعا بخواند اللهم انی اذکرک فی
 سجودکم و اعوذ بک من شرورکم و استسئین بک علیهم فالغیوم
 شرور و اصرار است و پناه منکر بر آن کشته و در لایت و پناه منکر بر آن
 ما شیت و انی شیت من جو کت و قوتک یا ارحم الراحمین
 که فرستادم بر ایشان بجهت کفایت کن ازین آفت بر آن کشته و در لایت و پناه منکر بر آن
 و بر رسول فرمود که این کلمات فرج است و چون بجایس معاویة وصل
 شد بعد از سلام و تکلیفات معاویة بر حضرتش گفت ای نبی عیبت خصیان
 و خیالفت من نمودند و ترا طلیعید و الا من را ضی نبودم و طلب لیت
 اینست که بر تو مقرر سازند که عثمان مظلوم کشته شد و پدرش ماورا
 گشت حرف لیت ترا بشنوا و لیت ترا جواب بگو مکان و منزلت من

ساده در حق حضرتان صلوات الله علیهم

مانع تو نباشد از جواب حضرت امام علیه السلام فرمود سبحان الله
 خدا خذ لیت اذن در خانه ازت است که اگر اجابت نموده آنچه
 را که ایش ان اراده نمودند در طلب من جی میگویم از کردار بد تو
 و اگر ایش ان بر تو غالب شدند در چیزی که میخواستی در طلبیدن
 من هر آینه جی میگویم از ضعف تو و بکلام یک اقرار زمینانی و بکلام عذر
 میگوئی و من اگر میداشتم که این جمع در اینجا هستند مساوی عدد
 ایش ان از منی تا ششم با خود می آوردم با آنکه ایش ان از تنهایی من
 و حشت بیشتر دارند از حشت من بجمعیت ایش ان را هم او را قیود
 که مراد حضرت امام ازین فقره اینست که ایش ان با وجود جمعیتی که دارند
 از من با آنکه تنها ام ترس دارند و من از ایش ان با آنکه جمعی اندر من
 ندارم و دیگر فرمود بدستی که حضرت اسد تقا ناهر من است امروز
 و بعد از هر روز پس بگوئید ایش ان هر چه میخواهند تو هم بشنوی و نیست
 حولی و قوتی مگر از ضرای که علی و عظیم است پس اول بر بنی خود بنحمان
 بن عثمان تبکلم در آمده گفت عبارتی که حاصلش عزت کسی در دست نماند

ساده در حق حضرتان صلوات الله علیهم

که از بنی عبدالمطلب اهدی بر روی زمین پش بعد از قتل عثمان
 بن عثمان که منزلت او فاضل و خاص رسول الله بود چون او را
 ریختند از روی عناد و طلب فتنه و حسد و طلب خلافتی که ایشان را
 اسبیت آن نبود با سوابق و منزلتی که او را در نزد خدا و رسول
 و در اسلام بود چه ذلت و خواریست این که حسن و سایر بنی عبد
 المطلب که قتل عثمانند زنده بکشند و بر روی زمین راه روند
 و عثمان خون آلوده در کور پشه و نه انیت که ما خون عثمان را
 از شما میطلبیم بلکه خون نوره کس از بنی امیه که در بدر کشته شد
 از شما میطلبیم و بعد از عمر بن عاص تکلم در آمده گفت ای پسر
 ابوتراب ما طلب تو بوسیله آن فرستادیم تا بر تو نفرساییم
 که پدر تو ابوبکر صدیق را ستم گشت و در قتل عمر فاروق
 شریک بود و عثمان ذوالنورین را کشت مظلوم و دهوی
 نمود چیزی را که در آن حقیقت داشت و آنچه در آن افتاد و قتلها
 ساخت ای بنی عبدالمطلب ایستقا بشما سلطنت نداده بلکه

شما را چه حق است که خون عثمان را

شما را

شدن شما سلطنت از کماست بجزی که بر شما حاصل نیست اما تو
 احسن خود را پسر امیرالمؤمنین میخوانی اما عقل آنرا نداری و دلی
 آن در تو نیست چون تواند بود که عقل و دلی آن در تو باشد و حال
 آنرا از خود سلب نموده ترک آن نمودی از روی اطمینان و بجز
 از بدی عمل بدتر نیست ما بجهت آن ترا طلب نمودیم تا ترا بدتر از
 سب کنیم اما ترا رسد که ما را عجب و تکذیب نمایی درین قول که
 تو میدانی که درین قول دروغ برتومی بنیدیم یا با تو باطل تکلم میسازیم و خدا
 حق میکند و تو تکلم نمایی و جواب بگو و الا بدان که تو پدر تو شرف خلق است
 ای اما پدر ترا خدا گشت و ما را از گشتن او خلاص کرد اما ترا ما چه گشت
 و در گشتن تو گناهی نیست ما را در نزد خدای تعالی و عیبی نیست در نزد
 خلق بعد از و عجب بن ابی سفیان علیه السلام در آمد گفت ای احسن
 پدر تو شرف بود و از برای قریش زیر قطع رحم ایشان کرده و خونهای ایشان را
 ریخت و تو از جمله قتل عثمانی و این که ترا کشتند معوض از حق است در تو
 ثابت است تا و ان قتل عثمان و ما ترا خواهیم کشت اما پدر ترا چون خدا گشت

و در حق آنرا حق است که خون عثمان را

مطابق تاریخ طبرستان

ما را از کشتن او را نماند و اما خواستن تو خلافت را بدانکه آن از تو نمی آید
 و قوت آن در با زوی تو نیست و بعد از او و بعد از او و بعد از او بنی هاشم
 بسجی در آمد و آنچه اصرار می گفت بود گفت و بعد از آن گفت ای گروه
 بنی هاشم شما اول جماعتی که مردم را تخریب نمودید یحیی بن عثمان تا آنکه
 جمیعت نمودند و او را کشتند و مطلب شما این بود که است بر اهل کربلا
 و خونهای ایشان را برینید از جهت حرصی که شما در ملک داشتید و طالب
 دنیای خسیس و لذت آن بودید که قطع رحم نمودید و عثمان را کشتید
 و بهترین خال و اما دشمنان بوده و بهترین دانا و کشته زیر شما اول مرتبه
 با و حسد کردید و بر طعن نمودید و بعد از آن متولی قتل او شدید خود دیدید
 صفت خدای را که و بال آن شما باز کشت و بعد از او بیکم در راه مغربه
 بن شیبیه هر که گفتند او در علی بود و بعد از آن گفت ای حسن بد بستی
 که عثمان مظلوم کشته شد و پدر ترا در آن وضعی نبود مگر چیزی که است
 اینست که پدر تو قتل او را در کن رخ میداشت و ایست می نمود و ازین
 ما را الحان اینست که او قتل عثمان را رضی بود و پدر همیشه شمشیر با زارا

در از

مطابق تاریخ طبرستان

در از می داشت بیشتر زنده بنی امیه و عیب کردن مرده ایشان
 و بنی امیه از جهت بنی هاشم بهتر بودند تا بنی هاشم از برای بنی امیه معایب
 ای حسن از برای تو بهتر است که تو از برای معاویه و پدر تو نصب
 عداوت کرد و بار رسول الله و قصد داشت پیش از مردن که او را کشته
 تا آنکه رسول الله این قصد او را دانست و دیگر گمراه دشت اینست
 ابو بکر تا آنکه آخر او را مسوم ساخت و کشت با عمر فریاد کرد تا آنکه قصد
 نمود که گردن او را بر بندد و در قتل او شریک بود و بعد از آن طبرستان
 میگرد تا آنکه او را کشتند داد و در قتل کل انجاعت او شریک بود
 با وجود این اعمالی حسن او را در چه قدر و منزلت میماند نزد
 حضرت امیر تقی و حضرت امیر تقی ولی خوز اسطنت داده بر قاتل
 در کتاب بغیر خود و ولی خون مقول بغیر حق معاویه است و اگر ما ترا
 و برادر ترا بشیم حق با ما است و الله که خون علی سرخ تر از خون
 عثمان نبود و خدا در شامی بنی عبدالمطلب سلطنت و نبوت را
 جمع نمیداد چون سخن ایشان تمام شد حضرت ابو محمد حسن بن علی

نموده و حق است در این باره

صلوات الله علیهما تکلم در آمده گفت حمد رضای را اول شمارا بول ما
 و آخر شمارا باخما بهدایت فرمود و صلی الله علی محمد الطیبی بشمار از من قول
 مرا و فهم خود را بمن برآید و ابتدا میگویم تمنا می خواهم که بعد از حضرت الله تعالی
 قسم ای از زرق کس مرا در ششام نداد مگر تو و اینجاست مرا و ششام ندادی
 و سب نکرد مرا ز غیر تو و اینجاست مرا سب نکردند و لکن ششام دادی
 و سب کردی مرا از بدی خود و بدی رای و بغی و عدوان حسدی
 که با ماداری و عدوانی که با محمد صلی الله علیه و آله از جهت از قدیم الایام
 و درین ایام و اندک که از من با اینجاست در سب رسول الله صلی الله علیه و آله
 در میان مهاجر و انصار رسووم اینجاست قدرت این بند شستند که
 با من این چنین تکلم نمایند که در حضور تو کرده نمینویسند که با من سخن بچین
 کنند بشنویم از من ای جماعتی که با هم اجتماع نموده اید و معاشرت میکنید
 میکنید پوشت بند حقی را که دانسته اید و تصدیق نمائید باطل را که
 من با آن تکلم نمایم ای معاویه من نمیگویم ترا مگر کفر از آن که در تو است
 شمارا بخیر احوال میکنم ای جماعت ایامید این را که این مردی را

کدرتم

نموده و حق است در این باره

که دشنام دادید بر من و بنده من از گذارده است در طلی که شما در ضلالت بودید
 ولات و عجزی را عبادت میکردید و بد و بیعت سبقت نمودی یکی بهت زنیون
 و یکی بهت فتح و تو ای معاویه در سبقت اولی کافر در شامی نکست بودی
 و دیگر فرمود شمارا بخیر احوال میکنم ای جماعت ایامید این را که این مردی را که
 دشنام دادید یا رسول الله صلی الله علیه و آله شما را ملاقات کردید در آن
 بد رو را سب رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمنین با او و را سب میکن
 با تو بود ای معاویه و جی دست لالت و عجزی میکردی در آن هنگام و سب
 رسول الله و مؤمنین را فرض و واجب بر خود میدانستی و در روز احد
 با شما ملاقات نمود و با او را سب رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمنین
 بود و تو را سب میکنی را در شستی ای معاویه ملاقات نمود با شما
 در روز احد و او را سب رسول الله صلی الله علیه و آله را در شست و تو را
 در شستن بودی ای معاویه و در همه این مواضع حجت و دعوت الله تعالی
 را از دست رمیداد و نصرت رهبت او میکرد و رسول الله صلی الله علیه و آله را که
 از او در همه این مواضع راضی بود و دیگر فرمود شمارا ای جماعت بخیر ا

حواله میکنم ایامید بیدارین را که رسول الله صلی الله علیه و آله کنی قرضیه و بی غیره
 محاصره کرد و بعد از آن عمر بن خطاب را بارایت هماجرین و سعید بن
 معاذ را بارایت انصار بجهت فرستاد و سعید بن معاذ و قثم بن ابراهیم
 و عمر بن خطاب برکت و او اصحاب شریفی است میراد و اصحابش او را
 در رسول الله صلی الله علیه و آله در آن هنگام فرمود رهبت را بعد از خیم
 داد که او خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست
 میدارد که را غیر از اوست و هر که در آن حضرت است تقاضای حاجت
 او میسر گردد اند پس ابو بکر و عمر و سایر مردم از مهاجرین و انصار خود را
 با عرض میگردند و علی در آن روز در چشمه دشت پس رسول الله
 صلی الله علیه و آله او را طلب داشت و آب دهن مبارکش را پیش او میآید
 شفا یافت در ایت را با او داد و چنانچه شماع گفته است *ساعتی از آن*
 الیوم صارا یا یکنایه محمداً رسولاً مواجاً و کان علیاً از آن بعد از عین
 امروز که در دیر که *عمر بن خطاب گفت که من میگویم که در آن روز که رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم*
 پیغمبری بود و او را فلان سخن نداوانا پس شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله قبول کرد
 حجتی و بگرفت را قیاماً و چون رسول الله صلی الله علیه و آله را که رهبت را با او
 داد *که در آن روز که رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم*

کلامه در حق حضرت است
 کلامه در حق حضرت است

رفت و قرار گرفت تا آنکه حضرت استقامت بن و طول خود فتح را بدست او
 میسر گردانید و توای معاویه در آن وقت در کعبه عدوی حضرت استقامت را
 بودی آیا مساوی تواند بود مردی که نصرت خدا و رسول کند مردی
 که با خدا و رسول عداوت ورزد و قسم بخورد میجویم ای معاویه که دل تو
 مسلمان شده هنوز زبان تو میگوید چیزی را که در دل تو نیست
 و دیگر فرمود ای جماعت شما را سخاوت را میگویم آیا میدانید که رسول الله
 صلی الله علیه و آله او را در مدینه حلیفه ساخت در غزوه تبوک بی آنکه از او
 از ردگی و کراهتی داشته باشد و منافقین چیزی نگفتند چه او بر رسول الله
 صلی الله علیه و آله گفت ای رسول خدای مرا از خود جدا مگردان
 من بخوانم که از تو جدا شوم از هیچ کاری را زار و غزوه پس رسول الله صلی
 علیه و آله فرمود تو وصی و خلیفه منی در اهل من چنانکه هر من موسی را بود
 و بعد از آن دست علی را بگرفت و گفت ای مردم کسی که مراد دست دارد
 خدای را دوست داشته است و کسی که علی را دوست دارد مرا
 دوست داشته است و کسی که اطاعت کند مرا خدای را اطاعت

کلامه در حق حضرت است
 کلامه در حق حضرت است

کرده است و کسی که اطاعت کند علی را بجهت کرامت اطاعت کرده است
 و دیگر فرمود ای جماعت شمارانجراحوال میکنم ایامیند میزند که رسول الله
 صلی الله علیه و آله در توحه الوداع فرمود ای مردم بدرستی که من در میان شما
 گذاشتم چیزی که گمراه نشوید و آن کتاب خداست پس حلال است
 حلال آنرا و حرام دانید حرام آنرا و بکلم آن عمل نماند و مبتدیان ایمان
 داشته باشند و بگویند ایمان آوردیم یا آنچه خدای فرستاده است
 از کتاب و دوست و از اهل بیت و عزت مراد دوست و از پند
 کسی را که ایش را دوست دارد و نصرت و یاریت نرا که کسی را دشمن
 دشمنی کند و کتاب الله و عزت من پرستند در میان شما خواهند
 بود تا وقتی که من دارم و گردن بر لب توحه در روز قیامت بعد از آن
 علی را طلب نمود در حالتی که هنوز برهنه بود و دست او را برداشت
 و گفت خدایا دوست دار کسی را که این را دوست دارد و دشمن
 کسی را که این را دشمن دارد اهل کسی که علی را دشمن دارد در میان
 از برای او در زمین نشستن گناه و بر آسمان صعود و بر گردان از برای او

منه توحه الوداع

اسفل دار از آتش و دیگر بایشان خطاب نموده فرمود شمارانجراحوال
 میکنم ایامیند این را که رسول الله صلی الله علیه و آله با و گفت ای علی
 تو دو کسند از جوض من چنانکه یکی از شما شر غیب را از میان شما
 خود دو کسند و دیگر شمارانجراحوال میکنم ایامیند این را که در
 مرض موت رسول الله صلی الله علیه و آله علی را در اصل حجه رسول الله
 صلی الله علیه و آله دیده که حضرتش گریه میکند پس علی گفت چیزی را
 بگریه دارد ای رسول خدای حضرتش فرمود مرا گریان دارم این
 که میزنم در دل بعضی از امت من از تو بغضها هست که آنرا اطاعت کردند
 تا من از تو غایب شوم و دیگر شمارانجراحوال میکنم ایامیند این را
 که در وقت وفات رسول الله صلی الله علیه و آله چون اهل بیت
 حضرتش در نزد او حاضر شدند فرمود اهل بیت من است
 اهل بیت من است و در کسی را که ایش را دوست دارد و بر اهل بیت
 ده بر اعدای ایش و فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نجات
 کسی که در آن داخل شد نجات یافت و کسی که از آن بگردد تلف نمود

منه توحه الوداع

اعلی

غوق شد و دیگر شمار را بخدا اوست ایامی که این را که اهل بیت است
 صلی الله علیه و آله بر او بولایت سلام کردند در زمان رسول الله صلی
 علیه و آله و دیگر شمار را بخدا اوست ایامی که علی است که حرام
 کرد ایند بر خود شهادت را در میان اصحاب رسول الله صلی
 علیه و آله پس حضرت الله تعالی نازل کرد اینده یا ایها الذین آمنوا
 لا تحزوا قیبات ما اهل الله لکم ولا لعذرکم و ان الله لا یحب
 المعتدین و کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و اتقوا الله الذی
 انتم به مؤمنون و در نزد او بود علم منایا و علم قضایا و فضل علی
 و بود از جمله آنها که حضرت الله تعالی ظاهر ساخت که ایشان مؤمنان
 و شمار از جمله آنها که لغت کرده شده اند از زبان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و شهادت داد که شما لغت کرد نامی الله تعالی
 و دیگر شمار را بخدا اوست ایامی که ایند که رسول الله صلی
 علیه و آله ترا ای معاویه طلب داشت که نامه بنویسی در آن زمان
 که خالد بن ولید بر ایشان مصاصت نموده بود و فرستاده بنویسد

سازد و گفت که معاویه رضاع میزند تا آنکه تمام بر خورش فرستاد و گفت میاید

باز آمد و گفت که معاویه رضاع میزند تا آنکه تمام بر خورش فرستاد و گفت میاید
 در خورد دست پیغمبر نموده **الله تعالی** استماع الطاهر فی و الله فی نعمتک
 و اکلک الی یوم القیامه و دیگر شمار را بخدا اوست ایامی که ایند که ایند که
 حق است ای معاویه آنکه در روز اجازت تو شتر مرغ پدرت را بر روی
 و این برادرت که در بنامش است همارا از امیکشید و رسول صلی
 علیه و آله فرموده لعن الله القایده و الراقب التیانی و در آن هنگام پدرت
 را کلب و تو ای ازرق سابق این برادرت که در اجازت پدرت قاید بود و دیگر
 شمار را بخدا اوست ایامی که ایند که رسول صلی الله علیه و آله در وقت موطن کرب
 ابو سفیان را اول در آن وقت بود که رسول الله صلی علیه و آله از کرب
 رفته متوجه مدینه بود و ابو سفیان از شام می آمد و با او برخورد و او را کلب
 کرد و تهدید نمود و خواست که آسیبی با او برساند پس حضرت الله تعالی
 صرف نموده و هم آن روز بود که ابو سفیان شتر را که خوراک بار داشت
 که زیاندا تا آنکه آنرا از رسول الله صلی علیه و آله نگاه دارد و هیچ کس
 بود که رسول الله صلی علیه و آله فرمود که الله تعالی نازل کرد و لا تمولکم
 الله تعالی ایست از آنکه

سازد و گفت که معاویه رضاع میزند تا آنکه تمام بر خورش فرستاد و گفت میاید

و ابوسفیان گفت قلنا لغزى ولا غزى گفته پس لعن کرد بر او حضرت سید
سید او و رسول او و مؤمنون جمیعاً و چهارم روز حزین بود که ابوسفیان
 جمع نمود قریش و هوازن و بنی عطفان و پیوسته را بر آنحضرت و ابوتعلی
 ایشان را برگردانید با آن غیظی که درشتند و چیزی بایشان نرسید
 و حضرت سید تقی این قول را در دو سوره بیان فرموده و در سوره
 سوره ابوسفیان و اصحاب و را کافران میزد و تو ای معاویه در آن
 اوقات شرک بودی مثل پرست و در مکه بودی علی علیه السلام
 در آن وقت در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و برای او و بن
 او بوده و چشم قول سید و جبل است که فرموده و الهدی مکلفاً
 این شلغ محکمه و تو و پدر تو و مشرکین قریش رسول الله صلی الله علیه و آله
 را صد کرده بودید پس لعنت کرد حضرت سید تقی او را لعنی که مثل
 او و ذریت اوست تا روز قیامت ششم روز اجازت که ابوسفیان
 جمع کرد قریش را و او آورده بن حسین بن بر عطفان را پس در آن هنگام
 لعن کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاده و اتباع و ساقرات را روز حزین

در روز حزین که در آن روز
 لعن کرد بر او و بن و
 او را لعنی که مثل
 او و ذریت اوست

بلی گفته

پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که در اتباع مؤمن است حزین فرمود
 که لعن بمؤمن برنجورد اما فاده در ایشان مؤمن نیست و حزین را سکار است
 نمیشود و هفتم روز عقده است که در آن روز مرد قصد کرد که در خدمت رسول الله
 صلی الله علیه و آله بر هفت مرد از آنجور نبی امیر بود و پنج کس از سار قریش
 پس لعن کرد حضرت سید تقی و رسول او کسی را که در عقده داخل شود غیر رسول
 صلی الله علیه و آله و قاید سابق او دیگر شمار آنجا المیک یا میل بنیان را
 که ابوسفیان بنزد عثمان رفت در زمانی که مردم بقیعان بیعت کردند گفت
 ای برادر زاده من آیا در آنجا کسی هست که از او حیا بگیرد عثمان گفت فی
 ابوسفیان گفت دست برست بر سینه حضرت را ای جوانان بنی ابرهه
 قسم با کسی که نفس ابوسفیان بدست است که بهشت و دوزخ نباشد و دیگر
 شمار آنجا المیک یا میل بنیان را که ابوسفیان دست برادر حسین
 را گرفت در آن وقت که بقیعان مردم بیعت کردند و گفت ای برادر زاده
 من بیرون آی با من بجانب بقیع فرزند حسین با او بیرون رفت و چون
 بوسط قبرستان رسیدند دست خود را از دست حسین برگزیدند فریاد

در روز حزین که در آن روز
 لعن کرد بر او و بن و
 او را لعنی که مثل
 او و ذریت اوست

مبندی کرده و گفت ای اهل قبور آبخیزی که از برای آن با مقال میجوید
 بدست ما آمد و شما استخوان پوشیده شده اید پس حسین بگفت قبح کوفه خط
 پیری در وی ترا پس دست خود را از و بغت کشید و او را در آنجا کشت
 و اگر نعمان بن بشیر میسر بود دست او را میکشد به بد نیزه داخل میکند
 او در آنجا بجا کت میرسد رازم او را که چون ابوسفیان در آن وقت
 از چشم ظاهر هم عاری شده بود چنانچه چشمش کور بود لهذا در فخر
 بیش ازین حضرت صلوات الله علیه فرمود که او نعمان خطاب نموده گفت
 در آنجا کسی هست که از و احتیاط باید نمود و درین فخره فرمود که اگر نعمان
 بن بشیر میسر بود که دست او را کشید بعد نیزه داخل کرد اندو در آنجا
 هلاک میشد یعنی چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه دست از دست
 او کشید بر رفت پس اگر نعمان او را بدین معنی آورد او در آنجا هلاک
 میشد حاصل کلام آنکه چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه این
 مطعن را بر معاویه ایراد فرمود با و خطاب نموده فرمود که ای معاویه
 اینها که لقمه از دست آید بیوفانی چیزی ازینها که لقمه بر من برده نموده

کتاب تاریخ حضرت حسین علیه السلام

انفار

انفار کنی و دیگر از ملعونیه تو بود ای معاویه آنکه چون پیرت ابوسفیان
 بهمت کجاست که مسلمان شود دشمنی که در میان قریش معروف بود
 از برای او فرستادی و او را سنی از اسلام کردی و او را اصرار نمودی
 و دیگر از ملعونیه تو بود آنکه عمر بن الخطاب ترا اولی شام کرد و بر او جنابت
 نمودی و عثمان نیز ترا اولی شام کرد و نصرت او کردی و عظیم ازینها بود
 که برخدا و رسول جرات نمودی و با علی که امیر المؤمنین بود قتال کردی
و حال آنکه سابق و فضل و علم او را میدانستی در امری که او اولی بان بود
در نزد حضرت اسد تعالی در رسول اسد علیه و آله از تو و از غیر تو به نپرد
دید و مگر خون نفس را رنجی کردی اینچنینکه معاویه کسی که از عقاب نیزه شد
کنند آنجا که لقمه ای معاویه مخصوص است اگر چه آنچه لقمه ازینها چینه های
تو بسیار است مکن بگروه در شتم تطویل را و با نقتل را خصما نمودم
اما ای عمرو بن عثمان تو نیز از اوستی از جهت احمقگی که در تو هست
که قبیح نمائی این امور را و مثل تو مثل ماکس است که بخیل خرمایکند که با
و خود را نگاه دارد که میخواهد از بان بی بریزد هم پس نسل با و میکشید بدون

کتاب تاریخ حضرت حسین علیه السلام

کتاب تاریخ حضرت حسین علیه السلام

بر بالای من شعور بمن نیست چون بر من شاق شد نزول تو از بالا
 من پس من ای عمرو بن عثمان ندانم که تو با من عداوت توانی کرد
 و آن بر من شاق باشد مگر آنچه را کفنی جواب بگویم آیا غلبت تو بر من است
 که سب تو علی را که امیر المؤمنین است نقصی یا میرساند یا او را از رسول
 الله دور میزد یا او سب نقصانی و بلای در اسلام شده است
 یا بچو کلمی کرده است یا رغبت بر منیا داشته است اگر کی از شما را بگویم
 دروغ میگوئی و این که کفنی مانورده چون از شما طلبی آنچه از شما کان
 بد بر بدستی گدایت ز حضرت الله تعالی و رسول او گشتند اما تو ای عمر
 و بن عاص می لعین است تو آن سکی که اول امر تو نیست که زانید پیکی
 در فراتش مشترک و چند مرد ترشی از برای تو می که نمودند یکی از معیان
 حرب و لید بن مغیره و عثمان بن حارث و نصر بن حارث بن کلده
 و عاص بن و ابل که جرار تریش بود و همه با جماعت را زعم این بود که
 تو پسر اوئی و تو از ما خود ازین سوال کردی و او گفت همه با جماعت
 بر پیش من آمدند مگر من برایشان غایب شدم و ترا مالک کردند کسی

ساده و کفنی از حسن و عداوت علی

درین

در میان قریش بحسب نسب دنی تو در منصب خبیث تر و بغیة او از منکرم
 بود که آن عاص باشد و بعد از آن برخواستی و خلیفه خواندی و کفنی من
 دشمن محمد صدم و عاص بن و ابل گفت محمد مرد است استر و فرزند ندارد
 پس اگر میرود ذکر او منقطع میگردد پس حضرت الله تعالی فرودستاد در آن
 شبانیکت بنوا لانه و ما در تو میرفت بسوی عقیس از برای طاعت
 و سخنانها در صلوات این و میان رودخ نما میرفت و دیگر آنکه تو درین
 جماعتی بودی که با رسول الله صده عداوة داشته اند زیرا که بودند
 اصحاب سفینه بودی که بسوی نجاشی گجسته رفتند که سعی در خون جگر
 این طالب سایر مهاجرین نمیدانند تا مگر تو آنچه کردند تو چیده شد و کلمه کاروان
 پست و کلمه الله بلند کردید اما قول تو در با عثمان ای بی حیای اول مرتبه
 آتش فتنه بر او افروختی و بعد از آن که کفنی و بغلست پس رفتی چون خربل
 او تیور سیف نفس خود را در نبرد معاویه کردی و دین خود را ای
 خبیث بدنیای غیر فروختی و ما ترا امت نمیکیم بفضی که با ما داری و معانی
 نمیداریم بدوستی و محبت ما زیرا تو عداوتی با ما هم بودی در جاهلیت

ساده و کفنی از حسن و عداوت علی

و اسلام و بگو کردی رسول الله صلی الله علیه و آله را به تقاضا و بیعت شعر
 و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای تو میدانی که من شرفمندم که گفتی من
 شرفمندم باین بیعت پس تو لغت کن لعن بر من عاصم در مقابل بگریخت
 لعنتی ای عمرو تو بی ای که اختیار کردی دنیا می خیر بر دین خود و شکست
 بردی از برای بجا منی و بار دیگر بجانب ارضی و منی بگریخت اول ترا
 از رقت و ایم و از رقت اول متوجه نشدی و از هر رقت مغول و بگریخت
 باز گشتی و در هر رقت مراد تو ملاک جعفر و اصحاب بود و چون بگریخت ایضا
 آنچه رها و آرزو داشتی خواه کردی بجهار بن ابولید و اما تو ای ولیدین
 عقبه و اسد که من ترا ملاک نمیکم بعضی علی که امیر المؤمنین است زیاده
 او و تو بجهت خوردن خمر هشتاد تا زمانه زود و پدرت را در بگریخت
 و چون سب توانی کرد او را و حال آنکه او را حضرت اسد تقاضا کرده آید
 قرآنی مؤمن خواننده و ترافاس می آید که فرموده از من کان مؤمنیناً
 لیکن کان فاسقاً لا یستویان و دیگر فرموده یا ایها الذین آمنوا
 ای کسانی که ایمان آورده اید هر یک از شما که با حق تعالی
 در حق تعالی ایمان یافته و با حق تعالی در حق تعالی ایمان یافته
 هر یک از شما که با حق تعالی ایمان یافته و با حق تعالی در حق تعالی ایمان یافته

نموده و چون از آن سخن است

ما فاعلمنا دین و دیگر آنکه تو بخا و ذکر فرشت و حال آنکه تو پسر علی که از اهل بیت
 و اسم او ذکر آن بود اما این که گفتی عثمان را ما کشته ایم این قولیت که طوطی
 و زبیر و عایشه یعنی ابن ابی طالب متواتر است گفتن و چون توانی گفت
 و اگر از ما درت سپرسی که پدر تو کیست که از آن ترک نموده ترا بعقبه
 بن ابی معیط الصفاق میساید تا آنکه بوسط این سنا و رقتی کسب نماید
 حضرت اسد تقاضا و عده فرموده از جهت تو پدر تو عمار و زخری در دنیا و آخرت
 و اسد تقاضا حکم کند نه نیست به بندگان خود و اما تو ای عقبه بن ابی سفیان
 نه کم عقلی که از تو در گذرانم و عاقل هم نیستی که ترا معایت دارم و نه در
 نزد تو چیزی هست که کسی آنرا رها داشته باشد و نه شری هست که
 از آن تهرستد و اگر تو امیر المؤمنین علی را سب کنی تبوعاری متوجه
 نمیشود و تو کوفتیده بنده علی بن ابی طالب علیه السلام نیستی که من سب
 ترا بگردم یا ترا معایت دارم و لکن حضرت اسد تقاضا از برای تو پدر
 و برادر و ما در تو آماده و باز گشت همه شما با خواهد بود و تو از ذری
 که حضرت اسد تقاضا ایشان را در قرآن مذکور ساخته و فرموده عاقله ناقبته

نموده و چون از آن سخن است

تصلی نارا حایمه تسفی من عین آینه تا آنجا که من جوع اما تهدیدی
 که کردی مرا بقتل از چو آنرا گشتی که در فرزند خود با جلید خود یافتی که بر تو
 بفرج او غالب شد در ولد او با تو شریک شد تا الصاق کند تو را
 زن فرزندی را که از تو میت و ابی اگر طلب انتقام از او میکردی از برای
 بهتر بود از این که مرا تهدید بقتل کنی و دیگر من ترا ملاست نمیکنم با من هرگز
 علی را سب کنی زیرا برادر ترا او در جنگ کشت با سحره در قتل صد تویر کشت
 بود تا آنکه حضرت امیر تقی برادر و جد ترا برست او بنا بر جنم و عذاب الیم
 رسانید و نفی بلد و اخرج نمودم ترا علی علیه السلام با رسول امیر صلی الله
 علیه و آله و اما این که گفتی مرا رجای خلافت هست تو هم بعد از خدای تعالی که
 که اگر من رجای خلافت داشته باشم خلافت هم من رجاء دارد و تو
 نظیر برادر خود و ضلیف بر خود نیستی زیرا عمر و برادر تو از امیر حضرت امیر
 بیشتر و طلب خون ریزش سلمان و طلب چیزی که قابلیت آن ندارد
 و دلیل آن نیست پیش از تو است با مردم بخبر و با خدای تعالی هرگز
 اما حضرت امیر تعالی بهتر من مکنند کا نیست و دیگر گفتن تو که علی را بر

منه و حق از حق منور است

قرنی

فرش شرفش بود و الله که جویند شنت مرحومی را کسی را مظلوم گشت
 اما تو ای مغیره بن شعبه خدای را عدوی و کتاب خدای را پست
 سراندا از نده و بی را که کیستند و مع مندا زانی هم هستی و بر تو هم
 واجب گشته شهادت عدول برده که اتقیاء اند و تا خیر کرد و برجم ترا
 و دفع کرد حق را با باطل و صدق را با بطل و تو زدی حضرت فاطمه زینت
 رسول امیر صلی الله علیه و آله تا بجدی که او را خون بود کردی و طفلی که در
 رحم داشتنداخت و این عمل از تو بود بسط این سرزد که رسول الله
 صلی الله علیه و آله را ذلیل داشتی و مخالفت امر او کردی و بهنگام حرم
 او نمودی و رسول امیر صلی الله علیه و آله از برای او گفت فاطمه تو سید
 زنان عالمین و سیده زنان بهشتی ای مغیره و الله که بارگشت تو
 بسوی آتش و وزخ هست و وبال آنچه گفتی متوبان خواهی گشت ای
 ای مغیره بچ سب علی را سب میکنی ای ناقصانی در حرب است
 یا او دور است از رسول امیر صلی الله علیه و آله یا بلای در اسلام است
 کرد یا جور در حکم نمود یا رغبت بدینا داشت اگر کسی از انجور را بگوئی

منه و حق از حق منور است

دروغ میگوئی و زعم تو نیست که علی عثمان را مظلوم گشت و الله که علی تقی
 واقفی از آنست که ملامت کرده شود و در قتل عثمان و بعمر قسم که اگر علی
 عثمان را مظلوم گشت باشد و الله که ترا در آن وضعی نیست زیرا در حال
 حیات او انصرت نکردی و در حال ممات تعصب او گشتیدی
 و همیشه تعجبت اهل نبی و احیای امر جا سلیت میسببی و سلام را بر پیغمبر
 تا وقتی که بمیری اما اعتراض تو نبی تا ششم و هفتمه این دعایت از تو
 بسوی معاویه اما قول تو در شان امارت و قول اصحاب تو در ملک
 که مالک شد و ای فرعون چهار صد سال مالک حضرت را و بسوی پیغمبر
 و بسوی رسول بودند و می رسیدند آنچه را می رسیدند و ملک ملک خدا
 تعالی است بچوب میسر و بهر چه میسر میسر باشد چنانچه حضرت الله تعالی
 میفرماید: و ان اداری لعلکم فتنه کلم و متاع الی حین و در کفر خود
 و کذا اورد آن خلک کفر تریه امر نامرغیا فتنه قوا یخلف
 حق علیها القول فذقرنا ما تمیزه و چون سخن با نبی رسید
 حضرت امام حسن علیه السلام از جی خود بر جزوت و بمعویله بخنده

معاویه را در قتل عثمان ملامت

فرمود

فرمود که الطینات الطینات و این سخن الطینات و الله که تو و اصحاب تو
 که در اینجا است که اندوه و الطینات الطینات و الطینون
 الطینات اولدک متروان یما بقولون کلم معقره و اجر کرم تن
 کلم و یما کان شایسته کلمه از کلمه که کلمات که بیان است بر سر کلمه که کلمه
 علی بن ابی طالب و اصحاب او و شیعه او است و از انجا بیرون گشت
 و در انشای بیرون رفتن بجای و یکت تناول کن مال آنچه را که کسب کرد
 دستهای تو و آنچه را که جنایت نمودی و آنچه را که حضرت الله تعالی
 از برای تو و اصحاب تو وعده فرموده که آن خزی دنیا و عذاب الیم است
 چون حضرت این عبارت را در وقت بیرون رفتن بجای فرمود معاویه
 با صبا بش گفت شما نیز تناول کنید آنچه را که جنایت کردید و لیدین عقوبت
 و الله که ما تناول کردیم مگر آنچه بر ما که تناول کردی معاویه یکت من شما
 کلمه که با او بر نمی آید از جهت چه اطاعت من نکردید و او را بر خود انصرت
 دادید و این قضیت برابر شما آورد و الله که خانه را بر من با یک کلمه
 و چون مردان حکم این خبر را شنیدند مجلس معاویه را آمدند دید که همان جماعت
 در نزد معاویه جمعند بر رسید از ایشان آنچه که شنیدند بود و گفتند آنچه شنیده

معاویه را در قتل عثمان ملامت

راست و صدق است احسن بن علی بن فضیح ترمذی
 مروان گفت از صحبت چه را احضار کردید و بداند که او پدر و اهل
 پیش را سب خیم کرد ایشان چون میبندند که مروان بدین
 و فحاشی است در دادند پس مروان بجای و کیفیت لغزش او را طلب
 معاویه ششمر را طلب آنحضرت صلوات الله علیه فرستاد چون آن شخص
 حضرت امام علیه السلام آمد گفت عرض نمود معاویه شما را طلب نماید
 حضرت فرمود که این طایفه از من چه میپندارد و الله که اگر همان حرفها را میگوید
 بگوش او برسد نم چیزی که عار آن باقی است با او بماند بعد از این حضرتش
 بار دیگر مجلس معاویه معاودت فرمود و چون مجلس در آمد دیدند که
 آنجا عت کجایی خود سینه کن مروان که در آن وقت در آنجا نبود حال آنکه
 پس حضرت امام علیه السلام بر سر نشست و معاویه خطاب فرمود
 که دیگر از جهت چه مرا طلب داشتی معاویه عرض نمود من ترا طلب نمودم بلکه
 مروان این جرات نمود پس مروان از روی عتاب گفتش خطاب نمود
 و گفت ای حسن تو مروان قریش را سب کرده حضرتش فرمود که طلب تو

مروان گفت از صحبت چه را احضار کردید و بداند که او پدر و اهل

این

ازین سوال صحت مروان گفت و استر ترا و پدر و اهل بیت سب میکند
 حضرت در جواب فرمود که ای مروان من ترا و پدر ترا سب کنم بلکه
 حضرت الله تعالی ترا و پدر تو و اهل بیت و ذریت ترا هر کس که از سب
 پدر تو بیرون آید تا روز قیامت همه را لعن کرده بزبان پیغمبر خود محمد صلی
 علیه و آله و الله ای مروان ترا نه حضرت را این مجلس را قدرت بر انکار
 این لعن هست که رسول الله صلی الله علیه و آله بر پدر تو و نوکره و زیاد
 نمیکند از برای خوف تو ای مروان حضرت الله تعالی مگر طغیان که هر چه بگوید
 میفرماید از برای شما و استسجرة الملعونین فی القرآن و توحید فاما نزلتم
 الا طغیاناً کفراً تو ای مروان و ذریت تو بوی ائمه سجد ملعون آید
 در قرآن درین قول رسول الله است از زبان جبرئیل که حضرت الله
 آورد بر آنحضرت و چون کلام میفرماید حضرت امام علیه السلام بدینجا
 آنجا میفرماید معاویه بفرستش خطاب نموده گفت پس است ای ابو محمد تو
 هر که چنین فحاشی و بطاشش بنودی پس حضرت امام علیه السلام
 برخاست و مجلس برهم خورد و هر کس بمنزل خود رفت

مروان گفت از صحبت چه را احضار کردید و بداند که او پدر و اهل

فصل نهم در ذکر مناظره و مکالمه که حضرت شاه شمس محمد خراسانی
 اکبر حضرت امام حسین صلوات الله وسلامه علیه و علی جدّه و برادر
 و اخیر دادلاوه الطاهرین المعصومین در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
 با عمر بن خطاب در باب امامت و خلافت چنانچه در کتاب احتجاج
 شیخ طبرسی علی الله در ترجمه مذکور است و آن چنین است که روزی عمر
 در منزل حضرت رسول تعقیب صلی الله علیه و آله در اشائی خطبه دعوی نمود
 که او اولی بمؤمنین است از نفسهای ایشان پس حضرت امام محمد باقر
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در یکطرف سجد شسته بود و با خطاب
 نموده فرمود که ای کذاب ز منبر رسول الله فرود ای که منبر پرست
 و منبر پر تو نیست عمر خجل گشته گفت ای حسین که هست گفتی این منبر
 پر رشت ز منبر پدر من اما بگو که این را که بیا د تو داده آیا پدرت
 علی بن ابی طالب است این سخن را بیا د تو داده پس حضرت امام فرمود
 اگر اطاعت کنم پدر خود را در هر چه بفرماید بجز قسم که او مرا کافر
 و من تهمت داورا در کردن مردم بهجت است در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله

مناظره حضرت امام حسین علیه السلام با عمر بن خطاب

و این بهجت نزول فرمود جبرئیل از نزد خدای عزوجل و این را انکار کند مگر کسی
 که از کتاب الله جاهد و محرف باشد و همه مردم این را بدل میدانند و بر
 انکار می نمایند و عذاب الیم بیاید از برای آنان که انکار حق ما اهل بیت
 میسائند عرفت ای حسین کسی که انکار کند حق پدر ترا بر او باد لغت و تقی
 لکن چون مردم ما را با میری خود یقین نموندند ما نیز از اشیای ترا قبول کردیم
 و امیر کشیم برایشان و اگر ایشان پدر ترا بر خود امیر ساختند بر نیز ما
 اطاعت میکردیم و سرچی از آن بداشتیم پس حضرت امام صلوات الله
 علیه فرمود ای پدر خطاب کدام مردم ترا بر نفس خود امیر ساختند پس از آن
 که تو ابابکر را بر نفس خود امیر ساختی تا او ترا بر مردم امیر کرد و ایند میر پی
 حتی از بنی و بنی رضای آل محمد پس بنا بر فضل شما باید که رضای شما رضای
 محمد صلی الله علیه و آله و رضای آل او سخط او باشد و الله که اگر زبانها
 مقالی میسر و تصدیق آن طولانی باشد و فعلی میبود که مؤمنان آنرا
 اعانت کنند بر آنند تو بر آل محمد زیادتی نمیکردی که بر منبر ایشان
 بالا روی و برایشان حکم کردی بجائی که برایشان نازل گردیده

مناظره حضرت امام حسین علیه السلام با عمر بن خطاب

و تو ندانی معجزه آنرا و تاویل آنرا و نفسی که شنیدن اذان مختص در مصیبه
 نزد تو ساقی و نیند خدای عزوجل خدای ترا چنانچه خدای تست در کنار تو گذارد
 و سوال کند از تو سوال خفی از آنچه احدی نمودی پس عمر خشمناک
 شده از منبر فرود آمد و با جمعی از اصحاب خود بدر خانه امیر المؤمنین علیه
 علیه رفت بعد از تحصیل اذن بدرون داخل شد و گفت ای ابو الحسن
 طرف چپ من از پسر تو حسین بر من بر خورده و صدمه بلند کرده و مردم را بر من
 چیره نموده پس حضرت امام حسن علیه السلام گفت پسر تو چه حرفت امام گفت
 بود مع شنی زاید پس عمر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت ای
 ابو الحسن ایشان در نفس خود آرزو ندارند مگر خلافت را پس حضرت
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ایشان را با اعتبار و قرب نسبت
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله شان از آن ارفع است که آرزوی
 خلافت کنند مایه این خطاب ایشان را بچنانی ایشان رضی کن آن خود
 تا خدا از تو راضی شود و عرض نمود ای ابو الحسن رضای ایشان
 بصیبت حضرت فرمود رضای ایشان رجوع نمودن از خطا

ساقی خدای عزوجل خدای ترا چنانچه خدای تست در کنار تو گذارد

بپوش

در پهن از عصیبت است توبه کردن عمر گفت ای ابو الحسن ایشان را ادب
 کن تا بر سلاطین و حکام روی زمین بی ادبی کنی حضرت امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه در جواب فرمود که من اهل عصیان را از معاصی ادب
 میسپارم و هم کسی را ادب میکنم که در ماده او خوف لعنش و هلاکت
 باشد اما کسی که فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله باشد ادب او
 نیکوست و او را با دینی که بهتر باشد از ادبی که دارد منتقل نتوان
 ساخت ای ابن خطاب ایشان را از خود راضی گردان پس عمر از خانه
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خایب و خاسر بیرون آمد و در عرض
 راه به ثمان بن عصفان بر خورد که با عبد الرحمن بن عوف رفیق بود
 عبد الرحمن بوجع گفت که ای ابو حفص بگو که چه ساختی با علی بن ابی
 طالب چون حجت میان تو و او طولانی شد عمر گفت ای عبد الرحمن
 با علی بن ابی طالب دو دلپرو که را قدر است که حجت بگو عثمان
 گفت ای ابن خطاب ایشان نبی عبد منافند که سینه د و سایر مردم
 لاغرند پس میان عمر و عثمان ناخوشی روداد و عبد الرحمن ایشان را

ساقی خدای عزوجل خدای ترا چنانچه خدای تست در کنار تو گذارد

از آنکه جدا نموده تفریق شدند فصل ششم در ذکر مناظره و مکالمه که بین
 حضرت سجاد علیه صلوات الله الرحمن با پیری از اهل شام
 رو داد در احتجاج شیخ طهرسی و غیره از کتب معتبره مذکور و مسطور است
 که وی علم بن عمر گفت من در شام بودم در آن وقت که آل رسول الله
 صلی الله علیه و آله را بطریق سیران شام داخل کردند و در مسجد ایت نرا
 باز داشتند پس پیری از اهل شام بایشان خطاب نموده گفت
 حمد خدا ایراک شمارا گشت و مملکت کرد ایند وقت را کوه تاه کرد و قدری
 هم دشنام بایشان داد و چون گفت کوی او تمام شد حضرت
 سیدالاسجدین صلوات الله علیه که در میان سیران بود با و توج
 شد و فرمود که من ساکت گشتم تا تو آنچه خواستی گفتی و اظهار عداوت
 و بغضی که با ما داری نمودی الحال ساکت شوم من نه سحر می گویم
 بلویم پیر گفت بگو آنچه میخواهی حضرت فرمود و قرآن خوانده پیر گفت
 بلی خوانده ام حضرت فرمود در قرآن خوانده قل ان اسئلكم عن
 اجر آل المودة فی القرنی پیر گفت بلی خوانده ام حضرت فرمود

مناظره که در کتب معتبره است

مایم اجتماع و دیگر کجور که در سوره نبی است و حق که خاص باشد
 و بر همه مسلمانان عام باشد پیر گفت بلی حضرت فرمود آیا خوانده وقت
 ذی القربی حقّه پیر گفت بلی خوانده ام حضرت صلوات الله علیه فرمود مایم
 اجتماع که حضرت الله تعالی بی خود را فرموده که حق ایت نرا بایشان پس
 پیر شامی گفت شما بنده اجتماع حضرت علیه السلام فرمود بلی اجتماع مایم
 و دیگر کجور خوانده در قرآن این آیه را که حضرت الله تعالی میفرماید و اعلموا
 انما نعینکم من شیء فان صدقتموه و کذبتهم و لیسوا فی ذلک منکم پیر گفت
 خوانده ام حضرت صلوات الله علیه فرمود مایم ذی القربی و دیگر کجور که در سوره
 احزاب حق خاص باقره که بر مسلمانان عموم نداشتند باشد مخصوص باشد
 پیر گفت حضرت صلوات الله علیه فرمود پس خوانده استما یزید الله لکم
 عنکم از جرس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پیر شامی دستهای خود را بطن
 آسمان برداشته سر بر گرفت اللهم انی اذنب لیک من عداوة
 آل محمد و من قتل اهل بیت محمد یعنی آل نبوی تو بارگشت نمودم
 از عداوت آل محمد و بری گشتم از کسی که آل محمد را گشت طرفه این که من سالما

مناظره که در کتب معتبره است

قرآن خوانده ام و این آیات شعورند ششم تا مرز و دیگر در کتاب احتجاج
 و غیره مذکور است که مردی از اهل بصره نزد حضرت سید سجاد صدقات
 علیه السلام عرض نمود ای علی بن الحسین از جهت چه صد تو علی بن ابیطالب
 مؤمنان را کشت پس حضرت سجاد صدقات علیه السلام فرمود که بیا شد
 کف مبارکش بر آتش کشند و آن آتشک را بر زمین ریختند و بود
 ای برادر لبری دانست که علی بن موسی را کشت بگره کز مسلمانان را ازین
 عاری ساخت لکن اجتماع مسلمان نبودند و اسلام را بر خود تکیه نمودند
 و کفر را رخنه میداشتند و هرگاه بر کفر نایافته آنها اظهار کردند و معلوم
 که اصحاب جبل و صفتین و غیره آن ملعون مطعونند بزبان پیغمبر صلوات
 علیه و آله و سلم کسی که افری کند و چون سخن آنحضرت به بنجا رسید پری
 از اهل کوفه که در آنجا حاضر بود گفت ای علی بن الحسین صد تو علی بن ابیطالب
 طالب فرمود از خوانا لغوا عقبا پس هرگاه ایشان را برادر کفر باشد
 چون ایشان مسلمان نباشند حضرت سجاد صدقات علیه السلام فرمود
 در جواب مرد کوفی فرمود بخوانده در قرآن که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

نموده عاصم بن یونس

ولی

والی عاصم بن یونس فرمود پس آنجمعه بود پس آنجماعت هم مثل ایشانند که حضرت امیرالمؤمنین
 سجاد را بود در آن اجتماع را که با او بودند و قوم عاصم را با او جمع کردند
 کرد اینند و دیگر در کتاب احتجاج مسطور است که روزی حضرت سید سجاد
 صدقات علیه السلام ذکر جماعت مینمود از بنی اسرائیل که حضرت امیرالمؤمنین
 ایشان را مسخ نمود و چون باخراین قصه رسید فرمود که حضرت امیرالمؤمنین
 آنجماعت را مسخ فرمود بواسطه صیدی که در روز شنبه کرده بودند مایه
 پس چون خوابید بود حال جماعتی که اولاد رسول امیرالمؤمنین علیه السلام را
 کشته و همک حوت او نمودند اگر چه حضرت امیرالمؤمنین از در دنیا مسخ
 فرمود لکن در آخرت اصناف اصناف عذاب مسخ ایشان را عذاب
 خواهد فرمود چون سخن حضرت سجاد با بنجا رسید شخصی گفت ای فرزند
 رسول امیر ما این حدیث را از حضرت شنیدیم ایم اما بعضی نوحه می
 میکنند که اگر کشتن حسین باطل نبود بستی که عظم باشد از صید کردن
 مایه در روز شنبه پس چرا حضرت امیرالمؤمنین بر قاتل او غضب نکرد چنانچه غضب
 کرد بر آنها که صید مایه کردند در روز شنبه از جماعت بنی اسرائیل حضرت

نموده عاصم بن یونس

کتابخانه
مجلس شورای ملی

امام علی علیه السلام در جواب فرمود که بگو بان نوحی که معاصی را بر عیسی عظیمت
از معاصی آنان که با عجمی او کافر شدند پس حضرت اندک بملوک
کرد ایند از آن کفار هر که را خواست مثل قوم نوح و فرعون و ابلیس
را هلاک کرد حال آنکه اهل کلام اولی بود پس از بهت چه آنجا است را
که معاصی ایشان از ابلیس کمتر بود و هلاک کرد اندک و او را هلاک
نفرمود پس حضرت اندک تعالی حکیمت و تدبیر او حکمت است در هر کس
که او را هلاک کرد اندک و در هر که او را باقی برادر پس در آنها که در روز
بواسطه صیبری هلاک شدند و در آنها که حسین علیه السلام را کشتند
آنچه مقضای حکمت عمل آمده لا یسأل عما یفعل و ینم سئلون
فصل بیستم در ذکر بعضی مکالمات و مناظرات حضرت ابو جعفر
محمد بن علی الباقر صلوات الله علیه چنانچه در کتب معتبره خصوص در کتب
احتجاجات مذکور و مسطور است یکی از آنجا آنکه محمد بن مسلم که یکی از
خواص آنحضرت بوده روایت نموده که آنحضرت فرمود قول حضرت اندک
که بمن کان فی بندة اعنی فھونی الایة اعنی یعنی هرگاه کسی را ضیق

را خود صلاحت علی

امکان

استانها و خلق زمین و اختلاف شب و روز و درون ملک شمس و قمر و دیگر
آیات و عوامات عجز و دلالت کتب باین که در ای آنها هر ی مرت که عظیم
پس آنس در آنست که در خواهر بود و دیگر نافع بن از رزق از آنحضرت پرسید
که حضرت اندک کی بهر سید خورش در جواب فرمود که کی استعا بود تا من ترا
بخدمت که کی بهر سیدای نافع حضرت اندک سبحانم بئز و لا یران فرد
و حمد است و شکر است و همتا ندارد و ذود لذت و دیگر عبادت بر سنان
از پدرش روایت نموده که او گفت حاضر بودم در پیش حضرت باقر علیه السلام
که مردی از خوارج بنزد آنحضرت آمده گفت ای ابو جعفر کجاست چهره عبادت
میکنی حضرت گفت اندک را عبادت میکنم خارجی گفت او را دیدی حضرت
فرمود بی دیده ام اما چشمها او را نتواند دیدم به و البصار و لیکن من
او را دلمها بجهت ایمان دانستم نمیشود بقیاس و مدرک نمیکرد و جوار
و مشاربیت مردم موصوفت بایات و معرفت بدلالات و جور
نیکند در حکم نیست آن لحنی که نسبت لحنی غیر او مرد خارجی از پیش آنحضرت
بیردن رفت و در آشنای بیردن رفتن میگفت اللہ اعلم خیرت یجعل

در آنحضرت است

رسالت و در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی رحمه الله مطبوع است که نافع
 بن اریق روزی بنزد حضرت باقر صلوات الله علیه آمده در برابر حضرت
 نشست و قدری از مسایل حلال و حرام از آن حضرت پرسید و آن حضرت میل
 او را جواب فرمود و در آشنای جواب میل نافع خطاب نمود فرمود که از
 خوارج پرسس که از جهت چه حلال دانستید جلالی امیر المؤمنین علیه السلام
 و مفرقت او را تا آنکه خونهای شما ریخته شد و چون پرسید از ایشان است
 در جواب تو جوابی گفت که چون او حکم فرار داد در دین خدای خود جل و ااز
 مفرقت نمودیم و چون ایشان این جواب را تبویکونید تو کوبایت که گفت
 استحقاق در شریعت بی خود و مرد را حکم فرموده چنانچه میفرمایند قالوا
 حکما من ابله و حکما من اهلها ان یزیدوا اصلا حال یوق الله بینهما و حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله سعد بن معاذ را حکم کرد اندر قبیل بنی قریظ و حکم
 نمود سعد بن معاذ بجزی که حضرت استحقاق حکم را امضا فرمود و این را
 میباید که امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر نمود حکم را که بقرآن حکم کند و از
 قرآن در کند زنده و این هم بایست شرط نمود که اگر فی لفظ قرآن حکم کنند

در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی

حکایت

حکایت نزاره کند و دیگر چون آن حضرت گفتند که بعضی خود حکم قرار دادی که بگوید
 حکم کند حضرتش در جواب فرمود که کتاب خدای عز و جل را حکم ساختم فوق
 را پس کرده خوارج که ما قیاس عبارت از ایشانست از کجا حکم بصلوات
 امیر المؤمنین علیه السلام مینمایند چون او قرآن را حکم ساخت و فرمود که آنچه فی
 قرآن باشد رو فرماید اگر نه نیست که ما قیاس بعبادت بهمان ارتکاب
 نموده باشند پس نافع بن اریق چون این کلام حضرت باقر صلوات الله علیه را
 شنید و گفت و استحقاق کلامی است که بر کوشش من نرسید و بنی طریقه
 و این کلام حق و صدق است و استحقاق و استحقاق در کتاب احتجاجات صلوات
 که روایت نموده ابو حمزه ثمالی که روزی حسن بصری بنزد حضرت ابو جعفر
 محمد بن علی الباقی صلوات الله علیه آمده گفت ام که از تو از چندی
 سؤال کنم که در کتاب حضرت استحقاق است حضرت فرمود که آیا توفیق
 اهل بصره نیستی حسن گفت چنین میگویند حضرت فرمود سبحان الله و دیگر
 فرمود که آیا در بصره کسی هست که تو از او اخذ عمل توانی نمود حسن گفت نیست
 چنین کسی حضرت فرمود پس جمیع اهل بصره از تو اخذ علم مینمایند حسن گفت بل

در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی

و در آن روز که حضرت فرمود

حضرت فرمود سبحان الله طرفه قلا و عظیمی کبریا خود انداخته ای حسن از تو چیزی بن رسیده نمیدانم است بانی حسن گفت چه چیز است حضرت فرمود از تو منقولست که تو میگوئی حضرت الله تعالی بنده کار خلی کرد و کار ایشان را ایشان دانگذاشت حسن ساکت گشته بیخ گفت دیگر حضرت فرمود میتواند که حضرت الله تعالی کسی را در کتاب خود فرموده باشد که تو امی و او را خوف باشد حسن گفت نتواند بود که حضرت الله تعالی کسی را امن گفته باشد و او را خوف ترس باشد حضرت فرمود که من تو بنجامم این که تو آنرا بغیر و جهش تغیر کرده باشی و این را از تو راست باشد هم تو بلا شده و هم مردم را بملاک ساخته حسن گفت آن را که است حضرت فرمود و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة و قریبا فیما الشیر و فیما لیالی و ایامنا آمین ای حسن بن رسیده که تو فتوی دادی و گفته که آن قری مکه است ای حسن آیا نیت که راه مکه را قطع الطریق قطع میکند و آیا نیت این که اموال اهل مکه در چه وقت امر بخوبی بود بلکه درین آیه حضرت الله تعالی در امثال زده در قرآن و ما نجمع ان قری که تفر

المرقا

و در آن روز که حضرت فرمود

الله تعالی مبارک کرد انبیه پس کسی که بغضل ما اقراد او شتر باشد چنانچه حضرت الله تعالی فرموده و بان روش سلوک نماید حضرت الله تعالی فرموده و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها یعنی کرد انبیه میانه ایشان و شینه ایشان که قرامی مبارکند قرامی ظاهره و مراد از قرامی ظاهره آنند که حدیث ما را بشیعه ما و فقهای شیعه ما میرسانند و قدرنا فیما استیر مراد از میر علم است که بان میرکینند شهادت روز ما این شکیست از برای آن که میرسانند از ما علم را در صلال و حرام و احکام و فرائض در شبها و روزها بسوی شیعه ما در حالی که آمین باشند در آن علم چون آن علم را از معش اخذ نموده اند انجان معنی که ما مورند با خدا را آن هم باشد از شکر و فضل و انتقال از حرام بحلال زیرا اخذ نموده اند علم را از آنان که میراث از علم از آدم تا آنجا که منتهی گشته بعضی از بعضی پس ای حسن علم شما منتهی گشته بلکه ما منتهی گشته و ما نجمع ان قری که تفریت که علم با ایشان منتهی گشته نه تو و شماه تو ای حسن ای جاهل اهل عبره و دیگر بر تو با که بغضی قایل شوی زیرا حضرت الله تعالی کار را بجهده کان تغویض نفرموده و دانگذاشته

بسم الله الرحمن الرحيم

وایش نزاریم چه نغمه زوده بجای تا نیک نظر لازم آید **فصل هشتم**
 در ذکر مناظرات و مکالمات حضرت امام ابو عبد الله جعفر بن محمد
 الصادق علیهما السلام در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی علی الله
 مقامه و دیگر کتب معتبره مسطور است که ابوشامه و یصانی که زندقه بود
 بجزمت حضرت صادق صلوات الله علیه آمده گفت ای جعفر بن محمد ترا
 بر چه بودی و دلالت کن پس حضرت صلوات الله علیه فرمود که بنشین ای
 یصانی و در اینجا طوطی در دست داشت حضرت بان طفل فرمود
 ای پسر آن تخم را بمن ده چون طفل تخم را با حضرت داد حضرت بد یصانی
 خطاب نموده فرمود ای یصانی این تخم که در دست منست و تو می بینی
 چیست تخمی پوستی دارد غلیظ و در زیر پوست غلیظ پوست قوی
 چیزی است سفید و در زیر آن چیز سفید چربیت زرد و این سفیدی
 و زردی هر دو روانند و سیال نه آن چیز زرد و سفید مخلوط می شود
 و نه آن سفید بر زرد و این تخم بحال خود است نه چیزی از آن پرن
 رفته نه چیزی داخل این شده که خروج و دخول آنها مصلحت آن سفیدی

وزروری

بسم الله الرحمن الرحيم

وزروری باشد که کذا در بهم مخلوط شوند و دانسته می شود که این از برای
 مذکور مخلوق است یا از جهت مؤنث این تمسکات می شود و از آن مرغان
 رنگین میرونی آیند آیا تبری دارد یا چون کلام آن حضرت تمام شد
 و یصانی ساعی سر در پیش افکنده بعد از آن سر برداشت و گفت
 شما دست می دم که نیست ضرایب بجز خدای همه تا دبی شرک است و محمد
 فرستاده اوست و تو امام و حجتی از حضرت الله تعالی بر خلق تو بر کردم
 از آن مذنب که در آن بودم و دیگر در کتاب احتجاج و توحید بن بابویه
 و غیرها از کتب معتبره مسطور است که زندقه از حضرت صادق صلوات الله علیه
 سؤال نمود چون تواند بود که خلق عبادت کنند کسی را که نبیند حضرت
 فرمود که دلها او را می پسندند بنور ایمان و اثبات میکنند او را عقلمان
 وقتی که بیدار باشند اثباتی که بجز تبار دیدن باشد و چشمها نیز او را پسندند
 باین طریق که آثار صنع حضرتش را مشاهده میکنند مثل حسن ترکیب
 و حکم بودن تالیف و دیگر می بینند منظران و معجزات ایشان نزد کتابها
 و حکمات آنها را و قاصد علماء از ادراک آثار عظمت او که در مرتبه

رویت نیست چه جای رویت از نذیق گفت آیا حضرتش قادر است
 برین که خود را بنماید تا او را بر بنید و عبادت او را از روی یقین کنند
 حضرت فرمود که سوال از امر محال جواب ندارد نذیق گفت که بشما
 رسالت رسل و انبیاء را از چه می کنید حضرت امام علیه السلام فرمود که چون
 بر ما ثابت است که ما را خالق و صانع هست که تعالی است از ما و از هر چه
 خلق نموده و آن صانع حکیم است و جایز نیست که خلق او را بر بنید و با او
 بیواسطه گفت و شنید کنند و از او مایحتاج معاد و معاش خود را از خدا نمایند
 پس البته بالفور به باید که او را سفر ایشان در میان خلق و بندگان او
 تائید نماید و بر مصالح و نافع و آنچه بقای ایشان بآن موقوف است بدون
 آن فانی می شود و دلالت کنند پس ازین ثابت می شود که از حضرتش را
 باعتبار این که عظیم حکمت صاحبان هر و نهی در میان خلق شده اند و
 انبیای گویند و ایشان بر کفر نیده او نیده و حکمانه که حکمت را بخلق بیستند
 و مبعوث شد از حضرتش با خلق تمسار کنند در احوال و ترکیب و خلقت
 و از حکم عظیم حکمت و دلایل و بر این سخن او می سازند و شواهد از برای

ما حقون علیکم

بیت

بیت خود بخلق نمایانند مثل مرده زنده کردن و در کبریا برص را بری ساختن و بعد از
 انبیاء زمین را از تیره خدای خود جل خالی نمودند و چنان تجلی که با او باشد عظمی که دلالت
 بر صدق قول رسول او جوب عدالت کند و الله تعالی هر گساره بی کربل
 باشد و نسل او هم بعضی باید که بی باشند چنانچه آدم را خلق فرمود و از نون آورد
 نسل هیتب طاهر که انبیاء و رسلند و بر کفر نیده الله تعالی اند و جوهر لیتان مخلص
 و اصحاب ایشان ظاهر و اهرامی که حال ایشانند و چو از سفاح جلالت
 می باشند زیرا ایشان را حضرت الله تعالی در مرتبه درشته که شرف از آن
 نیست بوسطه آنکه خازن علم الله تعالی و این غیبش در قل سر او و حجت او بر حق
 او در جهان و زبان او بنیاستد که باین صفت و حجت خواه بی دخواه غریبی
 بنیاستد که از نسل نبی که او قائم مقام آن نبی باشد در میان خلق و علمی را
 که از رسول میراث یافته بخلق برساند در حالتی که خلق اختلاف کرده باشند و بری
 و قیاس عمل نمایند پس اگر خلق بایشان که حجت اند که بگویند و ایشان را اعت
 کنند و از ایشان مسایل را از خدا نمایند هر آنکه عدل در میان ایشان ظاهر گردد
 و اختلاف نزاع از میان بر میخیزد و دین بین ظاهر شود و یقین بر شکست

ما حقون علیکم

کتاب خود را بنام خود

غالب میکرد و از حیرت ضامن میشوید و گاه بشک که مردم بعد از پیغمبر باو
 اقرار کنند و اطاعتش را بر خود لازم دانند و گاه بشک که از تخلف نموده
 اطاعت او نکنند و هیچ رسول و نبی از دنیا رحلت نموده مگر که است او
 بعد از او تخلف نمودند و علت آن اختلاف است اختلاف ایشانست و با
 حجت و ترک ایشانست حجت را از ندان گفت کار حجت صحت بر کار مردم
 می آید حضرت صادق علیه السلام فرمود که اقرقی میکنند با و از وظیفه کرده
 پی در پی آنچه منصفست و صلح خلق در آنست اگر خلق در دین حضرت از تعالی
 چیزی احداث نمایند او ایشان را بران آگاه میکند و آنچه حقی است با ایشان
 میفرماید و اگر در دین چیزی زیاده کند او ایشان را خبر میکند و اگر از دین چیزی
 ناقص کنند آنرا ایشان آفاده میفرماید کسب آن حضرت صادق
 صلوات الله علیه و آن زندیق مکالمات دیگر هم واقع شده که تعجب است در کتاب
 احتجاج و غیره مذکور است که با بایزاد انبقر را گفتانمودیم که کسی را ببول طلوع
 بر همه آنها باشد باید که بان کتب جمع نماید و هم در کتاب احتجاج شیخ
 طبرسی رحمة الله مذکور است که روزی ابوحنیفه بنی حضرت صادق علی ناطق

صالحی

کتاب خود را بنام خود

صلوات الله علیه داخل شد و بعد از آنکه کماله چیز حضرت صادق علیه السلام
 از نو پرسید که مثل عراق لغتوی تو عمل میان ما ابوحنیفه گفت با حضرت صادق
 علیه السلام فرمود که بچیز فرمودی بایشان میبوی ابوحنیفه گفت کتاب خدای
 عزوجل حضرت فرمود که تو عالمی کتاب خدای عزوجل و نسخ و نسخ
 و حکم و کتاب بر آن ابوحنیفه گفت حضرت فرمود خبره مرا از قول حضرت
 استماع که فرموده ده قدر زانها استبرئوا منها لیا لیا و ایما ما آمین مراد
 کدام موضع است ابوحنیفه گفت مراد ما بین مکه و مدینه است حضرت صادق
 علیه السلام فرمود بجهنم قیاس که آیا شما ما بین مکه و مدینه سفر کرده اید
 که این بنشیند از خون و مال خود ایشان گفتند می آنحضرت با ابوحنیفه خطاب
 نمود فرمود و ای بر تو ای ابوحنیفه حضرت استماع مگر بگویم که آنچه حقیقت
 و در ما بین مکه و مدینه نیست و دیگر خبرش از ابوحنیفه پرسید که من
 و ضله کمان آینه ها آن کدام موضع است که کسی در اصل آن شود آینه است
 ابوحنیفه گفت آن موضع بیت الله است پس حضرت صادق علیه السلام
 بخطاب خطاب نموده فرمود که آیا میدانید این را که عبد الله بن زبیر است

جزیره اصل بیت اسرار امام شد و اس از قتل شد نه خدا که قندی چنین است
 پس حضرت امام علیه السلام بار دیگر با بو حنیفه گفت و ای بر تو ای ابو حنیفه
 حضرت اسرار را نکند مگر آنچه حق و بیان و نعمت ابو حنیفه چون عا جرت
 گفت مرا علم کتاب است نه نیت من مردمی صاحب قیاس و تقیاس عمل
 بنمایم حضرت فرمود که هر گاه تو تقیاس عمل بنمایم مگر کتلت در نزد
 تقیاس غیر است یا زنا ابو حنیفه گفت قتل غیر است حضرت صادق صلوات
 الله علیه فرمود پس از هفت چه در قتل بدو شایسته حکم کرده میشود و در نا چهار
 شایسته تر گشته و دیگر فرمود که آیا نماز افضل است یا روزه ابو حنیفه گفت
 بلکه نماز افضل از روزه است حضرت امام علیه السلام فرمود پس قیاس
 متقنی اینست که حاصل قضای نماز بکند قضای روزه و حاصل آنکه حضرت
 اسرار واجب گردانیده که روزه را قضا کند و نماز را قضا نکند و دیگر
 حضرت صادق تبحر ناطق صلوات الله علیه فرمود که آیا بول نجس است
 یا منی ابو حنیفه گفت نجاست بول بیشتر است حضرت فرمود که قیاس
 اقصا میکند که از جهت بول غسل باید کرد نه از برای منی حضرت اسرار

فراق خود از امام

در منی

در منی غسل واجب گردانیده نه در بول ابو حنیفه چون عا جرت گفت منی در
 صاحب رای هر چه رای من تقاضا میکند بآن عمل بنمایم حضرت امام علیه
 السلام فرمود که هر گاه تو صاحب انی و برای عمل بنمایم مگر کتلتی
 چه تقاضا میکند و مردی که غلامی داشته باشد و در کیش خود زنی ببرد
 و غلام را هم زن بدهد و در همان شب آن مرد و غلامش هر یک با زن
 خود و طی کند و بعد از آن زنه ای خود را در میان کند آتش خود بفر برود
 و آن دو زن هر یک پیری بزیاید و خانه بر سر آن دو زن فرود آمده
 هر دو هلاک شوند و آن دو پسر بمانند پس دو پسر برای تو کلام مالک و کلام
 مملوکت کلام و ارث کلام مورث است ابو حنیفه چون ازین هم خبر
 شد گفت من مردمی که کعبه و عمل میکند حضرت صلوات الله علیه فرمود که
 هر گاه مردی که کعبه باشد چشم کسی را کور کند و مردی که دست نداشته باشد
 دست کسی را ببرد و بکوبد حد برایش جاری باید ریخت ابو حنیفه چون
 از جواب این هم عا جرت گفت من عالم بمباحث انبیاء حضرت فرمود
 که خبر ده مرا از قول حضرت اسرار ابو موسی و هر دو در آن صحن کتلت ترا

فراق خود از امام

اسوی فرعون فرستاد و گفته بود که او کسی است که بر او در مقام شک است ایادینما سید
 و این لایحه می آید حضرت است که شک در شتر باشد که چون که این چگونه
 توان بود ابوحنیفه چون ازین هم عاجز ماند گفت من عالم نیستم حضرت امام علی
 السلام فرمود که ترا نعم نیست که کتاب است در تقوی میدی و حال
 آنکه و ارث علم کتاب است که نیستی و میگوید که عمل تعقیب بنیام و حال
 آنکه اول کسی که عمل تعقیب نمود بپس بود و درین اسلام یعنی برقیاس
 نیست و همان تو نیست که صاحب رانی و حال آنکه رانی مخصوص رسول
 است است صلی الله علیه و آله و رانی غیر او خطا است زیرا حضرت است که
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است الحکم بنیم با ارکان الله و این را
بغیر رسول الله صلی الله علیه و آله نفرموده و دیگر کان تو نیست که تو صاحب
صدوی و حال آنکه کسی که صد و بر او نازل شده اولی است از تو در صفت
و دیگر میگوید که من عالم بمباحث بنیاد حال آنکه تمام انبیاء عالم است از تو
بمباحث بنیاد ای ابوحنیفه اگر ندان این میبود که مردم میقتند که ابوحنیفه نبرد
فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله رفت از و چیزی پرسید بر آئین من از تو

فان فی قولنا

چری نمی پرسیدم پس بعد ازین حدیث کن اگر از اهل حدیثی ابوحنیفه گفت بعد
 ازین مجلس من بقیاس و رای عمل نمیشام حضرت فرموده است زیرا
 حجت ریاست نیست که در ترک تو ترک اینها کنی حجتی جماعت پیش از تو
 را نگذاشت که ترک کنند آنچه را میگردند فصل پنجم در ذکر مکالمه و مظهر
 حضرت امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام با مروان الرشید چنانچه
 در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی رحمه الله تعالی مسطور و مذکور است
 و آن است که روزی مروان الرشید بعد از مکالمات متمدیر
 که تفصیلات در کتاب مذکور مسطور است گفت ای ابو الحسن مرا از تو
 سؤال چیزی است که بسیار بدلم بخورد از کسی سؤال کردم که هر روز که مرا
 از آنها جواب بگوئی ترا میگذاردم که از پیش من بروی و من بعد قول
 کسی را از معاندین را بهم در باب قبول نمودم زیرا من رسید که تو
 هرگز دروغ نمیگویی حضرت امام علیه السلام فرمود پرس آنچه میخواهی و
 من جواب آنچه را پرسسی میگویم اگر امان بدی مروان گفت ترا است
 اگر ترک تغییر که شهابی فاطمه دار بدی حضرت فرمود پرس آنچه نظر

حضرت امام ابو الحسن

فردی که از آن صحبت کرد

خواهت برون گفت خبره مرا که شما از چه جهت خود را از ما افضل
 میدانید و حال آنکه ما شما از یک شجره و بی عبدالمطلبیم ما از بی عباس و شما
 از بی ابی طالبید این هر دو عم رسول الله صلی الله علیه و آله و قرابت
 ایشان با حضرت مساویست حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود
 که ما نیز دیگریم هر دو گفت چون حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود زیرا
 عبدالمطلب و ابوطالب از یک مادر بخلاف عباس که از مادر دیگر است
 برون گفت خبره مرا که چون شما دعوی وراثت رسول الله صلی
 الله علیه و آله میکنید و حال آنکه عم در میراث حاجب است زیرا که بعد از
 فوت رسول الله صلی الله علیه و آله عباس زنده بود حضرت کاظم صلوات
 الله علیه فرمود که اگر این مسئله در کذری و مرامعاف داری و از
 باب دیگر که خواهی سؤال کنی خوبست برون گفت لابد باید جواب
 این مسئله را گفت حضرت فرمود پس مرا امان بده برون گفت تو
 در امانی حضرت فرمود که قول علی علیه السلام نهیت که با وجود فرزندان
 صلی خواه ندگر و خواه مونت کسی دیگر غیر ابوبکر و زوج و زوجه میراث

بهرد

صالح است که از آن صحبت کرد

نیز دو عم را میراث نهیت با وجود ولد صلی زیرا که کتاب برین مطلق نهیت و
 این که عم با وجود ولد صلی میراث برد چه نسبت که بی تم و بی عدی و بی تمینه
 احداث نمودند و گفتند که عم پدر است این قول حقیقی بخار و واری این
 قول از رسول الله صلی الله علیه و آله نهیت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 اقتضای حکم عقلی برون گفت دلیل دیگر برین قول که حضرت کاظم صلوات
 الله علیه فرمود که پیغمبر را میراث نرسد بلکه کسی مهاجرت کرده باشد کسی
 که مهاجرت نکرده باشد و لاتی از برای او نیست تا آنکه مهاجرت کند رسید
 گفت دلیل برین قول صحت حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود دلیل
 قول حضرت است تعالی است که و الدین آمنوا و کم نسیا جودا ما لکم من
 لایتمیم من شیء حتی یحاجوا و بعد عباس مهاجرت نکرده برون چون این
 قول را از آن حضرت شنید گفت تا هر وزیر فتوی را که کسی از اعدای ما گفته
 و فقها را باین اخبار نموده حضرتش فرمود بی کسی هم ازین سخن سؤال
 از من نموده الا تو و دیگر برون از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال نمود
 که شما از جهت چه پیغمبر کرده اید بعامر و خاصه که شما را رسول الله صلی الله علیه و آله

نسبت بدهند و بگویند فرزندان رسول الله و حال آنکه شما اولاد علی بن
 ابی طالبید هر کس منسوب پدری بشود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 از طرف مادر حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود که اگر رسول الله صلی
 الله علیه و آله را باین دنیا رجوع کند و دختر خود را با او میدی هر من گفت سبحان
 الله چون حاجت نمیکند بلکه این را فرمود میلدیم و بر عصبانیت از جهت افتخار
 میمایم حضرت امام علیه السلام فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله از من دختر
 نمیخواهد من با او نمی‌دام هر من چون در خبر رسید حضرت فرمود زیرا من اولاد
 اویم هر من گفت بسیار نیکو فرمودی ای موسی و دیگر گفت خبر ده که چون
 شما خود را ذریت رسول الله بگویند و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله عقب
 نداشت و عقب هر کس سپرد علیا باشد و دختر شما اولاد دختر او نیستند
 حضرت امام علیه السلام فرمود که ترا تبرات این قبر و صاحب این قبرم
 میدام که مرا ازین سلسله معاف داری هر من گفت و حجت خود را درین
 مسئله بیاید ایراد نمود زیرا تو بر کت اولاد علی بن ابی طالبی و امام زمان شینی
 چنین بن رسیده من ترا هر دو معاف نمیدارم از هر مسئله که بر سر حجت از

فهرست نام فرزندان رسول الله

طبرستان

طلب نماید از کتاب ضرای خود جل خود شما دعوی میماند ای اولاد علی که حمید
 بکتاب ضرای خود جل و از شما چیزی از آن مخفی نیست و هیچ آید نیست که تا بل
 آن در نزد شما نباشد و حجت شما درین قول و دعوی قول حضرت است
 است که فرموده ما فرقیانی الکتاب من شنی و ازین جهت از رای
 و قباس علماء استغنا داریم حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود و دلیل
 برین که ما ذریت پیغمبریم قول حضرت است تعالی است که فرموده ما خود ما بنده
 من آشیطان البرجم و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف
 و موسی و هرون و کذا لکن بنجر الحی بنی و زکریا و یحیی و عیسی که بگویند
 که پدر عیسی که بود در شیده گفت عیسی را پدریت حضرت فرمود ای عیسی
 با بنیا و ذریت بودن و ایش ترا چنانچه از جهت مادر او میم است علیها السلام
 همچنین ما نیز طریقی شد ایم بذریتهای نبی صلی الله علیه و آله از قبل ما در
 حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر حضرت فرمود که ای خواهری دلیل دیگر
 از جهت تو ایراد نماید هر من گفت لغزهای حضرت امام علیه السلام فرمود
 که آن قول حضرت است تعالی است که فرموده من خا جگت فی من لغز ما

فهرست نام فرزندان رسول الله

کتاب در فضیلت حضرت علی

ما جاءك من العلم فقل تعالوا نخبرنا ما اوتيناكم ولنا ما اوتيناكم
 و انفسنا و انفسكم ثم تبديل لغته الله على الخاضعين و كسي كلفه است
 كبري صد داخل در تحت عبا از جهت ما به نصاری کرده غیر علی بن ابی طالب
 و فاطمه و حسن و حسین را بنا، ما عبارت از حسن و حسین، ما عبارت
 از فاطمه و انفس عبارت از علی بن ابی طالب است علیه السلام با انوار
 علم اتفاق نموده اند که برین که جبرئیل علیه السلام در روز احد گفت ای محمد
 این کمال بواسطت است که علی هر روز از برای تو که در رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرمود زیرا او از من و من از ویم پس جبرئیل گفت من هم از شما ام ای
 رسول الله و دیگر فرمود لا سیف الا ذو الفقار و لا فقی الا علی پس
 همچنین که حضرت استر تقاضا حلیل خود یعنی مدح فرموده چنانچه میاید و قانوا
 سمعنا فی بیکرکم تعالی که ابراهیم همچنین علی را یعنی مدح فرموده و
 ما را فرمود است باین که جبرئیل گفته که او از ما است چون سخن حضرت کاظم
 علیه السلام با بنی رسید برون حضرتش را تحمیل بسیار نموده گفت ای
 موسی هر حاجتی که داری از من بخواه حضرت امام علیه السلام فرمود

کتاب در فضیلت حضرت علی

اول حاجت من نیست که مرا خص سازی که بحکم جبرئیل علیه السلام و بر
 عیال خود بروم برون گفت اشک بر منم چون میشو در اتم او را ان گوید
 که برون از رشید میشو بود و کمال اضلص بترت پیغمبر صلی الله علیه و آله است
 لکن حجت جاه و سلطنت او را بر آنچه از وصا دست داشت چنانچه معمول بنای
 دنیا است در هر عصری از اعصار و دلیل بر تشیع و نیت که در کتاب تلخیص
 شیخ طبرسی رحمه الله و دیگر کتب معلوم است که نامون از رشید که بر برون
 بود و بعد از وفات باو انتقال یافت روزی بخواص خود گفت که من بنده
 تشیع را از پدرم رشید کتاب نمودم ایشان گفتند این چون تواند بود
 و حال انکه رشید پوسته اهل بیت میکشت نامون گفت بلی ربه است
 که ایشان ترا میکشت لکن از جهت ملک و سلطنت می کشت زیرا ملک
 عقیمت و دلیل تشیع او نیست که روزی موسی بن جعفر بنزاد او آمدیم
 که او برخواست و حضرتش را استقبال نمود و در صدر مجلس حضرتش
 را نشاند خود در مقابل او بدو زانوی ادب نشست و بعد از آن
 چند که میان ایشان واقع شد موسی بن جعفر فرمود که حضرت استر تقا

فرض کرد اینده پیر پادشاهان کفر را تعقد نمایند و فرض است نرا ادا نماید
 و بنا بسبب راپولن خود برسانند و نه کما نرا رخت برهند و با عافی
 نیکنی کنند و تو با آنها اولی و احمق رشید گفت خوانم کرد آنچه گفتی ای
 ابو الحسن پس موسی بن جعفر برخواست چون او برخواست رشید هم برخواست
 و با او معالقه نمود و میان دو چشم او را بسوسید و بعد از من و این دو تن
 متوجه شد و گفت با تو خود دست خود برود و در کاب و در اکثر منزل
 او او را مشایعت نمایند چون با مشایعت او چنانچه رشید فرموده بودیم
 در عرض راه حضرتش سرگوش من کرد و گفت ترا شهادت با ذکر حضرت
 بعد از رشید تو مستقل خواهد شد اما چون خلیفه شوی با اولاد من کنونی
 عمل کن چون حضرتش را بمنزل شرفیش رسانیدیم بر شتم چون مجلس
 خلوت شد گزای امیرالمؤمنین این مردی که او را چندین اعزاز و تعظیم نمودیم
 نمودی و بعد از آن ما را بر فتن در کاب او هر فرمودی چس است رشید
 گفت این مرد امام مردم و تجرانت است بر خلق او و خلیفه الله است بر
 بندگان او من کفر می امیرالمؤمنین این صفاتی که او را توصیف نمودی

عنوان مکتوب حضرت

صفات تو نیست و تو امام و پیشوای خلق مئی رشید گفت من امام مردم
 بحسب ظاهر و بحسب غلبه و تفر و این مرد امام محض است و استادی فرزندان
 که ادعای او ولی است بمقام رسول الله صلی الله علیه و آله از من و از جمیع خلق
 زمان اما اگر تو که فرزندان منی در حضرت با من نزاع کنی هر آنکه سر است از آن
 جدا میگردم زیرا ملک عقیمت و چون حضرتش فرخنده متوجه بنزد کردید دست
 دنیا را از جهت او مقرر ساخت و بفضل گفت که این مبلغ را از جهت
 موسی بن جعفر ببرد از من سلام برسان و بگو که چون اوقات ما درین ایم
 قضیست است لهذا بقدر راه هدیه حضرت نمودیم و بعد از این آمانی خواهد شد چون
 فضل برقت من بر رشید کفر می امیرالمؤمنین از جهت چه با اولاد ما چون انصاف
 و سایر فرزندان نبی ما شتم و غیر هم و هر کس که در واجب و نسب پرستش نیست کمتر
 از پانصد دنیا میدهد میهدی موسی بن جعفر را با آن اکرام و تحلیل و تعظیم نمودیم
 دو بیت دنیا عطا فرمودی بمن گفت سالت شو که اگر من پیش ازین با او
 عهد بر نبرتم و او را وسیعی در دنیا هم رسد هر آنکه با صد هزار سوار شمشیر زن
 از شمشیر خود بر روی من شمر خواهد کشید پس فقر و احتیاج او و اهل بیت او

عنوان مکتوب حضرت

از برای ما مسلم است **راقم اوراق** گوید که هر دو از شریک آن معنی
 که با نزهت اهل بیت صلوات الله وسلامه علیهم است بنزد معرفت تام
 بحال ایشان علیهم السلام تحصیل نموده بوده و یا جهت جاه و سلطنت حکومت
 او را دلت نموده بوده که این اندیشه که ایشان صلوات الله علیهم تابع
 قضا و حکم حضرت الله تعالی بودند و اگر از جانب حضرت الله تعالی بایشان
 امر بخرج میشد و چون میداشتند ضیق و تنگی دنیا مانع ایشان نمیشد
 شد و الله اعلم **فصل هشتم** در ذکر مناظره حضرت امام بهام علی بن
 موسی الرضا صلوات الله علیهما در مجلس مأمون عباسی با اهل کتاب مجوس
 در غیر صحابین و غیر هم چنانکه در کتاب احتجاجات شیخ طبری در حدیث نقل
 و غیره مسطور است و آن نسبت که چون آنحضرت صلوات الله تعالی علیه
 بخراسان تشریف شریف ارزانی فرمود مأمون عباسی فصلی بن سهل را
 مأمور ساخت و اصحاب مقالات مثل جاثلیق و دس الجالبوت
 و دوسا صابین و هر نیز اکبر و اصحاب زردشت و بطاس رومی و مکه را
 جمع کند تا با آنحضرت مناظره نمایند و او بشنود پس فضل بن سهل آنجاعت را

حضرت زین العابدین

جمع نموده مأمون را خبر کرد مأمون گفت داخل گردان ایشان را چون آنجاعت
 را داخل بارگاه مأمون کرد این مأمون با آنجاعت خطاب نمود گفت
 از شما توقع دارم که مناظره کنید با این پسر عم من که از مدینه آمده است باید که فردا
 صبح همه در اینجا حاضر باشید و هیچیک از شما تخلف نماید اگر گفتند سمعنا و اطعنا
 حسن بن جعفر نو فلی که راوی این حدیث است گفته که در خدمت امام علیه السلام
 بودیم که ناگاه یاسر که از جانب مأمون همچنان داری آنحضرت مأمور بود آمده
 گفت ای سید من مأمون بخدمت حضرت سلام میرساند و میگوید
 جماع بلهذاری تو با در فرجامی از اصحاب تعالی و اهل ادیان مستحکمین بر ملت
 در نزد من اجتماع نمایند اگر حاضر شریف حضرت خود همه که کلام ایشان را
 بشنود تشریف شریف ارزانی فرمای دال اختیار داری و خود را راجع
 مساز و دیگر اگر خواهی که من با آنجاعت بخدمت حضرت مشرف شوم بفرمای
 تا چنان کنیم حسن بن جعفر نو فلی گوید که حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود
 که ای یاسر سلام مرا بیا مأمون برسان و بگو که دستم آنچه در خاطر داری
 انشالله تعالی فرماید ایتم پیش تو حسن بن جعفر نو فلی گوید که چون یاسر دست

این را مأمون

در حدیث نقل شده است

پس بشفقت مشهور حضرت امام علیه السلام و فرمود که ای نوفلی تو عراقی و در فرعون
 غلیظت منی باشد که چون می بانی مطلب ناموزن ازین که اصل شرک در صاحب مقام
 را بر با جمیع نموده من کفتم فدای تو کردم مطلب او هستی آن حضرت نسبت و تحقیق کردی
 بر اساس غیر معتاد انبیان نهاده و بدینانی نهاده حضرت فرمود که نسبت نیاید و
 باب کفتم فدای تو نمودم بدستی که اصحاب کلام و بدعتها بر طرف علمانند زیر علم
 منکر نسبت اند چیزی را که منکر نباشد اما اصحاب مقالات و متکلمین و اصل شرک
 اصحاب الحاکمانند پس اگر کوفی که حضرت استرغاب میگفت در مقام در آمده میگفتند که
 و صلاقتش را ثابت کرد آن و اگر کوفی که در رسول استرغاب میگفتند رسالت او
 ثابت نمی پس مرد را مبهوت می سازند و تجر او را باطل نمایند و او را غلیظتی
 اندازند پس با صدرا باش ای مولای من فدای تو نمودم حسن بن قهر نوفلی گوید که در
 قول مرا شنیدم بنم فرموده و فرمود که ای نوفلی بر من خبری که ابان قهر بر اضع
 پس من کفتم ای مولای من بر تو نمیدهم اصلا و از حضرت استرغاب میجویم که حضرت
 برایشان ظفر گرفت فرمایند پس حضرتش من خطاب نمود و فرمود که ای نوفلی
 میدانی که نامون چه وقت ازین حرکت نادم و پشیمان میشود کفتم بفرمای ای

فصل در اخبار

مولای من پس فرمود که نادم میشود هرگاه بشنود اخباری که بر اهل توریست است
 و با اهل نجیل با نجیشان و با اهل زبور بزبور ایشان و بر صابین بعد از ایشان
 و بر برزبان بغارسیت ایشان و بر اهل روم بروقت ایشان و بر اهل مقالات
 بمقالات ایشان چون من بر صنف از ایشان را منقطع سازم و تجارتی را
 بر هم زخم و بر صنف ترک کند مقالات خود را و رجوع کند بقول من انکما یابون
 میداند که آن موضع که او در استی آن نیست پس درین وقت او را پشیمانی
 رو خواهد داد پس فرموده **لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم** حسن بن
 قهر گوید که چون صباح شد فضل بن سهل آنگاه حضرت امام لغت فدای تو نمودم
 بدستی که همه جماعت حاضرند و اند و بر عتبات نظر مقدم تریف حضرت را
 دارد حضرت امام علیه السلام بفضیل بن سهل فرمود تو پسر تریو که من با غنچه
 میرسم انت استرغاب و بعد از آن آب طلب نموده و وضو ساخت و فدای تو
 سوئی انت میدانی که بزرگوار و اولاد بسیار که نامون منوهر کرده ما هم در حضرتش
 رفیقیم و چون داخل بارگاه شدیم مجلسی دیدیم از کسند و چون سخن و عفت
 صابین و نا ششمین حاضر بودند و چون حضرت امام علیه السلام داخل شد

فصل در اخبار

نامون از جای خود برخواست و همه اهل مجلس برخواستند و مدتی ایستادند
 و نامون با آنحضرت نشسته بود تا آنکه حضرت امام علیه السلام ایشان را بجا
 نامور ساختند و ایشان نشستند و نامون متوجه آنحضرت بود و بقدر کفایت
 مستحکم بودند و بعد از آن متوجه جاثلیق شده و گفت حاجی جاثلیق این مرد پیرم
 علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان حضرت فاطمه دختر سید مرتضی و از فرزندان
 علی بن ابی طالب است میخواهم که با او تکلم نمائی و از روی انصاف بر او حق
 وارد سازی جاثلیق گفت چون تکلم نماید و آنچه ایراد کنم کسی را که حاجی آری
 مینماید که من بگویم و از زبانی حرف نزنم که من ایمان با او ندارم پس حضرت
 رضا صلوات الله علیه جاثلیق خطاب نموده فرمود که ای نصرانی اگر من
 از انجیل تو بر تو آنچه وارد سازم اقرار نمائی جاثلیق گفت هر گاه تو از کتاب
 من ایراد تخریبی بنمائی من عیاجی دارم بغیر این که اقرار کنم و قدرت بر دفع
 آنچه انجیل بر آن ماطق باشد از کجا مرا باشد بانه که بگویم آنچه با دیگران قرار
 و تسلیم نماید پس حضرت امام علیه السلام فرمود هر چه میخواهی پرسش جو
 بشو پس جاثلیق گفت چه میگوئی در نبوت عیسی علیه السلام و کتاب او آیا

فهرست از امام علی علیه السلام

انکار هیچیک میکند حضرت علیه السلام فرمود که من نبوت عیسی بی مقدمه گفتم
 داده بشد بابت خود بقدم محمد صلی الله علیه و آله و نبوت او و اقرار کرده
 باشد بدان جور یون و کافرم نبوت هر عیسی بی مقدمه نباشد نبوت محمد
 صلی الله علیه و آله و کتاب او و نبشارت بابت خود نداده بشد بدان جاثلیق
 گفت آیا نه نیست که هر کس بدو شهادت عادل ثابت میشود حضرت امام علیه السلام
 فرمود بی چنین است جاثلیق گفت پس دو شاهد عادل کند از آن بر نبوت
 محمد که از اهل ملت تو نباشند و نصارا انکار ایشان نکنند و از ما نیز شاهد
 از غیر ملت ما طلب حضرت امام علیه السلام فرمود الحال انصاف داری
 ای نصرانی آیا قبول داری از من شاهد عادلی که در نزد عیسی بن مریم علیه السلام
 بر همه مقدم باشد جاثلیق گفت کیت آن شاهد که در نزد عیسی بن مریم
 نام او را مذکور ساز از جهت من امام علیه السلام فرمود چه میگوئی درباره
 یوحنا می دلیلی جاثلیق گفت هیچ کس نمی گوئی که او دو دستترین جمیع مردست
 در نزد مسیح علیه السلام حضرت فرمود که قسم میدهم ترا که آیا انجیل برین
 برین ماطق نیست که یوحنا گفت بدستی که مسیح خبر داد بدین محمد عربی

فهرست از امام علی علیه السلام

فهرست از امام علی علیه السلام

و بشارت داد مرا که او بعد از من خواهد آمد پس من جواری ستم را برین بشارت
 دادم و ایشان ایمان باور دند جا شین گفت این که میکوی تو خفا گفت
 و از سیخ خبر داد که بشارت دهد بخت مردی و هسل بیت و وحی او و لکن
 تخصیص اسم او نکرد و گفت که کی خواهد بود تا ما بدین پیغام علی است گفت
 اگر کسی را بیاوردم که بخواند انجیل را در انجیل ذکر کرده اسل بیت و وحی او را
 بر تو ملاوت کند آیا ایمان باوی آوری جا شین گفت ایمان از روی بیت
 شدیدی او را حضرت امام علیه السلام بقسطاس روی خطاب نموده فرمود
 که سفر ثالث انجیل را در حفظ داری قسطاس گفت فی پس ملتفت شد پس
 جلوت فرمود که آیا انجیل خواننده را بس جلوت گفت بی خواننده ام بفرم
 قسم پس حضرت با فرمود که سفر ثالث انجیل را بدست گیر و نگاه کن و اگر در
 آن ذکر کرده اسل بیت و وحی او باشد از برای من شهادت بده و اگر
 نباشد شهادت بده و بعد از آن حضرت شروع بخواندن سفر ثالث
 فرمود و میخواند تا بزرگتر صلی الله علیه و آله رسید و چون بانجا رسید توقف
 فرمود و گفت ای نصرانی می پرسم از تو توحی سیخ و ما در او که هستی

عزیزان
 صاحب
 علم

من عالم با انجیل جا شین گفت نعم پس بعد از آن ذکر کرده اسل بیت و هسل بیت و هسل بیت او
 را بخواند و گفت چه میکوی ای نصرانی این قول عیسی بن مریم هست که تکذیب
 نانی آنچه را انجیل بر او مطلق است پس تحقیق که تکذیب نموده موسی و عیسی
 علیهما السلام را و هر گاه این ذکر را انکار کنی قتل بر تو واجب میشود و هسل بیت
 آنکه کافر میشوی بخدا و بی و کتاب خود جا شین گفت انکار نمیکند چیزی را که انجیل
 از جهت من بنشین کرد اند پس حضرت رضا علیه السلام فرمود بدرستی که حضرت
 استر تقی ظاهر سزنده حق است و جماعت خطاب نموده فرمود که بر او
 اوست همد شوید و گفت جا شین و دیگر بار که پرسید هر چه میخواهی جا شین
 گفت خبر ده مرا که جواری عیسی علیه السلام که عدد ایشان چند بود و علمای
 انجیل چند نفر بودند امام علیه السلام فرمود که جواری ستم دوازده نفر بودند
 و افضل در علم ایشان و قابود و علمای نصاری ستم نفر بودند و هسل بیت
 یاجی و یوحنا بقر قیاس و یوحنا یحیی بن حار و در نزد اوست ذکر نبی صلی
 علیه و آله و ذکر اهل بیت او و اوست که بشارت داد بابت عیسی
 و بنی اسرائیل منی و هسل ستمش پس مرتبه دیگر فرمود ای نصرانی و آنکه ما ایمان

عزیزان
 صاحب
 علم

داریم عیسی که ایمان محبت صلی الله علیه و آله شد و ما بعینای شما
 عیسی و جرمی ثابت نمیشد ایمان که ضعیف و تارک نماز و روزه بود چنان
 گفت علم خود را فاسد کرد ایندی و ضعیف ساختی کار خود را و حال آنکه ایمان
 بود که تو علم اهل اسلام و عرفایت از حضرت امام علیه السلام فرمودی که
 سبب علم و کار خود را فاسد کرد ایندی چنان گفت ازین که گفتی ضعیف
 و تارک الصوم و صلوة بود و حال آنکه وصایای الهیه و قایل اللیل و همیشه بدین بود
 بود حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که از برای که نماز میگرد و روزه میگرد
 چنانست چون آن قول امام علیه السلام را شنید لال گردیده بزم شد و حضرت
 امام علیه السلام دیگر بار با و خطاب نمود فرمود ای نصرانی از تو سوالی دارم
 چنانست گفت پرس اگر مرا بر آن علم باشد جواب خواهم گفت امام علیه السلام
 فرمود آیا انکار میکنی که عیسی علیه السلام مرده زنده میگردد باذن حضرت امیر
 چنانست گفت تو ترا پیش ازین انکار نمودی زیرا کسی که مرده زنده سازد و بگردد
 و ابرص را علاج کند نه آنست که او رب و مستحق عبادت حضرت رضا علیه السلام
 فرمود ایسیغ نیز میگردد اینچنین میگردد زیرا او بر آب فارغ نموده جای خود

عزیزان عیسی

و علاج آنکه ابرص میسرود و کسی از هست او را زنده نمائست و او را عبادت
 نمود و بلا حضرت امیر را عبادت میسرودند و دیگر خرقیل بنی عبد السلام
 کرد و او زنده کرد پس پنجاه روز در آنکه شصت سال بود که مرده بودند بعد از آن
 بر اس حاجت ملتفت گردیده فرمود که آیا با قدر تو ریزد که انجاعت جوانان بنی
 اسرائیل بود که نجات نصراست نرا از هیران بنی اسرائیل انجارت نموده بود در صحن
 که خوا کرد بیت المقدس را و ابث نرا با بل بر و پس حضرت امیر را خرقیل را بر
 اینکخت تا ایش نرا زنده کرد و این که میگوید در توره هست از او دفع کند مگر کافری
 از شما را پس حاجت گفت تخم کن که ما این را شنیده ایم و دست ایم حضرت
 امام علیه السلام فرمود که دست میگوئی و بعد از آن گفت ای میوه دی بدست
 بگیر این سفر توریه را و نخرش تلاوت فرمود از توره چند آیه و آن میوه دی کمال
 حیرت و تعجب قرأت آن سرور را بشنید و همین میوه بود و بعد از آن حضرت
 امام علیه السلام رو بچنانست نموده فرمود ای نصرانی انجاعت پیش از تو بودند
 یا آنکه عیسی پیش از ایشان بود چنانست گفت ایشان بهتر بودند پس دیگر از حضرت
 امام از جهت نیز چنانست که حضرت عیسی را از جهت حاجت تو و آنرا که در آنجا

عزیزان عیسی

عزیزان افاضی

رست مستحق عبادت بجهت فرمود که قریش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله جمعیت نموده از در خواستند که از جهت ایشان مرده زنده سازد پس آنحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را بایشان فرستاد و فرمود که برو بسوی جانان و ندانان با همای آنجماعت که ایشان را میجویند با او از طلبه که ای فلان و ای فلان رسول الله میگوید که برخیزید باذن حضرت الله و چون علی بن ابی طالب علیه السلام بفرموده عمل نمود ایشان از خاک برخواستند و خاک را از سر خود می افشانند پس قریش توبه بایشان شدند و از اموات سبک گردند و چون از آنها جواب گفتند ایشان را خبر دادند که تحت سبب نبوت از جانب حضرت الله تعالی است و دیگر گفتند که دوست میداریم این را که او را کفند حضرتش کنیم و با ایمان بیاویم حضرت امام علیه السلام فرمود که منع ندارد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در برص و مجامین را ابر فرمود و اگر بهایم و پرنده تا و جن و شیاطین بکنیم بنویسد با او همه ایشان را بکنیم و با او و چون داینها کسی از امت او او را رست مستحق عبادت اخذ کرد پس آنحضرت عیسی را خدا میگرداند و سطر آنها پس باید که این مع و خرق را نیز خدا برانیزد

عزیزان افاضی

زیر ایشان نیز آنچه عیسی علیه السلام کرد کردند از اجابا موقی و فخره و دیگر آنکه جمعی از بنی اسرائیل از طاعون گرفتند از ترس مردن پس همه ایشان را حضرت الله تعالی در یک ساعت میرانید و اصل آن ده خطیره بدو ایشان کشید ایشان چندان مرده در آن خطیره مانده بودند که استخوانهای ایشان پوسید و ریخته شده بود پس بنی اسرائیلی بنی اسرائیل بایشان گذارند و قهر از حال ایشان نمود پس خطاب باور رسید که میخواهی ایشان را از برای تو زنده کنیم تا به منی ایشان را آن بی گفت نفی پروردگار من پس وحی پاوشه کردند که ایشان را زنده شویند پس آن بنی مذکور گفت استخوانهای پوسیده برخیزید باذن الله تعالی پس همه ایشان را یکبار زنده شد و برخاستند و خاک از خود می افشانند و دیگر حضرت ابراهیم خلیل رحمت صلوات الله علیه و آله که در حی که چهار مرغ را گرفته پاره پاره کرد و بعد از آن بر هر کوی جزئی از آن گذارند و بعد از آن غذا کرد آن اجزای همه کسی گمان سوی حضرتش آمدند و دیگر حضرت موسی بن عمران در صحاب و کوهها و نفر بودند ایشان را آنحضرت اختیار نمود که با او رقصه بکوبه طور پس ایشان را حضرتش گفت که اگر چه

عنوان از امام علی

و دیده بیا هم نمایی تا چنانچه تودیه مانیز بر خیز حضرت موسی گفت من حضرت الله تعالی
 را ندیده ام ایش آن گفته تا ما خدایا فاش بنیم تو ایمان می آوریم پس صاعقه
 ایش نرافز و گرفت همه بر سوخته و حضرت شما بماند پس گفت ای پروردگار
 من از بنی اسرائیل هفتاد و مرد اختیار نمودم با خود آوردم و الحال که من تنها بپوی
 قوم باز گردم کی مرا صدیق نیما نیز باین خبر که من بایشان برهم که ایش آن چنین
 گفته و صاعقه ایش نرافز و گرفته سوخت چون میخواستی که ایش ترا هلاک کنی
 بایست که پیش ازین ایش ترا و مرا هلاک کردانی و آیا هلاک میکردانی ما را
 آنچه کردند سیفیمان پارس زنده کرد ایند ایش نرافز ای عزیز و این گفتیم
 ای نصرانی ترا قدرت بر دفع آن نیست زیرا تو رید و برنجیل و زبور و فرقان همه
 بران ماطق و کویا نیند و اگر هر کس که زنده کند مرده را و برای که و بر خص
 و بجایین کند باید که خدا باشد پس هم ایش آن خدا باشد چه میگوئی ای نصرانی
 راست میگویم یا نبی جا تلین گفت بلا الله الا الله که قول قول است بعد از آن
 و گویا حضرت امام علی سلام ملتفت بر اسی جلوت شد و گفت ای
 یهودی من متوجه شو بگو چه آید که بر حضرت موسی نازل شد نه ایش که تورات

در نه

عنوان از امام علی

نوشته است خبر محمد صلی الله علیه و آله است و باین عبارت در منگامی که بیا
 است انبیره که تا بعان شتر سوارند تسبیح میکنند و خدایا تسبیح کردن بچه تسبیح
 کردن نوی در معبد های نو پس باید که البتة بنی اسرائیل بایشان بگردند و ملک
 ایش آن داخل شوند تا و لهای ایش آن مطمئن گردند پس بدرستی که دستهای
 ایشان شمشیر است که انتقام می کشند بآن شمشیر تا از کافران اقطار زمین
 بسچین در تورات یا نوشته است راس الجالوت گفت بنی چنین نوشته
 در تورات و ما این که میگوئی در تورات چنین یافته ایم که میگوئی در تورات دیگر امام
 علیه السلام بجایین متوجه گردید فرمود ای نصرانی علم تو کتاب شمشیر
 چو نیست جا تلین گفت میفرم حرف بجز حرف از این حضرت امام جا تلین
 و راس جالوت خطاب نموده فرمود آینه نیست که این عبارت از کلام
 اوست که فرمود ای قوم بدرستی که من دیدم صورت خرسوار را که
 خود پیچیده بود در دانی نور و شتر سوار را دیدم که روشنی او مثل روشنی
 ماه بود پس در ایش آن گفته بنی این که میفرمانی شمشیر علیه السلام گفته است
 و دیگر حضرت امام بهام علیه السلام بجایین خطاب نموده فرمود ای نصرانی

ایا میدانی در انجیل قول عیسی علیه السلام را که فرمود بدستی که من میروم بسوی
 بسوی پروردگار شما و خود بار قلیطاجای انجیل کسی است که شهادت
 میدهد از برای من حتی چنانچه من از برای او بی شهادت و اودم و او چنان
 کسی است که قیام میکند از برای شما هر چه بنا را داد و دست او درضا جی است
 را ظاهر میگرداند و دست او میگذرد بر او و دست او را جانیست که گفت آنچه
 از انجیل نقل نمایی ما بان هم قیام حضرت امام علیه السلام فرمود این گفتیم
 در انجیل ثابت است یا نه جانیست که گفت ثابت است حضرت امام علیه السلام فرمودی
 جانیست خبره را از انجیل اول در وقتی که آنرا کم کردید در نزد کانیست و چنان
 این انجیل را از جهت شما وضع نمود جانیست که گفت ما انجیل را کم کردیم مگر
 و یا قیام آنرا تو تاراه و بیرون آورد آنرا از برای ما و حقا و بی حضرت
 رضا علیه السلام فرمود که ای جانیست معرفت تو بس از انجیل و عملی
 آن چه بسیار گشت اگر چنین بود که تو کما میری پس از جهت چه اختلاف
 در انجیل کرده ای و اختلاف شما نیست مگر در انجیلی که الحال در دست
 دارید پس اگر بعد اول میبود و اختلاف نمیکردید و لیکن من توانا فادم

فصل اول در انجیل

علم انرا

علم انرا بدانکه در جین کم کردن انجیل اول نصاری جمعیت نمودند و نزد کانیست
 خود و گفتند که عیسی بن مریم گفته شد و انجیل را کم کردیم و شما علمانید در نزد
 شما از ان چه چیز هست پس بایشان گفته و قادم قانوس و یوحنا و بیستی
 که انجیل در سینهای است و ما آنرا از برای شما بیرون می آوریم هر یک
 سفری که در پیش ماست شما را اندوه بر انجیل نباشد و معبد تا را
 خالی نگذارید که هر یک سفر خود را بر شما میخوانیم تا که همه را جمع کنیم و قانوس
 و یوحنا و بیستی این انجیل را از جهت شما وضع نمودند بعد از ان که انجیل اول
 را کم کرده بودید و این چهار کس که انجیل را از برای شما وضع نمودند شاکر
 شاکر دان اولین بودند ای جانیست دانستی آنچه گفتیم جانیست که گفت آنچه
 فرمودی پیش ازین نمیدانستم و اطال دانستم و بر من ظاهر و بهیود است
 زیادتی علم تو بر انجیل و آنچه از حضرت تو شنیدم دلم بصدق و حقیقت آن
 گواهی میدهم و بسیار چیز تا زیاد تر از آنچه میدانستم اطال فمیدانم
 دیگر بار حضرت رضا علیه السلام بجانیست خطاب نموده فرمود که گفت
 این چهار نفر در پیش تو چونست جانیست که گفت شما و بیستی این جانیست

علم انرا

در انجیل

و مقبول زیرا ایشان عمای انجیل بودند و هر چه شهادت بر حضرت
 پس حضرت رضا علیه السلام بمنامون گهس در آنجا بود خطاب نموده
 فرمود که شما هیز بشید بر او ایشان گفته شد ساجد شدیم پس جاثیق فرمود کجی
 پس و مادر کاین با دانت که نمی گفته که مسیح بن داد و بن ابراهیم است
 بن یعقوب بن یحیی و بن جعفر و بن مرقانوس گفته در تعبیه کی عیسی بن مریم
 علیه السلام بر رستی که کله آنکه بود که آنرا در جسد دی صلوات فرموده و انسانی
 شد و وفا گفته که عیسی بن مریم و مادر او دو هسان از یک گوشت و خون بود
 و روح القدس در ایشان داخل شد الحال تو چه میگوئی در شهادت ایشان
 در باره عیسی جاثیق گفت که ایشان دروغ گفته در باره عیسی علیه السلام حضرت
 رضا علیه السلام بختار خطاب نموده فرمودند این مرد پیش ازین بگفته است
 نمود و شهادت داد که ایشان عمای انجیل اند و قول ایشان حق است
 پس جاثیق گفت ای عالم مسلمانان میخواهم که مرا معاف داری از کار
 انجاعت حضرت امام فرمود و نزار در باره ایشان معاف هستیم دیگر
 هر چه میخواهی بپرسی جاثیق با مان آمده گفت کسی غیر از من از تو سؤال

حضرت رضا علیه السلام

کنند

کنند و مرا تعجب نیست که در میان عمای مسلمانان کسی مثل حضرت نیست پس حضرت
 رضا صلوات الله علیه بر اس جا بروت ملققت کرده فرمود که از من سؤال میکنی
 یا من از تو سؤال کنم در اس جا بروت گفت بل که من از تو سؤال نمیایم و از تو قبول نمیکنم
 حتی مگر از تو بیا از انجیل یا زبور داود یا از آنچه در صحف ابراهیم و موسی است
 حضرت رضا صلوات الله علیه فرمود که قبول نمیای از من آنچه را که از انجیل باشد
 بر آن تو ریز از زبان موسی بن عمران یا آنچه از انجیل بر آن ماطق باشد از زبان یحیی
 مریم یا زبور از زبان داود علیه السلام در اس جا بروت گفت از کجا ثابت میکنی
 نبوت محمد در اصلی الله علیه و آله که حضرت امام علیه السلام فرمود نبوت
 محمد شهادت موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خیزه حضرت است در حق
 در زمین در اس جا بروت گفت از قول موسی بن عمران ثابت کرد آن حضرتش
 فرمود میدانی ای یهودی که موسی بن عمران وصیت نمود بنی اسرائیل را گفت
 ایشان را بر رستی که زود باشد که بسیار بشما بنی از برادران شما در نبوت و را
 تصدیق کنید و از او بشنوید آیا میدانی که بنی اسرائیل را برادران نبوت مکرر داد
 اسمعیل و میدانی که ثابت است اسرائیل را با اسمعیل و بنی را که میانه ایشان است

حضرت رضا علیه السلام

بیتان جاثیق

حضرت امام علی

از جانب ابراهیم علیه السلام راس جالوت گفت این کفنی کفنه موسی علیه السلام
 است ما آنرا روئیدیم حضرت امام علیه السلام با روید فرمود آیا نیست این
 که این قول در نزد شما صحیح است راس جالوت بی چنین است لکن چونم که کفنی
 از توره رضا علیه صلوات بر تعالی فرمود که منکر این هستی که توره میکوی پیش
 که آمد نور از جانب طور سینا و روشی بخشد مردم را از کوه ساعیر و بلند شد
 بر از کوه فاران راس جالوت گفت این کلام ترا دیده ام اما من نمی دانم
 حضرت امام علیه السلام فرمود من ترا از معنی آن آگاه کردم و فرمود که گفتی او
 که آمد نور از جانب طور سینا و اما گفتی او که روشی بخشد مردم را از کوه
 ساعیر و این کوه ساعیر کوهیست که حضرت الله تعالی بسوی عیسی و جی فرستاد و
 بالای آن کوه بود و اما گفتی او که بلند شد آن نور بر از کوه فاران و این
 کوهی است از کوههای تکه کروزر هست و دیگر شعیبای بنی عدی سلام چنانچه تو
 و اصحاب قیامید در توره کفنه که دیدم و دو سوار که از برای ایشان زمین
 روشن میشد یکی از ایشان بر خر سوار بود و دیگری بر شتر پس بگو که خر سوار
 چکس است شتر سوار گویند راس جالوت گفت می دانم ایشانرا حضرت عیسی و یحیی

فرمان

حضرت امام علی

حضرت امام علی است فرمود که خر سوار عیسی بن مریم علیه السلام و شتر سوار
 محمد است صلی الله علیه و آله این قول را از توره انکار میبوی کرد و هر چه جالوت
 گفت انکار میکنم و دیگر با حضرت خطا علیه السلام فرمود ای راس جالوت آیا میت
 جعفر بن عبد السلام را از اس جالوت گفت می دانم امام فرمود که کتابش نامحکم است
 برین که او گفت آورد حضرت الله تعالی بیان از کوه فاران و پر شد کمانها از رخ
 احمد هست او بر دشته می شود خیل او در حجر چنانچه بر دشته می شود در خشکی و می آورد
 از برای ما کتاب نو و بعد از خرابی بیت المقدس و از کتاب قرآنرا اراده نموده
 آیای راس جالوت این کفنه میبانی و بان ایمان داری راس جالوت گفت
 جیقوق بی علیه السلام این را که فرمودی فرموده و ما منکر قول اوئیم حضرت
 رضا صلوات الله علیه فرمود تحقیق که او در در زبورش کفنه و توره خوانده آنرا
 که آنجی بفرست بر پا دارنده شتر بعد از بریده شدن آیامیلانی بی که بر پا دارنده
 شتر باشد بعد از بریده شدن آن غیر محتمل صلی الله علیه و آله راس جالوت گفت
 همین که کفنی کفنه او است می دانم و منکر آن نمیدم و لکن مراد او عیسی است
 و امام او بر یکی شتر است حضرت رضا علیه السلام فرمود درت ندانسته

بیت المقدس

زیرا عیسی السلام مخالفت تنه نموده و همیشه وقت سنت فریاد میزد و نامانی
 که حضرت رسالت او را نبوی خود برد و دیگر آنکه در انجیل نوشت است برستی
 که تبه می رود و بار طبعی آید بعد از او او سبک میگرداند بار را و او آن بیاید
 همه چیز را و دشمنان دست مبدع را برای من چنانچه من شهادت است از جهت
 او و آدم و من از برای شما آوردم مثالها را و او می آورد از جهت شما تا اول
 آیا قبول داری که این قول در انجیل است راس جابوت گفت بلی و من میگویم
 نیم و دیگر بار حضرت امام علیه السلام فرمود که از بنی نو موسی بن عمران
 میانجی راس جابوت گفت پرس حضرت فرمود چه دلیل داری بر نبوت
 موسی علیه السلام و چه چیز نبوت او را بر تو ثابت میکند و راس جابوت گفت
 معجزه نمود که هیچ کس از انبیای پیش از او ننمودند حضرت فرمود که مثل چه
 راس جابوت گفت یکی آنکه در بار اشکافت و عصا را مار کرد و ایند عصا
 بر سنگ زد و چهار سنگ بیار شد وید بیضا نمود و علامات دیگر چنانکه
 کرد که خلق را بر آن قدرت نیست حضرت امام فرمود که راس جابوت گفتی آن
 معجزه تیر نبوت او بود و چیزی چند نمود که خلق را بر آن قدرت نبود و گوی که

قرآن از عیسی

ز چنان است که هر که دعوی نبوت کند و معجزه چند نماید که خلق را بر آن قدرت
 نباشد و او صحت تصدیق نمودن و شمارا راس جابوت گفت فی انجیل
 علیه السلام را نظیر مانند منیت در قرب حضرت است و تقابل پس ما برین برود
 نیست اقرار نبوت کسی که دعوی نبوت کند تا ما دام که نماید از معجزه مثل آنچه
 موسی علیه السلام نمود حضرت فرمود که پس چگونه اقرار نموده پیر با نیایم پیش
 از موسی علیه السلام بوده اند و حال آنکه ایشان در اینها خفته و از سنگ زدند
 چشم بیرون نیارند وید بیضا نموده اند و عصا را مار کرد و ایند بیوی گفت
 که هر گاه بنامید بر نبوت خود چیزی که خلق مثل آن قادر نباشد بر چند بنامید
 چیزی را که موسی نموده باشد با بران باشند که موسی علیه السلام آورده است
 تصدیق ایشان حضرت امام فرمود ای راس جابوت چه چیز ترا منع میکند
 از اقرار بعیسی بن مریم و حال آنکه او مرده زنده و او برای برص و آله میگرد و او کل
 همیشه مرغ میساخت و بر او دم میدید و آن مرغ میشد باذن حضرت است
 راس جابوت گفت میکویند که او کرد آنچه میکویی اما مانده ایم حضرت امام
 علیه السلام فرمود آنچه حضرت موسی علیه السلام کرد نیز نموده و مشابهت نموده

قرآن از عیسی

قرآن از عیسی

لکن چون ثقات اصحاب موسی علیه السلام بان خرداده اند چنین و چنین کرد
 شما تصدیق مینمایید رس جاووت گفت بی چنین است حضرت فرمود
 بچنین ثقات خرداده اند و بعد تو از رسیدگی که حضرت موسی علیه السلام چنین کرد
 و چنان کرد از بهت چه تصدیق موسی میکند و موسی را تصدیق مینمایند رس
 جاووت ملزم شد جوابی گفت پس حضرت رضا علیه السلام فرمود که
 نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سائر انبیاء را هم ما بر موسی قیاس کنیم از غایت
 نبوت محمد صلی الله علیه و آله که نبوت که او توفیق و غیر و راعی و چه بود و کتابی باید نوشت
 و پیش معلی زد و ننمود و مع مذاقانی آورد که در آن قصهای انبیا و اخبار آن
 حرفه فاندگور و خبر کند شکران و آینه گمان بار و نیک است در آن مسطور است
 و مردم را از اسرار ایشان و آنچه در خفاهای خود میکردند خبر میداد و معرفت
 بسیار که حد و حد ندارد و نمود در آن جاووت باز بنگام آمد که گفت خبر عیسی و محمد را
 در پیش ما جماعت بود بصحت نبوت است و بر ما لازم نیست که اقرار کنیم
 ایشان بنام ما و ای که تصحیح ارایش نکرده ایم حضرت رضا علیه السلام
 فرمود که پس آنچه شهادت میدهند نبوت عیسی و محمد در وقت پس دیگر بار

حضرت امام علی علیه السلام
 در این قول

ملز

ساکت شد و چون گفت را اقامه آواز کرد کونین ظاهر نیست که در آن جاووت
 درین قول حضرت امام علی علیه السلام بود اسطر این ساکت کردید که اگر میگفت
 آنچه از معجزات عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله منقولست نبوت ایشان
 شهادت دارد در وقت آنحضرت در جواب و جوهر است فرمود که فارق
 میان خبر معجزات حضرت موسی علیه السلام و خبر معجزات عیسی علیه السلام و خبر معجزات
 محمد صلی الله علیه و آله است چون که این در آن در تو را در شمع و منقول بود
 از ثقات مساویند و این بعضی کلوا که او شد مفری شود هست و هست حال
 کلام آنکه چون در آن جاووت ملزم و ساکت شد حضرت رضا صلوات الله علیه
 هرگز نگردد را طایفه فرمود که خبرده مرا از زده است که بر چه تویی است دلیل تو بر نبوت
 او چیست بر بگفت چیزی نمونود که پیش از کسی بمانموده بود و ما آنرا ندیدیم
 و لکن از گروه ما که پیش بودند ما خبر رسید که او چنین و چنین کرد و ما تابع او ایم
 حضرت امام علی علیه السلام فرمود آینه نبوت که شما خبر رسید که او چنین کرد
 و شما تابع او شدید هر بگفت بی چنین است حضرت فرمود بچنین امتهای
 گذشته بایشان رسید که انبیا چنین معجزه نمودند و حضرت موسی عیسی

حضرت امام علی علیه السلام
 در این قول

در این قول حضرت امام علی علیه السلام

و غیر صلی الله علیه و آله و سلم چنان کردند در شاپست در عدم قرار بجزیت ایشان
 هرگاه برز و دست از آن نموده بید بخت خبر متواتر که بشمار سیزده آورد
 چیزی از منجزه که غیر او نیاید و در هر مذمت قطع و ملزم گردیده در جواب چیزی
 مکلفت پس حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه عرضا جمله خطاب
 فرمود که اگر در میان شما کسی هست که مخالف اسلام باشد و خود میداند که
 سوال کند باک نکند و از مطلب خود سوال کند تا جوابش بود پس آن
 صابی که در میان تکلمین بود و بجزش خطاب نموده گفت ای عاصی مثل
 اگر نه بسوال ما را هر میفرمودی من اقدام بسوال و جرات بر آن نمی نمودم
 که من بگویم و بصره و شام و جزیره داخل شدم و بیکتای ملاقات نمودم
 کسی را ندیدم که ثابت کرد اندک بکتابی بهیبتا را که قائم باشد بصدقتش ازین
 میفرمائی که از حضرتت سوال کنم حضرت رضا علیه السلام فرمود که اگر
 در میان اینجاعت عمران صابی هست آن نوی عمران گفت بلی من عمر
 حضرت فرمود ای عمران سوال کن ما از روی انصاف و بر تو باد که
 فی انصافی و چون نامی عمران گفت ای سید و مولای من و پند من و امام

فقران از علیهم السلام

عمران

مکراین که چیزی بر من ثابت شود که من متعلق با و شوم و از او تجاوز نمایم
 حضرت رضا صلوات الله علیه فرمود پس بر سر هر چه خاطر خواه است
 و ضلی از دعای نمودند بختی که بعضی ایشان بعضی را منضم شد عمران گفت
 خبر ده مرا از کاین اقل و ازینکه از چه چیزی ضلی را ضلی نمود حضرت فرمود که
 سوالی نمودی جواب را متوجه نشو و بفهم اما حدیث همیشه اهد بود و کان
 بود و چیزی با او نبود بی حدود و اعراض و پوسته چش خود میداد و باین
 ضلی کرد ضلی را مبتدا و مختلف با عرض و صدور و مختلف بچنین صفات ضلی
 و ضلی را حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه بر عمران ایراد نمود
 تا آنکه عمران باقرار آمد و گفت شهادت میدهم باین که حضرت ارتقا
 چنین است که تو وصف نمودی و حمت در سنده او و فرستاده حضرت
 اوست از جهت هدایت دین حق و بعد از آن روی بقبله بسجده افتاد
 و مسلمان شد حسن بن قهر زنی گفته که چون عمران صابی ملزم شد
 مسلمان شد بچکبک از ایشان بعد از آن جزات بر او نماند و در روز
 با آخر رسید مجلس بر هم خورد و ضلی متفرق شدند و چون حضرت امام

فقران از علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت امام علی

عبدالسلام بمثل شریف تشریف بردند و معلوم است که عمر از حاضر سازد
 من بجزش عرض کردم که من مکان او را میدانم و در مکان بعضی بزرگان
 شیعیه میباشد حضرت فرمود که مری از برای او بسوزد و در اسوار نموده نزد
 حاضر سازد چون من بفرموده عمل نموده عمر از حاضر ساختم حضرتش چهره
 بسیار باغ نمود و او را مخرج ساخت ده نهار در دم با وعظافه و غلظت
 طبعی و مراد است رست و عمر از اطراف چربش میزد چون طعم بخورد
 شد حضرت عمر را مخص ساخت و فرمود که فردا صبح با شما بیایم تا تمام
 مدینه بخورایم و با از آن سایر تکلیف من و عمر جمعیت نموده با دستاظره
 بنزدند و عمران حتی در پیشان ظاهر میساخت ایشان از مذمت خود چنان
 نموده مسلمان میدانند و نامون بنزدند و فرزند هم عمران داد و فضل آن عمل
 نیز مال جزیل و دار زانی و ثبوت حضرت امام علی سلام او را امتوالی
 صدقات طر کرد ایند و از آن نیز بسیار متفق شد
 که چون نسخه احتجاجات شیخ طبری که در نزد ابن ضعیف بود پیغمبر غلط
 بود و نسخ دیگر در آن وقت بهم نرسید که با بکار رجوع نماید لهذا اسنوال جواب

حضرت امام علی

عمران صبابی و حضرت امام علی سلام را منصفانه در اینجا یاد نمودیم
 اگر کسی را موسس اطلاق بر آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و در اینجا تفصیل
 آنچه در میان امام علی سلام و عمران گذشته ملاحظه نماید فصل یازدهم
 در ذکر سنوالات نامون از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله
 علیهما و آن فریت که از علی بن جهم مروی است که او گفت حاضر شدیم مجلسی
 در حالی که حضرت رضا علیه السلام در نزد او بود نامون بجزش خطاب
 نموده گفت ای فرزند رسول الله نسبت که انبیا معصومند حضرتش فرمود
 بی چنین است نامون گفت پس چه معنی دارد قول حضرت الله تعالی و بعضی
 آدمی ربه فتویٰ حضرت امام علی سلام فرمود که حضرت الله تعالی فرمود
 یا آدم علیه السلام ان کن انت و زوجک الجنة و کل منهما رعدا
 حیث شئتما و لا تقر باهذه الشجرة فکلوا من اطفالین و مکلف باینکه
 که خوردید از این شجره و از جنس این شجره و ایشان آن شجره نزد یکت نشوند
 و خوردند از شجره دیگر در حالی که دست و سر که در پیش ترا شیطان و گفت نمی
 کند شمار ضای شما از این شجره بلکه نمی کرد شمار از نزد یکت شدن شجره

دیگر و نهی نکرد خدای شما را از خوردن آن شجره مگر از برای آنکه هر دو خسته
 بشید یا در بهشت نخلد بشید و تمیز کرد که در من شما را نصیحت کنم و آدم
 و حواش از آن ندیده بود مگر کسی که دروغ بخورد و پس از آن نرا بغیر و دولت
 کرد و خوردند از آن شجره بود مطهر غمادی که بقیه آدم شستند با آنکه این لغت
 از آدم پیش از نبوت بود و کنایه گیر بود که بسبب آن سستی و خلل آتش
 و وزخ شو بود که از صغایر می بود که بر این صددوران جایز است پیش
 از نزول می برایشان و چون حضرت استقامت آدم را از جهت نبوت
 بعد از آن معصوم بود از صغایر و کبار چنانچه حضرت استقامت تعالی میفرماید
 و عیسی آدم زنده فوری عجم اجنامه از زنده قنات عکرم قدسی و دیگر میفرماید
 فلست آدم طهر خور که اینه و بلایان که در اولین روز از آن شجره خوردند
 آن است که صطفی آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین
 بر سر کتف بر کعبه آدم و نوح و ابراهیم و آل عمران را بر اهل عالم
 را هم آذراق گویند که بعضی تحقیقین گفته اند که شایسته بود حضرت امام
 علیه السلام از صغایر می بود بر ترک سنت و ارتکاب مکروه باشد
 زکناهی که نسبت کبایر عظیم تر صغیره باشد چنانچه اوله عقیده و فقیه برین
 دلالت میکند حاصل کلام آنکه نامؤمن دیگر با گفت بخت امام علیه السلام

حضرت امام علیه السلام

که قول حضرت استقامت تعالی چه معنی دارد که در جای دیگر در باره آدم و حواش
 قلنا انهم صالجا جعلا کر شکر کا؟ فبما ایتنا حضرت رضا علیه السلام
 پس چون از آدم و حواش فریاد کردند که این شکر است از آن شجره که خوردند
 فرمود که حواش برای آدم علیه السلام پانصد بطین زیاد و در هر بطین یک
 مذکر و یکث مؤنث میزایند و آدم و حواش حضرت استقامت تعالی در جویستند
 و عهد نمودند که اگر ایشان را فرزند صالح عطا فرماید ایشان پرستار شکر
 کننده گان باشند چنانچه حضرت استقامت تعالی میفرماید این آیتها صالجا
 انکوون من آت کرین و چون حضرت استقامت تعالی ایشانرا نسل صالح
 بر آید از شکر کننده گان تمام شود
 که استوی الخلق و سلام از عیب بود عطا فرمود یک صنف دیگر
 و یک صنف اشبی بود و در این دو صنف از برای حضرت استقامت تعالی شکر کا
 قرار دادند هر چیزی که بایشان عطا فرمود و مثل ابوبن که آدم و حوا
 بودند شکر حضرت استقامت تعالی کردند و حضرت استقامت تعالی میفرماید تعالی
 استغفر لکم کبریا عما لکم کون نامون گفت شهادت میدهم که تو
 و عالی است استغفر لکم کبریا و بخت
 فرزندان رسول الله و وارث علم او نبی حق و دیگر گفت قول حضرت
 استقامت در باره ابراهیم علیه السلام چه معنی دارد که فرمود قلنا حق عکرم
 پس چون از آن شجره خوردند

حضرت امام علیه السلام

بیتاب حیات فی این عالم

حضرت امام زین العابدین

البس فی رعی کو کسما قال بندار ^{در آن وقت} فرمود که ابراهیم علیه السلام چون از خا
 که در آنجا گشتی بودی و می روی آمد بر خود بسته ^{بخدمت ابراهیم علیه السلام} کصف عبادت زهره می نمود
 و کصف ماه را می پرستیدند و صنف سیم آفتاب را معبود خود میدانند
 و چون شب زهره را دید و از روی الحار گفت این خدای منست و چون
 ه غروب کرد گفت دوست من ابراهیم غروب کنده نماز مرا غروب
 نمودن و از حال بحالی منتقل کردیدن صفت محمد است از صفت قدیم
 و چون ماه را دید که بازغ شد باز از روی الحار فرمود که این خدای منست
 و چون آن هم غروب نمود گفت لکه پرو دکار من چه اهدایت نغز مایید
 هر آینه من از کرامان خواهم بود یعنی اگر مرا هدایت نیک کرد من نیز از قوم کرامان
 خواهم بود و چون روز شد و آفتاب بر آمد از روی الحار فرمود که این خدای
 منست چون که این بزرگتر از زهره و ماه است چون که آنهم غروب نمود
 با صنف ثرت که غیر زهره و ماه و آفتاب بودند خطاب نموده فرمود
 که ای قوم من برای ام از آنچه شما شریک میگردانید برستی کن من توجیه
 گردانیدم روی خود را بسوی آنچه خلق نموده است آسمانها و زمین را

حضرت امام زین العابدین

در حالی که مسلمان با کم و نهم از مشرکین و ابراهیم را در آنچه میگفت در شب
 زهره و ماه و آفتاب مراد این بود که بطلان این است زیرا پیش از آن ظاهر
 گردانند و بهر ایشان ثابت کند که عبادت یاقین نیست کسی را که بصف
 زهره و ماه و آفتاب پس بلکه منزلت او راست بگویی که خالق آنها و آسمانها
 و زمین است و آنچه بر قوم احمق می نمود چیزی بود که پروردگار او با
 الهام میفرمود چه آنچه حضرت استهتقا میفرماید و مکتب حجتها از ایشان
 ابراهیم علی قوتره و چون سخن حضرت امام علیه السلام با بنجار رسیدند چون
 رسید لایق و حسین حضرتش نموده بعرض آنحضرت رسانید که مرا آگاه کرد
 از قول حضرت استهتقا که میفرماید و از قول ابراهیم رتبی که کیف
 شیخی المؤمنی قال اولم تو من قال بلی و لکن لیطمین قلبی حضرتش در جواب
 فرمود بدرستی که حضرت استهتقا را وحی فرستاد با ابراهیم علیه السلام
 که البته من از بنده کان ضلیعی اخذ خواهم نمود که اگر او از من بطلب کرده
 زنده کنم اجابت می نمایم مسؤل او را پس بدل ابراهیم علیه السلام افتاد که آن
 ضلیل اوست پس گفت ای پروردگار من بنمای بمن که چون مرده

بیتاب جیبانی آری حاج

فردا صبح بخوابید

رنگه میمانی حضرت سترقا فرمود آیا ایمان با آن نداری ابراهیم گفت
 دارم لکن میخواهم که در قله دلم مطمئن شود حضرت سترقا فرمود که چهار
 مرغ را بگیر و پاره پاره کن در هر کوی خرفی بگذار و بعد از آن بسوی
 خود آنها را بطلب تا بیایند بسوی تو سبع گمان و بدانی که سترقا غریب است
 پس ابراهیم آمد نمود که کس در دگ و طادوس و خروس را و آنها را میخوری
 که در اینده بهم مخلوط گردند و بعد از آن در هر کوی از کوههای ده کوه
 که در حوالی او بود نذری گذاشت و منقار هر یک را در میان کبکشان
 خود نگاه داشت و بعد از آن هر یک را با سیرک آواز کرد و در حالی که در
 نزد آنها آب و دان گذاشته بود همه ابراهیم میگریه و پرور کردند
 و با هم آهنگ بر نهایی آن چهار مرغ درست شد و همه منغم کردند و خورد
 و سر خود کردند و ابراهیم منقارهای آنها را از دست گذاشت تا آب
 و دان خوردند و بعد از آن گفتند ای بنی خدا چنانچه ما را زنده کرد ای
 خدای ترا زنده کن ما ابراهیم گفت بلکه حضرت سترقا زنده کننده است
 و او بر همه چیزها قادر و تواناست نامون ازین خبر نیز حضرتش را تصدیق

و یقین

حضرت امام علیه السلام

و تحسین نموده گفت خبره مرا از قول حضرت سترقا که فرموده فو کوه موسی
 فقط فی علیه قال هذا من عمل الشیطان ان الله عز و جل مضل من حضرت
 رضا علیه السلام فرمود که موسی داخل شد در شهری از شهرهای فرعون در وقت
 غفلت مردم آن شهر که باین مغرب عشا باشد دید که دو مرد با هم نزاع
 دارند یکی از ایشان شیعه موسی دیگر عدو او بود پس استغاثه نمود شیعه او با
 از عدو او پس قضا نمود موسی بر عدو و حکم حضرت سترقا را آورد و گفت
 موسی که این عمل شیطان بود بدستی که شیطان عدو مضل است
 یعنی نزاع و جنگی که میان آن دو مرد واقع یافته بود عمل شیطان بود
 نه آنچه موسی کرده که او را کشت نامون گفت بنا برین که فرمودی قول
 موسی که گفت رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی غَفْرًا کَثِیرًا چه معنی دارد
 حضرت امام علیه السلام فرمود یعنی من وضع نمودم نفس خود را در غیر خودش
 بسبب اضل شدن باین شهر فاعف عفری یعنی مرا سزای از عدو
 خود تا بر من بگذرانیند که مرا میباشند فاعف عفری یعنی سزای او را از عدو
 بدستی که او غفور رحیم است موسی گفت ای پروردگار من سبب بقتل

بیتابک حقایق آینه صانع

کبریا انعام فرمودی کشتیم آن مرد را بمشیت زدن با دو من نمیشا شرم یاوه
 رو بر کمانه کاران بلکه در راه تو جهاد میکنیم باین قوت تا وقتی که تو را
 نشوی و دیگر روز موسی داخل شهر شد ترس ناک دید که آن مردی که
 دیر دراز و یاری طلبیده با کسی دیگر در نزاع است و از حضرتش ماری طلبیده
 موسی علیه السلام با او گفت بدرستی که تو غوی موسی که دیر و زبانی نزاع
 میکردی و هر روز هم با مردی نزاع و قتال میمانی بر آنی ترا انداز آزار
 میرسد نم نیست چون اراده نمود که آن عدد را بجز نماید نزد شیطان
 کمان کرد که میخواهد او را بجز کند ای موسی ای میخواهی مرا بجز کنی چنانچه
 نفسی را دیر و زکشی تو میخواهی که بنامش مگر جبار در زمین و میخواهی که از گروه
 مصیبتین باشی باز نامون حضرتش را تصدیق و تحسین نموده گفت پس بنا
 که فرمودی قول موسی بر فرعون را که فعلتینا و انامن الضالین کچ
 معنی خواهد بود حضرت امام علیه السلام فرمود که موسی علیه السلام
 چون نبرد فرعون آمد فرعون با او گفت و فعلتک الکتی فقلت یست
 من الکافرین حضرت موسی فرمود فعلتینا اذآ و انامن الضالین

قرآن از خاتم النبیین
 صلوات الله علیه

یعنی

یعنی راه را کم کرده بودم که بر خودم شکر تو پس که بختم از شما چون که ترسیم
 از شما پس پروردگار من حکم موهبت فرمود و مرا از سر سبک کرد پس
 و حضرت امام از جهت این تاویل شاهیدی ایراد نموده فرمود که گفت
 حضرت الله تعالی بنی خود محمد صلی الله علیه و آله را که یک یک بنیما قادی یعنی
 نه ترا تیم یعنی و حیرت یافت پروردگار تو مردم را بسوی تو میل فرمود فرمود
 و وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۖ وَنَرَا يَتْرِكُكَ ۖ وَنَزَّلْنَا قُورَيْشَ
 پس هدایت کرد ایشان را بمعرفت تو و فرمود و وَجَدَكَ غَالِيًّا
 فَاعْتَقَىٰ ۖ یعنی غنی کرد ایند ترا باین که دعای ترا مستجاب کرد پس دیگر
 بار نامون حضرتش را تحسین نموده گفت قول حضرت الله تعالی که فرمود
 وَنَلْنَا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ انظر لی انظر لی انک
 قال لی ان ترانی الخ چه معنی دارد و چون جایز باشد که کلیم الله موسی بن
 عمران نداند که زوایت بر حضرت الله تعالی جایز نیست تا این که نبوت
 را بطلد حضرت امام علیه السلام فرموده که کلیم الله موسی بن عمران
 علیه السلام می دانست که حضرت الله تعالی عز و اجل است از آن که بگشتم

قرآن از خاتم النبیین
 صلوات الله علیه

در بیان کلمات حق تعالی
 در بیان کلمات حق تعالی

دیده شود لکن چون حضرت استرقلی با او تکلم فرمود و او نیز دیک
 خود خوانده با او را از گفت این خبر را بقوم خود داد و گفت که حضرت
 استر با من تکلم نمود و مرا نزد یک خود طلبید و با من را از گفت ایشان
 گفته که ما باین قول ایمان نمی آوریم تا آنکه بشنوم کلام او را چنانچه
 نوشته بود و قوم موسی هفت صد هزار مرد بودند و از ایشان هفتاد
 هزار مرد برگزید و از آن هفت هزار و از آن هفت هزار نیز هفتصد
 و از آن هفتصد هفتاد مرد برگزید از جهت میقات حضرت استرقلی
 پس بایشان بطور سینه رفت و ایشان را بر صفت کوه باز داشت
 و خود به بالای کوه برآمد و از حضرت استرقلی در خواست که با او تکلم
 فرماید بخوبی که قوم کلام حضرتش را بشنوند پس حضرت استرقلی با او
 تکلم نمود و قوم شنید کلام استر را از بالا و زیر و هر سمت چو
 و پشت و پیش زیرا حضرت استرقلی کلام را در درخت ایجاد فرمود
 و بعد از آن از ایشان کرد بر شجر تا آنکه قوم از همه وجه شنیدند و کبر
 بار گفتند ما را قبول نیست که آنچه شنیدیم کلام حذری خود قبول است

و از آن زمان
 حضرت استرقلی

تا اورا فاش و آشکار گردید و چون این امر عظیم را خواست استسکبار نمودند
 پس صاعقه از حضرت استرقلی ایشان را در بافته میگردید پس حضرت
 موسی مناجات کرد و گفت ای پروردگار من جواب بنی اسرائیل را چه گویم
 چون گویند که تو ایشان را هلاک ساختی و در دعوی مناجات با حضرت استرقلی
 الحاحات صادق نمودی پس حضرت استرقلی ایشان را زنده کرد اینها بود
 بر شد و حضرت موسی میگفتند که اگر خداوند عظیمی که استرقلی خود را توبه
 بنماید التجا شبیه و ما و اراعی دیدیم و حق معرفت از جهت ما حاصل شد
 حضرت موسی علیه السلام فرمود ای قوم حضرت استرقلی باین چشمی است
 که دیده شود زیرا او مکیف کیفیت نیت معرفت او از جهت ایشان
 و عملات حاصل میگردد پس ایشان برام نموده گفتند ما توبه ایم ای آدم
 تا آنکه میگویم استر عا نمانی پس حضرت موسی علیه السلام گفت ای پرورد
 و کار من تو دانی و شنیدی آنچه را که ایشان منسکوبند مطلقه و صلاح
 ایشان را تو نیکو میدانی پس حضرت استرقلی موسی وحی کرد که آنچه ایشان مطلقند
 از ما استمدعان که تو معذوری لهذا موسی رتیب آری از نظر التکلیف

حضرت استرقلی

و از آن زمان
 حضرت استرقلی

گفت و از حضرت استماعی آن ترانی و ذکر الطیرانی الجبل فان استقر
 مکانه فنوف ترانی جواب شنید و چون حضرت استماعی باز از آیت
 بکوه طور تعلق فرمود که از آنجا که کاف و موسی علیه السلام بهوش شده
 بیضا و چون بهوش شد گفت الهی سویی تو باز گشت کردم و معرفتی
 که دیشتم رجوع نمودم و از جهل قوم در گذشتم و من اول مؤمنین
 باشم که حضرت را چشم نتوان دید که نامون چند سوال دیگر
 از حضرت ضاع علیه السلام نمود و همه را جواب شنید و سخن نمود
 و در آخر گفت سینه را شفا بخیزی ای فرزندان رسول الله و وضع کردی
 آنچه بر من شتر بود و خدای عزوجل ترا انجان بنمایا و از اسلام خبری
 خبر دهم **فصل دوازدهم** در ذکر مکالمه و مناظره حضرت
 امام ابو جعفر محمد بن علی بن ابی طالب است و در سال ۴۰ هجری خراج کتب
 معبره مخالف و مخالفان مسطور است با یکی بنام کافعی عراقی بود
 در کتاب احتجاج از زبان ابن شیبه مذکور است که او گفت چون
 نامون اراده نمود که در خرد ام الفضل را بجهت جواد علیه السلام بدید

فصل دوازدهم مناظره حضرت

در باب

عباسیان این معنی را بر خود عظیم دانسته گمان کردند که این هم فرستنی بود
 با آنچه در باب حضرت رضا علیه السلام از ولایت محمد روی داد پس
 همه ایشان در نزد نامون جمعیت نمودند که گفتند ای امیر المؤمنین دیگر با این حج
 اراده ایست که کرده و دختر خود را بمنجای محبت بن علی بدی میستیم
 که آخرین دولتی را که حضرت استماعی با آن عباس از زانی و شتر از ایشان
 منصرف کرد و با آن ابوطالب منتقل شود و تو این را میدانی که میان
 ما و ایشان در زمان پیش و درین زمان چو گشت و خلفای را شین
 که پیش از تو بودند با انجاعت بچرخ سبک نمیدانند که پیش ترا پوسته
 بیعت از خود دور میباشند و همیشه ما و تفرقه بودیم از آنچه با پدر او رضا
 میکردی تا آنکه خدا شراور را گفتم که در زمان او الحال ترا بخنداسو کندیم
 که این رعایتی که بر پدر او درین اوقات پیش نهاد خود ساختار از خود فرس
 نمایی و از او در گذری و این رعایت را با بهل بیت خود بعمل آوری
 و دختر را با ایشان بدی نامون چون این کلمات مهید را از جماعت
 عبا شنیدند گفت بایشان که آنچه گفتی از عداوت خود با آل ابی طالب

فصل دوازدهم مناظره حضرت

در باب

سبب آن عداوت پرستارها بودید و اگر انصاف بر میداشتند بجز
 چیزی از هر جهات از شما اولی و احق اند و اینک گفتند ضحای پیش ازین
 ایشان ترا بیعت میداشتند این عمل را ایشان به میکردند و عیادت
 بر میگردیدند و من بخدا میبخشایم چون عملی را که من پیشانی
 نیتم از آنچه بارضا کردم و چون از استخفاف و بی عهد گردیدند
 پیشانیان با هم در حال اول من میخواستیم که عداوت را از خود انصراف نموده بودیم
 ادبلی کرد و قبول نمود و این که درین اوقات پسر او ابو جعفر را بر گردیدیم
 سبب تمیز است که او را از جمیع اصناف ضحک در فضل او که بیشتر
 با وجود صغرت و از ضحای غریب و جل میجویم که آنچه من از وی میگویم بر شما
 و سایر مردم ظاهر گردد تا بداند او غلط نموده ام چون عباس بن اصرار
 نامون را در باب حضرت جواد مشاهده نمودند گفتند که او اهل اهل
 چون سجده داری که دختر خود را با و بدی پس او را بعلی بسیار با و رفیق
 و ادب تعلیم کند و بعد از آن هر چه خواهی در باب او بعلی آور نامون گفت
 و ای بر شما ای جماعت نادان این را ندانستند که علم این خاندان از انصاف

حضرت امام زین العابدین

همه را

حضرت سید تعالی است و با الهام است پدران او همیشه در علم دین و سایر علوم
 از خلق مستغنی بوده اند و اگر خود هید او را امتحان نمایند تا آنچه میگویم بر شما
 نیز ظاهر گردد و عیادتین گفتند اهل انصاف ادوی و ما را رضی کردی
 پس بگذار ما را تا آنکه کسی را مقرر نمانیم تا در حضور حضرت تو از چیزی پرسید
 اگر او جواب بطریق صواب بگوید ما را بعد از آن بر تو اعتراض نمائیم بر عیادت
 و خاص جودت را می تو ظاهر میگردد و اگر جواب نتواند گفتن تو ازین آید
 که کرده در گذر نامون گفت چنین گفتند پس عباس بن اصرار نامون بیرون
 رفتند و با هم اجتماع نموده در باب مناظره حضرت جواد علیه السلام سخن
 گفتند را انتخاب نمودند و با یکدیگر گفتند که او فاضل و افضل از جمیع اهل سنت
 شاید که چیزی ازین پرسیدند که او جواب آنرا نداند و عیادتین مردی نامون
 ظاهر کرد و ما ازین و عذر غرض شویم پس همه ایشان بر پیشانی آمدند
 و مال بسیار با و عده نمودند که او از حضرت جواد چیزی پرسیدند جواب
 آنرا ندانند کسی قبول کرد و ایشان نیز نامون آمدند و روزی را مقرر نمودند
 که درون روز در مجلس نامون آن اجتماع واقع شود و چون در آن روز

حضرت امام زین العابدین

بیتنا جنتی آمل علی

حضرت علی علیه السلام

اجتماع واقع شد نامون فرموده نامندی از جهت حضرت جواد علیه السلام
 مختصا ساجده حضرت جواد علیه السلام بر روی سینه نشست و یکی در بار
 حضرتش قرار گرفت مردم دیگر بر یک در جانی که مناسب مرتبه او بود
 قرار گرفتند و یکی نامون خطاب نموده گفت ای امیر المؤمنین با اذن
 کرمین با ابو جعفر در مسئله ای که نامون گفت از حضرتش اطلب
 پس یکی حضرت جواد علیه السلام متوجه شد و گفت فدای تو شوم او را
 میدری که از حضرت مسئله پرسیم حضرت امام علیه السلام فرمود پرس
 آنچه میخواهی یکی گفت فدای تو شوم چه میکنی در محرمی که صید باکند
 حضرت فرمود که آن محرم صید را در صله کشته یا در محرم عالم بود آن محرم
 یا جاهل عمل آنرا کشته یا خطا محرم بود یا بنده کوچک بوده چه با بزرگ
 آن کشتن او اش بوده یا پیش از آن هم صیدی را کشته آن صید پرنده
 بوده یا غیر پرنده و آن صید کوچک بوده یا بزرگ آن محرم در فعل خود
 مقرر است یا پشیمان شده در شب کشته صید را یا در روز محرم او غیره
 بود یا کج یکی متحیر مانده تا آنکه بر جهله و ظاهر شد بحثی که بر همه مردم قطع

او معلوم

او معلوم کردید چون نامون چنین دید گفت حمد مرادای را که را اینست
 و توفیق عطا فرموده که این چنین اراده کرده ام و در جماعت عبادت
 کرده گفت دانستید که چه کسی را انکار نمودید و مکابره با من میکردید
 بجز حضرت علی علیه السلام متوجه شد و گفت خطبه بخوان ای جعفر خدا مرا
 فدای تو کند و من را ضمیمه و دختر خود ام الفضل را بتو تزویج نماید بزم
 الف قوم پس حضرت امام علیه السلام خطبه خواند از طرفین اسباب
 و قبول واقع شد و نامون جوایز و عطایای بسیار با هبل مجلس داد
 و اکثر مردم متفرق شدند و قلیلی از خواص ماندند پس نامون گفت
 امام علیه السلام متوجه شد و گفت خدا مرا فدای تو کند اگر مناسب
 دانی و چه صیدی که فرمودی از ما بین ساز تا از جناب استغفیر
 شویم حضرت فرمود که کلک محرم صیدی را در صله کشته و صید پرنده
 و بزرگ باشد پس بر او است که سفندی او را در محرم کشته
 جزای آن دو مقابل است و اگر جوهر پرنده را در صله کشته بر او است بزه
 نیز مست اگر در محرم کشته بر او است بزه و قیمت آن جوهر و اگر آن صید

حضرت علی علیه السلام

بیتنا بی جلاله و اکران

از وجوش باشد و آن خود نمی باشد بر اوست کماوی و اگر شتر مرغ باشد
 بر اوست شتری و اگر اسب باشد بر اوست کوسفیدی و اگر اینها را که گفته
 در جمیع کتب بر اوست جزای مضاعف و اگر بر خورد بر خر و بز چری که بز چری
 باشد بر او حرام او بر حج باشد بر اوست که آنرا در منی قربان کند و اگر در
 بغیر باشد پس باید که آنرا در کفران کند و جزای صید بر علم و جاهل است
 و در عهد گناه بر آن ثابت و در خطا گنای از برای او نیست و کفاره خور
 نفس اوست و بنده را سیدش باید داد و صغیر و کفاره نیت و بر کس است
 کفاره و بر او واجبست از زاد و عقب با خردی سابق است و منقرا
 عقاب در آخرت است پس نامون حضرتش را بچینا نموده اله است
 که حضرتش نیز از حجی که گنم مسئله برسد پس حضرت امام علی است که حجی عقاب
 نموده فرمود که از تو مسئله پرسیم حجی گفت خدا مرا فریاد تو کرد انداخته
 با حضرت توست هر چه فاطمه شریف حضرت تو خواهد زمین بر پس اگر
 جواب آنرا در غم حضرت عرض نمایم و الا از حضرت استغاده میگویم
 پس حضرت جواد علیه السلام فرمود که چه میگوئی در زنی که مردی

فراوانتر از کفاره

اول روز با و نظر کند و نظر او بر آن زن حرام باشد و چون وقت شبت
 شود نظر کردن بر او وصال شود بر آن مرد و چون وقت ظهر در آن نظر
 بر آن زن آن مرد حرام شود و چون وقت عصر شود وصال شود چون
 آفتاب غروب کند بر او حرام کرد و در وقت عشا آخر بر او وصال
 شود و در نصف شب بر او حرام شود و چون فجر طلوع نماید بر او وصال
 کرد و بگو که حال این زن چیست و از جهت چه در اوقات مذکوره
 بر آن مرد وصال میشود و حرام میگردد و حجی گفت خدا مرا فریاد تو کند من
 جواب این مسئله را نمیدانم و در آن بر من ظاهر نیست که بر ما افاد فرماید
 میتوان بود پس حضرت امام علی است که فرمود که این زن کینه است که
 از کسی باشد و اجنبی بر او نظر کند در اول روز و آن نظر بر او حرام باشد
 و چون وقت چاشت در آید آن کینه را اتیاع نماید وصال شود و در وقت
 ظهر آن کینه را آزاد نماید بر او حرام شود و در وقت عصر او را ایجاب کند
 بر او وصال شود و در وقت مغرب او را ظهار کند بر او حرام شود و در وقت
 عشا آخر کفاره ظهار بر او وصال کرد و در وقت نصف شب در آن

فراوانتر از کفاره

بسیار است از آن

اورا اطلاق دهد بر او حرام شود و چون خبر طلع کند در جرج کند و بر او حرام
 کرد پس نامون با هبل بیت خود جرج نمود و گفت ابابکی در میان بخت
 که ازین منسله جواب بگوید مثل آن که ابو جعفر گفت آنچه را که پیش گذشت
 بدانند همه ایشان گفتند و آنکه فی المثل نویسنده علم است با این سخن از خود
 نامون دیگر با ایشان خطاب نموده گفت اهل این خانه از آن خصوص
 اند با آنچه هر روز از او دیدید شنیدید صغریس که در ضمنی در آن ندارد
 و صغریس مایع آن نیست و این را ندانستند که رسول الله صلی الله علیه و آله
 ابتدای دعوت خود را اعلی بن ابی طالب کرد و در آن حسین و علی
 بود و اطفال دیگر را که با او هم سن بودند از قریش و غیر قریش در آن
 سن دعوت نمود و از اعلی بن ابی طالب اسلام را قبول کرد و حکم
 با سلام او نمود و از حسن و حسین در سن شش سالگی بیعت گرفت و از
 اطفال دیگر که درین سن بودند گرفتند تا نمایند که حضرت الله تعالی
 انجاعت را بر او بر گزیدست مخصوص کرد اینده و ایت مذکور حضرت را
 در شان ایشان فرموده و ترتیب بعضیها من بعضی و ایت مذکور بر او

فرمان حضرت علیه السلام

ایشان

ایشان جاریست آنچه بر او اول ایشان جربان دارد همه بعباسین گفتند
 رست گفتی و صدق تو بر ما مخفی بود و در کتاب اجتماعات مسطور است
 که بعد ازین واقعه روزی حضرت جواد علیه السلام در مجلس نامون
 تشریف داشت و در آن روز نیز یکی بن اکتام با جمعی از عباسیین غیرتم
 در آنجا حاضر بودند و از هر جا حرفی میکشد پیش کسی بان سر و خطاب
 نموده گفت ای فرزند رسول الله چه میفرمائی در باب حدیثی مروی
 که جبرئیل علیه السلام نزول فرمود بر رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت ای محمد
 خدای خود جل تنویر سلام بر میسازد و میفرماید از ابوبکر بر سرش که چنانچه
 من از او را ضمیمه او از من را خفی هست یانی حضرت جواد علیه السلام
 فرمود که من فضل ابوبکر را انکار نمیکنم لکن وجهیست بر آن کس که
 این حدیث را روایت میکنند که نظر کند در حدیثی که رسول الله
 صلی الله علیه و آله در حجت الوداع فرمود که دروغ گوی که از زبان
 من دروغ میکویید بسیار شده و بسیار خواهد شد بعد ازین و هر که
 از روی عمد بر من دروغ بنهد و هر آنکه از من بپوشد و بر گردیده در التماس

فرمان حضرت علیه السلام

بیت ابی طالب

دو رخ است پس هر حدیثی که بشمار برسد آنرا کتاب کلمی مستمن
 بسنجید که موافق باشد اخذ نماید و اگر مخالف باشد آنرا اخذ ننماید
 و این حدیثی که توراوست کردی ای سچی موافق کتاب است نه سبب
 حضرت الله تعالی میفرماید: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْنَاهُ آيَاتٍ كَثِيرًا
لَعَلَّ يَذَّكَّرُ و دیگر فرموده است: أَقْرَبُ إِلَيْنِ مَنْ جَلَّ لُورِيهِ پس حضرت
 تعالی او را جل است از آن که از او غرضی باشد رضا و عدم رضای
 ابوبکر تا آنکه سؤال کند سردل او را و دیگر سچی گفت چه میفرمائی ای فرزند
 رسول خدای در حدیث بروی از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود
 ابوبکر و عمر در زمین مثل جبرئیل و میکائیل اند در آسمان حضرت جواد
 علیه السلام در جواب فرمود این حدیث هم منظور فریده است
 زیرا جبرئیل و میکائیل دو ملک مقربند که هرگز عصیان حضرت
 الله تعالی نکردند و از طاعت هرگز غفلت ننمودند و ابوبکر و عمر را
 اکثر ایام عمر شریک گذشتند چون چنین است مجال مینماید که رسول
 الله صلی الله علیه و آله تشبیه کند ایشان را با آن دو ملک مقرب و دیگر

فرمان توراتی است
 هر که از حق بگریزد

سجی گفت حدیث دیگر روایت میکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 ابوبکر و عمر سید کحول اهل جهشتند درین حدیث چه میفرمائی ای فرزند رسول
 الله حضرت امام علیه السلام فرمود این حدیث هم محالست زیرا اهل
 جهشت همه جوان میباشند و در میان ایشان کحول نمیشد
 و این حدیث را بنی امیه وضع نمودند در مقابل این حدیث متفق علیه که
 رسول الله صلی الله علیه و آله در باب حسن و حسین علیهما السلام فرمود
 ایشان سید شهاب اهل بهشتند و دیگر سچی گفت درین حدیث
 چه میفرمائی ای فرزند رسول خدا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 که عمر بن الخطاب از جراح اهل بهشت است حضرت جواد صلوات الله
 علیه فرمود این حدیث نیز محالست بوجهی که در بهشت ملائکه مقرب
 و آدم و محمد و جمیع انبیاء و مرسلین میباشند چون تواند بود که اهل بهشت
 از انوار ایشان روشن نمیشدند و از نور عمر روشن میباشند سچی
 گفت دیگر روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود سکنه از زبان
 ناطقت حضرت امام علیه السلام فرمود که من انما فضل عمر مسلم تا

فرمان توراتی است
 هر که از حق بگریزد

بیتاب جهان بی پای

این هست که ابو بکر افضل از عمر است و او در منزلت بدرستی که در سینه
 بهست که مرا انخوا بنماید اگر از طریق سستی قبل نایم مرا مانع شود بچی گفت
 دیگر رویت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اگر کسی منجبت
 نیشدم هر آنکه عمر منجبت خواهم شد حضرت فرمود کتاب لاهی است
 کو تر است ازین حدیث و حضرت الله تعالی مفر مایه و او آید تا مرگ است
 میافتم و منک و من نوع پس حضرت الله تعالی اهد نموده میثاق پیروز
 عهد و پیمان ایشان را از تو و از فرج ^{در جنگی که از فرج از فرج}
 و درین صورت چون ممکن است که میثاق خود را تبدیل نماید و دیگر که بنی
 علی السلام یک چشم بر هم زدن شرک نبودند چون مکنز است که نبوت منجبت
 شود کسی که در کفر عمر شرک بوده باشد و دیگر که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود که من بی بودم و آدم همون در میان روح و جسد بود بچی گفت و دیگر
 مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در هیچ مرتبه تا فرجی از من نشد
 مگر آنکه کمان کردم که بال خطاب می نازل شد حضرت فرمود این نیز میست
 زیرا جابر است که نبی صلی الله علیه و آله در نبوت خود شکر کند و حضرت الله
 تعالی فرموده الله یصطفی من الملائکه رؤساک و من الناس و چون ممکن بود
 الله تعالی برینگزیند از دشمنان فرستاد تا و از آن

ظهور توفیق است

که بود

که نبوت منتقل شود اگر کسی که در اضدای غرض از جهت نبوت برگزیده باشد
 بسوی کسی که شرک و زریه باشد بجز نبوت الله تعالی بچی گفت و دیگر رویت
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عذابشید بجز کسی نجابت نمی فیت
 حضرت امام علیه السلام فرمود این هم محالست زیرا حضرت الله تعالی فرموده
 و ما کان الله لیتخذ لکم ذریه و ما کان الله لیتخذ لکم ذریه
 نسبت بیکدیگر است و در طایفه که در میان ایشان که نسبت بیکدیگر است و در طایفه که در میان ایشان
 است و در طایفه که در میان ایشان که نسبت بیکدیگر است و در طایفه که در میان ایشان
 احدی را مادام که رسول الله صلی الله علیه و آله در میان ایشان باشد و مادام
 که ایشان استغفار کننده باشند فضل نیر و هم در ذکر مکالمه و مناظره حضرت
 امام ابو الحسن علی بن محمد الهادی آلفی صلوات الله و سلامه علیه و آله
 ابانه در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی رضی الله تعالی عنه از ابی عبد الله بن
 زیاد می مرویست که چون متوکل را بر دادند نذر کرد که اگر شفا یابد مال
 بسیار صدق نماید و چون از آن آلم بر نسبت از جهت استغفار بفرقتا
 فرستاد و پرسید که چون در نذر مال بسیار بفرستد چه قدر باید داد تا
 بری آتد مشوم ایشان مختلف شدند بعضی گفتند هزار دریم باید داد تا باره
 و بعضی گفتند از دشمنان فرستاد تا و از آن

ظهور توفیق است

ظهور توفیق است

بسیار استغفار کرد

ذمه حاصل کرد و بعضی گفته اند هزار درم باید داد و بعضی گفته اند صد هزار درم
 تصدق باید نمود متوکل در فغانند و ندانست که بقول کدام یک عمل نماید پس صاحب
 گفت اگر من از برای تو قول حق را تحصیل نمایم چه خواهی داد متوکل گفت
 اگر تو درین باب قول حق بیاوری من توده هزار درم میدهم و اگر ندهی
 تا زیاده تو خواهم زد پس گفت را ضمیمه پس بخانه های علی علیه السلام آمده
 از حضرتش سؤال نمود حضرت فرمود باو بگو که بشنا در هم تصدق نمایند
 چون قول آنحضرت را متوکل گفت متوکل طلب دلیل کرده گفت بجز دلیل
 بشنا در هم باید داد حضرت فرمود که صدای خود جلوس می گوید گفته اند نقد
 بصر کم اشرفی مواظب کثرت و چون مواظب را نقد نمودیم از شما دو
 زیاده نیست حسن چون متوکل را باین دلیل اخبار کرد بسیار فرخنده شد
 و پس ده هزار درم داد و دیگر کتاب حجاج مسطور است که در نزد متوکل
 مرد نصرانی بود و او با زن مسلمان زنا کرده و چون متوکل خواست
 که اجرای حد بر او کند او مسلمان شد متوکل حیران شد که چه کند پس از آن
 که قاضی عراق بود گفت که منهدم گردانید ایمان او کفر او را و آن عمل زانی

فانما یؤمنون به

اورا

اورا و بعضی دیگر از فقها گفته اند در هر صد باید زد و دیگر فقها هر یک چیزی
 گفته پس متوکل رقع بحضرت ابوالحسن علی الهادی علیه السلام نوشته
 از آن سرور سؤال نمود که در باب نصرانی چه باید کرد حضرتش در جواب
 نوشت که او را چندان بیدزد تا میرسد عی بن کثم و سایر فقها قول حضرتش را
 انکار نمودند و متوکل گفته که دلیل این قول را از او پرسید تا ما نیز بشنیم زیرا
 برین قول کتاب مطلق است از سنت دلائل میکند متوکل بار دیگر
 با حضرت نوشت که فقهای سیدین این قول را انکار بنمایند و میگویند
 که این خلاف بدلول کتاب و سنت است اگر دلیل برین قول حضرتش
 باشد بیان فرمای تا آنکه ما را نیز معرفی حاصل کرد حضرتش
 صلوات الله علیه نوشت **بسم الله الرحمن الرحیم قلنا آتوا**
 ما نسأقنا لواءا منکم یا سید و صدقه و کفایا بما کتابه منکم قلنا آتوا
 عدایا را نقد ایمان آوردیم بیکدیگر است او که از شما آنچه از این کتاب است
 بنفع خود را ما آنچه کتاب را ما نسأقنا لواءا پس متوکل فرمود تا او را چندان
 قاپوزی از آن چون که دیدند عدایا را
 بزودند تا ببرد و هم در کتاب حجاج از حضرت ابوالحسن علی بن محمد
 الهادی صلوات الله علیه روایت است که آنحضرت یکی از شیعیان را بسب

حضرت ابوالحسن

بسیار است

انکه با یکی از نواب رند مذکور نام نموده او را ملزم و مالیه کرد و این بزرگوار
 و تکریم بسیار نمود و در مجلسی که اکثر علمای دینی و بی نام بودند آن شیعه را
 بر همه تفوق داده بر روی سندی که بود نشاند و متوجه بود که
 و با او کلام نمود این کردار بر علویین و بی نام دشوار نمود اما علمای دینی
 رعایت ادب نموده بجزش چیزی نگفتند و شیعی از بی نام گفت
 ای فرزند رسول الله ایاجیز است که عی را بر سادات و بی نام
 ترجیح دادی حضرت نادی صلوات الله علیه فرمود که این جماعت بر شما
 با و که مصداق این آیه باشند لم ترالی الذین اولوا لصیبا من
الکتاب یذبحون الی کتاب الله لیکلم بینهتم ثم یتولی قرین منهم
وهم معضنون ای اراضی سید کمال کتاب الله می خواندند گفتند
 راضی بجزش فرمود که حضرت الله تعالی فرموده یا ایها الذین آمنوا
 اذا قیل لکم تقسوا فی المجالس فافحوا بلسانکم الله لکم تا ایجا که فرموده
 و الذین اولوا العلم درجات پس حضرت الله تعالی راضی نیست که
 باین که مؤمن عالم را بر مؤمن غیر عالم رفعت باشد چنانچه راضی نیست

حضرت نادی بی نام

بر با

که با شیخ مؤمن را بر غیر مؤمن رفعت باشد بگویند این که حضرت الله تعالی فرموده که
یرفع الله الذین اولوا العلم درجات یا فرموده که یرفع الله الذین
اولوا شرفا لنسب درجات و دیگر بگویند که حضرت الله تعالی فرموده
هل سیوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون پس از جهت بر سر
 انکار می نمایند درین که این مرد در رفعت ادم در صورتی که خطی در کل
 او در رفعت داده است این که این مراد صاحبی را در هم شکر می
 انقی افضل است از هر شرف و نسب چون سخن حضرت با بنام رسیدگی
 از عباسی گفت ای فرزند رسول الله قدر و منزلت ما را تا قدری
 ازین جهت که بی نسب را بر ما تفضیل دادی و حال آنکه پوخته از اول
 اسلام تا حال افضل در نسب مقدم بوده بر کسی که پیش از او بوده پس
 حضرت نادی علیه السلام فرمود سبحان الله چون گفتی که پوخته
 از اول اسلام تا حال افضل در نسب مقدم بوده و حال آنکه عباس
 بیعت کرد با ابوبکر که او تیمی بود و عباس نامشی و دیگر نیز نیست که بعد از
 بن عباس خدمت عمر میکرد و حال آنکه او نامشی و ابوالخلفا بود و عمر عدوی

حضرت نادی بی نام

بیعت با ابوبکر

پس چنانچه آنهاجا بزود این هم جائز است فصل چهارم در ذکر
 مکالمه و مناظره حضرت ابو محمد حسن بن علی الزکی العسکری صلوات
 الله وسلامه علیه در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی علی الله در حقه
 مسطور است که حضرت ابو محمد امام حسن عسکری صلوات الله علیه کوفی
 را عقیدت نسبت که ما روت ما روت دو ملکی اند که ایشان را حضرت
 تقی زین فرستاد در وقتی که عیسان بن آدم بسیار شدند
 چون بزین آمدند عیاش زهره شدند و اراده نمودند که با زهره فرمایند
 و شراب خورند و شجره را بغیر حق کشند و الله تعالی و تقدیرش را
 در چاه بابل انداخت که در آنجا معتدب شدند و ساحران از ایشان
 سحر فرمایند و زهره را حضرت زین تعالی مسخ نموده کوب کرد پس
 و این زهره که در آسمانست همان نسبت که مسخ کردید حضرت زین
 عسکری صلوات الله وسلامه علیه فرمود معاذ الله ازین قول
 بدرستی که ملائکه معصومند و محفوظند از کفر و افعال قبیحه سیر الطاف
 حضرت الله تعالی و حضرت ارتقا در باره ایشان فرموده لا یفعلون

نورانی در احتجاجات

است ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و دیگر فرموده و که من فی السجود
 و الا رض و من غمده یعنی ملائکه لایستخوان عن عبادتیه و لا
 یستخوان بسخن الذلیل و آنها را لا یفعلون و دیگر در باب
 ملائکه فرموده بل عباد مکرهون لایستبقونه یا تقول لهم یا مکره
 یفعلون ما ابحا که فرموده یستفقون و حضرت الله تعالی ملائکه را
 ضعیف خود کرد اینده در آسمان زمین مثل انبیاء و ائمه در دنیا پس چنانچه
 از انبیاء و ائمه کشتن بغیر حق و زنا جائز نیست چنانچه از ملائکه جائز نیست
 پس امام علیه السلام بخاطب خطاب نموده فرمود که آیا نمیدانید که حضرت
 الله تعالی دنیا را از بنی و امامی که بشیر باشند خالی نمیکند و دیگر فرمود
 که حضرت ارتقا فرموده و ما ارسلنا قبلاً من قبلی بر ضلک الا رجلاً
 یوحی الیک من اهل القری پس درین آیه خبر میدهند حضرت الله تعالی
 که هرگز ملائکه را بزین از جهت امامت و حکومت نفرستاده و ایشان را
 با نبیا میفرستاده چون سخن حضرت زکی علیه السلام با نجاریه
 گفتند پس بنا برین که فرمودی ایسین هم باید که ملائکه بنا شد حضرت

نورانی در احتجاجات

مناظره حضرت ابو محمد حسن عسکری علیه السلام

امام علیه السلام فرمودی بلکه از کرده جیان بود اینست که حضرت
 استغفار فرموده و در وقت نماز گفت اللهم انجزوا لادم فجزوا الی
 ایلیس کان من الجن پس خبر داده که او از جن بود و جن است
 که حضرت استغفار فرموده و آنجان خلق شده من قبل من یا رسول الله
 و دیگر حضرت امام علیه السلام فرمود که خبر داد مرا پدرم از قبدم
 و او از حضرت رضا علیه السلام و او از ابای خود از سر علی
 علیه السلام و او از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود بستی که
 خدای خود قبل ما معاشر آل محمد و اینین ملائکه را اختیار نمود و اختیار
 نمود ما را و اینین ملائکه را مگر برای آن که میدست که سیزند از جنی
 که ما را و ایش نرا از ولایت او از عصمت او پرودن برود و جنی
 از ما و ایشان صاوم نشود که منعم کند ما را و ایش نرا بجمعی که حق
 عذاب و نعمت او میباشد پس جماعی گفتند بارسید که حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون رسول الله صلی الله علیه و آله
 نص بر ولایت و امامت او کرد و حضرت استغفار ولایت او را غنوی

هر آن که از این روایت

بر ملا

بر ملا که بعضی از ایشان قبول نمودند و حضرت استغفار ایش را مسح
 نمود و حضرت امام ابو جعفر حسن بن علی الرزکی صلوات الله علیه فرمود
 معاذ الله انجماعت که این قول را از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
 نموده اند جماعی اند که دروغ بر ما می بندند و چون چنین شد و حال آنکه
 ملائکه رسولهای حضرت استغفار اند مثل سایر انبیاء الهه که بسبب حق
 فرستاده شده اند پس چون تو از مذکور که ایشان با حضرت استغفار
 لغایمی و کافر شوند و شان ملائکه ازین جهت فصل با نرودیم
 در ذکر بعضی قلبی از اقوال صحیح حضرت مولانا و مقتدا صاحب
 زماننا حضرت محمدی الهادی المنتظر صاحب الزمان صلوات
 الله و سلامه علیه و علی آباء الطیبین الطاهیرین المعصومین از آنجا
 می آید که در کتاب احتجاجات شیخ طبری نورالله مضبوط است
 که شیخ موثوق ابی عمر و عمری گفت نزاع واقع شد میان ابن
 ابوغنم فروغی و جماعی از شیعه در باب خلف ابو جعفر حسن بن علی
 الرزکی العسکری صلوات الله علیه و ابن ابی غنم گفت که ابو جعفر

هر آن که از این روایت

بسیار است جیان بی این سخن

در گذشته و از وضعی نماند پس برای ایشان باین قرار گرفت
 که رتبه نبوی نماند و نفاد گشته بنا بر چه چون چنین کردند جواب فرمودند
 بجز حضرت قائم صلوات الله علیه میرون آمدن این بود پس استر
 الترحمن الرحمن لکاه دار حضرت از ما و شمار از قشما و پنجه با و شمار روح
 یقین در پناه خود دارد ما شمار از سو، منقلب بیستی که بر سرینک
 جامع از شمار دین و آنچه ایشان را از شک و حیرت روداده در باب
 ولاده صاحب امر ایشان پس ما غمناک شدیم از برای شما نه از برای
 خود و بدانند ما را از جهت شما نه از جهت خود زیرا حضرت الله تعالی با ما است
 و ما را احیاء بفر حضرت را کما کنت و حق با ما است پس ما را بو حشر
 نمی اندازد و تو کسی که از ما فاعد شود و انکار و زرد و ما صنایع خدای
 خودیم و ضل بعجاز صنایع ما اندای جماعت از برای چه در شک و تردید
 و در حیرت مانده ای با شنیده اند که حضرت الله تعالی میفرماید یا ایها
 الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر من بعد
 کرایان آورده اند فرمان برداری و اطاعت و فرمان برداری از اولی الامر است
 و بعد از آنست که اید اجباری را که در باب امانت شما بشما رسیده کرد اما این

عزیز الله تعالی

باید

شما چه خواهد شد چه حادث خواهد کرد دید آیا ندیدید که حضرت الله تعالی
 معادل از برای شما قرار داد که بسوی ایشان میل کنید و اعلام نصب
 نمود تا بسبب آنها میلیت بساید از زمان آدم علیه السلام تا آنکه ظاهر
 کردید ماضی علیه السلام در هر وقت که علمی غایب کردید علم دیگر ظاهر شد
 و هرگاه مغرب نمود ستاره طلوع نمود ستاره دیگر چون او را خدای
 عزوجل گرفت نفس شما این شد که خدای عزوجل دین خود را باطل کرد و ایند
 سبب را میان خود و خلق منقطع ساخت عاشان ایشان نشو و نجو شدند
 تا وقتی که قیامت قائم شود و ظاهر کرد و هر خدای عزوجل در طی تاریخ
 کاره بپسند و بدرستی که ماضی علیه السلام در گذشته در حالی که سفینه
 بود بر مناج ابای خود علیه السلام و در نزد ما است وصیت و علم او و ضعف
 او و ساد مسد و بیم و با ما در مقام او نزار کند مگر ظالم و گناه کار او را
 بی ما امام نداند مگر کافر حج و گناه اگر نه این بود که ماضی عزوجل مقلد
 نمیکرد و در ظاهر بخشود و فاش نکرد هرگز ظاهر نمیکرد بر شما از حق
 ما جبری که عقول شما حیران میکشست و مشکوک شما را بملک و مملکت آنچنان

موانع از برای نبوت

باید که...

خدای عزوجل میجوید بطهری آید و از برای برو عده کتابی هست رقم
 اوراق کوی که جواب حضرت قائم منظر صوابات الله علیه علی بابین است
 که در اینجا مذکور شد اگر کسی را هوس طلاع بر جو آن باشد باید که رجوع بکتاب
 مستطاب حاجات شیخ طبرسی علی الترتیب در جزئی نماید تا آنچه خواهد یافت
 کرد و ایشاء الله تعالی و دیگر آنکه جواب حضرت قائم و مکالمات بعضی ائمه
 عظیم السلام که درین مذکور شد اگر چه مناظره نیست و ما درین کتاب بصدد
 جمع نمودن مناظره تم لکن منظور این شد که کتاب خالی از کلام بیچگانه از آن
 اشاعر صوابات الله علیه جمعین باشد **فصل شانزدهم** در ذکر مناظره مفید
 رحمت الله با قاضی ابوبکر بن سیدار و شیخ معزی و مکالمه علی بن شیبان که
 از جمله مناظرات واقعه میان فرقه ناجیه اعلی الله در جهم و فرقه ناکه کفر
 تعالی مناظره است که میان حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان البغد
 رضی الله عنه و قاضی ابوبکر بن سیدار روداده و آن نیست که در آنه لیس
 ابو عبد الله محمد بن محمد بن طاهر موسوی سنده امامت مذکور میشد در حالتی
 که جمع کثیری که عده ایشان بصدد رسیدن در میان آن جمع جمع از سادات

مفید بود

و بخار

و بخار و بنی عباس سینه بود و حضرت شیخ قدر سحلی که مناسب مقام بوده
 لکن فرمودند پس قاضی ابوبکر حضرت شیخ خطاب نموده گفت که نفس منعی
 حضرت شیخ فرمودند که نفس ظاهر ساختن و مبین کردن ایندین خبر است شیخ
 گفت نیکی فرمودی پس هرگاه منعی نفس این باشد خبر ده مرا که هرگاه پیغمبر
 صلی الله علیه و آله نفس بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام کرده باشد
 پس فرض طاعت او را بر مردم ظاهر میسازد کرده خواهد بود و هرگاه انرا
 بر مردم ظاهر کرده باشد محالست که آن مردم منعی باشد پس چونست که ما
 انرا نمیدانیم حضرت شیخ فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله انرا بر مردم عذر خود
 ظاهر کرد انرا هر کس که ظاهر بود انرا دانستند بر بیچگانه منعی نبود و بیچگانه
 را در آن شک در بی نبود اما دانستن تو و اضراب تو انرا ابو سطره قول
 شبیه است در شما و عدول شماست از دلیل که شمار با آن برسانند و اگر
 تا فل کنید در دلیل و انصاف بر میدید بر این لیس در آن از جهت شما هم
 میرسد و اگر شما نیز در زمان پیغمبر میبودید بر شما هم ظاهر بود و ایتاج دلیل
 نداشتید چون سخن با بنجا رسید قاضی گفت ایبا جائید که پیغمبر صلی الله علیه و آله

مفید بود

مناظره شیخ ابوبکر

نقد

و آنکه برامری از امور رضی نماید و آنرا در میان جمع کثیری ظاهر مینماید
 و آن بر مردم بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مخفی باشد و آنرا مردم بنظر
 و استدلال باید که بدانند حضرت شیخ در جواب فرمودند جایز بود که با چاره است
 اند برای کسی که از آن مجلس غایب باشد هر چه از آن حضرت سر زده باشد
 بدلیل و نظر بدانند و این جماعت که از بزرگی غایبان آنچه از آن حضرت سر زده
 و فرموده علم ضروری بهم رسد لکن نظر و استدلال بسبب امور خارج مختلف
 می باشد در ظهور و پوشیده کی و سخته و صعوبت بسیار باشد که بسبب قایل بودن
 طریق آن دلیل از شبهات باسجیل و صحیح و دلیل علم مبدلول حاصل شود
 و بسیار است که بسبب کثرت و درود شهادت بدشواری در مبدلول علم
 بهم رسد قاضی گفت پس نابین که گفتی جایز است که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله رضی برامری کند و آنرا بر مردم عصر خود ظاهر گرداند و بر مردم بعد از
 عصر مخفی و اثباتش محتاج نظر و استدلال باشد چه میشود که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله رضی بر نبی دیگر کرده باشد که آن نبی بعد از آن حضرت جانشین معتقدی
 مردم باشد و نبوت این نبی را بر مردم عصر خود ظاهر کرده باشد و بر مردم

این اثر

نقد

این عصر مخفی باشد چنانچه تو در نص بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام دعوی
 میکنی حضرت شیخ رضی الله عنه در جواب فرمودند که نص پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بر نبی دیگر معلوم الا تعارض است از جهت اتفاق کل امره پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و اهل بیته دعوی کند نص بر نبی دیگر جمیع اصناف خلق حتی میزین
 شیخ پیغمبر صلی الله علیه و آله که مذکور است و میسکنند و در الحار و فالفین السلام
 و موافق متفق اند بچون نص بر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
 اگر دعوی نص بر امامت او مثل دعوی نص بر نبی دیگر میبود باینسی که دو
 شخص از اصناف خلق بآن اقرار کنند و محل متفق باشند در الحار آن
 چنانچه مذکور شد و در نص بر نبی دیگر پس نقضی که تو وارد ساختی بطلانش
 بسبب فرقی که میان نص بر امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و نص
 بر نبی دیگر است بر جمع عقلا ظاهر است و حضرت شیخ رضی الله عنه بعد از آن
 که بطلان نقض قاضی را ظاهر فرمودم بر دیگر از جهت دفع استبعادی
 که او کرده بود و گفته بود که چون تواند که پیغمبر صلی الله علیه و آله رضی برامری
 کند و آنرا بر مردم عصر خود ظاهر گرداند و بر مردم بعد از زمان او مخفی باشد

بسیار است چنانچه این سخن

و مردم بعد از زمان در دستن آن محتاج بنظر دستمال شه نشانی
 چند ایراد فرموده با و خطاب فرمود که نه حضرت پیش سر صلی الله علیه و آله فرض
 بر رجم زانی فرموده و مع هذا خود هم رجم زانی کرد و نفس بر موضع قطع ساق
 کرد و خود هم قطع ساق فرمود و نفس بر صفت یک از طهارت
 و نماز و صوم و حج و زکوة فرمود و مع هذا همه اینها را سالها خود
 در میان امت بفعل می آورد و مع هذا امت در اینها اختلاف کرده اند
 و قول حق در اینها در میان احوال مختلفه ظاهر میشود مگر بنظر دستمال
 و دیگر شق قمر که از آن حضرت سر زد و همه مردم آن عصر که در آن مقام
 حاضر بودند دیدند کسی را در آن شکلی نبود و مع هذا بعضی متزود و غیر
 از اهل ملل و ملاحه انکار آن میمانند و مدعی اینند که آنرا نقول آثار وضع
 کرده اند و ما را ممکن نیست که دعوی علم فروری در آن بکنیم و نیز ما را
 نمیرسد که بسبب اختلاف مردم این زمان در مذکور است بگویم که شاید
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرض بر نبی دیگر کرده باشد و ما آنرا ندانیم چنانچه
 مذکور است را اینست چنانچه سخن حضرت شیخ نور الله صبح در ابطال

صعدی

نقص

نقص و رفع استبعاد او باین مقام رسید ازین شاخ دیگر
 گفت که نفس بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام مثل اینها که
 کفایت نیست زیرا فرض اعتقاد با امامت او با اعتقاد تو و اجواب
 تو فرض عامست و فرض اینها که کفایت فرض خاصست پس شیخ
 فرمود که ازین قول خود باطل کردی آنچه بر آن اعتقاد دشتی زیرا
 پیش ازین کفایت و از استبعادی که کردی مستفاد شد که موجب
 علم فروری ظهورش داشت تا آنست در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و چیز دیگر بآن هم نکردی و ما چون آنرا باطل کردیم عدول کردی از آن
 بعموم و خصوص فرض پس انتقال از مقدمی بمعتمد و مکر و دلیل سخن
 و القاطعتست و مع هذا بنا بر نفس تو و آنچه بحال اعتقاد بان کردی
 از چه جایز نباشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرض بر نبی دیگر کرده باشد
 و فرض عمل ما نیز خاص کرده باشد چون سخن ما بنابر سید قاضی
 ابی بکر ساست شد و جوابی که قابل ذکر بوده باشد بکفایت دیگر
 در فضول سید رضی رضی الله تعالی عنه مذکور است که در وقتی

صعدی

بیت جنتی ایلی

از اوقات حضرت شیخ محمد بن محمد بن نعمان البغدادی علیه السلام در حقه
 را با علی از مشایخ معتبره که مجتهد است اتفاق افتاد شیخ معزی گفت
 نفس حبلی که شما کرده شیعه بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام ادر میاید
 چیزیست مستحش و در نزد متقدمین شیعه معروف بود معزی چنانکه
 از ایشان بوده کسی که آنرا ابتدا دعوی کرد و وضع نمودن
 را ندی بود زیرا اگر در میان متقدمین شیعه معروف بود بیستی
 که سید بن محمد در شعر خود آنرا ذکر کند و ترک کند با آنکه او طرف
 با امامت امیر المؤمنین علیه السلام دارد حتی بزرگواران دین شایه
 اقدام نموده و احادیث چند در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام
 ذکر کرده که غیر او آنرا ایراد نموده پس اگر شما در دعوی نفس
 جلی صادق بودید سید بن محمد در شعر خود از جهت چنانکه
 ترک میکرد و در سایر مقالات خود آنرا اصل نمیکرد حضرت
 شیخ قدس سره الغرزد در جواب فرمود چیزی که وصلش
 انبیت که این از قصود تتبع توانا شمشیده و اشعار او را چنانچه

مغفله

باید

باید تصحیح نموده زیرا سید بن محمد در قصیده را این که مطلع است *الحمد لله*
 حمد اکثره ولی الحما یدرتا عفو را گفته که *و فیهم علی و علی بن ابی طالب*
 قدر عاده آنرا و کان المصنف یسیر فی الحقا و وصا بیره و احسانه عتره پس
 سید بن محمد درین شعر اشعار نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت را در
 زمان حیات خود امیر المؤمنین خطاب نمود در حالی که اصحاب حاضر بودند و
 این حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مقام احتجاج بر مردم تجر میگرد پس
 شیخ معزی ساکت شد حضرت شیخ فرمود که او در مصنفی بود
 که ذکرش مخفی دل نومیست لطیف است که علی بن شیم رحمه الله را ابو هذیل
 علف که یکی از افضل علمای اهل خلاف بود نمود چنانچه در فضول سید
 اجل سید رضی رضی الله عنه مذکور است آن نبوت که علی بن شیم از علف
 پرسید نهیت که شیطان امر کل شیء منی اذ کل خیر منکد علف گفت بی
 علی بن شیم گفت پس شیطان باید که کل خیر و غیره را بلند علف گفت بی میاید علی
 بن شیم با و گفت مامی که تو را در بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله امام خود بند
 و با و اقتدا کرده آیا کل خیر و کل شر را میاید علف گفت علی گفت پس ثابت

مغفله

باید تصحیح نمود

که شیطان از امام تو اعلم است پس علف شرمند شد و سر در پیش انداخت
 فصل هفتم در ذکر مناظره شیخ مفید رحمه الله با کاتبی ابله و مشوخی
 در فصول سید مرتضی رحمه الله است که روزی حضرت شیخ ابابکی
 از فضیله اهل خلاف که بکاتبی معروف بود صحبت اتفاق افتاده کاتبی
 بحضرت شیخ اعلیٰ از تقاضای مقام خطاب نمود و گفت که چه دلیل داری بر
 اطلاق خلافت ابو بکر حضرت شیخ در جواب فرمود که دلایل اطلاق خلافت
 ابی بکر بسیار است لکن من از آنجمله ای که موافق فهم و مدارک است
 بر تو ایراد میکنم و آن نسبت که کل امت متفق اند درین که امام محتاج با امام
 دیگر نباشد و نیز است اتفاق دارند که ابو بکر درین گفت که *و لیسنا
 و لیسنا شیخ کوفان استیقامت فایقونی و ان اعوججت فقومونست
 ده که کلمه شیخ کوفان اگر است با هم نیست لکن در اوج کلمه از من بر خیزید
 امام او را قیاس گوید که معنی این فقره نسبت که ابو بکر گفت من و ابی
 شدم و حال آنکه من بهتر از شما نیستم پس اگر راست باشم و بر استی حکم کنم
 اطاعت من کنید و اگر احواج بودم و بر استی حکم کنم مرا بر استی دولت
 کنید پس اعراف نموده درین قول بر احواج خود بر عیبت در حکم و تدبیر*

توجه عبادت

و جمع عقلا اتفاق دارند باینکه بر کس بر عیبت محتاج باشد امام بطریق اولی
 محتاج خواهد بود و هر گاه ثابت شد حاجت ابی بکر با امام باطل شود امامت
 بسبب اجماعی که منعقد است باین که امام محتاج با امام دیگر نیست پس کاتبی
 ساکت گشت و نسبت که چه در جواب گوید لکن در آنجا مردی از گروه مخالف
 حاضر بود مذکور او را عذر از گفتندی در جواب شیخ گفت که نه امت اجماع دارند
 که قاضی بغضی دیگر محتاج نیست و بچنین امر ما بر دیگر پس بنا بر اصل قول لازم می
 آید که قضات امر معصوم باشند چون محتاج نسبت بقضات و امر
 چنانچه در امام دعوی کردی حضرت شیخ اعلیٰ از مقام در جواب او فرمود
 که سکت نکرد که اول حکم نمیدانی کاتبی بهتر است این کلام تو وطن من در
 ماده تو این بود که خطای این گفتار بر تو مخفی باشد و یا نسبت که قطع نیست
 و عذر تو باین کلام مست مستحکم شدی زیرا درین گفتنی اجماع منعقد است
 بلکه اجماع بر خلاف آن منعقد است ابو بکر آن که است متفق اند درین که
 که قاضی که غیر امام باشد محتاج بغضی دیگر که او امام است امری که از
 جانب امام معین باشد محتاج با میر دیگر است که امام باشد مگر آن که مخفی

توجه عبادت

در بیان حجای اهل علم

تجدید

دویری که کفنی امام باشد که حق بقاضی و میری دیگر نیست و این بغیر نه است
 که ما کفتم که امام مستحق است بجهت عصمت و کمالش از امام دیگر عفو کند خدا
 بر تو که بگوئی ازانی کردی پس شیخ متعزلی شرمند شد و سر در پیش انگشت و
 از مجالست پیچ گفت الحمد لله رب العالمین و از لطایف حکایات که در
فضول سید مرتضی اعلی آتد در جرات شیخ اجل شیخ مفید رضی الله عنه
 مذکور است نهیت که در وقتی از اوقات یکی از افاضل اهل خلاف
 که مشهور بانی عمر و شوطنی بود از حضرت شیخ سؤال نمود که آیا نه پیشتر
 درین که بگویم و غیر حکمت ظاهر سمان بوده اند حضرت شیخ در جواب فرمود
 که اجماع منعقد است درین که ایشان در بعضی از منته در اسلام بودند اما
 درین که ایشان در همه زمانها سمان بوده باشند اجماع منعقد
 زیرا است متفق اند درین که پیش از اظهار اسلام سالها در شرک بوده اند
 و جمع گیری از اهل اسلام برینند که بعد از اظهار اسلام نیز گاه در شرک
 بسبب انحراف ایشان از ارض و مع بهند در زمان جمیع عمر صلی الله
 علیه و آله نیز از ایشان نفاق ظاهر میشد شوطنی در جواب شیخ گفت چنان

ناری

تجدید

بنابراین که کفنی است در خاطر دهم که بگویم در راه سخن را برین سبب حضرت
 شیخ فرمودند که من هم دهم که ترا چه در خاطر بود و چه میخواستی بگوئی
 را تم حرف گوید که بنابرین کلام شیخ رحمه الله که بعد ازین بر شوطنی ایراد
 می کند ظاهر میشد که شوطنی را در خاطر بوده که اگر حضرت شیخ اعتراف کند
 با نفاق آتد در اسلام ایشان مطلقا او در جواب بگویم که هر گاه اجماع
 منعقد باشد در اسلام ایشان مطلقا پس دعوی کرده میشد که مرتد شد
 بجهت مخالفت نص قولیت در مقابل اجماع و از درجه اجتهاد ناز است
 الله اعلم بحقیقت الحال پس بعد ازین گفت و شبند حضرت شیخ شوطنی خطاب
 نموده فرمود که آنچه تو میگوئی کسی که بر من وارد سازی الحال من بر تو ایراد
 بنمایم و ترا مضطر میکردم شوطنی گفت چون مرا مضطر سازی حضرت
 شیخ رضی الله تعالی عنه فرمود که آری نه در اتمه اجماع منعقد است برین که هر کس
 اعتراف کند که او شرک کرده در دین ضرای عزوجل و در بتوت
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله استحقاق اعتراف بکفر خود نمود فرمود
 با رتداد خود کرده شوطنی گفت بلی برین که کفنی اجماع منعقد است

تجدید

پس حضرت شیخ فرمود که با اتفاق کل امت عربین الخطاب گفت که من
 از آنم و که سلمان شدم شکست در اسلام کردم آن در حدیثی که رسول
 صلی الله علیه و آله با اهل مکه صلح کرد پس من آمدم بنزد او و گفتم یا رسول الله
 آیا تو بی نبی رسولی است فرمود بی باز گفتم آیا ما مؤمنین هستیم گفت بی
 بعد از آن من گفتم پس از برای چه این خاری و ذلت را بر خود راه دادی
 او در جواب من گفت این خاری و ذلت نیست بلکه این خیزشست با زمین
 با و گفتم که آیا تو عده نکردی بماد و خول مکه را و گفت بی عده کردم پس
 من گفتم از جهت چه داخل شدی او گفت که آیا من ایمن را تعیین کردم
 از جهت دخول مکه من گفتم بی گفت انشالله انما داخل خواهم شد پس
 عمر درین قول اعتراف نموده بشک خود در دین ضعیف و خویشتن
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و موضوع شک خود را ذکر نموده و جهت شک
 خود را نیز همین ساخته پس ظاهر شد که اجماع منعقد است بر کفر
 بعد از آن که الخطاب ایمان کرده بوده و اینکه نوبت و خراب او دعوی
 کنند که او یقین حاصل کرده و بعد از شک با میان رجوع نمود بعد از کفر

در حدیث

قولیت بی دلیل و در مقابل اجماع عتبار ندارد و عتقاد ما بر اجماعت
 و دعوی خالی از دلیل نواصب چون معارض اجماعت قبول نایم
 چون سخن حضرت شیخ با بنجار سید شوملی چون جوانی بدبخت ساکت شد
 و پیش ازین گفت که ظن من این بود که کسی بر کفر غیر دعوی اجماع کند از برای
 این را شنیدم پس حضرت شیخ فرمود که چون الحال از من شنیدی تحقیق
 دانستی و حضرت شیخ بفرمود قسم یاد کرد که بچکس پیش از من باطن
 تکلم نموده و بشوملی گفت که اگر جوانی داری بکوش شوملی هیچ گفت
فصل بیستم در ذکر مناظره هشام بن حکم رحله را با ضرار و بداند
 مناظرات که از فرقه ناجیه شکر الله تعالی سیم فرقه ناکه ضد علم است
 تقارر داده مناظره است که هشام بن حکم رضی الله تعالی عنه با ضرار بن عمر
 و ضعی که یکی از اکابر علمای اهل خلاف بوده اتفاق افتاد و آن نیست
 که روزی ضرار بدیدن سحی بن خالد بر یکی رفت سحی با و خطاب نموده
 گفت یا ضرار در وسع خودی می که مناظره کنی با کسی که او را کن در سر کرده
 کرده شیعه است ضرار گفت هر کس را که خواهی هر کوان تا من با او مناظره

در حدیث

در حدیث صحیح

بنا

کرم پس سخی امر با حضار پیشام رضی الله تعالی عنده که چون شام فرستد
 یکی باو خطاب نموده گفت یا محمد این شخص که می بینی خوارست و میداند
 که او در مناظره و محامضت تو در چهار مرتبه است در سوره امامت
 با او گفتگویی هست که گفت منت میارم و رو بفرار کرده او را طیب
 ساخت و گفت یا خوار خیزده مرا که ولایت و برابرت بر ظاهر است
 یا باطن خوار مثل خرس تورا داده گفت لظا هر است زیرا باطن و آستر
 میشود مگر بوجی حضرت علام الغیوب پیشام گفت بارک الله که است
 و در جواب صدق و رزیدی پس خیزده مرا که میانه علی بن ابی طالب
 علیه السلام و ابوبکر کدام یک در حضرت رسول الله صلی الله علیه
 علیه السلام بیشتر جهاد کرد و شاعران از آن حضرت بیشتر گفتار نمود
 و سبب شوکت اسلام شد خوار گفت علی بن ابی طالب علیه السلام
 و لیکن ابوبکر را یقین بیشتر بود پیشام گفت بن قولت که یقین ابوبکر بیشتر
 بود مخالف اصلیت که پیش ازین قرار دادی و کفنی که باطن و آستر
 میشود مگر بوجی و هم کفنی که ولایت و برابرت بر ظاهر است و در آنچه از

کدر

بنا

آردی که علی بن ابی طالب را عداوت اسلام بحسب ظاهر عمل در ولایت بر است
 پیش تر از ابوبکر است خوار سخن شد تملک کرد عتراف سابق را که بحسب ظاهر
 عمل علی بن ابی طالب بیشتر بود پس شام علیه السلام فرمود ایانیت این
 که هرگاه ظاهر باطن جمع شود این فضیلتی است که زیاده از آن متصور
 و منع آن فضیلت مقدر کسی نیست خوار گفت بی چنین است پیشام
 گفت آیا نیست این که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت لعن بن ابی طالب
 علیه السلام انت منی بمنزله برون من موی الا انه لا یجعدی
 خوار گفت بی چنین است پیشام گفت آیا جائز است این که پیغمبر صلی
 الله علیه و آله او را با بنی نزله سرافراز کرد اندو داد و نزد پیغمبر صلی الله علیه
 و آله در باطن مؤمن نباشد خوار گفت فی جائز نیست پیشام گفت
 از جهت علی علیه السلام ایمان و خصوص ظاهری و باطنی ثابت
 شد و از جهت امام توحیح شد نه ظاهراً و نه باطناً و امجد است پس خوار
 سکین فخل شد سر در پیش افند را تم ادراک گویند که چون مقام
 اقتضا و انحصار میگردد لهذا پیشام علی را در جهت اثبات تنگ

بنا

بسم الله الرحمن الرحيم

خود بزرگ حدیث منزلت کشف نموده و الا آیات و احادیثی که هر یک بر نسبت
 قاطع و تحمیرت واضح بر کمال ایمان و خصوص باطنی حضرت اسلام است
 علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله و سلم را در ولادت المعصومین در دو
 مخالفین نیز آن طرف دارند و در کتب خود ایراد نموده اند زیاده
 از آنست که نقلد توان نمود و ما قدر سحلی از آن بسیار در کتاب فوائده
 الا ضوئیه ذکر کرده ایم و همه آن آیات و احادیث را از کتب معتبره این
 نوشته ایم اگر کسی را هموس اطلاع بر آنها باشد با آنجا رجوع نماید و منقوش
 که همین خبر بر عمر و الضحی در وقتی از اوقات بنزد ابوالحسن علی بن موسی
 که از علمای فرزانجا بود آمد و گفت که میخواهم با تو مناظره کنم علی بن موسی
 گفت در چه سلسله یا من مناظره مینمائی گفت در امامت پس علی بن موسی
 گفت و الله که از جهت مناظره بنزد من آمده بلکه از جهت تکلم و زورتن
 آمده خوار گفت چون چنین باشد علی گفت اگر چنین است کی از دست
 از من قبول کن خوار گفت که هست آن دوست علی بن موسی گفت کی آنکه
 قول مرا از جهت علی بن ابی طالب علیه السلام قبول کنی و من قول را

در ماده

۶۰۶

بسم الله الرحمن الرحيم

در ماده امام تو قبول کنم خوار گفت این هرگز نمیشود و من این کار کنم علی بن
 موسی گفت از جهت چه این کار کنی خوار گفت زیرا که اگر از تو قبول
 ترا در باره علی بن ابی طالب که او وحی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 خلق بود و رسول الله صلی الله علیه و آله او را خلیفه کرد و این در دست خود و
 او سید مسلمانان بود بعد از قبول این قول چنانچه میگردد که بگویم امام
 من صدیق بود و مردم او را از جهت امامت اختیار کردند زیرا قبول
 آن قول این قول را بر من فاسد میکردند علی بن موسی رحمة الله علیه فرمود پس
 شنیدم که را اختیار کن خوار گفت آن که هست گفت این که تو قول مرا در باره
 امام خود قبول کنی و من قول ترا در امام پیشروی خود قبول کنم خوار گفت
 این هم شدنی نیست از برای آنکه اگر من قول ترا در باره امام خود قبول
 کنم خوار می گفت که او ضال و مضل بود بر آن محمد صلی الله علیه و آله ظلم کرد
 و امام حق را منع کرد و از حقیقت دور زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله از غفلت
 ظاهر شد پس بعد از قبول من این قول را از تو قبول تو قول مرا در باره
 علی بن ابی طالب علیه السلام که خیر و فاضل و همس و رحمت رسول الله

بسم الله الرحمن الرحيم

صلی الله علیه و آله بود چنانچه بحال من میزند پس علی بن یسهم رحمة الله علیه
فرمود که هرگاه قول را در امام من و امام خود و قول خود را در امام خود
و امام من قبول نمیکنی پس از جهت مناظره نمانده بلکه از بوی کتک و زور
گفتن آنکه ضرر بجعل شده از پیش او برفت **فصل فرودهم** در ذکر مناظره میهنه
رحمة الله با وثانی و جواب حضرتش کی از خواص خود را بداند از مناظره
بجز که پیشانی مخالفان ائمه اثناعشر صلوات الله علیهم سلم برهان کند
میگردد چنانچه در فضول سید اجل سید مرتضی رضی الله عنه مذکور است مناظره
است که حضرت شیخ مفید نور الله تعالی علیه با یکی از عمای سرفرازان
که معروف بوثانی بوده کرده و آن است که در خانه شریف محمد بن محمد
بن ظاہر موسوی رحمة الله تعالی و وثانی بحضرت شیخ خطاب نموده گفت
یا شیخ آیا مذہب تو این است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
معصوم از خطا و تمبرا از لزل و مأمون از سحر و غلط و کامل النفس و
از رعیت بود حضرت شیخ فرمود ندلی چنین است گفت پس چه میگوئی
درین آیه که میگوید حضرت الله تعالی میفرماید و شاورکم فی الدنیا

مفید بود

فاذا عانت فتوکل علی الله ایامینت این که حضرت الله تعالی در حدیث
رسول خود را فرموده که از ایشان باری بچوید در رأی او در احتیاج
کرد اینده بایشان پس هرگاه چنین باشد چون تو ندانی ای که ایشان بر
باطل بوده اند و خیانت در دین نموده اند و حال آنکه ظاهر قرآن و فعل نبی
صلی الله علیه و آله مکتوب و دعوی است حضرت شیخ در جواب فرمود که
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مشورت بایشان از جهت احتیاج
برای ایشان میکرد و همچنان که تو گمان کرده بلکه مشورت بایشان جهت
امر دیگر میکرد و من آن هر را بعد از ایضاح چند مقدمه متوجه او گفتم و آن
مقدمات اینست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بچنین که تو گفتی
معصوم از کبایر و ضعیف بود اگر چه تو در عصمت او از صفای رخ گفت
با کرده و او کامل خلق بود با اتفاق اهل بر ملت و بهتر از جمیع خلق بود
در رای و تدبیر و عقل او از همه خلق بیشتر بود و حکمت او در افعال و
تدبیرات در مرتب اعلی و ممتوه میان او و حضرت الله تعالی متصل بود و بلکه
بر او پی در پی فرود می آمدند از حضرت الله تعالی جهت واقف گردانیدن

مفید بود

در بیان حقایق

نقد

او بجز نادمند بساختن او و گمانیدن او بر صحت تمام این هرگاه او
 درین مرتبه در این صفات موصوف شده معقول نیست که حضرت آن
 نقی و در التکلیف کند با خدا کردن رای از عتیش و وسط آنکه بیجا است
 هزار یکت و در رای و تدبیر و آنها که ذکر کردیم بنودند کسی که قلم بر روی
 دانش آرسر باشد در کاری بطریق استفاده و استعانه مشورت
 نمیکند کسی مگر آنکه یقین داند یا ظن غالب باشد که آنکس در رای و تدبیر
 متبر و عقل او کمالتر از دست و اگر یقین داند که آنکس در عقل و رای بر
 و حکمت در مرتبه او بلکه هزار یکت و نیست استعانه جستن او و عقل
 و از رای و تدبیر آنکس بصورت و پی معنیست زیرا کمال حاصل محتاج
 نیست در هر چیزی که در کمال اوست همچنین که عالم بجا هر محتاج
 نیست در آنچه در علم او و فضل دارد و ضمنون آید که گفته مذکور و نیز
 مستقر این که گفته هست چنانچه حضرت صدقاً و تقدس سفیر مایه
 فاداعونمت فتوکل علی الله ازین که متفق ساختن توقع فعل را
 بعزم آنحضرت نه برای و مشورت ایشان پس اگر مشورت

ایشان

تصویر

ایشان از جهت استعانه از رای ایشان نبود باینکه حضرت
 خطاب شود که هر چه ایشان را نشان کردند پس تو عمل آوری یا نه ایشان
 اتفاق کردند از امضا کردن بر او صورتی که مشورت از جهت استعانه از رای
 ایشان به فعل متعلق برای و مشورت ایشان می باشد بعزم مخصوص
 آنحضرت پس نابین مقدمات که بر تو ایراد فرمودیم ساقط شد آنچه تو در
 مشورت ایشان تو تم کرده بودی و چون این باطل شد میگویم که این مشورت
 ایشان اولاً از جهت تالیف لهای ایشان بود و ثانیاً توسط فعل ایشان
 که در کارها و غوهای خود چکنند و چه بکنند باینکه سلوک نمایند تا آب و آب
 حضرت الهی باشند تا نشان از برای آنکه حضرت ترقی با و فغانند بوجه
 که در اصحاب او جمع استند که با او باطن در مقام اتفاق خیانت اند
 و سعی در خرابی کار او نمایند و سهمای ایشان را معین نفرموده بود و او
 ایشان را بغیر نماند در آنجا فرموده و من اهل الدین مرد و اهل الفیاق
 لا تعلمونهم و لا تعلمونهم و من اهل الدین مرد و اهل الفیاق
 و در جای دیگر فرموده و اذا ما نزلت سورة نظر بعضهم الی بعض

مغیره

بهل بر این که من ایدم انصر فواصر فلهم باهم قورم لا یفصرون
 و در جای دیگر میفرماید یخلفون کل من یخلف عنکم فان ترکتموهم فان الله
 لا یرضی عن القوم الفاسقین و در جای دیگر فرموده یخلفون بالبدن الختم
 الختم و ما هم منکم و الختم قورم یقر قورن و در جای دیگر میفرماید و اذا را تبتم
 یخلفکم اجسامهم و ان یقولوا تسع لعلکم کانتم حشبه مسنة یخربون
 کل صحیح علیهم ثم العدة و فاصد رهم فانهم الله انی یوقلون و در جای
 دیگر میفرماید و لا یأتون الصلوة الا وهم کسالا و لا ینفقون الا و هم
 کاسیون و دیگر میفرماید و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالا یزکون
 الناس و لا ینکرون الله الا قبیلا و بعد از آن کجای آیات بنیات
 آنحضرت را بایشان مجازا گاه کرده اند فرمود و کونش لا رینا
 لکم فلعرفتمهم بسیماهم و کتبرتمهم فی سخن القول پس دلالت فرمود
 حضرت امیر تقی و تقدس آنحضرت را بایشان از قول این
 و کرد ایند طریق دانستن آنحضرت ایش ترا از سخن قول ایشان
 و بعد از آن هر فرمود آنحضرت را بمشورت کردن بایشان تا برسد

آنحضرت

مغیره

آنحضرت باطن ایشان و نفاق باطن ایشان به بسطه انما ناصح اگر غش و شر باشد
 آن غش از نصیحتش ظاهر میشود هر گاه در کاری با او مشورت نمایند پس مشورت
 با ایشان فرمود به بسطه این که بقیتم نبلوا بسطه انما تو تو آدم کرده پس حضرت شیخ
 شاهدی برین دعوی خود ایراد نموده فرمودنی منی که در بدر آنحضرت
 با ایشان در باب ایران مشورت فرموده آنچه را که ایشان صلحت دیدند
 بغض آورد و حضرت اندنقا بر آنحضرت غش ایشا ترا ظاهرا فرمود و ایش ترا امت
 فرمود در آنجا که فرموده ما کان یمنی ان یکون له امرای حتی یخجن فی
 الارض تریدون عرض الدنیا و الله یرید الاخرة و الله عزیز حکیم
 کولا کتاب من الله سبق لمتنا فیا اهدتم عدایک عظیم پس حضرت امیر تقی
 در این یک کرمی ایش ترا سرزنش فرمود و بر رسول خود صلوات علیه و آله
 حال ایش ترا ظاهرا کرد ایند چون سخن حضرت شیخ رضی الله تعالی عنیه بیان
 مرتبه رسیدگی از حاضران که او را خزان میقتصد و در تعصب امیر فضل
 کمال امر او داشت بجهت شیخ خطاب نموده گفت سبحان الله آیا
 تو این قول را جانزیمانی که او بگوید و عمار اهل نفاق بوده اند این گمان تو

بویات جهان می آید جان

نزد شایسته و توان قول را می پسندیم و این ظاهر است که حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله در برابر ایشان مشورت نمود باین قول حکم عیالی که ما
 برین قول صبر نداریم و قدرت بر شنیدن این مدارا پس اولی است
 که بوجوه اول که از جهت مشورت کفنی اعتماد کنی و بگوئی که رسول الله
 صلی الله علیه و آله از جهت تالیف قلوب و تعلیم آداب با ایشان مشورت
 فرمود حضرت شیخ اعلی الله در ترجمه فرمود ای شیخ این که میگوئی جزو نیست
 بلکه استکبار و استعظامت که معدول از طریق اجتهاد در برین
 وضعی ندارد و حال آنکه من تصریح با سم کسی نکردم و کسی را معین نساختم و چنین
 کردی و تصریح نمودی بر مجلس گفتیم و توان از افضل گردانیدی درین اثنا
 و رفتانی شروع بفریاد کرد از بابت اهل بازار و عوام کالانعام هر فحاشی
 لایق گفتن آغاز کرد و در فریاد و کیفیت قدر صما بر زبان عالی تربیت
 که از اهل نفاق بشند مخصوص صدیق و فاروق پس حضرت شیخ رحمه الله
 از روی ملائمت با و خطاب نمود فرمود که ای شیخ این سخن وزاری
 و فریاد را بگذار و از آنچه بر تو وارد ساختیم بدلیل و برهان خود را خلاص گردان

نصف

و فرار

و طری و جمل از جهت خود و قوم خود بکن و بعد ازین قول قدها الحق
 و نه حق الباطل را تراوت فرمود و الحمد لله رب العالمین و دیگر قول
 از لطایف احوال حضرت شیخ رضی الله عنه چنانچه در فضول سید مرتضی قوس
 سره العیز مذکور است آنست که در وقتی از اوقات یکی از اصحاب او
 از و سوال نموده گفت گروه معتزله و حشویه را دعایت کنشستن ای کبر
 و غیر رسول الله صلی الله علیه و آله در پیش افضل بود از جهاد همی نمودن صحاب
 الله علیه و آله با شمشیر زبانشان در عیش تدریس و صلیت امور با رسول الله
 صلی الله علیه و آله که مشغول بودند پس اگر ایشان در نزد آنحضرت افضل از جمع خلق
 نمیبودند آنحضرت ایشان را باین نشستن با او و در امور اندیشه نمودن مخصوص
 غیاضت جواب این قول ایشان صحبت بچند دفع این قول میتوان نمود
 حضرت شیخ اعلی الله در ترجمه فرمود طریق حل این شبهه آنست که این قضیه
 را منعلکس گردانیم و بگوئیم که رسول الله صلی الله علیه و آله اگر میدانست
 که ایشان اهل جهادند و با اعدا قتال میتوانند کرد و جهادی که خوب
 ثواب از برای ایشان بوده باشد از ایشان تمشی می شود بر آن زمین است

نصف

باز این سخن

میان ایشان و آن ثواب جزیل که برایش تکیه اول و ثمره علی و سبی بود
 از شستن بر هر حال بقدر آن در آنجا که حضرت سیدنا میفرموده است
 القاعدون من المؤمنین غیر ذلک الضرر والیما هم دون فی سبیل الله
 یا مولاهم و انفسهم فضل الله الجاهلین یا مولاهم و انفسهم علی القاعدین
 در جبهه و کلاً و عدداً الحسنی و فضل الله الجاهلین علی القاعدین
 اجز اعطیما پس چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشانرا منع فرمود
 از این فضیلت و ایشانرا نشاید سقیم میزدیم که آنحضرت چون میداد
 که اگر ایشان مستغرض قبال شوند بر آینه کار مسلمانانرا فاسد میگرداند
 بدینست که در ایندن و گریختن چنانچه در این و غیره چنین گردند و آن
 ضرر عظیم میشود بسلامان یا از فرط خوف و خجسته کسین ملحق شوند
 و از ایشان مان بطنی یا غیر آنها از فاسد لهذا آنحضرت ایشانرا
 صریح فرمود از قبال و شاید که آنحضرت جواب ایشانرا با حضرت سیدنا
 تقی و تقدس کرده باشد و حضرت سیدنا و تقدس از جهت حرمت
 باست که چون جهنم اول بود و مسلمانان بسبب قتل ضعیف بودند

مفسر

القرآن

آنحضرت را هر فرمود بحسب ایشان اما آنچه ایشان که نواز صند تو هم کرده اند که آنست
 استعانت برای تدبیر ایشان ایشانرا بعرض برده نشاید نصف خودی
 عقلت زیرا آنحضرت در عقل و تدبیر در نهایت کمال و مع هذا معصوم بود
 و مع هذا ملاک مردم بدم از حضرت سیدنا آنحضرت نزول نمودند و آنحضرت را
 تدبیرات آگاه میکردانند پس با وجود این مرتب آنحضرت را برای تدبیر
 ایشان چه حاجت بود و حال آنکه ایشان در کمال نقصان بودند پس تو هم
 این که آنحضرت ایشانرا بواسطه استعانت برای ایشان بخود در غرض
 نشاید از کوری دل و قفلت ای دینی دینی باشد و مؤید این که مکتوب قول
 حضرت سیدنا است در آنجا که میفرماید ان الله اشتری من المؤمنین
 انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة لقیلون فی سبیل الله فقیقت لکم
 و یقتلون و عدداً علی حقیقی التوریه و الانجیل و القرآن هر بقا اینست
 که این دو مرد مؤمن بودند یا غیر مؤمن اگر مؤمن بودند پس بواسطه آنکه حضرت
 سیدنا خدیجه است نفس مؤمنانرا و بهشت را تمسک و گرداننده بشرط آن
 که با عدل قبال کند بجای که یا کشته شوند یا بکشتند پس آنحضرت رسول الله

مفسر

بدرت جان و این جان

صلی الله علیه و آله مانع نشود ایش زاله و فانیتر طاعت کند و از بیک آنحضرت
 مانع شده معلوم میشود که ایشان نمون و بان صفتی که مردان جاهلشان
 اعتقاد دارند نبودند پس ظاهر شد که عیش و بال ایشان و دلیل تقوی
 ایشان بود ضد آنچنان توهم کرده اند و نیز **فصل بیستم**
 در رد جواب حضرت امام امام رضا علیه السلام مانمون با کماله
 شیعه و سنی در فضول سید اجل سید مرتضی رضی الله تعالی عنهما مستور است
 که نامون عباسی روزی از حضرت امام امام ابو الحسن علی بن موسی
 الرضا صلوات الله علیه پرسید که بزرگترین فضیلتی که از جهت امیر المؤمنین
 علیه السلام ثابت باشد در قرآن مجید بر آن دلالت کند که دست حضرت
 امام علیه السلام فرمود آن فضیلتی است که در سایر از جهت آن سرور است
 در آنجا که حضرت الله تعالی و تقدس میفرماید **فمن جاءناک فی من بعدنا جاکت**
مرکز العلم فقل تعالوا نبع انبائنا و انباءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و
انفسکم ثم یجعل فیجعل لغت الله علی الکما فی بین ه پس طبعیه حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را ایشان انبائنا

قرآن عظیم

القرآن

آنحضرت بودند و طبعیه حضرت فاطمه را علیهما السلام و او درین موضع است
 آنحضرت بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را طبعیه و نفس آنحضرت
 حکم حضرت الله تعالی و این ثابت است که کسی افضل و جلیل القدر تر از رسول الله
 صلی الله علیه و آله نبود پس وجهی است که کسی افضل و جلیل القدر تر از نفس رسول
 صلی الله علیه و آله نباشد حکم حضرت الله تعالی مانمون گفت از حضرت الله
 انبائنا را بلفظ جمع فرمود آنحضرت و در خود را طبعیه خاصه و نفس را طبعیه
 جمع ایراد فرمود و آنحضرت و فرمود در طبعیه و غیره و او را طبعیه پس چه میشود
 که مراد از طبعیه نفس آنحضرت شد تحقیق پس از برای امیر المؤمنین علیه السلام
 ان نفسی که کفنی ثابت نباشد حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود
 این که کفنی نمیتواند بود زیرا طبعیه باید که غیر از طبعیه محسوسه که مرکنده غیر
 و این صحیح نیست در حقیقت که نفس خود را طبعیه پنجمین که کسی نمیکند
 بنفس خود در حقیقت نباشد پس هر گاه رسول الله صلی الله علیه و آله نفس خود را
 طبعیه و طبعیه سی را غیر امیر المؤمنین علیه السلام ازین ثابت میشود که مراد
 از نفسی که حضرت الله تعالی اراده فرموده امیر المؤمنین علیه السلام بوده

قرآن عظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت علی

پس نامون الصاف داده گفت برگاه جواب دارو شد سوال ساقط
 میشود و آنکه در فضول بعد از نقل صحبت نامون و حضرت امام رضا
 صلوات الله علیه نقل شیرینی از شیعه مسطور است آن است که شیخ
 با یکی از اهل خلاف در مذمت گفت شنیدم که در پیش شیعیان گفت
 که اگر حضرت ائمه در نبوت معجزه را صلی الله علیه و آله بر اینها
 رسل خود را بجا فرود می آورد و بجا فرود می آید تنی گفت بر پیش اهل
 و حضور همان خود پیش شیعه گفت تا نیز بار با بجا فرود می آورد که رسول
 صلی الله علیه و آله می آورد و کاری بغیر ندانیم ظاهر نیست
 که بر او این مرد شیعیان بوده که اگر فی مثل حضرت رسول الله صلی
 علیه و آله باین عالم رجوع فرماید و از اهل بیت صلوات الله علیه درین عالم
 باشند و آمانی که نوبت ضلیم ائمه نقل فتنه و پیشوای خود در دست بر آید
 اهل بیت مقدم میدارند و اگر کسی دعوی دوستی ایشان کند کمال سعی
 در کشتن او میکنند بشنید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هر جا که می رود
 در صل خود را بهر جا که میرود مانع از ایشان تو لا میکنند و از ایشان نمیکند

مغیر

و غیر را بر ایشان ترجیح میدهم بشنید ائمه ائمه الهی همدان لهذا و ما که آنقدری
 لولا ان همدان ائمه فضل بیت و یکم در ذکر جواب شیخ مفید رحمه الله
 اعراض ابو الحسن حیاط را در فضول سید رضی رضی الله عنه مسطور است
 که حضرت شیخ اجل شیخ مفید علی الله در جملة از ابو الحسن حیاط نقل فرمود
 که او گفت که در وقتی از اوقات آمد بر پیش من مردی از فرقه اهل بیت
 رئیس من مرا پیش تو فرستاده که از تو پرسد از قول حضرت پیغمبر صلی
 علیه و آله مانی که لا تحزن بوسطه خوئی که ابو بکر داشت با آن خوف طاعت
 یا معصیت که طاعت بود لازم می آید پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی از طاعت
 کرده و اگر معصیت بود لازم می آید که ابو بکر عصیان کرده باشد پس من
 با او تقیم جواب این که کفنی الحال از من خواه اولاً برو و از رئیس خود پرس
 که حضرت ائمه فرمود در حضرت موسی علیه السلام لا تخف یا خوف
 حضرت موسی طاعت بود یا معصیت که طاعت بود لازم می آید که
 حضرت الله تعالی نهی از طاعت کرده باشد و اگر معصیت بود لازم می
 آید که حضرت موسی عصیان کرده باشد چون آن مرد مانی آن قول میرا

بیت جنتی این جان

رفت بر پیش رئیس خود و چون باز آمد پرسیدم که چه در جواب گفت قول
گفت مرا نمی کرد از حکایت تو حضرت شیخ رضی الله عنه بعد از نقل این
حکایت از خیاط فرموده که من این حکایت را هیچ نمی دانم و گمان دارم که
خیاط این حکایت را از پیش خود وضع کرده باشد زیرا اگر درست بگفت
که آن مرد را رئیس شیخ بنزد او فرستاده بوده باستی که آن رئیس را جواب
قول خیاط می پرسید زیرا جواب فعل او شکالی ندارد پس خیاط این سوال
وضع نموده تا قبح فرقه امامیه را بر ابراهیمش ظاهر کند و گوید که درستی
ایشان درین مرتبه اندک من در جواب او میگویم که فرق میان این حکایت
ابوبکر و حضرت موسی علیه السلام ظاهر است زیرا که قول حضرت الله تعالی
حضرت موسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله که لا یجوز لکم و توطئتم
و مثل اینها محمول بظواهر است و دلیل عقلی معارضه شدت بر آنست که فرم
میدانیم که این معنی است از فعل قبحی که بسبب آن سستی دوم باشند
زیرا حقیقه لا تفعل علی از فعل می باشد که فاعلش سبب آن مذموم باشد
پس چنانکه ظاهر فعل که خلاف انت انت بگفتند لکن از ظاهر این آیات عدل

عقلی

باید که بهجت دلیلی عقلی که موجب عدول است از ظاهر آن و آن دلیل
عقلی است که بر موجب عصمت اینها علیهم السلام و جناب ایشان
از آثار و دلالت میکند اما ابوبکر چون با اتفاق معصوم و موجب العصمت
پس باید که مقتضای تقدیر است چون صافی از کلام و کلام رسول الله
صلی الله علیه و آله و دلیل عقلی ندارد باید که البته محمول بر ظاهر باشد زیرا بی خود
صافی کلام الله را از ظاهر عدول فرمودن با اتفاق جایز نیست پس قول
لا تخزن که دلالت بر قبح حال ابوبکر نمیکند بر منی و منی حقیقتش باید که محمول
باشد تا ابوبکر بحال قبح که منی عینه است ستم ندارد و از آن در گذر و پس
باطل است آنچه خیاط کرد رئیس معتز است ایراد کرده و بان اعماد نموده است
و آنچه ما در اینجا ذکر کردیم از قبح حال ابوبکر و عصیان او کاشف صحیحش قول
بعضی متقدمین است شیخ ما است رحمهم الله تعالی چنانچه فرموده که حضرت از قبح
در هیچ موضع انزال سبک نمیزنی خود مگر در آنکه مؤمنانی که در خدمت
آنحضرت بودند در سبک شریک بودند و سبک برایشان نیز شامل بود
چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید در روز حین لا یؤذنبکم که لا یؤذنبکم که لا یؤذنبکم

عقلی

باید که بهجت دلیلی عقلی که موجب عدول است از ظاهر آن و آن دلیل عقلی است که بر موجب عصمت اینها علیهم السلام و جناب ایشان از آثار و دلالت میکند اما ابوبکر چون با اتفاق معصوم و موجب العصمت پس باید که مقتضای تقدیر است چون صافی از کلام و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و دلیل عقلی ندارد باید که البته محمول بر ظاهر باشد زیرا بی خود صافی کلام الله را از ظاهر عدول فرمودن با اتفاق جایز نیست پس قول لا تخزن که دلالت بر قبح حال ابوبکر نمیکند بر منی و منی حقیقتش باید که محمول باشد تا ابوبکر بحال قبح که منی عینه است ستم ندارد و از آن در گذر و پس باطل است آنچه خیاط کرد رئیس معتز است ایراد کرده و بان اعماد نموده است و آنچه ما در اینجا ذکر کردیم از قبح حال ابوبکر و عصیان او کاشف صحیحش قول بعضی متقدمین است شیخ ما است رحمهم الله تعالی چنانچه فرموده که حضرت از قبح در هیچ موضع انزال سبک نمیزنی خود مگر در آنکه مؤمنانی که در خدمت آنحضرت بودند در سبک شریک بودند و سبک برایشان نیز شامل بود چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید در روز حین لا یؤذنبکم که لا یؤذنبکم که لا یؤذنبکم

باید

شیئا وضاحت علیکم الارض ما رحبت تم ولیم ندیرین تم انزل اسکیزه
 علی رسولک و علی المؤمنین و در جای دیگر میفرماید فانزل الله سیکرته علی
 رسولک و علی المؤمنین اما در غار چون غیر ابوبکر با آنحضرت نبود پس حضرت
 تعالی نبی خود را مقرر فرمود بکنیز ساخت و ابوبکر را شریک گردانید و فرمود
 فانزل الله سیکرته علی و ابوبکر و فرمود انزل الله سیکرته علی ابوبکر و ابوبکر
 که او نیز در سیکرته شریک باشد و سیکرته عام باشد بر پیغمبر و با و چنانچه در
 مواضع دیگر که مؤمنان بودند عام بود پس باید که خرن ابوبکر قریب و عیال
 و از جهت خوی او الله تعالی او را از سیکرته خراج فرمود پس منی که از آن
 فهمیده میشود باید که محمول بر حقیقت باشد و این بر کسی کفی است تا آنکه خطا
 و خفالی ندارد حضرت شیخ نورانی بعد از این اعلی فرموده که نویسد
 چون این طعن بر ازشایخ ما رضوان الله علیه شنیدند در سکنه افتاده چنان
 شدند و از جهت توجیه این فکر کردند و تشعب پسندش کردند و نیز تشعب
 از جهت خلاصی ازین سکنه چیزی گفتند که دلالت بر ضعف عقل و خستی
 رای ایشان میکنند و آن نسبت که بعضی گفتند انزال سیکرته بر ابوبکر شد

مفسر

انرا

زیرا او خایف در سوال است صلی الله علیه و آله و سلم بود و من غنی از سیکرته
 عیاش شد و تمام سیکرته ملک خایف پس حضرت شیخ قدس سره العزیز است
 خطاب نموده فرمود که ازین توجیه نفس خود بسبب جعلی که در این جنایت کردید
 بواسطه آنکه این توجیه موجب طعن است بکلام الله عزیرا و این گفتنیست که صحیح باشد
 لازم می آید که در بدر و حنین نیز سیکرته با آنحضرت نازل شود زیرا درین دو موضع
 نیز آنحضرت خایف نبود و حج و غیره بواسطه یقینی که داشت مطمئن بود و می دانست
 که حج از او خواهد بود و هم میدانست که حضرت الله تعالی دین او را ظاهر میکرد
 بر همه زمینها هر چند که مشرکین اگر آه داشتند و از نیکو قرآن با عظمت
 بر نیکو دین و دو موضع نیز انزال سیکرته با آنحضرت شده تعلیل که در اینجا کرده
 سرگمون شد و اگر بگویند که درین دو موضع آنحضرت خایف بود اما خوف
 خود را ظاهر نمیکرد لکن درین دو موضع بر او نازل شد ما در جواب
 شما میگوییم که شاید در غار نیز خایف بوده باشد و خوف خود را اظهار
 نمیکرده باشد پس شما بچرا این قول ما را دفع نمائید و اگر بگویند آنحضرت
 در همه احوال محتاج بسیکرته نبود تا آنکه خوف و خزع از آنحضرت منصرف کرد

تفسیر

در بیان جناب

پس نقیض قول سابق که تعلیل کردید خواهد بود و این قول شما شهادتی
 خواهد بود بر ابطال دعوی پیش ازین با آنکه نقیض کلام الله بر ضل و نقیض کلام
 دلالت دارد بر ابطال آنکه حضرت الله تعالی میفرماید فانزل الله سوره علقه
 و اینه بخودم تروه و این ظاهر است که آنکسی که سینه بر او نازل شده
 او مؤید بملاک است بر ابطال آنکه ضمیمه اینه یعنی راجع است بلکی که غیر علیه براد
 راجع است بهمه ضمایر در قول خدای تعالی از آنجا که فرموده اولا تنصرونه
فقد نصره الله تا آنکه ضمیمه اینه بخودم تروه تا برسد کنایه از کلمتی و احد است
 و این جایز نیست که آن ضمایر کنایه از او و کلمتی متغایر باشد باینجا که جایز نیست
 که کسی بگوید لقیقت زینا فاکرمته و کلمته و بوده باشد کلام بازید و کمر است
 با عرو یا خالده باشد پس هر گاه مؤید بملاک رسول الله صلی الله علیه و آله باشد
 با اتفاق کل امت پس آنکه سینه بر او نازل شده باید آنحضرت باشد
 بجز صده و آن یکدیگر که ابوبکر است داخل نباشد بی شبهه و بعضی دیگر
 از ایشان گفته اند که اگر چه نزول سینه مخصوص حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله بود اما نقیض بر او بکلام لازم نمی آید زیرا محتاج بسینه نیست و مقبول

بی شبهه

می باشد نه مرسوم و تابع حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه در جواب پیغمبر
 که ازین توجیه نقیض بر حضرت الله تعالی فرموده بانه لازم می آید هجرت آنکه
 در بدر و حنین بر تابع و متبوع و مرسوم و رئیس انزال سینه فرموده و بنا
 برین توجیه لازم می آید که انزال سینه بر تابع که محتاج نیست لغو باشد
 سبحان الله عما یقولون المبطون الجاهلون حضرت شیخ قدس سره
 الغریز بعد ابطال احوال جهال معاند که درین مقام از جهت توجیه است
 امام جمعی خود گفته اند میفرماید که از جهت خلاصی ازین ممکن شد نیست
 که معاندین در توجیه بیوانستند گفت و تبر از آن لایعینهاست که گفته
 اند لکن انجامت بسبب کودنی که لازم ذات شیطنت صفات
 ایشانست بآن بی نبرده اند و آن نیست که در قرآن مجید در بعض
 مواضع می بینیم که حضرت الله تعالی و تقدس و جبر او لا ذکر میفرماید
 و بعد از آن بکنایه تفسیری از آن دو میفرماید و مراد هر دو است
 نه یکی تنها مثل قول او سبحانه و الذین یکنزنون الذین یب و العنقه
 و لا یفقونافی سبیل الله برین مقام و لا یفقونها کنایه از وقت است

در بیان حجت

لکن ذهب و فخر با هم مراد است و شاعری نیز در شعر خود با این نحو تکلم
 نموده مثل آنکه گفته سخن با غنچه ناه و نبت با غنچه کف راض و اولی خلق
 و مراد او نیت که سخن با غنچه را ضنون و نبت این غنچه که یکی از دو مراد
 ذکر کرده و استعاره در زبده از آن دیگر پس در اینجا هم ممکن بود که نواصب
 بگویند در قول حضرت مجاز استعاره فائز است که سکنه علیه غیر علی کنایه از
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر است و هر دو مرادند نه پیغمبر صلی الله علیه و آله
 سخا و انو نواصب این توجیه نیز متمسک شدیند در جواب این بکفینه که
 اختصاص یکی از امرین بلکه درین مقام هر دو جواز نیت یکی آنکه
 مجاز استعاره است و مجاز استعاره را در محاورت در موضع خاص
 استعمال میکنند و در قرآن مجید نیز در جانی مخصوص و روید یافته در این
 ثابت شده که استعاره در کلام اصل نیت و صیغه نیت قیاس کردن است
 و اصل در کلام حقیقت باشد و ازین جهت که اصل حقیقت جاز نیت که
 از ظاهر قرآن و از حقیقتش عدول نمایند مگر وقتی که ضرورتی داعی بان باشد
 دوم آنکه اختصار یکی از دو هر بند که در رابع در جانی استعمال میکند که

مغایرت

از الیه

از البتاس امین باشد و از دو هر بند که در جابت اختصار یکی استعمال کرد
 که هر دو مراد باشند و اشتباهی رونند مراد اما در جانی که از الیه سخن استباه این
 البته آنرا استعمال نمی کنند مثلاً در قول حضرت ارتقا هو الذین یکفرون الذین
 و الفقرة ولا یغفونها چون هر کس که سماع باشد میزند که مراد هر دو است
 نه یکی زیرا که هر دو معلوم سامعین است لهذا گفته اند که یکی شمشیر
 در قول حضرت ارتقا و اذا را اذ ابحارة او کھوا الفقرة الیها غیر الیها کنایه
 از تجارت است و حال آنکه تجارت و لهو مراد است همچنین در قول سبحان ربنا
 و الله ورسوله الحق ان یرضوه که ضییر رضوه کنایه از یکی و مراد حضرت
 ارتقا و رسول صلی الله علیه و آله است همچنین در قول شاعری با غنچه ناه
 با غنچه کف راض چنانچه پیش گذشت پس چون در همین موضع اشتباه الیه یکی
 نیز و لهذا نیز که احد مذکورین گفته شده و مراد هر دو است بجز قول حضرت
 ارتقا که فرمود فائز است که سکنه علیه مراد غیر صلی الله علیه و آله است و بود
 زیرا بر جوع ضییر علیه بنی صلی الله علیه و آله کلام تمام است و احتیاج با رجاع
 ضییر و کسی که با او در غار بود نیت بکار محفل و بی معنی است و مخاطب لفظ

مغایرت

بجای

می افند چنانچه اگر کسی بگوید بقیعت زید و سعید و فاطمه و مناظره و اراوه کند
 مخاطب و مناظره جمع را سماع را بعلظ انداخته میفرماید از طریق فحسم
 معنی از لفظ با آنکه در آنکه میگوید مذکور هر چه دیگر است که موجب ارجاع
 ضمیر علیه است بسبب فاعله و آن ارجاع بود و ضمیر اینه است با ضمیرش
 مثل الاله و اله و مثل فخره و اله و مثل اذ احضره و مثل اذ یقول
 لصاحبه سببی صلی الله علیه و آله اتفاق کل این تواند بود که فاعله
 با ضمیرش مخصوص بنی صلی الله علیه و آله و مراد حضرتش شدیدی است که
 ضمیر سینه کنایه از آنحضرت و غیرش باشد و این بر کسی که آنرا نماند کند
 ظاهر و هوید است **راقم اوراق** که در بعضی کلام شیخ قدس سره درین
 مقام زیاده از نیست که ترجمه شد لکن از جهت اختصار بنده ترجمه آنچه
 از آن مطلب حاصل تواند شد التفاکره شد و دیگر ترجمه بعضی است
 کلام حضرت شیخ طابق النعل بالنعل شدن بوجهی است که فقر است
 که بلیغ فرست از فصاحت و بلاغت بنفید **فصل سیم** و دوم در ذکر
 جوابت ام بن حکم رحله که می بن خالد برمکی را و مناظره با عبد بن

بنت علی

اباضی در حضور نارون الرشید عباسی علیه السلام آنست که روزی یکی بن
 خالد برمکی که وزیر باستقلال هر دو الرشید بود در حضور هر دو اینها
 پرسید که آیا نیست این که هرگاه دو شخص با هم نزاع کنند در حکم شرعی هر دو
 محکمه یابند و مصلحتی با یکی بر باطل و دیگری بر حقست شام فرمود که چنین است
 و شش خالی ازین بهر نیست بچ گفت پس چه میگوید در حضرت علی علیه السلام
 و عباس که محاکمه کردند در نزد ابوبکر و سبط میراث هرگاه هر دو محق یا مبط
 نبودند کدام محق و کدام مبط بود شام تمسخر شده با فرود گفت اگر بگویم
 عباس محق و حضرت مبط بود که فرمودم و اگر بگویم عباس مبط و آنحضرت
 محق بود که در غم زده نشود درین اثنا قول حضرت امام جعفر علیه السلام بخاتم
 رسید که آنحضرت بمن گفت ای تمام شمر تو نموی بروح القدسی مادر مانده
 نخواهم شد درین نظر بودم که فی الحال جواب بخاتم رسید که نعم هیچ یک مبط
 نبود بلکه هر دو محق بودند و بنظر این که میگوید قرآن مجید باطن است بچ گفت
 که هست کفعم و قصه حضرت داود علیه السلام چنانچه حضرت الله تعالی فرمود
 و سهل استک نبود انحصار ذنوب و اجواب تا آنجا که منیر مایه خصمان

بنت علی

بیت جنتی آن جان

بنام علی

بنی بعضی علی بعضی پس شیخی خطاب نموده او پرسید که آن دو ملک بنزد
 حضرت داود علی السلام مخصوص نمودند کدام حق و کدام مبطل بود شیخی گفت
 هیچک مبطل نبود بلکه هر دو حق بودند زیرا ایشان مخصوص نمیدشتند
 و در حکم اختلاف نموده بودند جهت تنبیه حضرت داود و آگاه گردانیدن
 او در حکم اظهار خصومت کردند هشتم گفت پیغمبر حضرت علی و عباس
 نیز خصومتی با یکدیگر نداشتند بل جهت آگاهی نیدن ابو بکر در خطا و ظلمی
 که بایشان کرده بود در میراث اظهار خاصه فرمودند و اگر در گذر شنید
 خندان شدند هشتم را تحسین و فرمودیم در **فصول** حکایت لطیفی
 که خالی از شیرینی نیست از هشتم بن حکم رضی الله تعالی عنه مذکور است
 و آن آنست که هر دو ان رسیدند و زنی شیخی بن خالد بر یکی گفت من
 دارم که منظره هشتم را با خواجه بشنوم پس او را حاضر هشتم و عبدالله
 بن زید را با منی که یکی از اعیان خواجه بود کرد و خود در جانی نشست
 از اجزای مجلس سخاوت را نمیدید و او سخن همه ایشان ترا می شنید چون
 ایشان حاضر شدند شیخی عبدالله بن زید خطاب نموده گفت پرسش هشتم

بنام علی

چیزی هشتم مرضی الله تعالی عنده فی الحال گفت را با خواجه گفت و کوفی نیست
 عبدالله گفت از جهت همتا گفت زیرا که شما با اتفاق دشتید در و
 لایزال علی بن ابی طالب علیه السلام و امامت و فضل او و بعد از آن از ما
 جدا شدید بسبب عداوت او و برات از او پس ضلوف شما از ما شهادت
 شما بر اهلان ما مقبول نیست زیرا اختلاف بعد از اتفاق در مقابل اتفاق
 نمیتواند بود و شهادت خصم بر خصم مقبول نیست شیخی گفت یا با تحمیر نزد
 میست که او را ملزم مسأله شخصی را قطع می کنی با او مناظره کن که
 امیر المؤمنین یعنی رسیدن میخواهد که مناظره ترا با او بشنود هشتم علیه السلام
 گفت من با او مناظره میکنم لکن بسیار باشد که سخن بجای می آید که بسیار است
 و بر افهام پوشیدگی داشته باشد و یکی از دو خصم با دیگری عناد کند
 یا بر او شته شود پس عبدالله که انصافی دارد و باید که میان من و خود
 و هبط و حکمی که بصفت عدالت موصوف باشد قرار بر هر دو کند اگر کن
 با او در طریق مناظره از راه بدر فرستد مگر با بره که منع کند و بر راه
 آورد و اگر می از ملزم شود آن حکم عادل شهادت بر آن نهد

بنام علی

بیت علی

پس عبدالرحمن بن زید گفت ابو محمد یعنی هشام با انصاف حکم نماید پیشتر
با و گفت این واسطه چس تو اند بود و باید که چندی بیشتر باشد
بند است یا مخالف ملت اسلام یا یکی از اصحاب من یکی از اصحاب
تو باشد عدالت گفت هر کس را که خاطر تو میخورد اختیار کن پیشتر گفت
اگر آن واسطه از اصحاب من باشد تو از او این سستی و اگر از اصحاب
تو باشد من از او این خواهم بود و اگر مخالف ملت اسلام باشد من از تو
از او نمیگویم لکن نیکو نیست که یکی از اصحاب من و یکی از اصحاب تو باشد
تا هر دو مناظره مارا بشنوند و هر ما حکم کنند بموجب حق و عدل
عبدالرحمن گفت یا با محمد انصاف دادی و با انصاف حکم فرمودی زیرا
من هم همین را از تو توقع داشتم که این شش را اختیار کنی پیشتر
علیه الرحمه و الرضوان سخی خطاب نموده فرمود که ای وزیر بدان که
من اورا ملزم ساختم و سخن او را قطع کردم و بنده است او را باند ک
سبعی هر کولن و باطل ساختم و دیگر میان من و او سخنی نماند پس هر دو
چهره را حرکت داده سخی را پیش طلبید و پوشیدند با و گفت

که

بیت علی

که این مرد شیعه عبدالله را بناظره تکلیف نموده و الحال منع نیست که او را
ملزم کرده بگوید که این دعوی را بر ما وضع کرده اند که چون این مرد ملزم
ساخته پس سخی ملتمس هر دو را هشام عرض نمود هشام فرمود که این طایفه
با ما متفق بودند دوستی میر المؤمنین علی را تمام تا وقتی که قصد
روداد و چون آن هر دو ادایشان از آنحضرت تبراجه حکم کفر
و ضلال آنحضرت کردند و حال آنکه ایشان آنحضرت را بر هر حکم
جبر کردند چون او باین مرضی شد انکارش کردند و الحال همین
که سر کرده اصحاب خود و معتاد ایشانست و حکم بضلال آنحضرت است
چگونه میکنند خود بچگونگی قابل شد در حالی که حقار بود و مثل آنحضرت
تجور نشد کسی او را بر حکمین اجبار نکرد و از همه عجیب تر آنکه بدو حکم
شد که یکی بکفر او حکم می کنند که از اصحاب نیست و دیگری بعد از او
حاکم است که از اصحاب است پس از سوال میگویم که این رضای
بچگونگی درین مجلس صواب بود یا خطا اگر صواب بود پس امیر المؤمنین
علی علیه السلام اولی است باین که نفسش بر صواب باشد و اگر خطا بود

بیت علی

و کافر شد بسبب این رضای حکم ماکلف او اولی است از حکم او بکفر
 امیر المؤمنین علیه السلام زیرا حکم ماکلف او جهت شهادت اوست
 بکفر خود و شهادت او بکفر امیر المؤمنین در پیش ما اعتبار ندارد
 پس مردن شام را تحسین نموده جایزه بسیار با داد و الحمد لله
فصل سبب سیم در ذکر استدلال حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن
 النعمان المیفردی علیه السلام بر نفع بیعت حضرت اسد الله
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و اولاده اطهار بن المعصومین
 با ابی بکر بن ابی قحافة آنست که حضرت شیخ گفته است محمد صلی الله
 علیه و آله اتفاق دارند در یک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مدتی
 بیعت ابو بکر را تاخیر فرمود اما در مدت تاخیر اختلاف کرده اند
 بعضی گفته اند بعد از مدتی از بیعت فرمود و بعضی بعد از فوت حضرت
 فاطمه علیها السلام و بعضی بعد از شش ماه گفته اند تا فرقه محمد ائمه
 برانند که آنحضرت اصلاً بیعت نکرد و دلیل برین قول حق آنست که
 چنانچه گفته ایم اجماع بر تاخیر بیعت متحقق است پس میگویم که تاخیر ما بعد

و ترکش

و ترکش ضلالت بود یا ضلالت و ترکش هدایت بود یا اگر تاخیر و ترکش در
 هدایت یا هر دو ضلالت بود پس شیخ گفته است درین چهار اما آنکه تاخیر
 از بیعت ضلالت باشد باطل است زیرا اجماع متحقق است که آنحضرت
 بعد از انقضای زمان پنجشنبه صلی الله علیه و آله در طول زمان حضرت ابو بکر
 و عمر و عثمان در اوایل و او اسطر زمان خلافت خود فعلی مایترک فعلی که ضلالت
 باشد از آنحضرت سرزود اما خارج در او اخر زمان خلافت آنحضرت از جمیع
 امت مفارقت نموده در هر حکم جنونی نسبت با آنحضرت گفته اند پس تاخیر
 از بیعت ضلالت نباشد با اتفاق کل امت و اگر تاخیر از بیعت هدایت
 و ترکش ضلالت بود این جایز نیست که آنحضرت از هدایت بضلالت
 عدول کند زیرا گفته ایم که اجماع منعقد است بر این که از آنحضرت
 در طول زمان این سرود هرگز که ضلالت باشد سر نزود و همیشه
 در هدایت بود و این مجالست که تاخیر و ترک تاخیر هر دو خطاب است
 بواسطه اجماع بر بطلان این شیخ نزدین صحیح نیست که هر دو صورت
 باشد بواسطه آنکه حق در دو جهت مختلف در دو امر متضاد عملی است

در بیان بیعت با ابی بکر

بواسطه آنکه منت متفرق بود و فرزند آنرا فرما شد اماست ابو بکر باطل
 و فاسد میدانند و اصل صحیح نیز اند و فرقه دیگر که نوهند مثنی است که ایت
 او صحیح بود در حجت آن اشکالی نیست پس بنا بر قول این فرقه تاخیر
 از بیعت او اصل اصواب نیست زیرا بحسب دعوی ایشان در حجت
 امامت او تاخیر از بیعت ائمه از جهت فقه دلیل و نه از جهت ورود به
 توان بود و اگر ثابت شود که کسی تاخیر کرده آن از جهت عناد خواهد بود
 پس بنا برین مقدمات ثابت و متحقق و متیقن میشود که آنحضرت اصوات
 با ابو بکر نکرد و حضرت شیخ رحمه الله بعد ازین استدلال فرمود که نوا
 مخالفند ازین برهان و لهذا کل متفق اند باین که آنحضرت متقی از بیعت
 مختلف و زید و اگر شخصی از ایشان بر این تجربه متفطن شود البته مخالفت
 این اجماع خواهد کرد و دور نیست که اگر نوهیب برین قول مطلع
 شوند برکتب خلاف اجماع خود خواهند شد اما فایده بحال ایشان ندارد
 زیرا قول سابق ایشان نیست از آنکه باین قول **فصل بیعت**
چهارم در ذکر اجوبه ابو الحسن علی بن شیم رحمه الله سوالات سیامی را

چهارم

چنانچه در فضول حضرت سیدنا جن سید مرتضی رضی الله تعالی عنهما مسطور است
 و آن است که سیامی از علی بن شیم رحمه الله تعالی پرسید که حضرت امیر المؤمنین
 صدوات از عید از جهت چه در عقب ایشان نماز میکرد علی بن شیم در جواب
 فرمود که ایشان را بمنزله دیوانه میسجد میکند یعنی اگر چه از جهت دفع
 اذیت ایشان از خود در عقب ایشان می ایستاد و ایشان پیشتر
 پیشی ایشان را از ابابت پیشی دیوار کرد در برابرش میسجدت و خود را
 نماز میکرد سیامی دیگر پرسید که ولید بن عقبه را از برای چه کفنه عثمان در
 برابر او حد زد و علی گفت حد زدن و جرای احکام شریعت تعلقی بان کرد
 داشت بهر نحو که او را مکن میشد اجرا میکرد یعنی وجود و عدم عثمان و نفس
 و نفس او در نزد آنحضرت مساوی بود ولید را بواسطه شرب خمر خانیچه
 تعالی فرمود حد زد و دیگر سیامی پرسید از جهت آنحضرت ابو بکر را
 در کار راه نمائی میکرد در جواب فرمود از جهت اجبای هر حضرت استند
 نیت و دیگر پرسید که از جهت چه از قتال ایشان تقاعد ورزید و بایشان
 قتال نکرد در جواب فرمود همی نگه کردن بن عثمان تا قوم ساسر و ساسری

در باب بیعت

قتل نمود در حالی که کو سال پرست شدند آنحضرت نیز بایشان قتل گشته
 سائل گفت آیا آنحضرت ضعیف بود که با قوم قتل نمود علی بن شیم در جواب
 فرمود که آنحضرت مثل هرون بود در وقتی که گفت هرون یا بن اوم ان
 القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی و مثل نوح علیه السلام بود در وقتی
 که گفت انی مغلوب فانتصره و بود مثل لوط علیه السلام در آنجا که گفت
 لو ان لی کوة اوادی الی کرین شریه و بود مثل موسی هرون علیهما
 السلام در آنجا که گفت موسی علیه السلام رب انی لا املک الا
 نفسی و انی سائل گفت از چه جهت بشوری داخل شد در جواب
 گفت بواسطه تمام کردن حج بر قوم زیرا می دانست که هرگاه قوم با حضرت
 مناظره کنند انصاف برهند او غالب خواهد شد اگر حضرتش حج بر قوم
 تمام نمیکرد حج بر قوم تمام میشد زیرا که کسی را بر کسی حقی باشد بطرف
 از جهت مناظره بر حق مدعی که اگر ثابت نشود با حق او را بازگردانند
 و او اجابت کند و نزد حق او باطل میشود و بسبب تنگداری از اجابت
 بر مردم حق او شکر بشود و لهذا آنحضرت در آنروز فرمود که من از روی

در آمده ام که انصاف برهند من حتی خود میرسیم سائل گفت و حق خود را
 آنحضرت از جهت چه برین خطاب ترویج فرمود علی بن شیم گفت یک
 از جهت آنکه او اظهار شهادتین میکرد و بفضل رسول الله صلی الله علیه
 علیه السلام اقرار داشت و دیم از جهت آنکه شاید او را بسبب این با صلح آورد
 و در حق او بیت و از خود بگذراند چنانچه حضرت لوط علیه السلام در حق آن خود را
 بقوم از جهت استصلاح حال ایشان با آنکه گناه بود و ندانست که در وقت
 بنوا بنی اسرائیل کلمه فالتقوا الله و لا تحزونی فی ضیف الیسلم رجل
 رشید فضل نسبت پنجم در ذکر جواب حضرت اسد الله العالی علیه السلام
 بن ابی طالب صلوات الله علیه بر شیخ شامی را چنانچه در فضول تیر
 اجل سید رضی رضی الله عنه مذکور است و آن اینست که حضرت
 شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المفسر نور الله مضجعه بسند مرسل
 از ابی اسحق سعید روایت نموده که او گفت شیخ شامی شیخ شام از حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام بعد عود از صفین سوال نمود که آیا فتنه با شما
 و با معا و یقین نمودن بقضا و قدر حضرت آنرا گفتا بود آنحضرت فرمود

بدرت جان و این جان

بی ای برادرشاهی سخی که در آنرا می کشا فرود می آید و با نرسند بر آنکه بر هیچ
 وادی و هیچ بلندی و سستی قدم نکند ششم بگر بقبضا و قدر حضرت
 الله تعالی شیخ شاهی گفت یا امیر المؤمنین پس ما درین تعجبی که شیدیم و
 که کردیم اجرا نمی خواهم داشت چون بقبضا و قدر حضرت الله بوده حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدرستی که حضرت الله تعالی اجر شمار اعظم
 کرد اینده و ثواب جز بجزیل بشمار زانی داشت در هر که راه طی کردید
 و در هر جا که منزل کردید و اقامت نمودید و در هیچ حال شما مجبور و مضطر
 نبودید پس رو شاهی گفت چون مجبور و مضطر نبودیم و حال آنکه
 قبضا و قدر حضرت الله تعالی ما را برد و آورد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 فرمود وای بر تو ای برادرشاهی شایسته که تو گمان کرده باشی که این
 قبضا و قدر رحم بوده نیست چنین زیرا که چنین باشد هر آنجا بطل شود
 ثواب عقیاب و ساقط میگردد و عدو و عین هر و نخی حضرت الله تعالی
 و سیکو کار ثواب نیکوئی اولی از بدکار و همچنین بدکار عقیاب بد
 کاری اولی از نیکوکار نخواهد بود و نیت این مکر توبت پرستان

در کرده

و کرده بفرشته شیطان و دشمنان رحمن و دروغ گوئی و قدری و بچوس این است
 و بدرستی که الله تعالی هر کرده نبوده خود را در حالی که ایش از اختیار و از بند
 کرد ایش از آنکه بر سر بند و تکلیف کرد ایش از آنکه او را بقبض ثواب
 قلیل نزد بسیار کسی در اطاعت مجبور و خصمیان مغلوب نیست حضرت
 الله تعالی نبوده که از تکلیف مجبور و برایش تنگ نکند و بعبودت از تعب
 و کتاب را بر بنده گمان عجب نفرستاد و آسمان ها و زمین و هر چه در میان
 آسمان و زمین است بیاطل خلق نفرمود و این طعن آن است که کافر شکر
 و پاوش کافران آتش در خدمت شیخ شاهی گفت یا امیر المؤمنین پس قبضا
 و قدری که رفتن ما بان و از آن بود که هست آنحضرت صلوات الله علیه
 فرمود آن هر هست از حضرت الله تعالی و حکمت از او بعد ازین قول تلاوت
 فرمود قول الله تعالی را و کان امر الله قدرا مقدر و را پس شکر از شکر شکر
 این مقال فرحناک شد از پیش آنحضرت برخواست و گفت فرج بر سر ما
 یا امیر المؤمنین الله تعالی تو فرج بر ما نمود این ابیات را گفت شعر
 انبت الایمان الذی نرجو لعلنا نرجو ان نرجو من الرحمن غفرانا
 قد انما کریمه دارم طاعت بود از حضرت الله تعالی است از آنکه است از آنکه است از آنکه است

در هر جا که منزل کردید و اقامت نمودید و در هیچ حال شما مجبور و مضطر نبودید پس رو شاهی گفت چون مجبور و مضطر نبودیم و حال آنکه قبضا و قدر حضرت الله تعالی ما را برد و آورد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود وای بر تو ای برادرشاهی شایسته که تو گمان کرده باشی که این قبضا و قدر رحم بوده نیست چنین زیرا که چنین باشد هر آنجا بطل شود ثواب عقیاب و ساقط میگردد و عدو و عین هر و نخی حضرت الله تعالی و سیکو کار ثواب نیکوئی اولی از بدکار و همچنین بدکار عقیاب بد کاری اولی از نیکوکار نخواهد بود و نیت این مکر توبت پرستان

او حضرت زین العابدین را با کمال مروت
 و تقوی در کربلا کشته شد و در آن روز
 نفسی الشکک معال شاکت
 برکت عظیمی در آن کشته شد و در آن روز
 فریاد آری عذار فی فعل فاحیه
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 کربلا و لا فاعله کربلا کربلا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 و لا اراده و لا شاکه الفسوق لنا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 نفس العذار الحیة الحیة
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 ارجی البسی و موی المومنین
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 و لعل نلت رسول الله شیدا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز

خاکت بکمال با احسان اجناسا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 و داد و العبد الایمان لقانما
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 مالکیت را کف طما و عدوانا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 ارداه و کف الی ساعه شطانا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 و الی انذار و الی قول کف الی شطان
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 و الی البسیان کف طما و عدوانا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 و الی البسیان کف طما و عدوانا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 و الی البسیان کف طما و عدوانا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز
 و الی البسیان کف طما و عدوانا
 و در آن روز کربلا کشته شد و در آن روز

فصل بیستم در جواب حضرت سیح اجل هزین محمد بن النعمان
 المفید رضی الله تعالی عنه استلال نواصب کور دل را از آیه
 بر فضل ابوبکر ضایح گفته اند آیا نیست آنکه ابوبکر بر سطح اتفاق میگرد
 و چون او عایشه را قذف نمود با جماعت اهل فک ابوبکر از او
 رنجیده از اتفاق او تسامع نمود و آنچه از جهت او مقرر داشته
 بود قطع نمود و قسم یاد کرد که دیگر عایت صله او نکند پس حضرت از اتفاق

ای فرستاد چنانچه میفرماید و لا یاتر اولوا الفضل منکم و السعیر ان یوتوا اولی
 القربی و المساکین و المهاجرین فی سبیل الله و لیکفوا و لیکفوا الا
 رجحون ان ینقض الله کلمه و الله عفو و رحیم پس حضرت از اتفاق درین
 آیه خبر داده که ابوبکر از اهل فضل و دین وسعت در دنیاست و شایسته
 فرموده او را بمغفرت و اجر عظیم و دین آید نیز فرموده است که شایسته است در ابوبکر
 که او مطلق است چنانچه شیخ نورالدین مضمیر در جواب فرموده که مالک بن نزار
 که جماعت خشویه این را روایت کرده اند لکن مسلیم که این خبر را جماعت
 خشویه بسند صحیح هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده و این خبر را
 هم جماعت فهری از امویین روایت کرده اند لکن این خبر از اتفاق
 و سخاک و داد و حوار و کلی و امثال ایشان که قرآن را برای خود تغییر
 مینموده و پیغمبر در قرآن و تغییر آن بطن عمل مسکیده اند روایت نموده
 اند و اجماع منعقد است باینکه این جماعت از جعل اولیا و ائمه که معصوم
 باشند نیستند و نه از جعل اصفیاء الله اند که منجبت باشند و نه از جعل
 گروهی اند که مکلف را لازم باشد قبول قول ایشان و تمته کردن

در جواب حضرت سیح اجل هزین محمد بن النعمان

در کل حال بلکه از جمله آن جماعتی که بر ایشان خطا وارد کتاب باطل حاکمیت
 پس هر گاه چنین باشد قول ایشان در تفسیر قرآن با خود در بعضی
 نفع نبرسانند بلکه آثار صحیح و روایات مشهوره و دلایل متواتره در آن
 است بر فقر و مسکنت و ضعف معیشت ابو بکر و کسی از اهل علم که
 نکرده است درین که او در زمان جاهلیت معارف اطفال در زمان
 اسلام حیاط بود و پدرش همیشه ضیاء میگردانید تا وقتی که گور
 و نامیاشد عبد الله بن جدعان او را از روی ترمج جارجی طعام
 خود گردانید و از برای او هر روز یک درهم مقرر کرد اینست تا معاش
 گذار او پیش کسی که او پدرش با نحال بوده باشند یقین
 که او اهل وسعت در مال نخواهد بود بلکه در فضل در کرده فقر و محنت
 خواهد بود و دیگر آنکه طهارتیه دلالت دارد که معنی آیه متوجه عبادت
 باشد نه شخص و احد زیرا خطاب بی که در آیه است تقاضا میکند که
 مخاطب جماعت باشند **فضل عبیت هفتم** در ذکر جواب
 حضرت شیخ مفید علی الله در جبهه استدلال نوحی کورال

در اثبات فضل و منقبت ابو بکر مصاحبت او حضرت سید الشهدا در غار
 و در راه مدینه در وقت هجرت حضرتش صبی از عیله او را نام او را ق
 گوید که این جواب در مجلس دیگر از مجالس مناظره جناب شیخ رضی الله
 با بعضی نوحی کورال در داده و ما از ایراد آن مجلس در این مجلس با ندایم
 اگر چه مستمر مکرر بشد زیرا در هر یک از مجالس مناظره جناب شیخ
 تحقیقات و افادات لطیفه جدیده که عقل را در حیرت و نوحی را در محنت
 مبتدی اندازد مذکور است و از آن گذشته موجب خیر است جواب
 جناب شیخ چنین است که چون نوحی کورال حضرت اندک است و در
 این سفر صبی از عیله او را ابو بکر را همراه او کرد و او را صاحب امرت نامید
 و او را ثانی اسمین حضرت مذکور ساخت در سفر و در غار از جهت نجاست
 او چنانچه فرموده **اللاتسرفه فقد نصره الله** اذ اخبره الذین کفروا
 ثانی اسمین اذ هم فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل
 الله سکرته علیه و آتیه بخود لم تر و یا جعل کلیمه الذین کفروا استغفل
 و کلیمه الله فی العلیا و الله عز و جلیم و ظاهر است که این مفید است

در بیان

جلیل شهادت قرآن که جوابی ندارد و نقضی برین نتوان نمود خجاست
 شیخ رضی الله تعالی عنہ در جواب ایشان میفرماید که بودن ابو بکر در حضور
 در غار با پیغمبر صلی الله علیه و آله مدعی ندارد و کسی را انکار آن نرسد
 و استحقاق او هم مصاحبت پیغمبر را صلی الله علیه و آله نیز مستلزم کفایت
 نیست لکن منقبت و فضیلتی که از برای او درین مصاحبت نواصب
 گمان میسر غلط و خلاف ذمت و عقل نقل بچیک دلالت بر آن نماید
 بلکه میگویم همین آیه که در دلالت دارد بر ذلت و نقص و سواد افعال او
 زیرا آنچه میگوید که حضرت الله تعالی ابو بکر را این پیغمبر خود کرد و ایندین شخص
 گمانست زیرا آنحضرت نمونید بود بکلیه مرتب و از حضرت الله تعالی بر او
 وحی نازل میشد در همه احوال و نمونید بود بسبب کبر حضرت الله تعالی
 انکه در جبرئیل بر او قرآن می آورد و مع هذا معصوم و موقوف بود و معتد
 بود با آنحضرت الله تعالی باد و عذر نموده بود از حضرت و ظفر پس با وجود
 اینها چه وحشی از برای حضرتش تصور تواند بود و حضرتش را چه احتیاج
 باینس می ماند بلکه ابو بکر و مال او بواسطه خوف و خونی که داشت زیرا

حضرتش مصدق بود بانکه او را برفیق و مدارا تسکین فرمایند که مبادا از اثر
 خوف و خزع او کار بفساد و ایجاد چنانچه حضرت الله تعالی از آن خبر داده
 میفرماید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که آنرا آن الله تعالی و دیگر
 انکه اگر مسلم بر ایم که پیغمبر صلی الله علیه و آله را با او انس بود و چنانچه این حال
 میگویند ازین از برای ابو بکر در دین فضیلت حاصل نمیشود زیرا ممکن است
 که جلیل القدری عالمی با جاسلی دینی یا حیوانی یا شجره ای انس گیرد یا کسی
 بزود خود انس داشته باشد چنانکه با والدین و اولاد و خویشان قدر انس
 نداشته باشد و گاه باشد که مسافری که در نهایت حال و خجاست
 ذات باشد و در راه سفر انس گیرد بشاعری یا قصه خوانی از جهت
 مشغولی که قلب او با او نماید و با عالمی عابدی انس گیرد و چون چنین است
 ازینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو بکر را از جهت انس با خود برده باشد
 از برای او فضیلتی ثابت نمیشود اما اینکه ابو بکر ثانی پیغمبر صلی الله علیه
 و آله بود در غار و حضرت الله تعالی از آن خبر داده میفرماید ثانی
 اشنین او همانی لغار این هم سبب فضیلتی از جهت او نمیشود زیرا

در حدیث صحیح و این حدیث

از این پیش اخبار بعد ایشان مستفاد نمیکرد و در راه سفر گاه باشد که
 کافر و جاهل و فاسق ثانی مؤمن و عالم و زاهد باشد و این چیزی نیست که
 بر کسی شتر شود و هر کس که از ثانی پیغمبر است استعداده که بودن ابو بکر در نما
 از جهت او فضیلتی اثبات کند ائمه از جمله عقلانیت و همچنین مصاحبت
 ابو بکر آنحضرت را سبب فضیلتی نیست از برای او چنانچه در راه سفر مؤمن
 و کافر و جاهل و عالم و فاسق و زاهد رفیق و مصاحب میشوند از این
 فضیلت و نقصانی از برای هیچکس حاصل نمیکرد و حضرت استاده کافر میزد
 از مصاحبت مؤمن و کافر در آنجا که میفرماید قال له صاحبنا و هو یجاد و
 الکفر بالذی قلنا کفر من ثواب ثم من لطفه ثم سواک رخصا لکنا
 هو الله ربی ولا اشرک ربی اصداه پس درین آیه حضرت استاده را صاحبنا
 توصیف کرده صاحبین با یمان و دیگر را کفر و طغیان و حکم مصاحبت
 ایشان فرموده و دیگر در آیه دیگر فرماید یا صاحبی السبی بان که آن
 دو کس کافر بودند و با حضرت یوسف علیه السلام که پیغمبر بود در سخن
 مصاحب بودند و دیگر در جای دیگر کفار را مخاطب داشته در آنجا که

جون و نقصان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله زدند میفرمایند و اما صاحبنا چون
 و لقد رآه بالافق المنین پس درین آیه حضرت استاده را پیغمبر خود و صاحبنا
 که پیغمبر است و در آنجا که فرمودند و از این فضیلتی ثابت نمیکرد و در ایشان کفر و طغیان
 بسبب این زایل نمیشد با آنکه آنحضرت سید اولین مؤمنین بود و اما بودن
 او با پیغمبر در غار و داخل شدن او با آن حضرت در آن مکان هم از برای
 او فضیلتی ظاهر نمیکرد و مثل آنها که گذشتند و نقصانی از او زایل نمیکرد و زیرا
 در مکان واحد بود و فاجور و مؤمن کافر میباشند و در سجد پیغمبر صلی الله علیه
 و آله که اشرف بود از غار مؤمن و منافق جمع میشوند و در کشتی نوح علیه السلام
 بحایم و اهل ایمان بودند پس در یک مکان بودن با پیغمبر صلی الله علیه و آله
 نیز سبب فضیلتی نمیگردد و کسی که آنرا سبب فضیلت دادند
 دلیل عقلی بر آن داد و در نقلی نیست آن مکرر حالت و اما اینکه پیغمبر صلی
 الله علیه و آله با او گفت این استه معناه این نون در اینجا همچنین که از برای
 جمع میباشند از برای واحد نیز میباشند و چنانچه از برای کسی میباشند
 از برای تنویف هم میباشند و هر گاه چنین باشد از آن فضیلتی حاصل نمیشود

تفاوت میان این دو

مگر آنکه ویلی و بر تانی از حیثیت دیگر آن خم شود و نواصب در اینجا ویلی و دیگر
 نزارند مگر آنکه بگویند ابوبکر مسلمان بود و ازین ظاهرست که کمالی حاصل
 نیست از برای او زیرا مسلمانان بی مناقب دیگر با همه مسلمانان پیشه
 لکن از طرف نقص این آیه و بودن ابوبکر با پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار از
 برای مدت او دلایلی هست یکی آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با کوفت
 لا تحزن و او را نمی فرمود از خزن خا از آن نیست که خزن ابوبکر در
 غار یا طاعت بوده یا معصیت نتواند بود که طاعت بوده پیش از این
 لازم می آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از طاعت کرده باشد پیغمبر صلی
 علیه و آله نمی از طاعت محالست که بکند کسی را از قرب حضرت الله تعالی
 دور سازد و کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را این اعتقاد داشته باشد قبح
 در نبوت او کرده نخواهد بود بلکه حضرتش را از ایمان بجهت الله تعالی
 اخراج کرده داخل در جمله اعداء الله کرده خواهد بود و این نیست مگر
 ضلال عظیم پس هرگاه خزن ابوبکر طاعت حضرت الله تعالی نباشد البته
 معصیت خواهد بود چون میان طاعت و معصیت هر طریقی باشد

در افعال عقل صاحب نکرده بعد از تامل و نظر صائب و اگر کسی بگوید
 که شاید خزن ابوبکر داخل در قسم سیم که مباحست باشد در جواب میگوئیم
 که آنچه در نمی از طاعت لازم می آید در نمی از مباح هم لازم می آید زیرا
 پیغمبر صلی الله علیه و آله محالست که نمی فرماید از چیزی که حضرت الله تعالی
 مباح کرده اندیده باشد پس هرگاه ثابت شد که ابوبکر بسبب خرفی که تعلق علیه
 اولیا و اعدای اوست در غار داشت عصیان حضرت الله تعالی کرده
 پس سستی ذم خواهد بود نه مدح و آید که مید کاشف نقص او خواهد بود و دوم
 از دلایل نقص ابوبکر که ازین آیه و از بودن او با پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در غار لازم می آید نیست که حضرت الله تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله را سکنه
 مخصوص ساخت زیرا ازین فهمیده میشود که حال او مرضی حضرت الله تعالی
 و او از اولیا و الله نبوده زیرا اگر او از جمله اولیا و الله نبود با کسی که
 سکنه شامل او نمیشد در آن مقام چنانچه در جاهای دیگر مثل بدر
 و حنین و غیره با که مؤمنین با آنحضرت بودند سکنه شامل ایشان بود
 چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره و لیس

در افعال عقل صاحب نکرده بعد از تامل و نظر صائب و اگر کسی بگوید

خون او شد و بر میرالمؤمنین علیه السلام خروج کرد و مخالفت امر آبی
 نموده از خانه خود بیرون آمد و بصره رفت مردم را بچود دعوت
 کرد از جهت ریختن خون آنحضرت و استیصال ذریت و شپینه
 او و قتره چندی کرد که بمنو زفر آن بدین اسلام میرسد پس کسی که
 این بشهر چو وثوق بقول او میماند هرگاه حدیث از رسول الهی
 علیه السلام نقل کند چون بصحبت آن حکم نوان نمود و کی از او من آن
 بود در امور دینی که او و علی در دین الله تعالی کند مخصوص در جانی
 که جلب نفع از او گمان رود و حظه وافر از برای او باشد و دیگر آنکه گویم
 اگر ابو بکر را انفاق بود چنانچه نواصب مدعی آنند باید که بوجوب انفاق
 کرده باشد که آن معروف مشهور باشد مثل تصدق امیرالمؤمنین علیه
 السلام با کثرتی در حالتی که کوع چنانچه معلوم خاص و عامست و مثل
 نفع فرمودن آنحضرت در شب روز و مخفی و آشکارا چنانچه فرمود
 بر آن ماطع است و مثل تصدق او پیش از بخوی و مثل اطعام
 او بسبک و غیره چنانچه در سوره بیل اتی مفصلاً مذکور است

بک قول

پس چون خبر انفاق ابو بکر مشهور و معروف مثل انبیا نمیت معلوم شد
 که این خبر مخصوص دختر است که وضع نموده از زبان رسول الهی صلی الله
 علیه و آله و دیگر آنکه در طریق روایت این حدیث شعبی و امثال او است
 که تعصب ایشان از برای ابو بکر و عمر و عثمان مشهور و از برای ائمه
 جستن جلوت نبی امیر کذب ایشان معلومست پس رسید که این حدیث
 محض تمیاز است و دیگر آنکه حضرت امیر تقی شاه خرد داده باینکه خود توفی
 غنای پیغمبر صلی الله علیه و آله است در حاجت او را در دین و دنیا حاضر
 دفع نموده نه کسی دیگر چنانچه میفرماید الم یحکیم فیما فادی و وجد کک
صلاً فهدی و وجد کک عائلاً فاعلمی پس هرگاه جائز باشد که حضرت
 با وجود این محتاج نبوال مردم باشد هر آنکه جائز خواهد بود که حضرت
 در هدایت یافتن هم محتاج بغیر باشد بواسطه آنکه غنا و هدایت در
 سوره مرادف واقع شده اند و چون ثابت است که حضرت در هدایت
 یافتن محتاج بغیر الله تعالی نیست ثابت میشود که در دنیا هم محتاج بغیر
 الله تعالی نیست ثابت میشود که در دنیا هم محتاج بغیر الله تعالی نیست

مستجاب است در این کتاب

و دیگر آنکه در آن سرچیز حضرت امیر معاویة فرموده باید که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی اوفاضل باشند بر جمع خلق و آنچه
باید که بواسطه خلق نشود از ابی اوفاضل و ابی طالب پس او علی علیه
السلام و از زوجه خدیجه بنت خویلد رضی الله تعالی عنهما و ابوبکر
در آن خط و نصیحت چنانچه حضرت امیر معاویة می فرماید و ابی طالب
و ابی طالب تدارک فرمود که ایشان یکی بعد از دیگری آنحضرت
را تربیت کردند و آوری نمودند در قبیله که طفل بود و بعد از طفولیت
ابو طالب و پسر او حضرتش را از دست نمودند و شراعت را از او گرفتند
کردند و او را حضرت امیر معاویة گردانیدند مال ابی اوفاضل ملک
عرب صاحب مال بودند و زوجه او خدیجه بنت خویلد رضی الله
عنها و بر جمع اهل علم معلومست که خدیجه را مال در چهره تربیت نمودند
از ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف
و ابی عقیق بن جراح و غیر ایشان را در آنها دخلی نبود و همچنین
در آنها تربیت ایشان نمودند بلکه تربیت ایشان فقرا بودند و حضرت

القرآن

امیر معاویة بر بنی خود صلی الله علیه و آله ایشان تراغی کرد و ایندو گمراه بود و بنی
همدست یافتند همه ایشان ذلیل بودند و بتبعیت بنی غیر خود صاحب
حکم گردیدند و اگر بعضی از جماعت پیش از اسلام بسبب قتال مالی
بهم رسانیده باشند یا بجهت سید شرفی داشته باشند که هیچکس
از قضا آنها را و آنان را که از تواریخ و احادیث اطلاق نموده اند
در فقر ابوبکر در زمان جاهلیت و اسلام و در ذاتی بود و در میان قبایل
قریش و ظهور رسالت او در میان همه ایشان و اگر او را انقدر وسعت
می بود که بر رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق کند و نفع با او برسد
چنانچه جمال میگوید میگوید با بیستی که پدرش را از جبار مایه علیه
بن جده عان خلاص سازد و خود خیاطی در زمان اسلام و در جنت
معلمی اطفال کند پس ازین گفته ظاهر میگوید که این قول از صلوات
نویسند نمیگوید که او بر رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق نمود و
بر آنست بر کذب ایشان که رسول الله صلی الله علیه و آله او را بیع
نموده بسبب انفاق و دیگر آنکه اگر ابوبکر را انفاق می بود چنانچه

تاریخ جامع و آسان

این مجال میگویند بایستی که قرآن مجید از هیچ ادعای نباشد چنانچه در هیچ
 اتفاق کسانی که اتفاق میگردد اند در قرآن هست یا احادیث متواتره
 بر آن مطلق باشد پس ظاهر شد که اگر هم اتفاق بود الله تعالی نبوده بلکه
 از ریای بوده و اتفاق بود و الا معقول نیست که قرآن خدا از هیچ عطا و اتفاق
 اندک نیست و دیگر میگویم که کافضل تمیزند آنچه صحابا در عهد رسول الله صلی
 علیه و آله اتفاق میگرددند و در وجود آن معلوم بوده مثل سلاح و اسب
 و موت بر جهاد و اتفاق فقرا و مسلمان و مواسات مهاجرین
 و غیر ذلک و پیغمبر صلی الله علیه و آله هرگز از ایشان طمع نکرد و از برای
 اهل و عیلت خود از ایشان التماسی نفرمود و حرام کرد ایند خدمت
 تعالی بر آنحضرت و اهلش صدقات را و از همه است ساقط کرد و از
 اجور سالت را و نصب کرد از برای ایشان حج و قیامت را از
 آن که ایشان را با عمل صالح دعوت کنند و بملطف خود ایشان را
 از مملکات نگاه داشتند از نور خود ایشان را از ظلمات خواجه
 فرموده آنحضرت بر ما بعد از جمیع خلق بود از دنیا و زینت دنیا و پیغمبر

این

آنچه در دست داشت از میراث آبا می نمود و آنچه در دست استقراری تقاض
 او کرد و ایند بجز از خایم و انفال و غیر ذلک بفقرا و مساکین اصحاب میداد
 تا آنکه قدری قرض بهم رسانید که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات
 آنحضرت و آنرا محمد پس بنا بر آنها کفایه و جعلی رسانید که ابو بکر با آن در اتفاق
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله که پیش از آنچه نوبت کور دل جاهل تو عا
 میمانند و دیگر آنکه آنچه نوبت عوی میمانند از جهت اتفاق ابو بکر در آن
 اختلاف نموده از نسبت که ابو بکر بلال بن حماره را از صاحبانش خریدند و
 که ایشان او را عذاب میکردند تا او را بکفر برگزاندند و این هم از جمله
 دعوائی جلای ایشانست که عارضیت از دلیل و اصل این حکم است
 بعایشه و پیش ازین ما احوال عایشه را ظاهر و مبین ساختیم بخوبی که اجتماع
 تنگتر از آن نیست و بر تقدیر تسلیم حجت این هم میگویم که بلال را از مولی
 او خریدن لازم ندارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را مع کند باینکه در
 از مال او منتفع شده باشد و او حضرتش را از مال خود اتفاق کرده باشد
 زیرا بلال فرزند و برادر و پدرا آنحضرت نبود و خویشاوندی با آنحضرت

بیت بیات و آیل بیات

مذاشت و در نسب با آنحضرت شریک بود ما اینکار لازم آید که خلاص کن
 او از عذاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بخوی از آنجا نافع باشد که بگوید ما را
 نفع نرسد آنچه مالی مثل مال ابوبکر و بلال مخصوص آنحضرت است بود بخوی که از
 سایر مسلمانان ممتاز باشد و اگر بلال را خریدن نفع در میان کل امت
 زیرا ازین فهمیده میشود که ایمان خدیجه پیش از او بوده **فصل سب و عجم**
 در ذکر جواب شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المفسر رضی الله تعالی عنده
 استدلال نوحی با رحمت امامت ابوبکر از حدیثی که بر پیغمبر از پیغمبر
 صلی الله علیه و آله روایت میکند که آنحضرت فرموده **اقدموا بالذین**
بعیدی ابی بکر و عمری گویند که این حدیث نص صریح رحمت امامت
 ایشان زیرا واجب گردانیده بر امت فحوظ طاعت ایشان را در این حدیث
 طهارت ایشان فهمیده میشود که آنچه کرده اند بر صورت تقدیم که بر
 امیر المؤمنین علیه السلام کرده اند خطایست جناب شیخ اعلی الله در جبهه
 در جواب ایشان فرموده که این حدیث موضوع فضل در سندش
 مشهور است و تناقض در معنی این حدیث ظاهر و همو است و آنچه این

بران

بران حضرت است برناظر معبر معلومست اما اصل در اسنادش بواسطه
 نیست که از عبد الملک بن عیبه و او از ربع بن جاس و بعد از او دیگر تریقی
 بن یان و دیگر تریقی بن عیبه بن الخطاب اسناد میدهند تا عبد الملک
 بن عیبه او یکی از اصحاب است که با امیر المؤمنین علیه السلام مجامع کرده و از بنی
 شامست و مشهور است بنصب عدوت آنحضرت و عترت او علیهم السلام
 و همیشه بی سطره نوش اند و تقریب بنی امیه اخبار بدروغ از پیغمبر صلی الله علیه
 و آله در مدح ابوبکر و عمر و حسن امیر المؤمنین علیه السلام روایت میکند تا آنکه
 منصب قضایا دادند و در قضایا رشوه میکردند و چون عدوان حکم
 میکرد و پیوسته متظاهر بوفسوق و فحش و با زنان غیر عفتی میگردانیدند
 آنکه ولید بن سیرع با خاهر فحش حاضر نمود در مال و عمارت و در سرای زن میگرد
 بود و او جانب خاهر را گرفته بود ولید حکم باطل که قطع آنکه خاهر او دخل کند و آن
 بر مردم ظاهر شد رسوا شد تا آنکه بنزد امیر المؤمنین علیه السلام او درین باب
 شعر گفت **راقم او راق** گویند که جناب شیخ رضی الله عنه شعر را بگوید
 فرمود بعد از آن نیز در ابطال این حدیث کلام را بطبع خطیبی داده مکن چون

بیت بیات و این سخن

نسخه که بدست افتاده بود از حد زیاده سقیم بود و از آن نسخه پیش ازین که
 درین مقام نقل شد بیرون نیتوانست آورد لکن این ضعیف آنچه در
 الباطل این حدیث حجت قاطع است مذکور میسازد تا کسی را شکی نماند
 اگر چه آنچه جناب شیخ اعلی الله در تجرید او فرموده که این حدیث از حدیث
 بن عمریه مرویست در موضوع چون این حدیث بس است و دیگر صحیح
 نیست بیط کلام و ایراد حج در الباطل آن زیر معلوم و چنین است که حدیثی
 را که این قسم مردی که جناب شیخ قدری توصیف او نمود در او نیست
 در نظر بنویسمند که تعصب ابو بکر و عمر و سایر اعراف و عداوت و عنترت
 ظاهر چشم دلش را کور کرده باشد اعتبار نمی نماید چه جای آنکه آنرا در حدیث
 که حضرت ائمه اعدا و اهدس با آن خواهند که ملاقات کنند حجت سازند
 حجت سازند خصوص در مقام مجادل با خصم پس اولاً میگویم که اگر این حدیث
 صحیح باشد العیاذ بالله در قول معمر بن صلی الله علیه و آله تناقض لازم می
 آید زیرا آنچه ازین حدیث مستفاد میشود آنست که بر همه است خواهد
 اهل بیت و عنترت معمر بنی امیه علیهم و خواه غیر ایشان هر کس که با حضرت

ایمان

ایمان آورده و جب گردانیده باشند که اقتضای ابو بکر و عمر بکنند و چیزی
 نباشد تخلف از ایشان در حال آنکه حدیث مثل اهل بی مثل کسی است
 سینه بیخ من شکست بجانها من تخلف عنما عرف دولت
 در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن زمان دولت
 دار و بر اینکه بر همه است خواهد ابو بکر و عمر و خواه غیر ایشان و در حدیث
 شکست با اهل بیت و تخلف از ایشان موجب هلاکت بشد و تناقض
 در کلام آن سرور از جهت عصمت از جهت می بودن کلام حضرت
 چنانچه آیه و ما ینتظرن من الکوی ان هو الا وحی نوحی بر آن دولت
 دارد و محالست پس باید که یکی ازین دو حدیث که حکمتان نقیض
 یکدیگر است کذب فتری باشد حدیث مثل اهل بی الخ کذب
 و اقتری چون کفایت نمود دارد زیرا همه است بر صحت آن اتفاق
 دارند و کسی در آن شک نکرده حتی آنکه حدیث و جوب اقتضای ابو بکر
 و عمر را حجت نموده اعراف بصحت این حدیث کرده اند پس این حدیث
 کرده اند پس این نوبت قد حکم الله لعلک که از مثل عبد الملک نیزه
 مرویست کذب و اقتری بر رسول الله صلی الله علیه و آله باشد

بناشد تخلف از ایشان

و هو المطلوب ههنا و دیگر آنکه حدیث اتنی تارک فیما الشقیقین کتاب است
 و تخریج اهل سنتی قانع است با آن بقیه قاضی یروا علی الخوض که آن نیز
 مستفیض علیه کل است است سانی این حدیث است زیرا همه است
 مکلفند باین که تسک بقرآن بچیز و قرآن هر گاه با عزت بجزارتان
 جلالت شود باید که اقتدا بقرآن کنند معنی قرآن از ایشان استفاده نماید
 زیرا ازین حدیث آنچه فهمیده میشود عزت است که معنی قرآن با عزت باشد
 و از هم جلالتشوند تا لب جوض که با حضرت صلی الله علیه و آله وارد شوند
 نه صورت و نقوش کتابی قرآن زیرا صورت و نقوش کتابی قرآن
 خصوصیتی بقرآن ندارد بلکه با همه همفاد و سه فرقی که یکی از ایشان
 ناجی و باقی نالک اند پیشتر پس بر همه است خواه ابو بکر و خواه
 غیر ایشان و حسب ائمه القبرت تا آنچه ایشان از قرآن با ایشان
 اعلی فرمایند فرمایند و با حکام اعلی مطلع گردند و حضرت است تعالی
 بآن طریق که از عزت فر فر گرفته اند عبادت و پرستش نمایند و این معنی
 که از برای حدیث مستفیض علیه قسیم برهان قاطع است بر کذب و فحری

بودن حدیث نواصب کورول کدون جاهل و الا تناقض در کلام
 پیغمبر صلی الله علیه و آله لازم می آید و آن محالست چنانچه پیش ازین گفتیم
 و دیگر آنکه ابو بکر و عمر اگر چه در غضب خلافت مصرف نمودن آن از اهلش
 مستفیض بودند لکن در اکثر احکام رای ایشان تلف و نقیض هم بود چنانچه
 بر منبتش ظاهر است پس اگر این حدیث صحیح باشد و کذب و فحری نباشد
 لازم می آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل تحقیقین را بر است خود واجب
 کرد اینده باشد و این هم محالست و دیگر این حدیث صحیح نبود و از
 پیغمبر صلی الله علیه و آله سر زده بود باینکه در سینه نبی ساعده از جهت
 غضب خلافت باین حدیث مستند شوند زیرا هر گاه نواصب این
 حدیث را از جهت صحت امامت ابو بکر و کتب است نامه مبارک خود
 مذکور توانند ساخت ابو بکر در ایراد آن از جهت احتجاج اولی است
 بود و دیگر میگویند که از جهت چنانچه نواصب کورول در مقام استدلال
 بر صحت امامت او گاه مستند با جماعتی که فصل ندارد و گاه مستند
 ببیعت عمر و چند خلف دیگر مثل او میشوند و باین حدیث تنها استدلال

بنا بر اینست که این حدیث صحیح است

نمیباشد زیرا بعد از اثبات صحت این حدیث امامت ابو بکر و عمر
 ثابت میگردد و اجماع بجزری دیگر نیست پس ازینها همه که گفته شد
 ظاهر بود میگردد که این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه
 ساخته و پرداخته اعداء الله و رسول و اهل بیت رسول است چنانچه
 حدیث اصحابی کاتبی با تمام اقتضای اهداییم ساخته و پرداخته
 ایشانست و همچنین سایر احادیث و اخباری که از رسول الله صلی
 الله علیه و آله در مدح ایشان ذکر میکنند و همچنین ایاتی را هم که در شان
 ایشان روایت میکنند که نازل گردیده و وجه نزول آن نقل کنند
 محض قری است و درین شک نیست و آنچه در کتاب العیالین
 علی بن ائمه و توفیق در ذکر جواب حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان
 المصنف در کتابها غیر کسی را که از این یا ایها الذین آمنوا القوا الله
 و کونوا مع الصالحین سوال نمود چنانچه در فضول سید اجل فضل
 سید رضی رضی الله تعالی عنده مذکور است و آن چنین است که در وقت
 از اوقات شخصی از جناب شیخ پرسید که این آیه در شان کما نزل شد

جناب شیخ فرمود که در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و حکم
 آیه جاریست در امر ذریت او علیه السلام و درین احادیث بسیار واقع
 شده و مع بنیاد دلیل هم بر صحت این قول دلالت دارد و آن اینست
 که حضرت الله تعالی و تقدس مؤمنین را دعوت فرموده با تبعاص صادقین
 درین آیه و چون با ایشان در اوجیست که منادی غیر منادی آیه
 باشد بواسطه آنکه محالست که انسان را دعوت کنند که با خود باشد
 و تبعیت نخورد پس بنا برین صادقین را چنانی که حضرت الله تعالی
 مؤمنین را بسوی ایشان دعوت فرموده یا همه صادقانند یا بعض
 صادقان و محالست که کل صادقان مراد باشد چنانچه گفته پس بگناه
 بعض صادقین مراد باشد یا آنست که آن بعض صادقین معین و معلومند
 که الف لام الف لام عهد فارسی باشد یا غیر معین و غیر معلومند که
 معین و معلوم باشند باید که البته اختلاف در ایشان نباشد و با کبریا
 با ستمهای ایشان دارد شده باشد و اشاره بسوی ایشان
 کرده باشند و آنان که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله که منی طبعی

بیت جناب شیخ

ایش را با شما هم و ضرورتی بهم دانسته باشند و ایشان مستند
 آنان که ما دعوی می‌نامیم که آیه در شان ایشان نازل شد زیرا که
 از فرق اسلامی غیر بعضی معنوی که گویند آیه در شان ایشان نازل
 شده نیست و اگر آن بعضی معنوی معلوم نیست باید که آیه ایشان را معلوم
 سازند تا از غیر کسی مدعی این مقام باشند متاثر شوند و الا از خلق
 حجت بر خرد و تکلیف با تابع ایشان ساقط می‌گردد پس ازین بیان
 ثابت شد که آیه در شان آنان که ما می‌گوییم نازل شده و ازین
 هم عصمت و طهارت ایشان ثابت میشود زیرا حکم با تابع ایشان
 مطلق واقع شده و عصمت مستلزم نص است بر صاحب عصمت
 زیرا نسبت فغی و مخالفین با هرگاه متحقق اند در نفی عصمت و نص
 که دعوی نمایند که آیه در شان ایشان نازل شد پس باید که آیه
 علیه السلام مراد باشند زیرا حق در این است میان ما و غیر ما باید
 قرآن هم دلالت دارد بر این که ما می‌گوییم و آن نسبت که حضرت
 است سجان می‌فرماید کس آبر آن تو بود و جویم قبل المشرق و المشرق

وای

و کس آبر من امن بایته و الیوم لا خیر و الملائکه و الکتاب و النبیین
 و اتی المال علی حبه ذوی القربی و ایتامی و المساکین و ابن
 السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و اتی الزکوة و
 المؤمنون بعد هم اذا عاهدوا و اتصا برین فی الباساء و الضراء و حین
 الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون پس درین آیه
 حضرت استماع این خصال را جمع نموده و شهادت داده و بعد از آن
 کسی که سبب این خصال باشد علی الاطلاق پس از آنرا ولی و این که اول
 ایراد نمی‌شود فهمیده میشود که باید تعین نمود صاحبان این خصال را که به استماع
 این خصال در اصدق توان گفت علی الاطلاق و در میان اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و آله کسی که سبب این خصال باشد نسبت کرار المؤمنین
 علیه السلام پس نسبت که از آیه حضرت مراد باشد و هر با تابع او شده
 باشد و با او باید بود چیزی که دین تقاضای آن میکند و اینکه نسبت
 سبب این خصال است بواسطه آنست در اول آیه ایمان حضرت است
 سبب آنه مذکور است و آنحضرت اول کسی است از مردان که ایمان حضرت است

بیت جنان

تعالی آورد و دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله را اجابت نمود چنانچه
 اخبار و احادیث متواتره بر این دلالت دارد یکی آنکه حضرت رسول
 الله صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام گفت ترا بزوجه خود گمبی که از همه
 در اسلام مقدم است و از همه علم او بیشتر است یکی دیگر امیر المؤمنین
 علیه السلام فرمود من نبیره خدا و برادر رسول ام و این را نکویید پس
 از من و بعد از من هر دو نوع گوی منقرض نماز کردم پس از همه هفت سال
 و دیگر حضرتش فرموده که آنکی من قرار ندادم که کسی شش از من تملک عبادت
 کرده باشد و دیگر آنکه چون رسید با حضرت که خواجه نسبت با حضرت
 قول منکر گرفته اند فرمود که آیا میگویند که علی دروغ میگوید یا من دروغ
 بگویم یا بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من قول کسی ام که او را عبادت
 کردم یا بر رسول الله دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که با او ایمان
 آوردم و تصدیق و نصرت او نمودم یکی دیگر قول حضرت امام حسن علیه
 السلام است در صبح آن شبی که امیر المؤمنین علیه السلام وفات کرده بود
 که هشت کسی وفات کرده که از اولی کسی بر او سبقت گرفتند از جن

بی ادب

که با و زسد و غیره فلک تا بطول الحکم بگردد و دیگر بعد از ایمان حضرت است
 تعالی در آیه و آیتها الماعلی خذ ذوی القربی و الیتیمی و المساکین و ابن السبیل
 و المسائلین و فی القرب صدق مذکور است و این عمل را مادر آنحضرت
 مشاهده نمودیم چنانچه قرآن بر آن ناطقست و اخبار و احادیث متواتره
 نیز بر آن دلالت دارد مفصلاً چنانچه حضرت امیر علیه السلام میفرماید و یطعمون
 الطعام علی حبیب مسکیناً و یتیماً و اسیراً و جمع روایات خاصه و عامه متفق
 باین که آیه بیکه کل سوره در شان آنحضرت و زن او فاطمه علیها السلام
 و دو فرزند او حسین علیهما السلام شرف نزول یافته و دیگر میفرماید
 الذین یفقهون اموالکم باللیل و النهار سراً و علانیه فلیأثموا و یخسروا
 فلما خوف علیهم و لا یخفون و هو حدیث ناطق است باین که آیه نیز در شان
 حضرتش نازل گردیده و دیگر خلافت نبوت درین که آنحضرت صلوات الله
 علیه از که خود نبی بسیاری که احصا نتوان کرد از او فرمود و زمینهای
 بسیاری که آنحضرت بدست خود اعیان فرموده بود وقف کرد و دیگر در آی
 بعد ازین خصال مذکور است و اقام الصلوة و اتی الزکوة درین هم آن

بیت نبوت و اول جن

سرور اوست بدلات قول حضرت ارفعالی انما ولیکم الله ورسوله
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة ویمسکون
حیاض الفلأق واریضون انما کما ودر حال رکوع زکوة داد پس بگردین
آیه مذکور است مطابق است بچند آیه سابقه تعداد شش بعد از آن
در آیه مذکور است والمؤمنون بعد هم اذ اعانوا واهدین ظاہر معنیست
که بیچینک از صحابه نبود که نقص عمدت کند مگر آنحضرت صلوات الله علیه
ممكن بنیت کسی را که بگوید آنحضرت نقص عمدی بار رسول الله صلی الله علیه
وآله کرده باشد در حضرت آنحضرت یا مواسات یا پس این صفت
مخصوص حضرتش باشد و دیگر حضرت ارفعالی در آیه فرموده والصابرین فی
البأساء و الفراء و حین الناس و این ظاهر است که کسی صبر بر رسول
الله صلی الله علیه و آله در شد ندیکر و غیر امیر المؤمنین عیادت هم نیز باقی
دوست و دشمن هرگز از چنان پشت نکردند و از هجومی که سخت
پسین بر گاه خصال مذکور در آنحضرت کامل باشد و حضرت ارفعالی
در آخر آیه فرموده اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون

پس بگوئی

پس صادقین که حضرت ارفعالی از فرموده تابع ایشان آنحضرت باشد
و بواسطه تعظیم و تشریف آنحضرت بلفظ جمع آمده زیرا عرب بلفظ جمع را
در مقام تعظیم و تشریف بواحد استعمال مینمایند و اگر بگویم که مرا از صدیقین
که لفظ جمع است امیر المؤمنین و ذریت طاهرین اوست متوجه است زیرا
اگر چه آنحضرت مخصوص است بیکر اما که آیه جار بیت در سایر ائمه علیهم السلام
چنانچه گذشت شروحات اتم و اوراق گوید که این تحقیق جناب شیخ علی
الرفعالی مقام لایق است که با قلم نور در جبهه خود نوشته شود که آنست
تعالی سعید فصل سی و نهم در ذکر سوال ابو حنیفه از حضرت امام همام
ابو الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام و جواب حضرتش او را چنانچه رسید
اجل سید رضی رضی الله تعالی عنده در فضول ایراد فرموده و آن نسبت است که سید
از میخدا علیه السلام در حقه روایت نموده که ابو حنیفه گفت روزی در مدینه نزل
مبارک حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه
داخل شدیم بعد از ملازمت آنحضرت در وقت بیرون آمدن چون
بزرگوار رسیدیم دیدم که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در آن وقت

بیت بیست و نهم

طفل بود و هیل نشسته بود پس من گفتم با او که ای پسر کسی که غریب باشد
 و حدیث نخواهد پسندد در جا بکند و چون من این سوال از او کردم من
 نظر کرده گفتم یا شیخ از کما رخصتا و زیر درختهای میوه دارد قافلند
 کاهها و در خانهها و سر راهها و سبزهها جناب کن و آنکه دامن بالا کن و بر یک
 حدیث کن ابو حنیفه گفته که چون من از آن حضرت این جواب شنیدم در دم
 قول عظیم نمودم که بار از او پرسیدم و گفتم فدای تو شوم فاعل معصیت
 پس نظر کردم من طرف نظر کردنی و گفتم ای شیخ بنشین تا من از تو پرس
 من در برابر او نشستم گفتم فاعل معصیت یا بنده است یا که حضرت این
 باشد زیرا حضرتش عدل و انصاف است از آن که بر بنده کان ظلم کند
 و بر آنچه نموده اند عذاب کند این هم جایز نیست که از هر دو باشد زیرا
 درین صورت حضرتش شریک بنده خواهد بود و آن فعل معصیت
 از بنده شها باشد پس برو وقع میشود و بر او متوجه میشود یعنی از جهت
 او حقیقت ثواب و عقاب و جلالت بجهت او و در رخ ابو حنیفه گفتم
 که چون این کلام از آن حضرت شنیدم گفتم در آن بعضیها بعضی را میباید

کرد

کرد فضول سید رضی است تعالی بعد از نقل این حکایت شعری بمجلس ۱۰
 معجز نظام حضرت امام عمام علیه السلام اول نمود که در اینجا نیز گویا شود

<p>را صدی ملت حاصل حسن با تمها طایفه سرسخت در هر چه از اینها فی سطر اللوم عتقا حسن شایجا بن درین تنگنای سادط میوه است از اینها ما سورت حضرت امین لایحیها جز که با لایحی میوه از اینها است در اینها و سبت فمال الذین سبت جائیحا که هر سبت سبت کما مکرر کنه با</p>	<p>مستعمل افعال الاتی ندم بها خا ازیب و ما لیسب با ما لیسب اما تقر و ما رنا یصعبنا یا نبتیک بر نبت نعت در آن انها او کان نیکنا فحیفا یا نبت نعت نعت و آن کنه من حق نعت او لم یکن لایحی فی جنایحا کوزت حضرت الی را در کرد در ما</p>
---	---

فصل سی و دوم در ذکر مکالمه فضال بن حسن بن فضال کوفی ابو حنیفه
 دستلال مفید حراته بر ظلم ابوبکر و عمر حضرت فاطمه علیها السلام در فضول
 سید اجل اعلم سید مرتضی خراسانی علیه مسطور است که روزی فضال با یکی
 از اصحاب خود از مدرس ابو حنیفه میگذشت دید که ابو حنیفه در میان جمع کثیری
 نشسته افاده میکند فضال برین خود گفت من از اینجا بروم تا ابو حنیفه را
 خجل سازم فرقیس باو گفت تو ابو حنیفه را میدانی که در حجت و ایراد حجت
 چونست مبادا حق تو را ایراد حجت برساند فضال گفت کار از این برون
 چه حجت تو اندک بود که او بن ایراد کند پس متوجه مجلس ابو حنیفه شد و لام کرد

بسم الله الرحمن الرحیم

ابوجنیفہ و ہر کہ در مجلس او بی جواب سلام گفتند پس ابوجنیفہ خطاب نمود
 گفت یا باجنیف من برادری دارم و او میگوید بہترین مردم بعد از رسول
 صلی اللہ علیہ و آلہ علیہ بنی طالب است و من میگویم ابو بکر است بعد از تو
 قول تو صحت ابوجنیفہ میسر در پیش آنگذردہ اگر گفت ای مرد فخر و جلالت
 تھو پیش ازین می باشد کہ ایشان با رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ علیہ در یکجا
 مدفونند کلام تجر بر بزرگی ایشان واضح تر ازین می تواند بود و فقال گفت
 من ہم ہوا و این را کفتم در جواب من گفت الرضا ز رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ و آلہ علیہ بود و فن ایشان در موضعی کہ ایش ترا در ان حقی نباشد
 طلست ابوجنیفہ میسر در پیش آنگذردہ بعد از ان گفت باعتبار حق
 و خزان ایشان عائشہ و حفصہ در آنجا مدفون شد و فقال گفت
 ہمین قول ترا من با و کفتم در جواب گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 علیہ و آلہ علیہ داشت ہر یک از و خزان ایشان را نہ یک بہشت یک میسرید
 و ان کیو جب در کیو جب شہ چون در زیادہ از حق و خزان خود
 مدفون شد و این نسبت مکر ظلم و دیگر گفت چونست کہ عائشہ و حفصہ را

بہشت

میراث از ان سرور میرسد و فاطمہ و خرا حضرت را منع از میراث کردند
 پس ابوجنیفہ با حجاب فخر خطاب گفت اورا دور کنی کہ او را است
 و برادری ندارد و دروغ میگوید اما استدلال حضرت شیخ اجل قرظین
 محمد بن النعمان المصنف علی اللہ تعالی در جہ بر ظلم شیخین و امامین بنو صہ بکثرت
 فاطمہ علیہا السلام در منع او از فدک و از آنحضرت شاہد طلبید چنانچہ
 در فضول علم الھدی و حرراتہ عنہ مذکور است بہت کہ حضرت شیخ در مقام
 استدلال بر بنو صہ فرمود اجماع بہت منعقد است بر عصمت حضرت
 فاطمہ علیہا السلام و ہم برین اجماع است کہ اگر جمعی بر آنحضرت ایضا کہ
 موجب حدیث شہادت بہند البتہ شہادت ایشان دلیل و باید
 کہ بہت تکریب ایشان کنند و ہم باید کہ ایش ترا عقوبت کند بر دلیل
 یکی انکہ حضرت اللہ تعالی میفرماید انما یرید اللہ لیتذہب عنکم الذریر
 اہل البیت و لیطہرکم تطہیرا و خلافی نیست درین کہ حضرت فاطمہ
 علیہا السلام در اہل ابن آبیہ داخل بود و این ثابت شد کہ ذناب
 رجب از اہل بیت عبارت از عصمت ایشان نیست دوم انکہ

بہشت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده من اذا فاطمة فقد اذاني ومن
 اذاني فقد اذی الله عز وجل پس اگر حضرت فاطمه علیها السلام معصوم
 نبود از خطا و زلل بر آید جایز نیست آنچه وقوع هر ی از آنحضرت که خوب
 اذی او باشد و خوب اذی آنحضرت دلیل خوب است بجز اذای
 رسول الله صلی الله علیه و آله و نبایرین جایز نیست بجز اذای
 حضرت الله تعالی و این باتفاق باطل است پس صد و هری که خوب
 اذی حضرت فاطمه باشد از حضرت فاطمه علیها السلام جایز نباشد
 و این نیست که عصمت و هرگاه عصمت آنحضرت ثابت باشد و عصمت
 قبول قول و دعوی او و اجتناب بشا همد نیست زیرا شاهد در صورتی خود را
 که تکبر بر باطل تواند بود و کذب بر او جایز باشد تا مردم بر مال بگردند
 بجا طمع نکنند لهذا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله شایسته بود بر نامه او که کسی
 با آنحضرت دعوی میکرد و ختمین نامشیت هادت و آنحضرت زود پرسید
 که از کجا دانستی که این نامه از منست خرم که گفت آنکه میگوید که تو رسول الله
 و معصوم و کذب بر تو جایز نیست پس آنحضرت شهادت او را بجای شهادت

و شایسته گفت پس ازین می رسد که هرگاه مدعی معصوم و کذب بر او جایز
 نباشد بر دعوی او و نیز طلب نباید نمود و طلب نمودن ظلم است پس
 که حضرت فاطمه را از تحش منع کرد و از و شایسته طلب ظالم است پس
 و ایدای خداوند عالمیان و رسول او کرده ملعون باشد بدلیل قول
 حضرت الله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
 و الآخرة و اعد لهم عذابا نهیاً **فصل سی و بیستم** در ذکر جواب هشتمین
 رضی الله تعالی عنهما سیامی را که از معنی حدیثی پرسید چنانچه در فضول سید
 اجل سید مرتضی اعلی الله در جبهه سطور است آن چنین است که سیامی از
 هشتم پرسید از معنی حدیثی که در میان عامه از حضرت امیر المؤمنین علی
 علیه السلام است چنانچه روایت میکند که در روز فوت عمر بن الخطاب علیه
 السلام چون چشم آنحضرت تابوت عرافت و فرموده گوید و ان القی الله تعالی
 بصیفة هذا النبی و در حدیث دیگر مذکور است که آنحضرت فرمود
 انی لا رجوان الله تعالی بصیفة هذا النبی **رقم اول و دوم** این حدیث
 عبارت اول آن معنی دارد که من دوست میدارم که ملاقات کنم خدای تعالی

بصیفة هذا النبی

را بصیحه این سخن در باب توبت و عبارت دوم معنی همانست که بجای
 دوست میدارم که در اول حدیث جادارم هست حاصل کلام این
 هشام علیه الرحمه باین اول گفت که این حدیث ثابت نیست زیرا که
 معروف نیست از وظایف نیست که قصه خوانمان این حدیث را وضع کرده باشند
 و ثانیاً گفت بر تقدیر ثبوت حدیث معنی آن این خواهد بود که صحیفه که
 عمر ابو بکر و غیره بن ثابت و سالم مولای ابو ذریف و ابو عیوب بن جراح
 با هم اتفاق نموده باشند که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا
 رحلت فرماید ایشان اهل بیت او را از میراث او منع کنند و حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام را نگذارند که متوکی خلافت شود و چون عمر بن
 ابی سلمه مرده کرده ایشان بجای آن صحیفه در نزد او بجا آوردند که ثابت
 کنن دوست میدارم یا جادارم که حضرت استقامت را ملاقات کنم
 و بآن صحیفه با عمر حاضر بودم و بر او بفرمودن آن صحیفه حجت بکرم و هشام
 رضی الله تعالی عنده ازین تاویل شاهدی که دلیل این قول تواند بود
 ایراد فرموده گفت دلیل بر این نیست که عامه روایت کرده اند که صحیفه

بمنبر

بمنبر صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود و کار برابر ابو بکر قرار گرفت
 ابی بن کعب سجده فرمود که بختی که اهل مسجد تمام شدند گفت
 البته سزاگ شدند اهل عقده و برایشان تا نصف ندارم بلکه تا سقین
 بر آنجا هست که از فضل ایشان بگذرالت می آید جمع گفتند ای حساب
 رسول که سینه ایشان که اهل عقده اند و عقدا ایشان بر چه تپه است و
 ابی بن کعب گفت قومی با هم عقده بستند که بعد از فوت رسول الله
 صلی الله علیه و آله اهل او را چیزی از میراث او ندهند و ایشان را در جاهای
 نشاند اما و الله که اگر من تا روز جمعه نزنه با نام ایشان نزد مقامی ببارم
 که بر همه مردم هرایشان ظاهر کردد و او تا جمعه نزنه **فصل سی**
چهارم در ذکر تحقیق شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المصنف در حدیث
 عن حدیث طبر را در جواب سائلی که از فضیلت امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه و آله سؤال نمود چنانچه در فضول حضرت سید اجل سید نصر اعلی
 در مقام مسطور و مذکور است و آن آنست که در مجلس شریف
 ابوالحسن محمد بن القاسم العلوی الحمیری مروی از اهل تسنن از حضرت

بمنبر صلی الله علیه و آله

شیخ رضی الله تعالی عنہ پرسید کہ دلیل صحبت بر این کہ میر المؤمنین علی
 بن ابی طالب علیه السلام افضل است از کل صحابہ حضرت شیخ
 در جواب فرمود کہ دلیل برین قول پیغمبر است کہ فرموده اللہ لعلی
 باحبت خلقک الیک یا کل منی من هذا الطایرہ پس حضرت
 امیر المؤمنین علیہ السلام آمد و بان حضرت از ان مرغ بریان خورد
 و این ثابت شدہ کہ دسترین خلق در نزد حضرت امیر تقی است
 کہ ثواب و عظیمتر از جمیع خلق باشد در نزد اللہ تعالی و ثواب آنس
 عظیمتر است کہ علمای اشراف و عبادت او بیشتر از جمیع خلق باشد
 و این بر نان قاطعت برین کہ آنحضرت از همه خلق افضل است
 سوای حضرت پیغمبر چون سخن حضرت شیخ بان مقام رسید سایل
 گفت چه دلیل دلالت میکند بر صحت این حدیث و حال آنکہ ناقل
 این حدیث آنس بن مالک است و بس و خبر او احجت نمیشد
 حضرت شیخ در جواب فرمود کہ اگر چہ این حدیث خبر واحد است
 و غیر انس نقل نموده لکن ہمہ امت این حدیث را قبول کرده اند و

برانی

برانس انکار کرده و کسی این حدیث را در نموده پس بنا برین صحاح
 اجماع بر صحیحش واقع شده و بنا برین برانست با آنکہ تواتر مذکور است
 کہ حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام باین حدیث بر صحابہ اجماع فرمود
 انشدکم اللہ من کل احد قال لدر رسول اللہ اللکم انتمی باحبت خلقک
 الیک یا کل منی من هذا الطایر فجاہ احد غیری و ہمہ لیت ان کفند
 اللکم لا و آنحضرت فرمود اللکم انشدکم اللہ من صحابہ این را از آنحضرت
 قبول کردند و بیچیک الحار کرد با آنکہ امیر المؤمنین علیہ السلام جان نیت
 کہ بروغ اجماع کند خصوص در صورتی کہ از جهت توصل بر تبت
 و خلافت کہ اعلای مرتبت با قوم در مقام نماز عید
 ظاهر نیست کہ با مقام مقصود اختصار لفظ یا آنکہ سایل را بر تبتش ازین
 بنوده کہ حضرت شیخ رفر ارتقا فر از جهت افضلیت آنحضرت صلوات
 اللہ علیہ بر جمیع صحابہ مذکور یک حدیث اختصار فرموده و الا دلالت
 حضرت اسد اللہ الغالب صلوات اللہ علیہ و علی اولادہ اطہارین
 المعصومین از آیات و احادیث غیر نازیده از آنست کہ حد و نہایت

بصحت حدیث

داشته باشد چه چیز بر متبع ظاهر و هویدا است را تم اوراق کو بر
 که بعد از آشنایان و شیخ باین حکایت سائل گفت مسلم و شیخ هر دو را
فصل سی و پنجم در ذکر جواب حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن انعمانی
 المفید رضی الله تعالی عنهما در جواب سئوالی که از او پرسیدند حضرت
 بقیه الله صلوات الله علیه علی ابائه اطهرین المعصومین سئوال کرده بوده
 و آن نسبت که حضرت شیخ نور الله تعالی عنهما فرموده که در وقتی از اوقات
 علی از معرکه که در نهایت حدیث و در مذبح فقه در کمال مدین بود مرا
 مخاطب داشته گفت سئوالی دارم از تو و از آن جمع کثیری که ازین
 شیعه امامیه بودند و خراسان و فارس و عراق سئوال کردم و بچگونگی
 جواب شافی بمن بگفتند که میفرمائی سئوال کنم حضرت شیخ فرموده کن
 کفتم سئوال کن هر چه در خاطر داری که توفیق الله تعالی آنرا جواب بگویم
 پس سائل گفت خبره مرا از امامی که غایب میدانید آیا او بواسطه تقیله از تو
 و سایر دوستانش ظهور میکند یا بواسطه تقیله از اعدای از دوستان
 و اعدا حضرت شیخ در جواب فرمود که غیبت امام علیه السلام از اعدای

و از آن

و از اکثر جاهلان با و خواه از اعدا خواه از دوستان بشد نیست
 و آنکه کفتم بحسب ظن غالب معرفت مابین اهل الحارندارم که از جماعتی
 است که الحال با ماتت او عقدا دارند در تقیه بشد لکن ازین در تقیه نیست
 زیرا که میزند که من آنرا کفتم بحقیقت معرفت و رسیدم پس بسا گفت
 این طرف چیست که پیش ازین از اینچنان نشنیده ام دوست میدارم
 که این جواب از جهت من مفصل کردی و طرف آنرا بر من طاعتی
 که چون از جاهلان با و از جماعتی که الحال با ماتت او قایل در تقیه است
 و از تو در تقیه نسبت حضرت شیخ در جواب فرمود که تقیه از اعدای حاج
 بر میان ندارد اما تقیه از جاهلان با و بواسطه آنکه بعید نیست که از جهت
 تقرب بساطین بسید گشتن او در آنجا در نزد ایشان عزت بهم رسانند
 و صاحب جاه و منصب شوند یا آنکه بجهت بدگشتن او در نزد اعدا و اعدای
 آنان که بسید گشتن او در می بیند بگویند و بدین که کفتم بحسب ظن
 غالب است که جاهل معرفتی ندارد و کلا و از این گمان ازین اعمال و او را
 طمع که از ساطین میدارد باز دارد اما وجه تقیه آنحضرت از آنان که الحال

کتاب جامع

با ماست او قایلین بحببت آنست که ایشان معصوم و از غلطی مستدومند و مع هذا
 این از خدا و در تردادیم نمیند زیرا مکنست که اگر حضرت امام با این
 ظاهر شود یا مکانش را بدانند و عرش شیطانی و طمع دنیوی ایشان را
 برین بردارند که با آنحضرت عذر کنند و مکان او را بر اعدا ظاهر کردند چنانچه
 ائم سابقه نسبت بنیای خود میکرده اند و از آنجا قوم حضرت موسی با آنحضرت
 و حضرت هرون عباد و مخالفان در زمینند و از شریعت او آنحضرت
 کرده بسیاری گردیدند و بگردن و منع او القات کردند و بر عطف حضرت
 کوشند و اندیش برگاه حال خلق این باشد چه استبعاد دارد که خلق این
 زمان نیز هر چند که با امامت آنحضرت احترام داشته باشند از آنحضرت
 مخوف شده با او جفا کنند تا از سن و امثال من آنحضرت بوسطه آن تقیبه
 ندارد که با او عذری و شترانی نداردیم زیرا ما را معرفت یقینی بحضرت آنست
 تقی و رسول او صلی الله علیه و آله و جزای روز قیامت حاصل است
 و این معرفت من و امثال مرا منع میکند از عذر کردن با آنحضرت
 ازین جهت آنحضرت از من و امثال من است و خوفی ندارد و زیرا

خوف و تقیر از عارف صاحب یقین میباشد چون سخن حضرت شیخ با بنما
 رسید سایه گفت پس بنا برین که گفتی تجویز کردی تقیر آنحضرت را از ایشان
 شیعه تا آنجا که شیعه اندک ظاهر و باطناً حال ایشان مثل حال است برین
 قول نمودی بمناقضه بشود و بسط این که مناسقی و حقیقت شیعه نیست و تو
 تجویز کردی نفاق را بعضی ایشان حضرت شیخ در جواب فرمودند نیست چنین
 که تو گمان کرده و من نفاق بشیعه نیست فرادم و این جماعت از شیعه گفتند
 امام از ایشان تقیر میکند ایشان مقلدند و عارف بحقیقت شیخ تمیز دارند
 دلیل بر این معرفت بعد استماع بهر ساینده بند و این جماعت را
 حاصل نیست ثواب ایم بلکه ازین معرفی که در اندک کفری از ایشان
 شده و پس **راقم اوراق** گوید که در مقام مبارزه حضرت شیخ اعلی الله
 در حقه و این مسایل مکالمات و مناظرات بسیار واقع شد مگر از جهت
 اختصار ندر که همین قدر را گفتا نمودیم تا سامع را ملال حاصل نشود و اگر کسی را
 هموس اطلاع بر کل آنها باشد باید که تفصیلاً سید اجل سید مرتضی را رجوع
 نماید **فصل سی و هشتم** در ذکر جواب ابوجهل فصل پنجم از آن

مناظرات ابوجهل

اینجا بوری رحمة الله رسالی را در امامت حضرت ائمه الفالبت
 علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در آن نیت که سیلی از ابن شاذان
 سؤال نموده گفت چه دلیل داری بر امامت علی بن ابی طالب بن شاذان
 گفت دلیل کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و اجماع مسلمین است
 اما دلیل از کتاب الله قول حضرت ائمه علی است که فرموده اَطِيعُوا اللهَ
 وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ پس حضرت ائمه تعالی با طاعت
 اولوالامر هر فرموده چنانچه طاعت خود و رسول هر فرموده پس درین
 صورت بمعرفت اولوالامر سعی نمودن واجبست چنانچه معرفت ائمه تعالی
 و معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله سعی و اجتهادست و چون نظر کفرهای غیرین
 مخالف و مؤالف میکند مال همه باین بر میگردد که مراد از اولوالامر حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام باشد زیرا بعضی گفته اند که مراد امرای لشکر است
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله بجایا مینماید و بعضی گفته اند مراد علماء و کرمزین
 معروف و نامحرم از لشکر گفته اند و بعضی گفته اند که مراد علی بن ابی طالب
 و ذریه طاهرین آنحضرت است پس از فرقه اولی میسریم که نه حضرت امیر المؤمنین

عزیز

عزیز سلام در مواضع متعدده امیر لشکر بود بی شک قبول خواهند کرد و از
 فرقه دوم میسریم که نه آنحضرت از علماء بود و از فرقه سوم میسریم که نه آنحضرت
 امیر لشکر و نه امی از لشکر بود یقین که همه این فرقه در قبول مبادرت خواهند
 نمود و هیچ یک بحال انکار نمیکنند پس بر تقدیر و بنا بر قول هر یک از
 معین آنحضرت مراد خواهد بود پس با اتفاق کلی است مراد از اولوالامر حضرت
 و طاعت او بر همه کس واجبست زیرا لجهن آنحضرت اولوالامر است
 و دیگران مختلف نیست و این نیت کرمزینی امامت ما و دلیل امامت او است
 رسول الله صلی الله علیه و آله نیت که آنحضرت را حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله از جهت قضایین فرستاد و او را امیر کرد و اینند بر لشکر و او را متولی
 اموال گردانید و هر کرد او را که آن اموال را برساند بپوشه آن جماعت که
 خالد بن ولید است زیرا بطم و ستم گشته بود و در معین ساخت از جهت ادبی
 رسالت حضرت ائمه تعالی برسانیدن آیات سوره برات بیشتر کرمزین
 و او را خلیفه گردانید بر اهل مدینه در وقت فتنه بنو کعبه و چون نظر میکنیم
 صلی الله علیه و آله این سنت را از هیچیک از صحابه جاری نداشت پس استقامت

بسم الله الرحمن الرحیم

بزرگچیک از صحابه بر جمع نشد و همت در اجرای این ستمها محتاج بنا مام پس
 و همت که بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله از دینا او
 امام باشد نه غیر او زیرا که این خصمها بزرگچیک جمع نشد اما دلیل بر اینست
 آنحضرت صلوات الله علیه با جماع همت بجز وجهت و جاول نیست
 که همت اتفاق دارند با بیکر آنحضرت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله اما
 اما اختلاف در زمان امامت و در آنکه بعضی گفته اند بعد از چند وقت بعضی
 پیغمبر گفته اند در جمیع اوقات و جماع همت در امامت هیچیک از ایشان
 در یک طرفه العین نیست که بعضی از همت دیگران را در بعضی اوقات
 امام میدانند پس امامت متفق علیه است از امامت مختلفه و متفق
 علیه بتبعیت اولی است از مختلفه فی وجه دوم از وجه اوله دلالت جماع
 بر امامت آن سرور نیست که کل است اتفاق دارند که آنحضرت
 صلوات الله علیه صلوات الله علیه امامت دارد و صلوات الله علیه و دیگران
 مختلفه فی همت متفق علیه در صلوات الله علیه امامت اولی است با امامت
 مختلفه فی وجه سیم از وجه اوله دلالت جماع بر امامت آنحضرت نیست

که گفته

که اتفاق منعقد است برین که نبی تا ششم صلوات الله علیه امامت دارند و در غیر
 تا ششم اختلاف کرده اند و آنحضرت چون از نبی تا ششم بود از جانب پروردگار
 با امامت اولی است از زمان که نبی تا ششم نبوه و چهارم از وجه اوله دلالت
 جماع بر امامت آن سرور نیست که جماع همت منعقد است بر صلوات الله علیه
 بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله متصف بصفه عدالت بگویند که در عصمت احد
 کرده اند همت در نفی عصمت دیگران و در عدالت ایشان اختلاف
 دارند متفق علیه در عدالت و مختلفه فی در عصمت اتقی است با امامت
 از متفق علیه در نفی عصمت و مختلفه فی در عدالت و **فصل سیم**
 در ذکر مناظره حضرت شیخ اجل محمد بن نعمان المفید رضی الله عنه
 علیه با یکی از مستکلمین اهل سنت که او را ابو بکر بن مرثد القندی در شجاعت
 و عدم شجاعت ابو بکر بن ابی قحافه در مجلس ابو منصور بن مرزبان آن است
 که در وصول سید اجل سید مرتضی نورانی رضی الله عنه مستطوره است که سرور
 در مجلس منصور بن مرزبان جمعی کثیری از کلمه جنتی که خبر بود نزد مرزبان
 ایشان ذکر شجاعت افتاده ابو بکر بن مرثد گفت اعتقاد من نیست که ابو بکر

بزرگچیک از صحابه بر جمع نشد و همت در اجرای این ستمها محتاج بنا مام پس

از شجاعان عربست و مقتدرست بر هر بان در شجاعت حضرت شیخ فرزند
 تعالی غمزه برین قول و صبر تو است کرد پس بر شفته گفت او را که علم این شجاعت
 مرا بگو بر را از برای تو از کجا حاصل شد و بگویم و چه دانستی شجاعت او را
 پس ابو بکر بن جراح گفت ازین که او را ده قفال اهل رده منوی با چنان فری هم بود
 صحابرا با و مخالف نهضت او میکردند و متقاعد بودند بهواریان از ارض
 او و او در قفال ایشان هر را نموده گفت آنکه اگر ای بر این بندید که من
 با ایشان قفال خواهم کرد پس از تقا علیشان وحشت نکرد و نفس ضعیف
 نشد و ترسید باز هر در قفال اهل رده و شست پس اگر او در شجاعت
 سر آمد هم ایشان نبود بر آنکه هر را نمید و در نزد خدایان ایشان او در حضرت
 شیخ فرمود که اگر کسی این دلیل ترا انکار کند بگو که شجاعت بلا فایز و علم
 نمیشود و طریق دانستن آن در مدعی نیست که با حضرت علامه انیسوب بان
 خبر دهد و ای آنکه آن شخص مبارک است بقال قران و شجاعان در در بر
 ایشان در کت نموده که نزد در قومی که میان او و خصم رود بدل شمشیر و نیزه
 و غیره مارود و همد و با هم دست و گریبان شوند و این هم یک مرتبه در استرین شود

بله

بلکه باید که کرات مراتب واقع شود تا علم شجاعت انحصار هم رسد پس هر که از اخبار
 حضرت علامه انیسوب و از فضل ابو بکر علم شجاعت او بهر سبب باشد چون
 کسی که عاقل باشد و در مسلک سیفمان نباشد از دعان شجاعت او نمید
 و اقرار بان میکند بجز لانی که او بنزد بان مخصوص در صورتی که دلایل حین
 و میدی او سجده باشد که محتاج تا بل نباشد چنانچه هرگز او با قری مبارک
 نمود و با شیخ دست و گریبان نشد و خون کیفر از کفار از دست او ریخته
 و با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگها حاضر شد هر یک از صحابرا
 در جهاد اثر با ظاهر شد و از او هیچ اثری ظاهر نشد و مع همداد او
 او از اول که تمام بود و رسول الله را در میان دشمنان کشته شد و در خبر
 که صاحب لوا بود که کتیت و رسول الله صلی الله علیه و آله را شکر خاطر کردند
 پس قول شجاعت او نیست مگر از عصیت و میل صوبی و چون سخن حضرت شیخ
 رحمة الله تعالی بانجا رسید یکی از اعیان شیعه که در آن مجلس حاضر بود ابو بکر بن
 حارر خطاب نموده گفت با کت الله خوب دلیل بر شجاعت ابو بکر گفتی و بطریق
 مثال بجزار خطاب نموده گفت در پیش ما مردی هست که ضعیف میدی

تاریخ شجاعت ابوبکر

او بر همه مردم ظاهر است و او پیش نماز است هر گاه هر که مکرر وضع است
 از کسی برود و در مقام لاف آمده میگوید که با آن شخص من جدا خواهم
 اگر چه بر سر او جمع شوند قبیل در سینه میفرسند هر گاه چنین باشد چون کسی بخرد
 لانی اقرار بشماست کسی کند پس ابو بکر بن مرقا گفت من بخردم قول ابو بکر را
 دلیل نساختم بلکه عمو من فعل در خبر هر دو است زیرا ابو بکر با تقاضای تخفیف
 العقل فخر می کرد از عقل و سیکورای بود پس اگر در نفس خود میزد اقدام بر مال
 اهل رده را درین قدرت را در خود کمان نمک است هر آنکه در حضور مهابر
 و انصار با یکدیگر مستحکم نمیشد زیرا احتمال داشت که مهابر و انصار او را
 مخزول گذارند و متقاعد شوند از نصرت او و خلاف قول و ظاهر شده
 او سرشکسته شود پس با وجود این احتمال در حضور ایشان باین نحو تکلم نمودن است
 مگر از کمال شجاعت و جرات حضرت شیخ فرزند او لا ماسم میگوید که ابو بکر
 از عقل باشد و رای صایب است باشد زیرا این دلیل عقلی و عرفی است
 نمیشود و کتاب و سنت نیز برین دلالت ندارد و بر تقدیر تسلیم کرد و او را عقل
 باشد شاید که از کمال جن و خوف بالخیال مکتوم نمیشد باشد که اصحاب را بر
 او

اندر

بر نصرت خود بکنند و ایشان را بغیرت در او در تا از نصرت او باز نمانند
 چنانچه اکثر عقلا در تدبیرات خود و رؤسای هر زمان میکنند و حال آنکه ابو بکر
 قسم یاد کند که خود نمغصب با اهل رده قتال نماید بلکه قسم باین یاد کرد که طوشت
 احوان و انصار با ایشان قتال کند پس قسم یاد کردن با نیکو خالده و لید
 را با لشکر اسلام بر سر ایشان فرستد تا با ایشان قتال کند دلالت شجاعت
 او نمیکند چنانچه تو کمان کرده و احتمال دیگر آنکه این سخن را در وقت استیلا
 غضب گفته و در وقتی که غضب بر شخص است مرتبه مستولی شود چون آن
 اختیار از دست او میرود کس چیزی چند میکند و میگوید که هیچ یک است
 او نیست حال آنکه ابو بکر خود نیز عترت اف نموده و در وقتی که گفت بدتر از رسول
 صلی الله علیه و آله از دنیا بیرون رفت کسی را بر او حق ندون تا زبان نه بخورد
 که او معصوم از خطا و ملائکه بر او فرود می آمدند و وحی با وی آوردند پس
 از من توقع مدارید آنچه از او توقع میداشتید زیرا در من شیطان است
 که مراد وقت غضب انجوی میکند پس هر گاه مراد غضب بعیند از من
 اجتناب کنید پس این قول او تعجرت با نیکو در وقت غضب قول و فعل

تاریخ جامع

او اعتبار ندارد چون ابو بکر آن حضرت مسکنت شد **فصل سی و**
هشتم در ذکر جواب حضرت مفید رضی الله تعالی عنہم سیاهی را که از نماز بود
 در ایام مرض رسول الله صلی الله علیه و آله سوال کرد و آن آنست که سیاهی
 از حضرت شیخ زید بن اسلم پرسید که آیا امامت نمازی که ابو بکر کرد
 در مرض موت حضرت شیخ فرمودند که آنچه صحیح است آنست که عایشه
 گفت سلول که بگو با بکر را که با مردم نماز کند و آنچه از ظاهر حال معلوم
 میشود آنست که عایشه از پیش خود گفت باشد لکن مخالفین میگویند که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله فرموده بود که عایشه و ابوبکر برین ندرند که ثابت این دعوی
 باشد بلکه دلیل بر خلاف گفته ایشان قاضیست و دلالت دارد زیرا
 که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهوش آمده صدای ابو بکر را در حجر شنید
 بعایشه خطاب فرمود و گفت شما ابو الهان یوسف عبد الله است **مشاهده**
 و بزودی با کمال ضعف یک دست بردوش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 و دست دیگر بردوش فضل بن عباس انداخته پاشان بسجده شریف
 آورد و ابو بکر را از حجاب دور کرد و خود بنفسش با مردم نماز کرد

سلول

پس که نماز ابو بکر بفرموده آنحضرت میبود هرگز نه بزبان خود ملاست نمیکرد
 و با آنحال مسجود بر آید و ابو بکر را از حجاب دور نمیکرد و میگذشت که او
 نماز را تمام کند پس آنکه گفته بر نمانست برین گفتن عایشه سلول که ابو بکر
 نماز کند بفرموده آنحضرت نبوده اگر چه موالیان ابو بکر هر یک تا وی کرده
 اند که دلالت دارد بر جهل ایشان چنانچه تشریح آنحضرت را چنین تاویل کرده
 اند و گفته اند مراد آنحضرت ازین تشریح آنست چون بعایشه گفت که بگو با بکر
 با مردم نماز کند عایشه گفت یا رسول الله ابو بکر رقیب القلب است
 وقتی که بجای تو بایستد گریه او را فرخنده کردی عمر را هر فرمای که با مردم
 نماز کند از او پیش فرمود که شما ابو الهان یوسف میمانید و حضرت شیخ
 در مقام فرمود که نمی از حیثین ایشان این تاویل را برین عرض کردند
 با و گفته که اولاً بر تو لازم می آید که عترت آنحضرت را با عایشه کرده باشی
 با مردم رسول الله صلی الله علیه و آله و آقا قرار کرده باشی معصیت عایشه را با هر
 پیغمبر و حال آنکه شما الحارثیة منیماید درین قول که او را گفت آنحضرت
 الله تعالی پیغمبر کرد و بعد از فوت او در وقتی که با امیر المؤمنین علیه السلام

تاریخ صحیح

نماز کرد و تا نماز آنکه اتفاق است پیغمبر صلی الله علیه و آله حکایت از جمیع کجا فرستاد
 از جمیع نضا بود پس هر کجا چنین شد جایز نیست که آنحضرت تشبیه بجایند
 و مثل نصیر برادر فرماید زیرا دل همان حضرت یوسف علیه السلام هر یک
 معصیت حضرت است و تقاضا نموده حضرت یوسف از برای خود حاجت
 چنانچه قرآن مجید برین باطن است در آنجا که میفرماید قل ما را نزلنا من قبلنا
 انذیرکم و قلن ای شایسته ما هذا بشر ان سدا الا ملک کرم قال
 قد لکن الذی استخی فی و لقد راودت عن نفسه فاستعصم و لکن فی القیصل ما
 امره لیسبحن و لیکون نارا من الصاغیرین پس اگر عایشه امامت نماز را
 از پدر خود دفع مینمود و آن شرف را از جهت پدر خود نچونست از جهت
 محبت یا است امتیاز پدر از سایر صحابه العیاذ بالله لازم می آید که تشبیه
 پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بوالهان یوسف علیه السلام تشبیه بجایند
 و این موجب جمل و نقص آنحضرت میباشد و نمودن بانتهای تشبیه پیغمبر صلی الله
 علیه و آله زده است دلالت دارد بر این که عایشه از جهت جمل نفع خود
 و پدر از پیش خود میسکفت آنحضرت بسبب آنکه باشد که ابوبکر با مردم نماز کند

اما تا دلیل ایشان بخواند ابوبکر را از نماز با این طریق است که پیغمبر صلی الله علیه
 و آله چون ابوبکر را هر فرمود که با مردم نماز کند و او بنهار ایستاد مسلمانان
 محزون و گریان شدند لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت تشبیه برده از جهت
 تشبیه خاطر ایشان ابوبکر را در آورد و خود با مردم نماز گذارد حضرت شیخ
 در جواب ایشان فرمود که اگر مطلب آنحضرت این بود که شما میگوید بایستی
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را از نماز منع کند صبر کند تا او از نماز خارج نشود
 بعد از آن سجده مسلمانان را تسکین بفرماید و ایشان سرور بدین او کردند
 بلکه این طریق بجهت خود ابوبکر را از نماز محال بود که سبب روی تشبیه شود و در
 و کمان کند که از ابوبکر بری سر زده که آنحضرت و او را از نماز محال کرد چنانچه
 شیعه را عقاید نیست که گفتن عایشه بفرمود پیغمبر بجهت تشبیه بنفس
 نفس مسجور کرده او را از حجاب دور کرد بکلام این را دلیل آن ساختند
 و ازین آنرا ثابت مینمایند و دیگر آنکه اگر حال چنین بود که شما میگوید بایستی
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت آمده با ابوبکر اقتدا کنند چنانچه شما و با عبد الرحمن
 بن عوف میگوید که پیغمبر آمده و او در نماز اقتدا با او نموده نماز گذارد و آنکه

در حدیث صحیح
 ابوبکر را از نماز محال کرد

اینکه در ماده عبد الرحمن با عقدا و شما و اصول فاسد که در اید تصور باشد
 در ماده ابو بکر که با عقدا و شما از عبد الرحمن افضل بود بطریق اولی باقی
 که بوقوع سپید تا غرض شرف ابو بکر بر بوم خود ز زیر هر عاقبتی باقی است
 که اگر کسی شخص را در مقام شرف غایت امری که فخر آن شخص باشد بوجه
 کند باید که او را در آن امر برادر تمام شود و غرض و شرفی که مقتضای
 او را حاصل شود **راقم اوراق** گوید که حضرت شیخ را درین مجلس فدا کرد
 و بیکر هست لکن چون باین قدر که بر او نمک شرم مطرب حاصل میشود
 لهذا اختصار باین شد **راقم اوراق** گوید و لیلی و بیکر بیکر گفتن است
 با منبر صلی الله علیه و آله که بخاطر قاضی این ضعیف رسید اولی دید که درین
 مقام ذکر کند و آن نیست که جمعه است عتراف دارند که پیغمبر صلی الله
 و آله ابو بکر را با عمر و عثمان مامور ساختند که در حبش اسامه بنند و عثمان
 با اسامه از مدینه بیرون رفتند چون تبرستان او گفت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله با ایشان رسید مخالفت امر آنحضرت نموده بدین با کثرت نمودند
 و چون پیغمبر از رجوع ایشان مطلع گردید ایشانرا بجهت سماویین طلبید

ازین رجوع سرزنش فرمود و بعد از آن فرمود که قلم و دوات حضرت سائید تا
 چیزی بنویس که بعد از من که راه نشوید غیر بن الخطاب گفت صحیح بر او غالب
 شده بر میان میکند بد ما را کتاب خلد بس است و جمعی که در مجلس سماویان
 آنحضرت حاضر بودند بعضی از ایشان قول عمر را ترجمه داده طرف او را
 گرفتند و بعضی دیگر گفتند دوات و قلم حاضر باید ساخت پس آن جمع با یکدیگر
 نزاع کردند و صدای ایشان بلند شد خبری که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 از رده شده ایشانرا هر خروج فرمود و از پیش خود را ندانید پس بگویم بموجب
 کوردل که پیش ازین و قوا آنحضرت بر رجوع ایشان از بعضی اطلاع بدست
 و بعد ازین و قوا ظاهر است که آنحضرت از ایشان از رده و اندر و هتاک بود
 با مات ابو بکر در هر وقت وقوع شد پیش خود شد که گفتن عایشه که ابو بکر مردم
 نماز کند بی اذن آنحضرت بجهت و از جهت تحصیل شرف و امتیاز پدران
 جرات نموده لهذا چنانچه میفرمودند تا غرض همه آنحضرت چون صدی
 ابو بکر را از حجاب شیند با کمال ناتوانی وضعف بسی تشرف از رانی داشتند
 ابو بکر را از حجاب دور کرد و خود بنفس نفیس با مردم نماز گذارد

تاریخ حیات ائمه

فصل ششم در ذکر فتوی حضرت شیخ اجل عظیم شیخ میرزا محمد تقی
 شیخ معزلی را در مسئله فقهی چنانچه در فصول سید علی نسبت به بعضی فتاوی
 تعالی غیر مطور است و آن نسبت که حضرت شیخ روزی در جمعی که اکثر
 رؤسای اهل خلاف حاضر بودند تشریف از زانی فرموده شیخ از شیخ معزلی
 که آن جمع تعظیم و بزرگم او بسیار بنمودند و او را در صدر مجلس نشاندند همه
 رؤسا زیر دست او نشسته بودند از حضرت شیخ مسئله از فقه سید حضرت
 شیخ بطریق شیعیه و موافق مذاهب اهل بیت علیهم السلام جواب گفت
 شیخ معزلی گفت این جواب تو مخالف جماعت حضرت شیخ فرمود که از
 اجماع چه معنی اراده که گفت فقهای شافعی و معتزلی و معتزلی معروف مشهور
 حضرت شیخ فرمود که این قول هم مجمل است بگویند که اهل بیت علیهم السلام را
 درین اجماع داخل میکنی یا خارج مینمایی شیخ معزلی گفت بگویند ایشان را
 سر کرده جمیع فقها میدانم و ظاهر نیست که آنچه شما از ایشان روایت مینمایید
 اگر صحیح باشد هرگز بیچگونگی از ما را حد انکار آن نسبت حضرت شیخ فرمود
 که این شخص دعوی است زیرا نه توفیق فقهای که اشاره بایشان نموده

عمل بقول اهل بیت نمایند و بهر شما در بسیاری از مسایلی مخالف قول حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام که سر آمد اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله است
 عمل مینمایند شیخ معزلی ازین قول حضرت شیخ بر آشفتگی گفت هاشما و کلام
 این که میگوید شخص تشیع مست بر قوم در حضور این جماعت حضرت شیخ
 فرمودند چه چیز است که میگوید بگویند این گفته خود را بر بیان ثابت مینمایم
 بچیزی که هیچکس را از شما مجال انکار آن نباشد پس روایان جمع کرده فرمود
 که خلافی نیست درین که شیخ این هر دو کتاب در حکمت و فقه و ساد است
 او که میگوید که امیر المؤمنین علیه السلام معصوم نیست و خطا بر او جایز است
 پس هر کجا چنین باشد با عقاود این مرواج نیز خواهد بود که امیر المؤمنین علیه السلام
 در هری از امور خدایی و مسمومین خاص مصیبت بر قوم گفتند است میگوید
 و بر او این لازم می آید و ایشان بر آن تجدید از عقاود او و نیز انکار عظیم
 کردند این عقاود را پس بار دیگر حضرت شیخ علیه السلام و الرضوان همان قول
 را بر او عاوه فرموده گفت آیا تو نیز امیر المؤمنین علیه السلام را مثل غیر صلی
 علیه السلام معصوم نمیدانی گفت بلی همچنین است حضرت شیخ گفت پس از چه در حاکم

تاریخ جامع

از احکام خطاب بر او جایز نشد آن مرد ساکت شد باز حضرت شیخ فرمود
 آیا نیت که در نزد تو و اصحاب تو امیر المؤمنین علیه السلام در بسیاری از احکام
 عمل برای کرده اجتهاد میکرد و عمر بن عاص و ابو موسی اشعری و غیره
 بن شعبه صحابه بودند همه قوم کفند بل حضرت شیخ بان مرد گفت هر گاه
 چنین باشد چیزی مانعت که امیر المؤمنین در اجتهاد و امری غلط کند چون
 معصوم نیت ایشان در آن اجتهادشان موافق صواب باشد آن
 گفت چیزی مانع این نیت حضرت شیخ فرمود که الحال اقرار کردی بن
 بیش ازین آنرا انکار نمیروی باز دیگر حضرت شیخ باو گفت که عقاید تو است
 که بر امری از امور اجتهاد یک اجماع بران منعقد نشده باشد جایز است
 که در بعضی اوقات مجتهد را رای بان تعقیب نکرد و در اوقات دیگر بخلاف آن
 آن مرد گفت بل جایز است حضرت شیخ فرمود پس بفرمودی که مجتهدین در
 در امری که اجماع بر آنها منعقد نشده است مخالف قول امیر المؤمنین علیه السلام
 اجتهاد کنند با آنکه امر اجابت باین نیت که بر جواز مخالفان آن نیت
 دلیل مکتوم زیر مخالفت ایشان مرا حضرت را در بسیاری از امور ظاهر

توجه

و بهوید است و هیچیک از ایشان نیت که در جمیع احکام موافق آن حضرت
 باشد شد شافعی در مسند میراث و مکاتب برای زید عمل نموده مخالفت
 با قول آن حضرت نموده و هم او گفته که من فکر موجب ضو است رای علی
 مخالف نیت نیرا و من فکر را موجب ضو نمیداند و بر مع از و حکایت نموده
 که او در کتابی از کتب خود گفته که جایز است جمعه و عیدین در عقب ایام
 و هر غیر ماهی و معتقد پس تجویز نموده نماز کردن در عقب مغرب فاسق
 ضال و هم او گفته که جایز است نماز گذاردن در عقب خروج زبیر ایشان
 اهل تا و بلند بر چند فاسق باشند پس کسی که قول او را م و مجتهد او این باشد
 چون دعوی تواند کرد که هر چه از امیر المؤمنین و ذریه او بر او است شود عمل بان
 بنمایند و بان متذکر میشود این نیت مگر حیل و تبس و دیگر که بفرقی از فقهاء
 شما نیت مگر آنکه شافعی شریک باشد در طعن امیر المؤمنین علی و در قول آن حضرت
 در بعضی احکام حتی تصریح نموده ندایم که امیر المؤمنین علیه السلام میگوید
 اگر از غیر صلی الله علیه و آله روایت کند مقبول است آنچه از غیر صلی الله
 علیه و آله گوید قبول آن موقوفست بنظر و اجتهاد اگر صواب باشد مقبول است

تاریخ جامع

مردود است شش وعین عاص و ابو موسی و غیره بلکه مثل جمال بازاری
 پس آرای خود را معیار قول او ساخته اند و این ظاهر است که این عقاید
 بان رده است بر حضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله که ازین جهت
 که تعظیم او را بر همه خلق واجب گردانیده اند و رده است بر رسول
 صلی الله علیه و آله که فرموده علی مع الحق و الحق مع علی ندو حش ما و
فرموده انا ندر نیة العیسم و علی باجها و فرموده علی اقصاهم و هم قاصتا
 دارد بقول آنحضرت علی السلام که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که دوست
بر سینه من زده فرمود الهی دل او را اهل بیت کن و زبان او را ثابت
بدار و از آن روز من شک نکردم در قضای میان دو کس و چون
سخن حضرت شیخ نور الله تعالی مضحک با نجا رسید شیخ مقلی حیران مانده
گفت این که تو میگوی شیعیات چند است بر قها و ایشان بر آنچه
تو از ایشان نقل کردی دلیل دارند پس حاضرین با و خطاب نموده گفتند ما
بنیادیم ازین قول و هر کس که باین هذب بشد و بعضی دیگر از حاضرین با او
گفتند که اگر با قها دلیل بشد بر آنچه حضرت شیخ از ایشان نقل فرمودند دلیل

دلیل

دلیلست بر اطلاق بنیاد ایشان میگویند و تو میگوی و گفتند ما بنیادیم
 بجزت الله تعالی ازین اعتقاد که حضرت شیخ از ایشان حکایت فرمودند
 آنچه تو حکایت میری که حججت بر قول ایشان آن مثل حجبت ابطال تربت
 بنی ماست صلی الله علیه و آله پس آنقدر مقلی خجل شد سر در پیش افکند و آن
 جمع بر خود ستمتفرق شدند رازم او را که گوید و نیست که بچی که آن شیخ
مقلی از جهت نقصای خود دعوی نمود بر مخالفت امیر المؤمنین علیه السلام
عمل امامان جمعی ایشان و سایر اجداد صحابه پس از ایشان بعد از ائمه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که از دنیا فرست یا تو که میگویند
که از حضرت سید المرسلین علیه السلام بنی طالب صلوات الله علیه در دنیا
اطهار کردند و اول الکفار رضی الله تعالی عندهم گردند و ما بنا غصب گفتند
و جانشین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که حضرت پیغمبر حضرت آ
قعالی و تقدس بر آنحضرت مقرر فرموده بود کرد و ما را آنحضرت را در دست
سایر مردم داشتند و این خود را بر خرف و بنا فرمودند پس این عمل ایشان
ایشان حجبت شد از برای مریدان و پیروان ایشان که آنحضرت را مثل

بسیار است از این جهت

سایر مردم دانسته بعضی اقوال او را رد و بعضی را قبول می نمایند زیرا فعل
 امان جعلی نعو و سایر اجلاف صحابه را حجت می دانند **خدا لکم الله تعالی**
 فی الدارین و لغضمه **فصل چهارم** در ذکر جواب فضل بن شاذان
 و حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان المفید رضی الله تعالی عنهما حدیث
 مروی مخالفین را و این چنین در فصول سید مرتضی نور الله وجهه مذکور است
 چنین است که سماعی از فضل بن شاذان رحمة الله تعالی علیه رسید که قول
 امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود کسی که مرا تفضیل دهد بر ابوبکر عمر
 من در اجله مفری میزند چه معنی تواند داشت فضل بن شاذان گفت
 که این حدیث از سوی بن غفله مرویست و علمای رجال متفقند
 که او کثیر الغلط بود و مع هذا الفاظ حدیث با هم تناقض دارند زیرا بهر است
 متفقند که حضرت امیر المؤمنین بصفت عدالت موصوف بود هر گاه
 چنین باشد چون تواند بود که آنحضرت جل جلاله بزرگ کسی را که مفری
 نکرده باشد و این با اتفاق است ظلم است و ظلم نسبت با آنحضرت نکرده
 نیست و حضرت شیخ اجل شیخ مفید رضی الله تعالی عنه فرموده که این حدیث

الکرز

اگر از آنحضرت باشد معنی دارد که تفضیل آنحضرت بران دو مورد بود نخست است
 در ایشان زیرا مفاضله تواند بود که میان دو کس که در فضل نزدیک به باشند
 لکن یکی افضل از آن دیگری باشد پس کسی که بگوید امیر المؤمنین صلوات الله
 از ابوبکر و عمر افضل است اثبات فضل که در ایشان نیست از جهت ایشان کرده
 خواهد بود و آن نیست مگر فرمای لهذا آنحضرت فرمود که او را اجله مفری نکر
 اما انکه اثبات فضل از جهت ایشان مفری است بوجهی نیست که در این
 در مخالفت لغت و عدم اطاعت قول حضرت است و رسول الله صلی الله علیه
 موجب خروج ایشانست از ایمان بلکه از اسلام و کسی که مؤمنان را مسلمان
 نباشد او را چه فضیله درین تواند بود و تفضیل امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 بر ایشان مثل نسبت کسی که بگوید مؤمنان متقیان را فر فضیلت یا بگوید هر نبی
 از شیطان و رسول الله صلی الله علیه و آله از ابوجهل افضل است این باقی
 تا علی ظاهر است **تم اوردن حدیث** امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
 که نواصب کوردل فهمیدند لازم می آید که چون مفری نعو و با آنکه بر رسول
 الله صلی الله علیه و آله کرات کرات و جوب شده باشد برای آنکه آنحضرت

صلوات علیہ آری امیر المؤمنین علیه السلام را بر این دو و سایر اصحاب ارحم
 شیخی ترجیح داده و تفضیل نموده اند و از جهت اخوت فخر بر کرده بر تفضیل
 داد و دویم آنکه او را با حضرت امیر علیه السلام گفت چنانچه در مباحث بر این
 است سیم آنکه سید ابواب صحابه کرد از سید ابواب اول آنکه شدت زدن علاج
 و قهر که سیده زمان عالم بود از آنکه شجاعانه نمودند او و در همه ولایات
 او را مقدم میشدند بر کل و هر که کسی را بر او مقدم نداشت
 جز او که او خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست
 میدارند و خبر داد که او و سیرت و صفات در نزد حضرت امیر علیه السلام گفت
 هر که من مولای اویم از مردم او مولای اوست و گفت ابان بن محمد که هر که
 با موسی بن عمران علیه السلام و گفت او افضل از دو سید جهان است
 و گفت حرب با حرب بن مسلم او مسلم است و غیر آنها که اگر هر را ذکر کنیم
 کلام بطول میکشد و هم لازم می آید که حد بر خود و حرب کرده اند باشد چنانچه
 افضلیت فخر را بر اصحاب بیان فرموده گفت من نبوده خدا و برادر رسول
 ضایع و کسی این را نکند بعد از من پیش از من آله معصومین کتاب نماز کند مردم

پیش

پیش از ایشان هفت سال و دیگر در قیام عثمان با و گفت که ابو بکر و عمر بهتر از
 تو بود عثمان گفت کس بهتر از ایشان و بهتر از توام مندی که حضرت امیر علیه السلام کرد
 پیش از ایشان و بعد از ایشان و دیگر لازم می آید که آنحضرت لازم کرد آید باشد
 جلد را بر فرزند خود حسن علیه السلام و جمیع ذریر و شیعیان و انصار و اهل
 بیت فخر و بر این نسبت که همه ایشان آنحضرت را بر صحابه تفضیل میدهند
 و حسن علیه السلام در روزی که امیر المؤمنین علیه السلام رحلت فرمود و بجز خدا
 خطاب نموده فرمود شب کسی رحلت فرمود که در عمل همچون از اولین بر او
 سبقت گرفت و از آخرین کسی با او رسد و این عبارت آنحضرت صلیت
 امیر علیه السلام است بر تفضیل امیر المؤمنین صلیت امیر علیه السلام بر اولین و آخرین
 را تو او را حق گوید عجب میدارم از حضرت شیخ رضی الله تعالی عنده که از حضرت
 امیر علیه السلام و تقدس ساکت شده و حال آنکه در مواضع شیخی حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام را بر همه اصحاب تفضیل فرموده چنانچه میفرماید یا ایها الذی انزلنا
 و التدریس یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کفون که درین آیه
 کریمه اولویت و ولایت و جلالتش را بر همه خلق بیان فرموده در جای دیگر میفرماید

پیش از ایشان هفت سال و دیگر در قیام عثمان با و گفت که ابو بکر و عمر بهتر از تو بود عثمان گفت کس بهتر از ایشان و بهتر از توام مندی که حضرت امیر علیه السلام کرد پیش از ایشان و بعد از ایشان و دیگر لازم می آید که آنحضرت لازم کرد آید باشد جلد را بر فرزند خود حسن علیه السلام و جمیع ذریر و شیعیان و انصار و اهل بیت فخر و بر این نسبت که همه ایشان آنحضرت را بر صحابه تفضیل میدهند و حسن علیه السلام در روزی که امیر المؤمنین علیه السلام رحلت فرمود و بجز خدا خطاب نموده فرمود شب کسی رحلت فرمود که در عمل همچون از اولین بر او سبقت گرفت و از آخرین کسی با او رسد و این عبارت آنحضرت صلیت امیر علیه السلام است بر تفضیل امیر المؤمنین صلیت امیر علیه السلام بر اولین و آخرین را تو او را حق گوید عجب میدارم از حضرت شیخ رضی الله تعالی عنده که از حضرت امیر علیه السلام و تقدس ساکت شده و حال آنکه در مواضع شیخی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بر همه اصحاب تفضیل فرموده چنانچه میفرماید یا ایها الذی انزلنا و التدریس یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کفون که درین آیه کریمه اولویت و ولایت و جلالتش را بر همه خلق بیان فرموده در جای دیگر میفرماید

اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم که مراد از اولی الامر منکم آنست
 و ذریه طیبین آنست که طاعت او و اولاد و ظاهر نشانی بر هر ضیق و جب که درین
 و در آیه مابین آنست که رانفس رسول الله صلی الله علیه و آله که در آیه و در آیه
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین **بسم** مؤمنان را به
 پیروی آنست و ذریه طاهرین او مکلف فرموده و غیر آنها چنانچه متبع
 ظاهر است پس بنا بر فهمیده نوبت معنی حدیث را باید دید که مفید و کجی تا
 میکشد **قد علم** الله تعالی و نعم فی الدارین **فصل** **چهارم** **و یکم** در ذکر
 قول فضل بن شاذان و شیخ اجل شیخ مفید رضی الله تعالی عنهما در آنکه
 و اولوا الامر هم اولی بعضی از آن در فضول سید اجل سید مرتضی
 اعلی الله تعالی در جبهه مسطور است که فضل بن شاذان رحمه الله تعالی استر ل
 بر امامت حضرت مهدی الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
 از آنکه بر می و اولوا الامر بعضهم اولی بعضی فی کتاب الله من المؤمنین
 و النجارین **و** فرموده که حضرت الله تعالی و جب کرد آینه با قرب
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله ولایت را و حکم فرموده که اولی است

بر رسول

بر رسول الله صلی الله علیه و آله از غیرش پس بنا برین باید که حضرت امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه و آله اولی باشد بمقام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و اگر انجم خلق
 و اگر کسی بگوید عباس اقرب بوجو آنست نیز که او هم آنست بود در جبهه
 میگوید که حضرت الله تعالی قرابت تمام را درین یاد کرده که فرموده بلکه قرابت را
 معنی بوصف ساخت و فرمود من المهاجرین و ان طاهرست که عباس
 از مهاجرین بود و حضرت شیخ اجل شیخ مفید رضی الله تعالی عنهما فرمود که قطع نظر
 از هجرت کرده حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله از حیث نسب نیز رسول
 الله صلی الله علیه و آله نزدیک بود زیرا که هر چه عباس عم آنست شد لکن از جانب
 پدرش با آن حضرت قرابت بود و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 که هر چه بر سر عم بود اما از جانب پدر و مادر با آن حضرت قرابت داشت پس اگر تمام
 آنست میراث شد و به نظر قرابت کسی برسد باید که آنست امیر المؤمنین
 علیه السلام برسد و پس زیرا که فی المثل حضرت فاطمه علیها السلام بعد از
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و ترک آنست نیز حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام بر سر رسید و پس و عباس را در آن و حضرت شیخ را درین **فصل**

بسم الله الرحمن الرحیم

افادای بسیار هست لکن ما بجز بعضی از آن بسیار از جهت اختصار
 اکتفا نمودیم **فصل چهل و دوم** در ذکر جوابی که یکی از سادات عالی است
 که او را عزالدین انصوسی و کوفی میگویند یکی از متعصبین بنو هب کفر و آن
 ائمت است که در روزی از روزهای که از خلفای بنی عباس که شهبود شمرند
 بجانب مدین بعزم شکار رفتند پدید آمد و شرف بزرگ حضرت
 که این چه موضعیست گفتند این مرقده است که یکی از اصحاب رسول
 است صلی الله علیه و آله بنویس خلیفه بود آمد و شرف بزرگ حضرت
 سلمان شد و بعد از آن در آن موضع مجلسی ساختند و خلیفه با جمعی از
 خود در آن مجلس قرار گرفتند پس یکی از نو هب که در عداوت حضرت
 است و الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه تمام بوجه بخلیفه
 خطاب نموده گفت یا امیر المؤمنین جماعتی را در راه ما راهی بنی عباس
 چندان غلو کرده اند که چیزی چند با و نسبت میدهند که هیچ عقل آنرا باور
 نمیتوانند نمود خلیفه چون پرسید از حمد و عداوت اهل بیت رسالت
 صلوات الله علیه و آله انکار قول او نموده گفت بگوئی از انچه که میگوئی آن

ناصبی عذار بی حیاکفت از انچه که میگویند شبی که در حسین قبرین
 سلمان فارسی وفات کرد و علی بن ابی طالب در همان شب از مدینه
 شتر که بمیدان آمد و سلمان را غسل داد و کفن و دفن کرد و بعد از آن
 بازگشت چون سخن آن ناصبی با بنیارسید حضرتضا مجلس با خلیفه در مقام
 تعجب در آمده بگفت متفق الکلمه الخارین قول کرده شیعه کردند و گفتند این
 ممکن نیست و اگر کسی این قول را قبول کند شیعه و از عقل عاری و پیکانه
 است اتفاقا سید علی نسبی که از نسل طاهرین بود و مع هنرا از محبت خاندان
 نبوت و رسالت بالا مال بود خود را ضبط نمود ائمت کرد و اگر چه مقام
 مقام تقوی و با ائمت این انکار ایشانرا قبول کند و هیچ در جواب نگوید
 اما کسی که از حجت آل رسول الله صلی الله علیه و آله پر باشد با طاقت
 میتواند آورد پس بخلیفه گفت اگر رخصت باشند من این شهر را جواب
 شافی که همه حضرت را پسندند و قرآن مجید نیز بر آن ناطق باشد بگویم خلیفه
 از روی تعجب که آیا چه جواب این تواند بود گفت که بان سید عالی است
 محبت آل رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هر گاه ممکن باشد که صرف برضا

تاریخ جامع

که وحی حضرت سلیمان علی بنیاد و علیه السلام بقیس را از شهر سبا بفرست
 بیک چشم زدن حاضر کرد اندر چنانچه حضرت استرعاقی میفرماید و قال الذی
 عنده علم من الكتاب انما اتاکت به قبل ان يرتد اليک طوطی و از وحی
 حضرت سلیمان علیه السلام این سخن را می گویند و غایب باشد و غایب باشد در ماده
 و وحی پیغمبری است و علیه السلام که خیر السلیلین است از چهره های نبی باشد و غایب باشد
 و بر غیرین شعری نشاند و آن نیت است که نکرست لیترا اوسا لوتی
 الی عواص شرب الاصباح ما قربا به فاصف قبل رد الطرفین
 لغرض بقیس و افاضت الحجا فانت فی اصف لم تغل بی فی خیر
 انما غایب ان ذابح ان کان احمد خیر المرسلین فذا خیر لوتی اولی
 فالحدیث بها **فصل چهل و نهم** در ذکر مکالمه حضرت امام امام باقر علیه السلام
 محمد بن علی الباقر صلوات الله علیه با حسن بصری چنانچه شرح طبری در کتاب
 احتجاج از ابی حمزه نقل نموده آن نیت است که حسن بصری روزی نیت
 حضرت امام علیه السلام آمده گفت نبرد تو آمده ام تا منعی بعضی است
 قرانی را از تو سوال نمایم پس حضرت امام فرمود تو فقیه اهل بصره هستی گفت

منه

مشهور چنین است آنحضرت فرمود که در بصره کسی هست که از او استفاد
 علوم توانی کرد حسن گفت فی حضرت فرمود پس همه اهل بصره از تو استفاد
 میکنند حسن گفت بل پس آنحضرت فرمود کار عظیمی چون خود گفته و اگر فرمود
 که از تو چیزی بمن رسیده آیا هست باشد یا دروغ حسن گفت آن کذا
 حضرت فرمود این که تو میگوئی که حضرت استرعاقی بنده کار اصفی نمود و
 ایشان را با ایشان لغویض فرمود حسن ساکت شده هیچ کلمه گفت پس آنحضرت
 صلوات الله علیه فرمود در کتاب خدای تعالی هست که بعضی فرموده
 انکس امرن ایامکس را جایز است که بجای از و رود این آیه
 در شان او خوف عارض شود حسن گفت فی پس دیگر باره آنحضرت
 فرمود من آیتی بر تو بخوانم که گمان نیت کنفسی آنرا بر وجه مقصود کرده
 و اگر چنین باشد مملکت شده و مقلدان خود را نیز مملکت ساختن
 گفت آن آیه که است حضرت فرمود آن که حضرت استرعاقی میفرماید
 وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا
 فِيهَا السَّيْرَةَ تَا جَا كَرَمَهُ آمَنِينَ بمن رسید که تو گفته مراد از این قری

بسم الله الرحمن الرحيم

مکه است و حال آنکه حاجیان را در راه مکه راه میزنند و اهل مکه را هم میزنند
 و مال ایشان را میزنند پس چون آنجا رسیدند بگفتند که حضرت زین العابدین در باره ما
 اهل بیت مثلها زده و ما اینم آن قری مبارک و در غیر اینم راجع بکسب کثرت
 که اقرار بفضول ما و حق ما و شکر ما باشد و مراد بقری ظاهره اهل علم اند
 که از ما احکام حضرت زین العابدین را اخذ نمایند و شیعیان ما رویت
 میکنند پس حاصل معنی آیه کثرت که در آیه مذکور شد شیعه اهل بیت و قری
 مبارک که اهل بیت اند قری ظاهره را که راویان و مقبلان از لشکوه
 ایشانند تا علوم ایشان را بشیر و ایشان را رسانند و سیرکنان را از علم است
 زیرا که علوم مادر حلال و حرام و فرائض و احکام علی التوالی اللیالی
 و الایام پس بکنند بسوی آن زهره کرم و مراد بقول حضرت زین العابدین که
 فرموده آئین نیست که هر گاه آن علوم را از معدن خود که آن مامونند
 اخذ نمایند این میانند از لشک و ضلال و البته اس در حلال و حرام
 زیرا که علوم الهی آسمانی بموجب نظر الهی بذریع مصطفی صلی الله
 علیه و آله منتهی شده و ما اینم آن ذریعیت نه توای حسن و اشباه تو

فصل

فصل نهم چهارم در ذکر مکالمه عبداللہ بن عباس با معویه طایفه باغیبه
 و این مکالمه را شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ایراد فرموده و آن کثرت
 که در سالی از سالها معویه علیه لعنه تجرید علی ساکنین با الصلوٰۃ
 و السلام آمده چون جمعی از قریش مرد و نمودند ایشان بجهت تعظیم او
 از جای برخاستند الا عبداللہ بن عباس که از جای خود حرکت نکرد و گویم
 او نمود پس معویه با او متوجه شده گفت ترا مانع از تعظیم من نشد مگر کینه
 که از من در دل داری بوی مطهر جلی که با شما در صفین کردم از جهت
 خون خویش عثمان که او را انظلم کشند و غرض او ازین قول این بود
 که شما او را کشتید ما این عباس ازین غرض او اعراض نموده گفت چه
 باید کرد و عمر را نیز کشتند معویه گفت عمر را کجا فری کشت ابن عباس گفت
 عثمان را که کشت معویه گفت مسلمان کشتند ابن عباس گفت این قول
 تو حجیت قوی بر ابطال مقصود تو معویه فحش شد سخن را بجای دیگر
 کشانید و گفت ما با طرف مملکت خود نشسته ایم که دیگر کسی مناعت
 علی بن ابی طالب و سایر اهل بیت را نذکور نشازد باید که تو نیز

بیت علی بن ابی طالب

انصاف

از قرآن منع میگردید
 گفتند این عباس گفت از عقل معنی قرآن نمی بینم مگر گفت
 بی این عباس گفت پس قرآن بجایم و عقل معنی که حضرت از آن اراده فرمود
 کنیم و بموجب مضمون آن عمل نمایم معنی که گفت معنی آنرا پس از کسافی
 که تاویل ایشان مخالف تاویل بود بهل میت است ابن عباس گفت طرف
 چیز است که قرآن حضرت را از اهل بیت تا زل سائحه و باید که ما
 انرا استفاده از آل ابی سفیان کنیم معویه این حرف طرز شده گفت
 پس معنی آنرا پیش کسی فاش و علانیه ساز **فصل چهل و پنجم** در ذکر مناظره
 حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن عثمان المصنف رضی الله تعالی عنهما با اعداد قول
 عباس بن عبد المطلب چهارم در فصل حضرت سید مرتضی اعلی الله در حقه
 مسطور است و بر امامت حضرت اسد الله العالی بن ابی طالب
 صلوات الله علیه از قول عباس استدلال می نماید و میگوید که عباس بعد از
 وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت علی **ع** گفت که دست خود را در آن
 ای برادر زاده من تا تو بیعت کنی و ضلع من بکنی که تم رسول صلی الله علیه و آله

با پسر برادر خود بیعت کرد و دو کس از مردم در بیعت تو مخالفند گفتند پس
 اگر نقض بر امامت آنحضرت بود با پسرش که عباس اورا تکلیف بر بیعت نکردند
 زیرا منصوص علیه را اجتناب بر بیعت نسبت دارند که عباس اورا بیعت
 تکلیف نمود ثابت میشود که امامت با خیار رسا شده نه بنقض و حضرت شیخ
 بعد از نقل قول ایشان فرمود که با وجود سستی این قول بعضی از شیعیان از فهمیدن
 این عاجز شده اند و جواب شافی مطلقه اند که سبب یکی از اعظم ایشان در مجلس
 مناظره واقع شده در مسأله امامت و او اعتماد کلی باین قول عباس است و است
 و این قول را عمده ترین دلایل میدانست و این قول را بطریق نقض برین
 وارد ساخت حضرت شیخ فرمود که من این نقض اورا جواب بسیار
 گفتم لکن حضرت از آنجمله نیست که با و گفتم قول عباس با آنحضرت و تکلیف از
 آنحضرت را بر بیعت کرد دلیل عدم نقض اثبات امامت با خیار باشد
 لازم می آید که تکلیف پیغمبر صلی الله علیه و آله انصاف را در شریعت پیغمبرین
 تکلیف آنحضرت هماجرین و انصاف را در زبیر بن جراحه رضوان بر بیعت خود
 دلیل باشد با نبوت آنحضرت با خیار باشد و از قبل حضرت ارتقا باشد

کتاب...

زیرا بنا بر گفته شما اگر نبوت آنحضرت از قبیل حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است که حضرتش
 مستغنی از بیعت باشد اگر جواب گویند که بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جهت
 اثبات نبوت است و آنچه دیگر از برای عهد بود در نصرت که در نصرت آنحضرت از جهت
 بعد از آن که تحقیق نبوت و صدق او را دانستند بعد از آنکه این قول را در او
 عیاش با ایشان جواب میگوید که تکلیف کردن او حضرت امیرالمؤمنین را با آنکه در
 درازن که با تو بیعت کنم بعد از نبوت امامت او بر من واجب بود از جهت
 نصرت آنحضرت و جنگ کردن با مخالفین آنحضرت زیرا آنحضرت را در اثبات
 امامت اجماع بر بیعت نمودند چون بعضی رسول الله صلی الله علیه و آله را امامت
 و خلافت او ثابت بود و با آنکه کفر قول عیاش نیز دلالت دارد چه آنکه گفت
 تا مردم بگویند که رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کرد با پیغمبر رسول الله
 صلی الله علیه و آله و با تو مخالفت کند و کسی از مردم پس عیاش این قول آنحضرت
 مردم را متعلق بر بیعت ساخت و تعلق اتفاق بر بیعت نبوت کرد از برای
 جنگ کردن تا مردم مخالف شوند و از عداوت و مخالفت هذر کنند
 منی نبی که حضرت امیرالمؤمنین در جواب عیاش فرموده که ای عم شغل من محصور است

بر رسول

بر رسول الله صلی الله علیه و آله پس از بیعت عیاش صحبت اثبات امامت میجو
 با کسی که شغل بر رسول الله صلی الله علیه و آله مانع آن نباشد و باز منی نبی که چون
 عیاش الحاح نمود آنحضرت فرمود ای عم رسول الله صلی الله علیه و آله مرا وصیت
 فرموده که بعد از او شمشیر کشم تا وقتی که مردم بطبع در غیبت من بگردند و من فرموده
 مرا بجمع کردن قرآن تا وقتی که حضرت امیرالمؤمنین مرا فرج بخشد و این قول امیرالمؤمنین
 نیز دلالت تام دارد و باید مقصود عیاش در بیعت کردن نصرت آنحضرت باقی
 آنحضرت جنگ کردن بعد از برای اثبات امامت آنحضرت چه بر سر آت
 منصف ظاهر است و وجود دیگرانیکه عیاش را مطلب این بود که چون قوم انکار حق
 کردند و بیعت مردم را مثبت امامت نمودند بیعت نیز از برای آنحضرت
 حاصل شود تا قوم را حافی نماید و لهذا آنحضرت استماع و رزیدنا باطل استحقاق
 فرسیده باشد و بعد از آن بنا بر گفته شمشیر کشم و با مخالفت خود قتال کند و حال آنکه
 رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت فرموده که بعد از او شمشیر کشم تا وقتی که حق
 بطبع با او گردند و اسلام مندرش شود و دین باطل نرود و شاهد این قول
 قول آنحضرت صلوات الله علیه فرموده و اما اگر مردم بمنزله جاهلیت

تاریخ جامع

نزدیک نبودند هر اینها ایشان هجا و میکردم و حضرت شیخ درین مقام دفع
 و فعلی ازین قول خود نموده فرموده که اگر کسی بگوید که بعد از عثمان چون شد
 که بر بیعتی که باطلست بختی رسید در جواب بگوید که چون در آن زمان بسبب
 طول زمان نص بر امامت مخفی شده کار آنحضرت مندرس شده بود مردم
 بیعت را مثبت امامت میدانستند آنحضرت از جهت مارت و حکومتی که درین
 امامت است لا علاج قبول بیعت نمود و حال آنکه قبول بیعت مستلزم
 جنگ کون بود و جنگ کردن در وقت فوت رسول الله صلی الله علیه و آله
 موجب بطلان و اندر اس دین همین بود و در وقت بیعت مردم با آنحضرت
 بعد از عثمان این معنی داشت و در دیگر از برای جواب قول آنست
 که آنحضرت بر بیعت مردم با مامتی که خدا و رسول از برای او قرار فرموده
 بودند نرسید زیرا آن از جهت آنحضرت هم از منزه حاصل بود هر چند
 ظاهر مردم با او نبودند و این قبول بیعت از جهت نصرت و اقرار مردم
 بطاعت بودند از جهت اثبات امامت و از برای اختیار خلق است
 او را پس بعد از تحقیق این قول حضرت شیخ رضوانه تعالی علیه فرمایند که بعضی

بجز

چیزی از من پرسیدند که متعلق با من تقاسمت و یا فتم کسی از اصحاب که چو آب
 ازین کعبه باشند و آن نیست که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نص
 بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام کرده و طاعت او را بر مردم واجب فرمود
 بود و امت را بر بیعت او خوانده بود از جهت چه عباس در آیاتی که رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود بود با امیر المؤمنین علیه السلام می گفت ای برادر زاده
 من یا تا از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدیم که آیا امر خلافت بعد از
 ما خواهد بود تا خاطر ما مطمئن شود یا با غیر ما خواهد بود تا وصیت کند او را
 در باب ما و بعد از آن داخل شد ندانم چنانکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 از آنحضرت این مطلب را پرسید و آنحضرت جواب فرمود که آیا این هر با ایشان
 خواهد بود یا با غیر ما فرمود بنا بر روایت شیعه که شما مظلوم و مقهور خواهید بود
 حضرت شیخ در جواب این سؤال فرموده که شما درین قول خطا کرده اید و معنی
 قول عباس را نفهمیدید زیرا عباس را مقصدین بود که از آنحضرت
 از آنچه واقع خواهد شد پرسید که آیا امت این امر را با مسلم خواهند پذیرفت
 یا تا خاطر ما مطمئن شود یا با غیر ایشان خواهد بود تا او را بشناسند و مقصد

بجز

این بود که پسر خدا استحقاق و اختصاص امر خلافت را بر آن معلوم میسازد
 و غیره بود و جواب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که شما مظلوم و محروم هستید
 بود دلیل واضح و برهان قاطعست بر اینکه قصد عباس این بود تا بگوید
 فحیر و الا جواب رسول الله صلی الله علیه و آله درین صورت در مقابل سوال
 نخواهد بود و رسول الله صلی الله علیه و آله در رفع و اعلی است از آن که جواب
 نادر مقابل بگوید و این با آن میماند که زندی بود استیلا و تعجب بر آن
 یا بنی اعمام یا حکام عصر از پدر خود پرسید که آیا بعد از تو مال تو بمن بخورم
 یا نه این سوال فرزند از پدر ظاهرست که او حکم حضرت است و تقاضای مستحق
 پدر است **فصل هفتم** در ذکر جواب شیخ مفید رضی الله تعالی عنه
 سرسایلی را از مخالفین که بطریق اعتراض از غیبت مولانا و صاحبنا استنطاق
 الحادوی صدوات الله علیه و علی آباء سوال کرده و آن غیبت که آن سایل
 حضرت شیخ نور الله مضجحه گفت ایانه غیبت که حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله ظاهر شد و مردم را بسوی خود دعوت کرد در حالی که همه قریب است
 سابق خبر در شده بودند که او پیغمبر خواهد بود و دین ایشان را باطل خواهد کرد

در آخر

دانش از و صادر شد بهر را دانسته بودند از آنکه کسی نرسید و از آنکه غایب
 نشد و هر کس او را یافت بگوید که ولادت آنحضرت معلوم و نشانی مشهور بود
 و خانه او را هر کس میدید و حضرت است و تقاضای مستحق او را هر کس بگوید
 استار را بر او واجب کرد و ایند چنانچه شما در امام منظر میگویند و او را
 در میان آباء و صاحب شمشیر میدانید و میگویند که ولادت او در مدینه
 او در میان مردم زمان مخفی و مستتر بود چه فرق بود میان او و پدرش
 او با جدین باشد و پدرانش نباشند پس آنچه شما میگویند در باره او پدر
 انش و احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله همه متناقض است حضرت شیخ قدس سره
 سره اغیر از اولاد در جواب فرمود که مصطلحای حضرت است و تقاضای مستحق
 و مثال و نظایر نمیتوان دانست بلکه از جانب حضرت عمل الغیوب
 جلت عظمه که عالم است بضمایر عالم و عواقب امور و چیزی را در مخفی
 نیست میتوان دانست پس در این جایز است که حضرت است و تقاضای مستحق
 رسول خود بدانند که کسی را بر او دستی غیبت یا بواسطه ترسی که از او
 یا از قبیل او در شستند یا بجهت شکی که ایشان را از اوصاف او صادر شد

در آخر

بود یا بواسطه چیزی دیگر لهذا او را بعینت و استقامت نامور ساخت
 بخلاف امام متضر صلوات الله علیه که احوال و جایزه است که بجز
 آنها که مذکور شد باشد و شاهان قول است که هیچکس از عبودیت
 او شان و اهل کتاب پادشاهان عجب و بجز متعرض حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و آبا و امهات و نشاندن با آنکه همه ایشان در تفرقه
 که او متولد در وقت میشود و چون خواهد کرد و بچکار آمد بعد و فرار
 و آبا و امهات او در نیامد بجز کوفه و بجا سیه که بجز بعد
 ایذا و آزار و قتل و ستم آبا و امهات حضرت امام متضر صلوات الله علیه
 بودند چنانچه از حال معویه و یزید و غیره از بنی امیه علمیم است و الملوک
 و اناس اممین نسبت بجهت ایزد منین و امام حسن و امام حسین و شهادت
 و باقر صلوات الله علیه معلومست و آنچه از منور عباسی نسبت بجهت
 صادق و زینار و ن نسبت بجهت کاظم و از نامور نسبت بجهت
 رضا و از متوکل نسبت بجهت هادی و عسکری صلوات الله علیه
 روداد و بجهت نسبت در شهرت که کسی را از کار آن نرسد تا آنکه معتد

عباسی بعد از فوت حضرت ابو محمد حسن عسکری کینان آنحضرت را جبر کرد
 و بجهت حمل ایشان میکرد و جهت که شیشه بود که قایم آل محمد حضرت
 ابو محمد خواهد بود و شخص او میزد تا او را بدست آورده بقتل رساند
 کینان آنحضرت را در حبس خدیماه نگاه داشت که شاید بجهت قایم طایفه پس
 ازینکه کفر فرقی ظاهر میشود میان حال نبی صلی الله علیه و آله و احوال حضرت
 قایم حضرت قایم پس این را بان قیاس کردن از قتل فقام نسبت دیگر
 آنکه خوف از رسول الله صلی الله علیه و آله دفعه بود بواسطه عتیت او که نبی
 ناشم و نبی عبدالمطلب بودند و ایشان در میان آن آنحضرت میکوشیدند
 بطبع آن که سبب آنحضرت از جهت ایشان بود و شرف بهم رسد زیر اسب
 ایشان شد و بگو که دین آنحضرت عالم گیر خواهد شد و سایر قبایل بجهت عجزی
 که از نبی ناشم و نبی عبدالمطلب داشتند ضرری با آنحضرت نمیشودند رسانند
 لهذا مدت سیزده سال آنحضرت در مکه معظمه نبوت خود را طاهر کرده
 را بدین نحو دعوت میکرد و الهامات از اسب میکرد و هیچکس از ایشان
 متعرض آنحضرت نتوانست شد چنانچه ظاهر است بر کسی که اندک تدبر کند و میداند

بسم الله الرحمن الرحیم

بعلم یقین که اگر یکی از پادشاهان زمان ما کمان کند که یکی از آل بی گنا
 دعوی امامت میکند و خود را اطهار میکند بی آنکه تحقیقت این قول برسد
 و یقین در آن حاصل کند بحضرت کمان او را بقتل می آورد و باکی ندارد
 چه جای آنکه ببیند یکی از ایشان مدعی امامت و بهل علم را علم حاصلست
 که اکثر اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله را که طایفه زمان ایشان حس نمودند
 و بعضی را در حبس کشیدند و بعضی را کمانی بچو که از ایشان داشتند که مبادا خروج
 کنند چنانچه از حال حضرت کاظم علیه السلام معلوم خاص و عام است پس کسی در اینها تامل
 نماید فرق میان ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله
 است علیهم السلام جهت و بهیچ اولی شبیه و **فصل جمیل و مهم** در ذکر مناظره شام
 بن حکم رضی الله تعالی عنده با جمعی از مخالفین در مجلس سحری بن خالد برمکی که در
 هرون برشید بود و مناظره او در بصره با عمربن عبید و مناظره او در
 حضرت امام جعفر علیه السلام و آن نسبت که در روزی از روزها
 یکی بن خالد جمع کثیر از متکلمین هرون و هر مذنب را در مجلس خویش جمع کرده
 و ایشان را هر مناظره کرده خود متوجه مناظره ایشان بود تا برینند که کدام

بلا

یکت غالب میشود و تحقیقت کدام مذنب ثابت میگردد و اتفاقا هرون
 از این معنی خبر شنیده سحری را طلب نمود و گفت ای سحری این چه مجلس است که در آنست
 و متکلمان هرون و هر مذنب را بهم انداخته سحری گفت که مرا مسترست
 بسیار و فایده شما را زین حاصلست که اهل ادیان و مذنب مختلفه
 با هم مناظره کنند تا ظاهر شود که محقق و مبطل کدامست هرون گفت من هم
 میخواهم که مناظره ایشان را بشنوم اما بشرطی که ایشان مرا نیندازند و نمانند که
 من در اینجا حاضرم که مبادا از من تبرسند و اطهار را مافی الغیبه در مذنب
 خود کشند سحری گفت بجان منست میدارم و جای از جهت هرون در عقب
 مجلس مقرر ساخت و بعد از آن بهشام را طلب داشت تا حاجت
 معرکه چون در خفیه دانستند که هرون در اینجا است و میخواهد که مناظره
 ایشان را بشنود با هم گفتند با شام در سنه امامت بایستگم نمودند و
 هرون منکر مذنب است در امامت شاید از این جهت بهشام سحری رسید
 و چون بهشام حاضر شد سحری بعد از تبرین زید ابانجی که رئیس خوارج بود
 گفت که با بهشام در سنه امامت بایستگم نمای بهشام گفت ایها الوزیر

بسیار است

ما را با ایشان سوال و جوابی نیست زیرا ایشان با ما متفق بودند و در حقیقت
 امامت علی بن ابی طالب بعد از آن بی جهت از ما منع وقت کردند
 و چون اتفاق و اختلافشان با ما از روی معرفت به ما را با ایشان
 گفت و گوی نیست پس بیان که یکی از کرده جو و ری بود هشتم خطاب
 نموده گفت من با تو حکم مینمایم خبر ده مرا که اصحاب امیر المؤمنین در وقتی که
 حکمین قرار دادند مؤمن بودند یا کافر هشتم رضی الله تعالی عنه گفت
 اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام در آن وقت در صنف بودند و صنف
 مؤمن و صنف مشرک و صنف ضال بودند اما مؤمن آن صنفی بودند که
 مثل من آنحضرت را امام برحق و از جانب حضرت امیر تعالی و رسول
 الله صلی الله علیه و آله میدانستند و آن صنف که مشرک بودند آن
 بودند که آنحضرت را امام میدانستند و معویه طاغیر را نیز قابل امامت
 دانستند فرقی میان ایشان نمیکند ایشان و صنف ضال آنان بودند که
 بواسطه حیثیت جاهلیت از قبیل و عشیرت بیرون آمده بساطت آنحضرت
 طاعتش را معرفی مجال هیچیک نداشتند بیان گفت اصحاب معویه

چون بودند حضرت هشتم همین اصناف ثلث را در اصحاب معویه طاغیر
 تفصیل بیان فرمود بعد از این کلام فرار بن عمر و ضعی که یکی از افاضل اهل
 خلاف بود حضرت هشتم خطاب نموده گفت من نیز مسئله در امامت را تو
 میپرسم هشتم گفت جواب مسئله ترا بگویم تا تو جواب مرا در آنچه از تو پرس
 مکنونی فرار گفت که هست که از من میپرسم هشتم گفت بگوین که حضرت امیر
 تعالی را عادل میداننی بخوی که هرگز جو را نکند فرار گفت بل هشتم گفت بگوین
 حضرت امیر تعالی زمین گیر است تکلیف رفتار بسوی مسجد و صنف حجاب و کز و کوز
 تکلیف خندان صحف و کتا بجای دیگر کند آیا جو درست یا بی فرار گفت
 حضرت امیر تعالی هرگز این تکلیف نمیکند هشتم گفت من هم میدانم تکلیف
 نمیکند لکن پرسید فرض میگوید فرار گفت بل اگر چنین تکلیف کند جانم خواهد
 بود و تکلیف ما را بطاق کرده خواهد بود هشتم گفت خبر ده مرا که با حضرت
 امیر تعالی بزدندان نهم را بیک دین تکلیف نموده آن دین را اختلافی بنا
 یا فرار گفت بل بیک دین همه ضیق را تکلیف نموده هشتم گفت اگر شخصی
 این دین بی اختلاف را بسوی حضرت امیر تعالی بر و قبول میکند فرار گفت بل

بج

بشام گفت آیا بر این دین و ایستادگی کرده است یا بی دلیل خلق را
 باین دین تکلیف نموده تا مثل این باشد که کورا تکلیف خواندن حضرت
 وزین کیرا تکلیف رفتن بسوی جهاد و مساجد بوده بشد فرار است
 ساکت شد و بعد از آن گفت لا بد است از دلیل لکن آن دلیل امام و حجرت
 یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام نیست بشام علیه الرحمه از شیعیان این
 قول خندان شده گفت ای فرار خود را جمع کن که بحق قایل بشدی و انتقام
 میان من و تو نیست الا در آنم که من آن دلیل را موسی بن جعفر علیهما السلام
 میگویم و تو جز دیگر چون سخن با نجا رسید فرار گفت ای بشام که چون عقد
 امامت بر سر بسته میشود بشام رضی الله تعالی عنه گفت بخوی که عقد نبوت
 بسته میشود فرار گفت پس امامت نبوت پشه و امام غیر نبی بشام
 گفت نیست چنین که میگوئی بلکه عقد نبوت را اهل آسمان می بندند
 و عقد امامت را اهل زمین زیرا عقد نبوت بلکه بسته میشود و عقد
 امامت نبی بسته میشود و بر هر دو عقد با هر حضرت استقامت میباشد
 فرار گفت و ایلی برین که میگوئی هست بشام گفت برین قول و هر احتجاج

ایرا

زیرا بدیجی تو نیست فرار گفت چون بدیجی اولی است بشام گفت ایرا
 حال از شدت خلقی نیست یا باید که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله خلق
 تکلیف مرفوع شود و کسی بعد از آن حضرت تکلیف برین دینی نباشد و
 مثل سباع و بهای باشد ای فرار این شق را تو بجز نمیکنی فرار گفت بشام
 گفت شق دویم این که بهر امت را علم درین مثل علم رسول الله صلی الله علیه
 علیه و آله باشد و تکلیف بر این مبری در علم اجتناب نباشد و هر ایشان استغنی
 باشند و بحق رسیده باشند ای فرار این شق را جایز میدانی فرار گفت این
 شق هم جایز نیست بلکه همه محتاجند بشام علیه رضوان الله تعالی فرمود شق
 ثالث باقی ماند و آن نیست که لابد باشد ایشان را عالمی که او را رسول است
 صلی الله علیه و آله معین کرده باشند و سحر و غلط بر او جایز نباشد و مصدوم
 از همه گناهان مبری باشد از خطانا و محتاج بغیر نباشد فرار گفت این شخصی
 که تو میگوئی بر علم است و در امتون شناخت چه چیز دلیل شناخت او میشود
 بشام رضی الله تعالی عنه گفت مشت خیر علم است و دلیل شناخت او است
 چهار چیز از آن مشت نعت نسب او و چهار شق نعت نفس او است اما آن چهار

بشام گفت ایرا

گفت نسب اوست نیست که معروف آنصفت و معروف القیاس
 او داده او هم معروف باشد و از صاحب تلم و شریعت اشاره باو شده باشد
 و صنفی که معروف تر از همه اصناف خلقت است نسبت به آنست که هر روز
 پنج مرتبه در اذان نام او مذکور میشود و ازین صنفست پس باید که او عجب باشد
 نسبت باکثر آنچه خدا در پیران صنف باشد کار بر کلف و شوار میشود و درین
 او در این حیثیت صلاح بسیار می باشد و ازین صنف نیز باید که از قبیل
 باشد زیرا در صنف عیب قبیله پیش از همه قبایل اعرف و اشهر است زیرا که
 تلمه ازین قبیل است و باید که از خانه او داده صاحب تلم باشد زیرا درین قبیل
 نیز خانه او داده صاحب تلم از همه اعراسست چون درین خانه او داده نیز
 جمع گیری مشرکند و مملکتی که از جهت شرف و علو تر است نامت تراغ در
 اصل این خانه او داده رود و پیش نبایرین باید که از صاحب تلم و نسبت
 باین شخص اشاره و نص واقع شود بلکه باید که تصریح باسم او نیز شود تا کسی را
 در آن طمع نشود اما آن چهاری که گفت آنصفت نیست که باید که علم
 باشد از جمع خلق غیر ارض و سمن و احکام حضرت است و تعالی و تقدس

بالمتره

تا برتره که مخفی بر او ظاهر و دقیق جلیل باشد و اینکه معصوم باشد از کل گناهان آنکه
 شجاعتر از جمع خلق باشد و باید سخن ترا از کل جمله باشد چون بنام حضرت است
 عنده مقام رسید عبدترین نیز با باقی گفت از جهت چه باید که از جمع خلق
 اعلم باشد بنام گفت زیرا او را اگر علم جمیع حدود و احکام و شریعت و سنن
 حضرت است و تعالی باشد و تمام در شایسته نیست زیرا در نزد عقل و در نیست که حد
 از تعالی را تبدیل کند مثل اینکه بجای قطع حد بنزد و بجای حد قطع کند پس این
 از او امر الهی را مملکتی که بجای خود ایراد نماید و صلاح هر دو نصاف و نجر شود
 عبادت گفت از برای چه باید که معصوم باشد گفت بواسطه آن که اگر معصوم
 نباشد از خطایم نخواهد بود زیرا مملکت عایت قربت و آشنایی کند و حد
 است معطل جانند و چنین کس حجر است تعالی بنزد و باز عبدترین نیز یک گفت
 بواسطه چه باید که شیخ باشد از خلق عالم بنام گفت زیرا او در حرب نباه
 مسلمان است پس که او شیخ باشد جایز خواهد بود بر او فرار از رخصت صل
 آنکه حضرت است تعالی و تقدس میفرماید و من یوقم یومئذ برهه الا متحرقات لیا
 او متحرقات فی قلوبها بغضب من الله و کسی که بغضب الهی بر کرد

بالمتره

تجرتواند بود عبد الله بن زید گفت از چه باید که سخن ترا جمع خلق باشد هشام
 رضی الله عنه گفت بواسطه آنکه او خازن مسلمانانست پس اگر سخن نباشد
 سخورالکاه نتواند داشت مال مسلمانان را بفرقی تصرف خواهد کرد و درین
 صورت فاین خواهد بود و فاین تجرت حضرت الله تعالی نتواند بود چه سخن
 هشام با نجا رسید فرار بن عمر و ضعی گفت این شخصی که میکوی باین صفت
 موصوفست کیست هشام بطریق کنایه گفت صاحب قصر است یعنی
 هرون چون هرون این کلام او را شنید گفت الله که او درین قول
 ما را خوب میگوید و جعفر بن سحی که در پیش او نشسته گفت ای امیر او چه بگوید
 جعفر گفت مراد او موسی بن جعفر است هرون گفت این مرد زنده باشد
 و من طبع میگردم که ملک از برای من باقی باشد و آنکه کتبغ زبان من مرد
 در مردم اثر بیشتر دارد و از هزار شمشیر پس سحی را طلبید گفت ای سحی
 این مرد چه کسیست هشام رضی الله عنه چون از شنیدن هرون قوال
 او را بخبر شد بجهان از انجا بیرون رفت و اهل نخور را مخفی ساخت خود
 که خجسته و سجانیک کوفرت و در خانه بشیر بن نبال که از اصحابی حضرت

امام جعفر علیه السلام بود فرود آمد و او را ازین قصر آگاه ساخت و بعد از
 دو روزی بیمار شد بشیر گفت ای هشام طبعی از جهت معالجه حاضر سازم
 هشام گفت مرا بیا بیدر دو چون من بمیرم دار تجھیر من فارغ شوی هر اد
 شب بردار و بر سر چهار رای بگذار و تو بنویس که این هشام کیست
 که او را میطلب میگرد و بر روی جازه من بگذار و چون هشام بجهت
 حق و اصلت بشیر جهان کرد که خضر نشن و صیت فرموده بود و چون عمال
 کوفه برین مطلع شدند بیک بر جنازه او حاضر شده چون یقین داشتند که
 هشام است هرون را اعلام کردند و هرون از شنیدن این خبر مسرور شد
 شکره کرد و جماعت قوم و خویشان و اصحاب هشام حاضر شدند و کوه سوط
 بیدار کردن هشام کردند و تجویس ساختند و بگردن او اوراق کوید که این
 مناظره که هشام بن حکم رضی الله عنه درین مجلس فرموده بر ثانیست قاطع و
 حقی است واضح بر حقیقت مذموب حق فرقه ناجیه شیعیانی غیر اهل بیت
 در جهنم و اطلان سایر مذموب باطل و کجایشان دارد که با قلم نور جبهه
 حور نشسته شود و همچنین مناظره که حضرت ادریسه غایب درین عید

تجرتواند بود عبد الله بن زید گفت از چه باید که سخن ترا جمع خلق باشد هشام رضی الله عنه گفت بواسطه آنکه او خازن مسلمانانست پس اگر سخن نباشد سخورالکاه نتواند داشت مال مسلمانان را بفرقی تصرف خواهد کرد و درین صورت فاین خواهد بود و فاین تجرت حضرت الله تعالی نتواند بود چه سخن هشام با نجا رسید فرار بن عمر و ضعی گفت این شخصی که میکوی باین صفت موصوفست کیست هشام بطریق کنایه گفت صاحب قصر است یعنی هرون چون هرون این کلام او را شنید گفت الله که او درین قول ما را خوب میگوید و جعفر بن سحی که در پیش او نشسته گفت ای امیر او چه بگوید جعفر گفت مراد او موسی بن جعفر است هرون گفت این مرد زنده باشد و من طبع میگردم که ملک از برای من باقی باشد و آنکه کتبغ زبان من مرد در مردم اثر بیشتر دارد و از هزار شمشیر پس سحی را طلبید گفت ای سحی این مرد چه کسیست هشام رضی الله عنه چون از شنیدن هرون قوال او را بخبر شد بجهان از انجا بیرون رفت و اهل نخور را مخفی ساخت خود که خجسته و سجانیک کوفرت و در خانه بشیر بن نبال که از اصحابی حضرت

که از علمای سره اهل خلاف بود در بجهت فخر چنانچه در اصول کافی در کتاب
 مسطور و در السنه علمای فرق باجمعه مذکور است آن نسبت که ابو جعفر محمد
 بن یعقوب کلینی رضی الله تعالی عنه با سناد متصل از یونس بن یعقوب یزدی
 نحوه که او گفت وزی از روز جمعی از اصحاب حضرت ابی عبد الله جعفر بن
 محمد الصادق علیه السلام در نزد آنحضرت حاضر بودند و هشتمین بن عالمی که در آن
 وقت جوانی بود در ملازمت آنحضرت بود پس آنحضرت صلوات الله علیه شام
 خطاب نموده فرمود که ای هشتم بن جرده ما را از آنچه با عرو بن عمید ترا رود داد
 و سؤالی که از او کردی هشتم گفت ای فرزند رسول خدا مرا حاجت بگو
 و زبان من یا رای آن ندارد که در خدمت چون تویی تا حکم نماید حضرت صلوات
 الله علیه فرمود که آنچه فرمودیم باید اقدام نمود و سخن گفت کرد پس هشتم عرض
 کرد که من رسیدم که عرو بن عمید در مسجد بصره و کانی نشوده و جمعی را با او
 گرد آورده و موعظه میکند و در سینه میگرداند این خبر بر من عظیم نموده شد
 گفتم پس داخل مسجد شدم دیدم حلقه عظیمی در آن حلقه عرو بن عمید نشسته
 افتاده میبندد مردم از او سؤالی میکنند پس من در آن حلقه فرود آمدم

علقه

حلقه شدم و هشتم بیرون نروی ادب و تقوی عالم من رویدم از آن میدی
 که سندان تو بر سر من گشت پرس هر چه خواهی پس من تقوی عالم ایاتو چشم
 داری گفت ای فرزند این چه سؤالیست که کردی و حال آنکه می بینی که من
 چشم دارم تقوی سندان من نسبت گفت پرس هر چه خواهی گوید اما سؤالی
 کنی تقوی آنچه سؤالی کردم جواب بگو گفت ای چشم دارم تقوی با چشمت چقدر
 میبکی گفت با چشم خود الوان و ششها صلی میبکم تقوی داری گفت ای
 دارم تقوی با آن چه میبکی گفت بجز از آن است شام میبکم تقوی اما تو از آن
 هست گفت ای تقوی آن چه کار تو می ای گفت طعمها از آن در آن میبم
 تقوی اما گوش داری گفت آری تقوی با آن چه میبکی گفت آوازها را میشنوم
 دیگر با تقوی آید دل دار گفت نعم دارم تقوی با آن چه میبکی گفت بسبب آن
 تیر میبم هر چه بر من وارد شود از جوارح و حواس غنی از دل میبندد و گفت
 تقوی چون غنی از دل نمواند بجز و حال آنکه هر صحیح و سالمند گفت ای فرزند
 هرگاه این حواس را در مدارکات خود میبند هم رسد از جهت دل تصحیح آن نمید
 و یقین است ترا حاصل میشود تقوی هرگاه حضرت امیر تقی دل را از جهت شام

تاریخ جامع

جراح و جواس مقرر فرموده باشند و انرا امام جراح و جواس گردانیده باشد
 تا بسبب این تصحیح کند و در شک با رجوع نموده بین حاصل نماید چون آن وقت
 نامعروف را در حیرت و شک و اختلاف را میگذارد و اما فی از جهت ایشان
 مقرر فرمایند که ایشان در نزد حیرت و شک با رجوع نموده حیرت
 و شک از ایشان زایل شود و حال آنکه جراح و جواس ترافی امام میگذارد
 پس عربین عید رسالت شده چیزی در جواب من گفت و گفت تو هشام بن
 حکم گفتی گفت از رفیقان و یمنی گفتی گفت پس تو از مردم کجایی گفت از
 مردم کوفه گفت آره تو هشام بن حکم و از جای خوبتر هست و مرا بر سره گرفت
 و بعد از آن مرا بجای خود نشاند و ما من شتره بودیم هیچ کس نشد یونس بن یعقوب
 گفته که چون حضرت امام علیه السلام این نقل را از هشام شنید خندید و گفت
 ای هشام این را از کجا می شنیدی گفت این خبریست که از تو فراموش
 و آنرا تالیف نمودم حضرت امام علیه السلام فرمودند و الله که این توفیق
 در صحف پیام و موسی در اصول کافی از یونس بن یعقوب حکم کرده است
 که او گفت روزی در حضرت حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

فرمود

بودم که مردی از اهل شام بحضرت آنحضرت آمده گفت من مردم از اهل
 شام و صاحب فقر و فراغیم آمده ام که با صاحب تو مناظره کنم و میان
 آنحضرت و شامی قدری مکالمه که تفصیلات در اصول کافی مذکور است شد
 و آنکه آنحضرت جمعی از اصحاب را مثل حران بن عیینه هشام بن سالم و قیس بن
 ماهر که مستعمل اصحاب آنحضرت بودند با او مناظره فرمود هر یک با او پیوسته
 و سب او بود مناظره نمودند درین شما هشام بن حکم که در آن وقت فخر خطبه
 حضرت امیر حضرت امام بطریق انبساط با و ملاحظه فرموده گفت تو خبر
 یابی بدل و زبان و دست خود و از انقباضی خطاب فرموده گفت با من
 پس مناظره کن شامی هشام متوجه شد و گفت با من گفت که کون در است
 امیر و هشام غضبانک شده گفت ای مرد آیا حضرت امیر را سخن تا پیوسته
 در و یا سخن کج شامی گفت بلکه حضرت امیر را مجال خلق ناظر تر است
 از جهت ایشان چه چیز فعل آورده است شامی گفت از جهت ایشان
 بر پای دشت است تا ایشان بر آنند و مختلف نشوند و کثر بهای ایشان
 است کردند و از فرضهای حضرت امیر تا ایشان را بجز سازد هشام گفت

در صحف پیام و موسی در اصول کافی از یونس بن یعقوب حکم کرده است

گفت آن جهت شامی گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیشام گفت
 بعد از آنکه تهمت چاکس است شامی گفت کتاب و سنه هشتم گفت ایست
 این که کتاب است رفع اختلاف از ما بگفت شامی گفت بی هشتم گفت پس
 از جهت چه اختلاف میان من و تو هست ترا این اختلاف از شام بانجا آورده
 که با مناظره کنی شامی ساکت شد حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه شامی
 خطاب فرموده گفت از جهت چه ساکت شدی و علم نمیایی شامی گفت
 اگر من و تو مختلف بودیم یک از ما مدعی حقیقت خود و بطران و دیگریت بر بعضی قول
 خود کفر خواهیم و کتاب و سنت با نفعی بشمار شد و اگر گویم مختلفیم خلاف
 ظاهر کفر با شام حضرت امام فرمود که تو از و سؤال کن شامی هشتم گفت
 ای جوان نظر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را در نظر خلق ملاحظه کن گفت نظر حضرت
 تعالی سخن تیرت شامی گفت آیا از جهت ایشان حجج بر ما کرده است یا خیر
 جمع کند و کثرت ایشان ترا است کرده اند و غیر سازد ایشان ترا حجج و باطل هشتم
 گفت بی در وقت رسول الله صلی الله علیه و آله جهت آنحضرت بود و در قیامت
 این مرد است که در اینجا نشسته و از آسمان با خبر میداند و این را میراث دارد

از بعد

از بعد و پدرش شامی گفت اینکه میگوید صدق آنرا از جهت برایم هشتم گفت
 پرس از و هر چه میخواهی حضرت امام علیه السلام شامی گفت میخواهی ترا از
 در راه شام رود داده خبر دهم و آنچه در عرض راه با و رود او بگوید یک یک
 گفت شامی گفت راست گفتی زمین الحال مسلمان شد حضرت امام علیه السلام
 فرمود بلکه حال بخون شدی زیرا اسلام مقدمت بر ایمان اسلام سبب
 توارث و تنگ خلق است ایمان و اسطر سبدن بایشان است شامی گفت راست
 گفتی زمین در نیاسعت شهادت میدهم با اینکه نسبت خدای غیر خدای کیمایی
 بیهما و اینکه تحت صلی الله علیه و آله رسول اوست و اینکه تو وضعی اوصیایی
 پس حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه بیک از انجاعت که با شامی مناظره
 بود مذخیری گفت هشتم بن حکم را ملاحظه کن بسیار فرمود چنانچه
 آنها در حدیث یونس بن یعقوب در اول کتاب جهت اصول کافی مذکور است
فصل چهل و هشتم در ذکر مناظره سعد بن عبد الله القمی رحه الله علیه
 چنانچه در کتاب احتجاج طبرسی رحه الله علیه مسطور است و آن نسبت که روزی
 سعد بن عبد الله با یکی از مخالفین مناظره اتفاق افتاده چون آنمرد بسیار کج

در کتاب احتجاج طبرسی

و در نصب عداوت اهل بیت صلوات الله علیهم جمعین هم بود بعد از آنکه
 بعد از مناظره چند گفت با حال تو و اصحاب تو ای خردمند و افرض که پوسته با جاجر
 و انصار در عداوتند و ابواسطخ برایشان کشته میدارید و ایشان را از رسول
 الله صلی الله علیه و آله خرف میسازد و میداندند که صدق بر همه اصحاب شرف
 دارد بود سطر نما بفرموده او را در اسلام دست و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 او را بجهت آن برگزید و با خود با برادر که میباشند که حضرت بعد از با و قرار
 خواهد گرفت و او با کفار جهاد خواهد کرد و اقامت دهد خواهد نمود و امام
 قوت خواهد داد پس چنانچه بر نبوت حق شفق بود بر خلافت او نیز اشفاق
 داشت و او را در وقت اگر خشن از مشرکین مگر با نجه بر در زیرا میدیدند که اگر
 او کشته شود کسی دیگر از اصحاب بجای او نتواند بود و علی بن ابی طالب را
 بجای خود خابانید بود سطر اکرم میدیدند که اگر او بدست کفار ضایع شود
 بسیاری از اصحاب بجای او میمانند بود و آنچه از وی آمد از دیگران نترسیدند
 تواننده سعد بن عبدالله گوید که برین شب هر جوانی که گفت نماز با ستم
 دفع نمود مرا عاجز کرد و بعد از آن گفت ای سعد همبها باش که تقصیر دیگر را

بگردد

که بر می زود افرض را اینجا که میالد و آن هیزت که شما کرده و افرض را کمان امنیت
 که صدقین که مبر بود او و نفس شکوک و فاروق که گاهی بیضه اسلام بود در این
 بصفت نفاق توصیف بودند و بار رسول الله در صحاف نبودند و برین کمان
 خود از شب عجم استدلال نمایند که ایشان نیز با منافقین بودند و میخواستند
 که رسول الله را ناپاک کنند خرد و مرای سعید که ایشان بطبع و غنبت مسلمان
 شدند و با کراه سعید گوید که چون این قول او را شنیدیم حیران ماندیم که چرا
 بلویع زبیرا اگر کموی با کراه مسلمان شدند و خواهد گفت که در آن وقت رسول
 صلی الله علیه و آله لشکری و قوی داشت که ایشان را ازین خبیثت مجبور به اسلام سازد
 و اگر کمویع بطبع و غنبت مسلمان شدند و خواهد گفت که کراه ایشان طوعا باام
 آمدند پس از چه میگویند که ایشان در باطن نفاق داشتند پس من از جواب
 عاجز شدم و از غصه نزدیک بود که چکرم شکافد و غضب بر من سوزنی
 شده از پیش این مرد ناصبی رقم و این دو سطر را با مسایل شکله دیگر که
 در خط داشتیم بطوماری ثبت نمودم و متوجه بر من رای کردیم و نجات
 امام سید ابو محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام فانیض شدم و دیدم که شسته شده

بگردد

ماه بدر و روی مبارکش میدرخشید و در اسن او پسری بود که چون ماه نو نورخش
 و از ضیای روی مبارکش دل نومنان روشن بود و حضرت امام علیه السلام بن
 خطاب نموده فرمود که ای سعد چه باعث آمدن تو شد با نجاف کف شوق تعالی
 حضرت تو مرا با نجاب آورد ای مولای من حضرت امام علیه السلام بعد از این گفت
 و شنید فرمود که مسایلی که میخواهی پرسیدی چون شد که گفتم آنست ای مولای من حضرت
 فرمود پرس این سپرد اشاره فرمود پسری که در دامن مبارک داشت پس
 من رو بگوشش کردم و مسایل خود را یک بیک پرسیدم و آنحضرت جواب
 میگفت **راقم در آن** که سعد بن عبد الله را امرت مسایل خود را و او جواب میداد
 یک بیک تفصیل نقل نموده و در کتاب استخراج شرح طبری مذکور است که با آنچه
 در اینجا ذکر کرداریم و مناسبست بطالب این کتاب در ایراد بنمایم
 آنکه سعد گفته که گفتم ای مولای من خبر ده مرا که چه باعث آنست که مردم
 اختیار امام تو اندر کرده اند حضرت صلوات الله علیه فرمود که امام مصعب یا منصف است
 مصعب حضرت فرمود آیا جایز است که اخبار ایشان شخص منصفی بر نخورد و
 ایشان ندانند که گفتم ای مولای من جایز است فرمود که همین است که مردم

اختیار امام از جهت خود نمیشناسند کرد و نمویذ نیست بر مانی که عقل تو مانند است
 و آن بر مانی نیست که بمبار علیه السلام حضرت است و گفتا بگریزید و بر ایشان
 کتاب فرستاد و ایشان را نمویذ ساخت بوجی و عصمت و اعلم بود و در آن کتاب
 ومع هذا اختیار جمعی که نمودند و اعتقاد ایشان این بود که ایشان نموندند
 معلوم شد که منصفند مثل حضرت موسی کلیم که با بنو قریظ و کمال علمش و قول
 وحی بر او اختیار کرد از اعیان قومش و رؤسای عسکریش بنفاد و در آن کتاب
 میقات تشریح شک در ایمان و اخلاص ایشان مذکور است و اختیار او بر مانی
 واقع شد چنانچه حضرت است و اما در آنست که قوم سبئین در جهل
 لمیقانیا تا آنجا که فرموده کن تو من نکستی نری الله حجیره پس بر گاه اختیار
 کرات از حضرت از آنجا برای نبوت برگزیده با فسد واقع شود اصح
 و حال آنکه ایشان این بود که بر اصح واقع شده اند فسد اختیار همهاجر و انصاف
 چون خواهد بود و چون بر منصف واقع نشود پس از بنامیدیم که اختیار جایز
 نیست مگر بر حضرت علام الغیوب ما تخی الصدور بعد از این بیان حضرت
 قایم فرمود ای سعد در وقتی که خصم تو دعوی نمود که حضرت رسول الله صلی

اختیار امام از جهت خود نمیشناسند کرد و نمویذ نیست بر مانی که عقل تو مانند است

و اگر ابو بکر را بواسطه آن برگزید و با خود بنهار برود که می دانست خلافت او را
 بعد از خود و می دانست که او معتقد امور تاویل نخواهد شد و اقامت حدود
 سایر کمالات دین در دست او خواهد بود و چنانچه بر تبت خود مشتاق بود
 بر خلافت او نیز شفاق داشت و اگر او شسته شود کسی درین امور بجای او
 نتواند بود و علی را بجای خود با نیکو می دانست که او شسته شود
 و کبریا بجای او می تواند بود چنانچه سبب نقلی با او که ای گفت رسول الله صلی
 علیه و آله که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود پس این سی سال توفیق
 بعلم چهار شخص که بنا بر مذمت است اما خلفای راشدین خواهند بود و بعد از آن
 گفت بی بعد از قرار او تو با بیست کبوتری پس نابین که رسول الله صلی
 علیه و آله که خلافت بعد از او با ابو بکر خواهد بود با بیست بلبل که بعد از ابو بکر با عمر
 خواهد بود و بعد از او با عثمان و بعد از او با علی خواهد بود پس بر رسول الله
 صلی الله علیه و آله واجب بود که هر چهار را با خود بنهار برود و همراه ایشان
 اشفاق کنست چنانچه ابو بکر کرد و با بیست که آن سر را خفیف کردند
 تبرک کردن و ابو بکر تنها را با خود بردن و دیگر در تفرقی که گفت صدیق

روق طوعاً مسلمان شدند یا که از جهت چه گفتی با او که مسلمان شدند طوعاً
 زیرا ایشان یا بهر دو همیشه جاهلست میگردند و از ایشان خبر ما میسریدند از
 آنچه بجهان یافته بودند در تورت و سایر کتب معتقدند از قصه صحیحی است که
 از عواقب هرج و مرج و بیرو با ایشان گفته بودند که محمد عجب ظفر با تو تسلط
 خواهد شد چنانچه تحت انقض مسلط بر نبی اسرائیل شد و ظفر با تو یعنی محمد
 دعوی نبوت که از دست چنانچه تحت انقض بر باطل بود چون از نبوت
 و تسلط او را شنیدند بیدارش آورده او را مساعدت کردند بر شهادت
 لا اله الا الله و بالبیعت کردند بطمع انکار از او بر سندان حکومت شهری هرگاه
 کار او درست شود و چون از طمع خود مایوس شدند با جمعی از منافقین
 مثل خود بجهت صعود نمودند که او را بکشند پس حضرت امیرتعالی کید ایشان را
 از آن حضرت رفع نمود و عجز ایشان را با ایشان در فرمود و از آن حیل که کردند
 خیزند و چنانچه ظفر وزیر بیعت کردند با هر از زمین طمع انکار از جهت او
 بکومت بلوی بر سندان چون مایوس شدند بیعت با سگتند و بر او فرج
 کردند و از آن جهت خیزند و بنام سعد بن عبدالکریم که چون سخن حضرت

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مولای ما یعنی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که با نجار رسید حضرت ابو محمد حسن بن
 علی علیهما السلام با حضرت صلوات الله علیه بنا برخواستند و من از نجار
 بیرون آمدم **فصل پنجم در ذکر مناظره علی بن بابویه القمی رضی الله تعالی**
 علیه با محمد بن مقاتل در ری و آن نسبت که بعد از مکالمه و گفت و شنید علی
 بن بابویه در مقام احتجاج در آمده بر حقیقت امامت حضرت مولانا معتقد
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله الظاهرین جت چند ایراد نمود و ما درین
 اوراق آنچه حضرت شیخ در مقام احتجاج ایراد فرموده نقل میگردانیم
 که حضرت شیخ فرموده ما از جمیع مسلمانان پرسیدیم که اسلامی که محمد صلی الله
 علیه و آله بر ایشان را نبوغ شده که نسبت جمیع ایشان متحقق است که گفتند
 که شهادت برین که نسبت خدای جز خدای یکتای بهمینا و محمد بنده و فرود
 اوست و اقرار بر اینچنین اوز جانب حضرت استماع آورده از نماز و روزه
 و روزه ماه رمضان حج خانه خدا کسی که استطاعت داشته باشد عمل
 کردن بقران و حلال آید احوال دانستن و حرام آنرا احرام دانستن پس
 این قول را از ایشان قبول کردیم چون همه اتفاق دانستند درین قول

وهم

و همه شهادت دادند برین پس بعد ازین اقرار از ایشان پرسیدیم که آیا حضرت
 استماع را در میان خلق برگزیده هست که ایشان را از سایر خلق اختیار کرده
 باشد همه ایشان با اتفاق گفتند بلی هست گفتیم بایشان که برهان شماست
 برین که حضرت استماع را برگزیدگان هست همه گفتند برهان برین قول
 حضرت استماع و تقدیر است در اینجا که فرموده و در کتاب خلق ما نبینا و نجار
 ما کان یحکم الخیرة پس این قول را هم از ایشان قبول کردیم چون حق بود و از
 پرسیدیم که اینجاعت که برگزیدگان حضرت استماع علی اندکی مانند همه ایشان
 با اتفاق گفتند برگزیدگان متفقند پس این قول را نیز از ایشان قبول نمودیم
 و گفته برهان شما برین قول صریح است با اتفاق گفتند قول حضرت استماع است
 که فرموده یا ایها الناس یا خلقا کم من ذکروا شی و جعلناکم شعوبا و قبائل
 لتعارفوا ان الکرکم عند الله انتم ان الله عظیم خیرة و ابن مسعود چنین فرمود
 که ان خیرة عند الله انفسکم پس قبول کردیم این قول را از ایشان و شاهد
 شدیم برین که برگزیدگان حضرت استماع متفقند پس دیگر از ایشان پرسیدیم
 که آیا حضرت استماع را در میان متقون برگزیده هست همه گفتند بلی گفتیم کیانند

وهم

ایشان هر کسند جاهدون فی سبیل الله پس قبول کردیم این قول را از ایشان
و کتیم برمان شهابین دعوی حسرت گفتند قول حضرت استحقاق چنانچه فرموده
فضل الله الجاهلین باهل العلم و انفسهم علی القاعدین اجزا عطا در جرات
منه و مغفوره در حقه و کان الله غفوراً رحیماً این برمان را از ایشان
قبول کردیم و برمان شاهد شدیم پس کتیم ایشان را که ای حضرت استحقاق را در میان
جاهلین برگزیده هست گفتند بی کتیم ایشان را که مانند هرات گفتند
سماقان در جهاد کتیم برمان شهابین قول حسرت هر کسند قول حضرت
استحقاق چنانچه فرموده لا یتوی مسلم من الفتن من قبل الفتح و قال اولئک
اعظم درجه من الذین یعقوبون بعد و قالوا کلا و عدا الله المستهزئ
پس این برمان را نیز از ایشان قبول نمودیم و برمان شاهد شدیم که
برگزیدگان حضرت استحقاق از گروه جاهلین مانند که سابق در جهاد پس
و یکبار از ایشان سؤال کردیم که ای حضرت استحقاق را در میان سابعین
در جهاد برگزیده هست هرات با اتفاق گفتند بی کتیم که مانند گفتند آن
که جهادشان و طعن و ضرب قتل ایشان در جهاد بیشتر باشد کتیم ترا

که برمان

که برمان شهابین قول حسرت هر کسند قول حضرت استحقاق که فرموده من
یعمل مثقال ذره شرایره و کن یعمل مثقال ذره شرایره و در جهادی دیگر
فرموده و ما تقدّموا الانیفسکم من خیرکم و عدا الله هو خیر او و عظم اجزای
برمان را از ایشان قبول کردیم و شاهد شدیم برین که برگزیده حضرت استحقاق
در میان جمیع اصناف خلق از متقون و مجاهدان و الساقون در جهاد آنند
که جهاد و ضرب و طعن و قتل در جهاد ایشان بیشتر باشد پس و یکبار از ایشان
پرسیدیم که ازین دو مرد که است در ایشان اختلاف کرده اند یعنی علی بن
ابی طالب علیه السلام و ابوبکر که ام یکم که جهاد و ان فی سبیل الله بود
و طعن و ضرب و قتل که در جهاد فی سبیل الله بیشتر بود و هر با اتفاق گفتند بی
ابی طالب علیه السلام پس شاهد شدیم برین قول که علی افضل از
ابوبکر است بدلیل کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله
و اجماع کل امت **افم اولان** و یکم در نیت تمام حضرت شیخ اجل علی بن ابی طالب
رضی الله عنه یا سهوا یا مساهله نموده که نیت مقدمات مذکوره را سخط
افضل از ابوبکر است قرار داده زیرا این نیت بر این مقدمات نیست

در جهاد و طعن و ضرب و قتل

بلکه تیره اینست که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰۃ و السلام در میان جمیع خلق
از مستقون و از مجاهدون و از سابقون برگزیده برگزیده برگزیده برگزیده نظر
اندر حق است ابو بکر و زید ابو بکر از جمیع اصناف خلق خواه مجابی و خواه
غیر مجابی زیرا برگزیده حضرت است در میان جمیع خلق عالم هرگاه مستقون
باشند و برگزیده جمیع مستقون مجاهدون فی سبیل الله باشند و برگزیده
مجاهدون فی سبیل الله سابقون در جهاد باشند و برگزیده سابقون
در جهاد کسی باشد که سعی او در جهاد فی سبیل الله و ضرب طعن و قتل
او در جهاد بیشتر باشد و با تفاق و اقرار کل امت و دلالت کتاب
و سنت آنحضرت در جهاد سعی تر و ضرب طعن و قتل او غیر از سبب
از جمیع خلق بیشتر باشد پس حضرت صلوات الله علیه برگزیده برگزیده
برگزیده برگزیده حضرت است خواه او مجاهد بود و سوا بی غیر صلوات
علیه و الا کسی نمی تواند بلکه هزار یک مرتبه او نخواهد بود و بنا برین بویگر
با آنحضرت طرف نسبت نمودند و پس گفتند که او افضل از ابو بکر
است یعنی زیرا بنا برین قاعده که مذکور شد طرف نسبت با آنحضرت

یا مستقون

یا مستقونند و یا مستقون مجاهد و یا مستقون مجاهدون سابقون در جهادند
ابو بکر بنا بر ظنی که با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله گردند و در حق حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه در غضب مخالفت آنحضرت ظاهر علیها اسلام در
فدک و منع آنحضرت از میراث پدر بزرگوار و غیر ذلک مایه طول الکلام مکرره
مسلمان نخواهد بود چه جای آن که نمون یا متقی باشد و ازین جهت که برگزیده
دست مگردانند و شمشیری بر روی کافری کشند بلکه در صف کارزار نای
هویی مگرد که سبب خوف کفار شود بلکه هرگاه کفری روی مگرد و او برگزیده
سابق بود و مجاهد نخواهد بود چه جای آنکه سابق در جهاد باشد پس ظاهر شد که
و آنرا بشخصی فضا ندارد بلکه آنحضرت صلوات الله علیه طرف نسبت تو اند بود
حاصل کلام آنکه حضرت شیخ درین مقام غلط کرده که گفته آنحضرت افضل است از
ابو بکر و دیگر حضرت شیخ اعلی الله در جبر فرموده که هرگاه ظاهر شد که آنحضرت
صلوات الله علیه برگزیده حضرت است اعلی است یا کسی که اصحاب بنا بر آن دست
از نفس رسول الله صلی الله علیه و آله برداشتن و وصیت آنحضرت را قطع نظر کنند
و آخر آنکه گردند آنچه را که موجب قتل و سلام شد که آن اخبار کردن امام است

در این کتاب

بایست که فیما بین آنکه از حضرت آنکه از تعالی اختیار نموده و بر کزیده و دیگر از ایشان
 پرسیدیم که علامت متقون صیبر است گفتند خستوع یعنی متقون خاشعون میباشند
 کعبه بر بان شما صیبر است برین قول گفتند قول حضرت آنکه از تعالی چنانچه فرموده و آنست
 اَلْبُتَّةُ لِلْمُتَّقِينَ خَوْفٌ يَخْتَدُونَ هَذَا مَا تَوَعَّدُونَ لِكُلِّ اَوْابٍ حَفِيظٍ هُوَ خَشِي اَلرَّحْمَنَ
 بِالْقَيْبِ وَجَاهٍ بَقَلْبٍ يَتَّقِي هُوَ خَشِي اَلرَّحْمَنَ هُوَ خَشِي اَلرَّحْمَنَ هُوَ خَشِي اَلرَّحْمَنَ
 کرده بران شما میباشند که متقین خاشعون میباشند و دیگر پرسیدیم که نشان
 چه علامت میسرند علامت آن گفتند خاشعون عالمان میباشند گفتیم بر بان شما
 برین قول صیبر است گفتند قول حضرت آنکه از تعالی چنانچه فرموده و آنست
 عِبَادَةُ الْعِلْمِ اَمْ يَقُولُ كَرِيمٍ وَشَاهِدِيكُمْ بِرَيْنِ كَفَا شِعُونَ عَمَلًا اَنْذَرْتُمْ
 پرسیدیم از ایشان که اعلم و داناتر از همه کیانند علامت آن گفتند آنانند که عمل
 و اهدی بسوی حق و خوف ایشان از حق بیشتر و متبوع و عا که بشند تابع و محرم
 پس گفتیم بر بان شما برین قول که دست گفتند قول حضرت آنکه از تعالی چنانچه فرموده
 يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اتَّقُوا الصَّبِيحَةَ وَاتَّقُوا حَرَمَ وَمَنْ قَبْلَهُمْ مِمَّا سَعَوْا فِي حَرَمِ
 مثل ما قبل من الصبح حکم کرده و او عدل حکم پس برین از حکمت را بر او عمل

مغز

مقرر فرموده و دیگر فرموده آنکه از تعالی چنانچه فرموده و آنست
 اَلَا اِنَّ يَخْضَىٰ فَا لَمْ يَكُنْ يَخْضَىٰ وَرَيْنَ اَبِهْدِي رَا دَرْتَبِعِيَّتِ اِحْتِ وَاوَا
 قرار فرموده پس بنا برین که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اتفاق علمست
 که اهدی بسوی حق و عدل کل امت باشد و ازین جهت که اهدی بسوی
 حق و عدلست از کل مایه که الله و بالظهوره او حکم و متبوع باشد حکم است
 مذکورترین برین قول را انکار کنند که کسی با حق مجادل و منکر فروری او
 باشد حضرت شیخ اجل علی بن ابی طالب فرموده که چون سخن با نجار رسیدن
 گفتیم فَبَهَّتِ الَّذِي لَقَرْنَا بِنِ مَقَاتِلِ چُون شیند این را گفتند اَمَّا الْخَافِرُ
 فَبَهَّتِ وَاَمَّا اَنَا فَمَقْرَبُ مَا مَاتِ عَلِيٌّ بِنِ طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا اَنْكَرُهَا
 و عِدَارِ حِي و عِدَارِ مَوْتِ وَ بَرِيَّتِ مِنَ الْاَوَّلِ وَاثَمَانِي وَاثَمَانِي بِنِ حَا
 مبهوتت آما من قرار کردم با حقیقت آماست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 و بری کشم از اول که او بکر است ثانی که عمر و ثالث که عثمان است و بعد ازین
 اقرار گفت بن مقاتل که من منظره نمودم با کسی مثل این مرد یعنی ابن ابی بکر
 و اُلْحِي که او علم و انصاف از همه است آنچه گفت حکم را از کتاب ما گفت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در اوراق کتبه که مناظره حضرت شیخ اجل علی بن بابویه رضی الله تعالی عنه
 با ابن مقاتل بسطوط ترازیست که مادر نیتقام ایراد نمود و کلمه چون است که بگو
 این ضعیف افتاده بود و بیست و یک بار معطل بود و نیز و دیگر هیچ نرسید که با آن
 مقابله شود و بعد از آن تا بل بسیار آنچه درین اوراق نوشته شد از اینجا بیرون
آمد فصل پنجم در ذکر مناظره حضرت شیخ اجل علم الفاضل شیخ بر تبریز
 علی بن بابویه رضی الله تعالی عنه در مجلس ملک رکن الله و آن نسبت که چون
 او را زنده فاضل و کمال و اجتهاد حضرت شیخ نور الله تعالی علیه منصف مشاهده اوقاب
 عالم تاب جهانگیر شد ملک رکن الله و در شاق صحبت او شده که فرستاد
 و التماس تشریف قدم سعادت لزوم او نمود و حضرت شیخ تلمس رکن الله و
 را مبدول و اشتراک تشریف رفیقا را زانی فرمودند و در وقت ملاقات
 الدوله از جای تهنیت برخواستند حضرت شیخ را استقبال نمود و در جای تهنیت
 نشاندند و خود بدو را نوی ادب بیک طرف نشست و نیازمندی پیشمار
 اظهار نمود و چون مجلس آراسته گردید بجهت شیخ خطاب نموده گفت
 ای شیخ جماعتی از علمای ما گردین مجلس انداخته اند و در این مجلس
 عقیقه

و سایر صحابه که مطعون کرده شیعه اند بعضی میگویند طعن بر ایشان و جهت بعضی را
 کمان اینک طعن جایز نیست چه جای و خوب اعتقاد حضرت شیخ درین مسئله است
 حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه فرمود ای ملک بدانکه حضرت را تقابل قبول نمیکند آن
 که اقرار بوجوب حضرتش را آنکه آنست که بجمع خدایان و صنایع باطل را بچرخ
 کلیم طیر لا اله الا الله بران ناطق و گو یا است و همچنین اقرار بر رسالت و نبوت
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را قبول نمیکند تا آنکه حکم بر بطران بگردان که
 بدو غوغای نبوت کرده اند مثل مسیله لذاب هسو و عینی و سبحان و غیر این
 قبول نمیکند و اقرار بامت حضرت اسد الله العالیب علی بن ابی طالب را
 تا آنکه نفع کند امامت آنانی را که در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و آله است
 کردند و از ایشان برمی شه مکن الدوله این فاعده شیخ را پسندیده حضرتش تمام
 کرد و بعد از آن التماس نمود از حضرت شیخ که بر ناطق و دلیل و انجی مکتوب برین
 که ابوبکر سزاوار خلیفه است که حق آنحضرت بود و بفرموده حضرت اسد الله و رسول الله
 صلی الله علیه و آله نیست حضرتش فرمود که حقیقت حال خسران مال و بطران فضل
 او را از قدر سیون برات استنباط می توان نمود ملک گفت تفصیل از حضرت

در اوراق کتبه

شیخ بیان فرمائید شیخ فرمود که اجماع کل امت حضرت مصطفی صلی الله علیه
 و آله است بر این که چون سوره برات نازل شد حضرت رسالت سالنیا چو
 صلوات الله وسلامه علیه اذ ابوبکر را طلب فرمود که این سوره را در کتبه
 معطر از جانب من در موسم حج مشرف کن بخوان ابوبکر سوره مبارکه را که فرمود
 و چون قدری از راه طری خود جبرئیل علیه السلام از جانب حضرت عزت حضرت
 عطره نزل فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت ای محمد برستی که حضرت ارتقا
 ترا سلام رسانیده میفرماید لایبودی خلف ال انت او رجل منک
 یعنی باید که سوره برات را بشنوی کن رساند از جانب تو مگر تو یا مردی از قبای
 پس آنحضرت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را طلبید
 فرمود که از عقب ابوبکر فرقه سوره را از او بگرد و در موسم مشرف کن که بخوانی
 رسالت را بقدم رساند پس حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام فرمود
 آنحضرت عمل نموده طریق رسالت را بجای آورد پس ازین قصه معلوم میشود
 اینکه ابوبکر سوره را امانت حضرت رسانید ان حکام الهی سخن نیست و آنکه
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صدیق است از جانب پروردگار عالمین

بقره

جن جلال پس مردم و مالی خود کرد و ایندنگی را که حضرت ارتقا عمل نموده
 و مؤخر داشتند کسی را که خدای عالمیان مقدم داشته و هم ازین حدیث بیرون
 می آید که ابوبکر از تابعان و مسلمان پیغمبر صلی الله علیه و آله است از او این سلام
 بر و نعت شهادت حضرت رسالت چنانچه میفرماید یعنی فانه منی و از
 که تابع پیغمبر صلی الله علیه و آله است از او با وفور و محبت و دوست حضرت است
 تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله را بخوانید و بدلائل است فرموده حضرت
 رسالت چون که میفرماید قل ان کلمه تجوز انتم فاستجوبی بسبحکم الله و غیرکم
 ذنوبکم و هرگاه محبت خدا و رسول نباشد منغص خواهد بود و بغض ایشان زمین
 بلکه مسلم نیست در این باندگ تا بی و محبت بر کسی منصف باشد و از عین قضا
 و هویدا است که امیر المؤمنین علیه السلام از آنحضرت و دیگر آیات و روایات نیز
 دلالت دارد چنانچه بعضی مخالف مؤلف اتفاق دارند که در این بابی
 ائمه کسان علی بن ابی طالب و سید بن طاووس و شامه زینیه مراد از زینیه پیغمبر است صلی الله علیه و آله
 و از شامه زینیه است نیز مخالف مؤلف و ابی است نموده بلکه رسول الله صلی
 الله علیه و آله فرموده طاهر علی کطاعی و معتقد که بعضی و همچنین روایت کرده اند

بقره

که در واقع آن حضرت علی السلام دیده حضرت محمد را میدان لاتی در بر حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله کمال مبالغه و جان فشانی در جهاد کفار با کجاست تقدیم
میرساند بجهت رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب نموده گفت یا محمد این
و مبالغه که علی در جهاد میکند بختیست همراهی و جان فشانیست که در نصرت تو
پس بصری الله علیه و آله فرمود یا جبرئیل انتم منی و انتم منی پس جبرئیل گفت انما
پس برگاه شجر صلوات است رسانیدن آیات بعضی مردم که مشتمل بر
الله تعالی او را بالای هفت آسمان عزال ازین فرمایند چگونه صلوات رسانند
جمع آیات مردم و امامت عام خلق تو را مذمت و ضیق او را همین درین رسانند
دانند او را از بهت امامت خود اختیار کنند و چگونه مظلوم نباشد کسی که
و امامت را در حضرت حق عز اسماء بالای هفت آسمان مقرر نموده باشد
و دیگران انرا از دور ببینند او را کج نشاندند چون سخن حضرت شیخ رضی الله
عنه بنجام رسید رکن الله و شیخ خطاب نموده گفت ای شیخ آنچه افاده نمودی
در کمال وضوح و روشنی است سخفای ندارد درین به تمام یکی از تو جوان کسی
با بوالعزم و در خدمت پای ایستاده بود بعد از آن که از ملک مخلص شد

الهم

با حضرت شیخ ایضا نماید گفت ای شیخ بزوار بگویند باز تو را بود اجتماع است بر
ضدالت و حال آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است شیخ امی علی
الضلاله حضرت شیخ رضی الله عنه در جواب فرمودند که این حدیث بر
و چه باطل است کی آنکه معارض است با حدیث متفق علیه که رسول الله صلی
الله علیه و آله فرمود بشرف امی علی بن ابی طالب و سببین فرقه ایچ پس درین حدیث
پس بصری الله علیه و آله و اشهادت داده باقر آن آیتش بعد از وفات حضرت
و ایشان اجماع را از برای خود ثابت میکردند در امامت ابی بکر و این
نیزت مگر مناقضه زیرا حصول اجماع است موقوفست بر اجتماع این متفقین
در فرمود این حدیث متفق علیه دلالت بر ضلالت آن میکند پس هر گاه در
حدیثی که یکی متفق علیه دیگری مختلف فیها باشد معارض شوند وجهت عمل
بمتفق علیه ترک مختلف فیها درین ظاهر است و بر دویم آنکه صحیح این حدیث
موقوفست باینکه اجماع است جائز و صحیح باشد و صحیح و جواز اجماع موقوفست
بصحت این حدیث و این مستند دور است و در باطلت پس ماند
که عمل بحدیث متفق علیه نماید و این حدیث را ترک کنند و چه میگویند آنکه اجماع

بصحت این حدیث

بر بیعت ابو بکر واقع نشد زیرا که کتب حدیث و تاریخ کماکی دلالت دارد بر آن
 که صحابه پیش از دین پیغمبر صلی الله علیه و آله اختلاف کردند و سیف و شمشیر
 بر روی هم کشیدند و انصار گفتند متناهی میزنیم و میزنیم و میزنیم علی
 السلام و سایر بنی هاشم و سعد بن عباد و سید انصار و پس از آن
 سعد و جمیع کثیری از قبیل خزرج و جمعی کثیری از انصار صحابه مثل سلمان ابو
 و مقداد و عمار و زبیر و جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری
 و غیره بن ثابت و دشمنان و ابو سعید خدری و سهل بن حنیف انصاری
 و هذیفه بن ید و ابی بن کعب و برید بن حصین امی و خالد بن سعید بن عامر
 اموی متناع کردند از بیعت در احوال و بیعت صحابه آن بود و بیعت که علی
 علیه السلام و سایر بنی هاشم مدت شش ماه بیعت نکردند تا آنکه جمعیت کردند
 و او را از خانه اش بزور بیرون آوردند و مسجد بردند و بیعتی بدست آوردند
 و گفتند بیعت کرد و خانه فاطمه را سوزانیدند و حضرت را تا بازماندند
 و بنی حنیف هم متناع نمودند از بیعت و زکوة خود را با ایشان ندادند چون
 امامت از باطل میگذشتند تا آنکه ایت ترا اهل رده گفتند پس بنا برین

که گفتیم

که گفتیم اجماع است بر بیعت ابی بکر واقع نشد بلکه اجماع اهل مدینه بود بلکه اجماع صحابه
 صحابه و انصار صحابه نشد و بر تقدیری که این حدیث صحیح باشد محمول بر کسی از دو
 خواهد بود یکی آنکه بیعت در لغت عرب بمعنی جماعت آمده و اقل جماعت یک
 و بعضی گفته اند اقل آن مردی در آن است و حضرت از آنکه یک کس را نیز
 است فرموده چنانچه میفرماید آن ابراهیم کان امرنا نانا الله خلیف و حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله نیز فرس را است خوانده چنانچه فرموده رحم الله قسماً
بیشتر نوم القدر اتر و حده پس بر تقدیری که این صحیح باشد ادر حضرت
 اسد الله الغالب علی بن ابی طالب و تابعان او خواهد بود یا گفت
 اگر چه اینک فرمودی محمل است لکن اولی آنست که حدیث را حمل بر بسواد
 اعظم کنیم که بحسب عدد اکثرند حضرت شیخ رضی الله عنه در جواب فرمود
 اکثرت را در کتاب لاهی مذموم و مطعون یافته ایم مثل قول تاه لا غیر
فی کثیر من سواهم و مثل ولکین اکثرهم لا یعقلون الی غیر ذلك و قلت
 را حمود یافته ایم مثل قول تاه الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 و قلیل ما هم و مؤید تخصیص حدیث مذکور با اهل مدینه علی السلام و تبع

کتابت در این کتاب

اد در قرآن مجید قول حضرت ارتقا است چنانچه میفرماید و من قوم نبوی
 استر بجهت و ن باطنی و بر بعدی و ن و در باره است محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و من خلقنا استر بجهت و ن باطنی و بر بعدی و ن و دوم آنکه است برضلال اجتماع
 نمیکند بر واسطه آنکه معصوم داخل است زیرا است درین حدیث مطلق
 واقع شده و شامل معصوم و غیر معصوم است چون معصوم داخل است
 ظاهر است که اجتماع نمیکند برضلال اما اگر است از معصوم خالی باشد
 اجتماع ایشان برضلال جایز است زیرا بر هر یک هرگاه خطا جایز
 باشد در وقت اجتماع چه چیز مانع آن تواند بود چون کلام حضرت شیخ
 اعلی آنکه در کتاب تاریخ سید سایل فرموده شد **را تم اوراق کویله** بر تقدیر
 صحت حدیث مذکور تخصیص آن چندان در کار نیست زیرا ظاهر است
 و نوا صعب است خذیم الله تعالی انکار نمودند که مراد از است در حدیث
 مذکور بعضی است هر چندی که عدد و نشان کثیر باشد نتواند بود
 آنکه اجتماعات باطله که نوا صعب نیز برضلال ایشان حاکمند مثل
 اجتماع مالکین و قاضیین و مارقیین مثل اجتماع یزید بن مویز علیهما

لعنت الله و الملائکه و الرسل المعین و قوم او بر قتل فرستادند مصطفی صلی
 الله علیه و آله و سلم و ن باطنی و بر بعدی و ن و در باره است درین حدیث واقع شد پس مانند
 که مراد کل است باشد و کل امت از جهت که معصوم نیز داخل است
 که برضلال است اجتماع نمیکند چنانچه در کلام جناب شیخ نیز ایمانی باین شد حاصل
 کلام آنکه چون سابق فرموده شد که در اول لغت چگونگی آنرا بود از
 جمع کثیر این است **آنکه زبان عمر بنی الله علیه و آله و سلم** در حدیث
 در جواب فرمود چگونگی آنرا باشد و عقل این چون استماع کند و حال آنکه
 ارتقا در کتاب غیر خود میفرماید و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله
 الرسل افان مات او قتل لعلنتم علی اعقابکم و انقلاب ایشان بر خطا
 عبادت است از رجوع ایشان بگفیری که پیش از لعنت بران بودند و دیگر
 آنکه از مجموع کثیر درین است که واقع شده باشد بعد فوت نبی ایشان چنانچه
 نخواهد بود از ارتقا و نبی اسرائیل در وقتی که حضرت موسی علی نبیا و علیما
 بیعتات پروردگار خود رفت و هر دو را در میان قوم خدیو خود گردانیدند
 که بجز و انخواستی سامری همه ایشان کوساله را خدای خود دانستند از اینستند

کتاب تاریخ سید سایل

و منع حضرت هر دو ممنوع شدند بلکه هم ایشان عازم بر قتل او شدند
 بجهت منع او ایشان را از کوه سالار پرستیدن چنانچه کزیر قال یا بنی ام
 ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی بر آن ولایت دار و در پس کاه
 جایز باشد بر همت حضرت موسی علیه السلام که پیغمبر او را اعرف بود در ایام
 حیات او بسبب نصیحت چند روز او مردشوند و مخالفت و نصیحت و وظیف او
 ترجیح دهند چگونه جایز نباشد بر این همت که بعد از وفات پیغمبر خود مخالفت
 و نصیحت و وصی او نمایند تا کوه سالار پرست شوند با آنکه همت موسی ضعیف
 اضعاف صحاب بود مذکر کن الدوله گفت ای شیخ اگر ممکن باشد درین باب
 سخن روشن تر ازین بفرمایید حضرت شیخ فرمود ای ملک مخالفان ما نیز
 بوجوب وجود امام قایلند و مع سزا میگویند که پیغمبر ماصی التبعید و آن
 از دنیا رفت کسی را خلیفه خود نداشت و همت از پیش خود یکی را خلیفه
 او ساختند پس اگر بر وجهی که ایشان میگویند حضرت پیغمبر کسی را خلیفه
 نداشت باید که خلیفه ساختن است کسی را بر خلاف عمل پیغمبر باطل باشد
 و اگر آنچه همت کردند مضمون باشد باید که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خلیفه تعیین کرد

فقط

خاصی باشد و یقین که صدور خطا از امت لایق تر است تا از آنحضرت با آنکه
 آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت میدهند از ترک وصیت و خلیفه ساختن
 شخصی با جفاف لایق نیست چه جای پیغمبر صلی الله علیه و آله زیرا که از عقل فقیر
 رو سنی میزد و در جایز نمی نماید که از دنیا برود و وصیت کند که چه از دنیا
 بیل و زینبیه نماید پس چگونه جایز باشد عقل چگونه پیغمبر نماید که پیغمبر صلی الله علیه
 و آله از دنیا برود و وصیت و نظام کار همت خود را بنام جواد نماید
 ایشانرا هم عمل گذارد تا اگر ایشان با هم اختلاف کنند و شمشیر بر روی هم کشند
 و حال آنکه حضرت الله تعالی بر وصیت نموده پیغمبر را تکلیف علیکم اذ احضرت
 اعدکم الموت ان ترکوا الوصیه و دیگر میفرماید و یوصیکم الله فی الودع
 لئلا تکره مثل خط الایمین و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود فرموده کسی که بی وصیت
 میرود مردن او مردن جاهلیت است و بنا برین پیغمبر خود را در امور خوب و بد
 میسازند و دیگر آنکه هرگاه حضرت الله تعالی ایشانرا میفرماید بوجوب نمودن
 در باب مال و فرزندان ایشان پیغمبر خود را چون امر میفرماید که وصیت کند
 در امور دین ایشان و کسی را که افضل جمع خلق باشد بر ایشان خلیفه کردند

در این کتاب

تا آنکه قائم مقام حضرتش باشد و حفظ شریعت او و در تفریق کلماتی که از ایشان
 حضرت استماع آورده و در نزد او باشد علم آنچه است با آن محتاجند و دیگر آنکه
 اگر این قول صحیح باشد که حضرت استماع تعیین امام و خلیفه را با اختیار ایشان
 گذاشته اند می آید که در مستادن پیغمبر عیسی باشد و احتیاج با آن نباشد
 و این در حکم حضرت استماع جایز نیست بلکه میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 وصیت نمود با میرالمؤمنین علیه السلام که بعد از حضرتش قائم با امر او باشد
 و خصوص مشهوره که ایشان نیز در کتب خود ایراد نموده اند درین باب
 هست مثل حکایت غدیر و غیره و از غیر عیسی تر آنکه این طایفه میگویند
 که رسول الله صلی الله علیه و آله خلیفه تعیین نداشت و ابو بکر خلیفه پیغمبر
 عمر را خلیفه خود کرد و عمر نیز خلیفه پیغمبر ابو بکر نموده خلیفه را بشوئی
 میان شش کس قرار داد و درین سخن از اسناد حضرت شیخ
 تحقیق نمود و آنکه سوال نمود که این طایفه بچیز منسک شدند و ابو بکر را
 خلیفه ساختند و بر دیگران ترجیح دادند حضرت شیخ فرمود بجان آن که رسول الله
 علیه و آله او را در حالت مرض بردید که آن تقدیم نموده امامت نماز را با او ترجیح

بنی

کلی این قول صحیح نیست زیرا مخالفان خود هم در آن اختلاف نموده اند چنانچه
 بعضی میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه را گفت بعد از خود مگر امامت نماز
 کند و چون پیغمبر بر آن مطلع شد یکدست به شوش عباس دست دیگر به شوش
 علی بن ابی طالب زده بجهت آنکه ابو بکر را از ضرب دور کرد و ابو بکر نیز پیغمبر
 اقتدی کرد و مردم با ابو بکر و بعضی روایت نموده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بجهت فرمود که بعد از خود را بگو که با مردم نماز کند پس اگر این خبر صحیح میبود بایستی
 که آنها جز این را بر انصاریت سازند در بیعت و منسک با او تصیغه صحیفه و
 مقدمات عتیقه بخوانند و ایضا چون تو اندوید که اعتماد کنند بقول عایشه و حضرت
 و حال آنکه همان میرود که بواسطه جرفع از برای خود و پدران خود این قول را
 بدو روایت پیغمبر گفته باشند و مع هذا ایشان قول حضرت فاطمه علیها السلام
 در باب فدک را در نمودند و شهادت حضرت میرالمؤمنین و حسین علیهما السلام
 و ام ایمن را بقول کردند و گفتند که ایشان از جهت جرفع خود شهادت
 میدهند با آنکه مدتهای مدید در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام و پیغمبر آنرا
 باو بخشید بود پس هر گاه بنا بر قول فاسد ایشان کذب نسبت است اینست

بعضی میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه را گفت بعد از خود مگر امامت نماز کند و چون پیغمبر بر آن مطلع شد یکدست به شوش عباس دست دیگر به شوش علی بن ابی طالب زده بجهت آنکه ابو بکر را از ضرب دور کرد و ابو بکر نیز پیغمبر اقتدی کرد و مردم با ابو بکر و بعضی روایت نموده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت فرمود که بعد از خود را بگو که با مردم نماز کند پس اگر این خبر صحیح میبود بایستی که آنها جز این را بر انصاریت سازند در بیعت و منسک با او تصیغه صحیفه و مقدمات عتیقه بخوانند و ایضا چون تو اندوید که اعتماد کنند بقول عایشه و حضرت و حال آنکه همان میرود که بواسطه جرفع از برای خود و پدران خود این قول را بدو روایت پیغمبر گفته باشند و مع هذا ایشان قول حضرت فاطمه علیها السلام در باب فدک را در نمودند و شهادت حضرت میرالمؤمنین و حسین علیهما السلام و ام ایمن را بقول کردند و گفتند که ایشان از جهت جرفع خود شهادت میدهند با آنکه مدتهای مدید در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام و پیغمبر آنرا باو بخشید بود پس هر گاه بنا بر قول فاسد ایشان کذب نسبت است اینست

عالمین در امر المؤمنین حسین علیه السلام از جهت ترفع العیاء و باطن
 جایز باشد از عایشه و حضرت چون جایز نباشد و اینم حکم نه خبری است و حضرت
 و حال آنکه مخالفان خود روایت کرده اند که شهادت و خرد حق پدید
 مقبول نیست نیز گفته اند شهادت نماند مقبول نیست حتی دره دهم
 و کمتر از آن مادم که مردی با ایشان نباشد پس رکن الله و گفته است
 شیخ بهر دست مطابق واقع و سخنان مخالفین به باطل و ضلالت است
 و دیگر سوال نمود از حضرت شیخ که طائفه امامیه از چه خبرم کرده اند که
 باید امام و صفای حضرت رسالت پیامی صلی الله علیه و آله آورده
 باشند حضرت شیخ رضی الله تعالی عنده فرمود ای ملک امامت فریضه است
 از فرایض حضرت است و هر فریضه که حضرت است تعالی مقرر فرموده است
 البته تصور در عدد و خصوصیت چنانچه در شبان روزی مفسده رکعت نماز
 فرض کرده اند و زکوة را نیز در چند صنف از مال مقرر فرموده و روز
 و ایجابی را در ماه رمضان مقرر فرموده و حج الاسلام را در مدت العمر
 یک مرتبه واجب ساخته و عدد ائمه علیهم السلام را نیز و از زده قرار فرموده

پس چنانچه در اعمال مذکوره چون و چه گفتن نتوان همچین در عدد ائمه
 علیه السلام مثلا در عدد رکعات نماز چنانچه نتوان گفت که چرا مفسده
 زیاده و کم نیست در عدد ائمه و صفای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز
 نتوان گفت از زده و از زده چنانچه زیادتر و کمتر نیست و دیگر چنانچه حضرت
 است تعالی عدد و کمیت و کیفیت اعمال مقرر و مذکوره را در کتاب کیم
 مذکور است و حضرت رسالت پیام محمدی صلی الله علیه و آله که یکی است
 نمود همچین عدد ائمه و صفای را نیز خبرش مذکور است هر گاه رکن الله و گفت
 گفت که مخالفین با شما چه نیست که در عدد و فرایض مذکوره متفق اند و در
 ائمه اختلاف نموده اند حضرت شیخ رضی الله تعالی عنده فرمود که مخالف
 مخالفین در عدد ائمه ابطال قول ما نمیکند چنانچه مخالف گفت بگوید و صفای
 و تجویس و ملاحظه در رسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که حجرات او
 ابطال دین اسلام و رسالت آنحضرت و حجرات او نمیکند و اگر خبری
 مجرد مخالف جمع در آن باطل شدی بایستی که هیچ خبر علم حاصل نشود
 زیرا هیچ خبری نیست که جمعی در آن اختلاف کرده باشند ملک این سخن را

کتاب...

پسندیده گفت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در هر زمان ظهور
خواهد نمود شیخ در جواب فرمود که حضرت الله تعالی حسب الامر علیه السلام
را اجابت حکمت و مصلحتی از نظر باطنی ساخته است پس باید که وقت ظهور
آنحضرت را این غیر حضرت الله تعالی ندانند چنانچه احادیث نیز برین دلالت
دارد از آنجمله نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که مثل
التقویم من دلدی مثل الساعه و حضرت الله تعالی از جهت بهاممت
فرموده وَسَيَذَرُكَ الْغَاسِقُونَ إِذَا نَسُوا مَا قُلْتُمْ عَلَيْهِمْ خُذُوا
لَا يُجَالِسُهَا لَوْ قَمَهَا إِلَّا هُوَ قَلَّتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَسْمَعُ إِلَّا نَجْمًا
مَلَكٌ كَفَتَ حِكْمُهُ تواند بود که شخصی از بنی آدم اینقدر از آنده کافی
کند هر شیخ فرمود که این عجیب نیست مگر ملک نشینده خبر جماعتی را
که عمر بوده اند ملک گفت شیخ امام ما صحبت آن برین ظهور ندارد
شیخ فرمود حضرت الله تعالی در قرآن مجید فرماید حضرت نوح علیه السلام
در میان قوم خود بنهرا که پنجاه سال زندگانی نمود ملک گفت این
صحیح است لکن در زمان ما اینقدر زندگانی احتمال ندارد در حضرت شیخ

فرمود

فرموده که هر چه در حضرت الله تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله تحمل داشته اند حال
نیست در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده کیونکه فی امتی کل ما کیون فی
امم السالفه قد و النعل بالنعول القدره بالقدرة و چون عمر احتمال دراز بود
داشته باشد و جریان سنه حضرت الله تعالی تحقیق عمر ثانی دراز درین است
واجب باشد مناسب است که حصول آن در آنصحنه اصناف نبی آدم است
و هیچ صنفی مشهور تر از امام نیست پس تواند بود که سنت عمر در آنصحنه
جاری شود لکن الله و لگفت شمارا قول نیست که امام در او زود هم غایب
و از نظر باطنی حضرت مهال آنکه احتیاج بنصب امام جهت قامت احکام
و اعزاز دین و انصاف مطهر است هرگاه او غایب باشد این نواقص
او متفرع نیست پس احتیاج با و نباشد شیخ در جواب فرمود که احتیاج بوجود
امام جهت بقای نظام عالم است که لولا الامام لما قامت السموات
والارض ولما انزلت السماء و قطرة ولا اجرت الارض برکات ماه و حضرت
الله تعالی پیغمبر خود خطاب فرموده که وَمَا كَانُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فَخِيسِمٌ
پس هرگاه خلق را عذاب کند ما و آدم که پیغمبر در میان ایشان باشد پیغمبر عذاب

Handwritten marginal notes in the left margin of the right page.

نیکند ما داعی که امام در میان ایشان باشد زیرا امام قائم مقام پیغمبر است
 در جمیع امور مگر در نبوت و نزول وحی و اتفاق در اندام اهل نقل و نقل در نبوت حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده النجوم امان لا اهل السماء فاذا اذابت النجوم
 اتى اهل الارض ما کثیر هون و اهل بقی امان لا اهل الارض فاذا اهلک
 اهل بقی اتى اهل و قال علیه السلام تو لیت الارض غیر تسعة
 ساعت یا بعلها و روایتی دیگر آنست که لما جت باهنا کما میوه ابر
 باهنا و چون کلام حضرت شیخ رضی الله عنه بتمام رسید ملک رکن الدین حضرت
 را نوزدش بسیار نمود و باهل مجلس طهاراتی تضرع و دعا و خود فرود
 و گفت حق آنست که این فرقه برانند و دیگران بر باطنند و از حضرت استیاس
 نمود که اکثر اوقات مجلس او را بنور قدم خود روشن سازد حضرت شیخ
 بر خود استیمنزل خود تشریف برد و چون روز دیگر ملک رکن الدین بر سر
 سلطنت نشست حضرت شیخ را بسیار بیکوی یا در کدیس یکی از حاضران گفت
 کمان شیخ همتی که چون سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه
 بر نیزه کردند سوره کھف میخواند ملک گفت این سخن با ازوشنیده ام اما

از و خواهم برسد و رفته در باب این حضرت شیخ نوشت و حضرت شیخ
 در جواب نوشت که این و قهر از کسی مروست که او از سر مبارک آنحضرت
 که چند آیه از سوره کھف میخواند مکن از انتم علیهم السلام این خبر غایب است
 و منکر آن میباشم بلکه آنرا حق میدانم زیرا چنانچه جایز است که در روایات
 دست و پای کناه کاران سخن کنند چون که قرآن مجید بران اطلاق است اینجا
 که میفرماید الیوم ننجی علی افواجهم و نلکینا الیهیم و نشفه از جمله ما کافرا
 یکسویون جایز است که سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه که
 ضمیمه حضرت ارتقا و امام مسلمانان و یکی از و ستید جوانان اهل شمشیر
 و قدس حضرت تاج مصطفی صلی الله علیه و آله پدرش علی مرتضی و مادرش
 فاطمه زهرا علیهم السلام باشند بطن و بیان در آمده زبان مبارک تبارک و تعالی
 کتاب الحی گنبداید بلکه انکار آن در حقیقت انکار قدرت حضرت الحی و فضل
 حضرت رسالت پیامبر است و عجب از کسی است که او مانند صد و این بر را
 انکار میکند از کسی که ملائکه در ماتم او گرفتند و از آنها قطرات خون بارید
 و حیسان با او زند نمودند و زاری بر او کرده و هر کس که او این قسم انجا را را

کتاب الحی گنبداید

با وجود حجت طرق و قوت سند الحاکم که پس می تواند بود که الحاکم جمع شیخ
 و مخبرات رسول و جمع امور دین و دنیا نماید زیرا آن موزین مثل این
 است مانند و طرق بر ما ظاهر شده و مضمون آن بد جهت سوخته و آلوده
فصل پنجم و یکم در ذکر ایمان ابو طالب رضی الله تعالی عنه **راقم اوراق گوید**
 نواصب که در اول ایمان نسبت که حضرت ابو طالب رضی الله تعالی عنه با وجود
 کمال سعی و کوشش و در اعانت تقویت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 در هر رسالت ایمان با حضرت نیاید و کافر و منافق را بهر شیعه را غیر
 اعلی در جهم با اعتقاد نیست که آن حضرت نمون از دنیا رحلت فرموده و از
 روی یقین ایمان او کند بد و طریق یکی از این ضعیف را بنیاط رسیده
 و آن نسبت که انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم می تواند بود که از اهل بیت
 و ارحام نخبه کفار باشند بلکه بر اهل بیت که احادیث ارباب عهد صلوات
 الله علیهم بران دلالت دارد و عقل سلیم هم بران حکمت باید که هم
 و ارحام ظاهر باشند پس بنا برین اصل حضرت ابو طالب رضی الله
 تعالی عنه باید که هرگز مثل سایر کافر و مشرک و ساجد صنایع نبوده باشد

پیش

و پیش از نبوت او و بعد المطلب و سایر آبا و اجداد حضرت نسبت
 پناهی و غیر المؤمنین صلوات الله علیهم اما حضرت ابراهیم علی نبیا و علی السلام
 باید که همه توحید حضرت حق جل و علا و نبوت انبیا علیهم السلام مقدر است
 و طاعت کافر باشند و این نسبت که عین ایمان از طریق اولادش بر
 ایمان حضرت ابو طالب مخصوص شیعه است چون نواصب اصل مذکور
 را مسلم ندانند اما طریق دوم اثبات ایمان او که از احوال و افعال حضرت
 استدلال نمایند و ولادتش خامست است که جناب شیخ زین العابدین فصل
 قدری صلی الله علیه و آله فرموده و ما ترجمه آن را بیان می نمایم انشاء الله تعالی و تقدیر
 اما اظهار ایمان نکردن آن حضرت مثل سایر مؤمنان بوجهی مطلق است
 که بعد ازین از کلام حضرت شیخ رضی الله عنه در آخر همین فصل انشاء الله
 تعالی معلوم خواهد شد و طریق استدلال شیخ رحمه الله تعالی چنانچه حضرت
 سید اجل سید مرتضی اعلی الله مقامه در فضول خود ایراد نموده نیست
 که شیخ فرموده از چهار چیز که دلالت بر ایمان ابو طالب رضی الله عنه
 دارد و خصوص و محبت او است بار رسول الله صلی الله علیه و آله و لغزت

مکتب

اوست آنحضرت را بدل و زبان و هر اوست دو فرزند خود علی
 و جعفر را با طاعت آنحضرت و قول حضرت رسول است صلی علیه
 و آله آورد وقت وفاتش که فرمود ای عم صله زرع بجای آوردی خیر
 جز ایابی و از جهت او دعا کرد و این جایزه نیست که حضرت رسول هم
 صلی علیه و آله فرمود دعا کند و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را هر
 و بعد از آن در میان اولاد او حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را هر
 فرمود بغض و بغض و خا باندن او در قریه و طالب و عقیل را که بحسب
 سن بزرگتر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و در آن وقت
 هنوز ایمان نیاورده بودند فرمود پس اگر او کافر میبود باقی
 که اولاد او را که کافر بودند فرمایند که متکفل خیمه او شوند نه چون
 را با آنکه بطریق صحیح و هدایت که چون ابو طالب فات کرد حضرت
 جبرئیل از نزد رب جلیل نازل نموده گفت ای محمد رت تو بتو
 سلام میسرساند و میفرماید که از کعبه بیرون رو که ناه تو مرد و این قول
 بر ما نماندت بر ایمان او چون ازین قول تحقیق میشود حضرت او مرد

کفر

حضرت رسول الله صلی علیه و آله و تقویت نمودن او و حضرتش را
 در رسالت و یک دلیل ایمان او قول اوست بخت امیرالمؤمنین صلی
 علیه و آله در جمعی که دید نماز او را رسول الله صلی علیه و آله و گفت ای
 فرزندان چه کار است که میکنی حضرت امیر فرمود این دینی است که را
 پیغمبر بران خوانده است پس او گفت که تابع پیغمبر باش که انرا دعوت
 نیست مگر بخیر پس این قول اعتراف نموده بصداقت رسول الله صلی علیه
 و آله و این اعتراف حقیقتی است و دیگر بار که حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام را دید که با رسول الله صلی علیه و آله نماز میکنند و در طرف
 راست رسول الله صلی علیه و آله ایستاده و جعفر با او بود گفت جعفر
 که ای فرزندان و باال پیغمبر خود را متصل ساز یعنی تمام کردن پس
 جعفر رضی الله تعالی عنده زقره با حضرت رسول الله صلی علیه و آله او
 نماز کردن مشغول گردید و روایت وارد شد که آن اول نماز
 جماعت بود که در اسلام واقع شد بعد از آن ابو طالب رضی الله تعالی
 عنده این شعر را انشا کرد ان عتدا و جعفر اثنی عشر علی الزمان و الکعبه
در سوره عا و جعفر مفسر شد در نزد آن که رسالت داده و با

در سوره عا و جعفر مفسر شد در نزد آن که رسالت داده و با

لئلا يكون آخر قبل التقدّم هـ پس این شعر نیز بحسب باقرار او نبوت
 رسول الله صلی الله علیه و آله را مثل اشعار مذکوره و دیگر در تصدیق امیر
 میفرماید که در ترمیم و بیعت تیر نری محمد هـ ولما نطاعن دونه و نفاصل
 و نسلمه حتى يفرج دونه هـ و نذنب عن لنا نانا و الخائل هـ و اگر در عدم
 ایمان سندی نشود نواصب بقول او حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 را که و استبلا و صدوا اليك جمعهم هـ حتى غيبت الاربعة فينا هـ و بعض
 ابن ابي عمير كذا خلاصة هـ انبئنا كذا و قمرنا كذا بخونا هـ و نحو
 و غبت كذا ناصح هـ فلقد صدقت و كنت ثم هـ لولا الخائل
 ان تكون معرفة هـ لو بعدتني سبحانك فتبنا هـ که درین شعر تصریح شده
 بعدم مسامحه در اسلام و در اتباع رسول الله صلی الله علیه و آله از جهت
 خوف عار و ننگ از قریش ما در جواب ایشان میگویم که ابوطالب استماع
 از ایمان در باطن میگوید بلکه قرابتی او کرد و تصدیق رسالت او نمودن
 استماع از اطهار ایمان خود در حضور قریش نمودن او را سفیه بدانند
 و ریاست او را از خود سلب نمایند زیرا که اطهار ایمان خود میسر و آسانی

کتاب

که تابع او بودند از قریش اطاعت او میسر و ن میفرمود پس کسی که از او در دلها بود
 زایل شد و از ان پس قول در ان می شنیدند و مثال امرش میگردید و این سبب
 آن میسر که نصره رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند و مقصود او که انشاء اسلام بود فوت
 میگردید لکن از جهت مصلحت ایمان خود را در حضور قریش اطهار میسر و اینچنین
 بود و غیر مذکورست منافی مصلحت نبود اطهار میسر و اخفای شهادت علی بن ابی طالب
 و اطهار را میگردید از روی حکمت بعمل می آورد تا بنای قواعد دعوت کما شد
 و هر رسالت استقامت با برودین عمل حضرتش مبارک است که کف بود چنانچه
 ایمان خود را مخفی و صدایمان را اطهار میسر و مذکور است مصلحت و تیره تا آنکه
 حضرت الله صلی الله علیه و آله را میسر از امضا غفله که در این دلیل برین که گفته میسر
 اوست که نواصب انرا دلیل کفر او نموده اند چنانچه فرمایند و در نحوئی در کثرت
 الحج که شهادت بصدق او و غیر آن نبوت و در آن بصیحت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و آنکه نموده **راقم و راق** تا اینجا بود کلام جناب شیخ رضی الله عنه و ترجمه آن
 و مخفی نماید که دلایل ایمان ابوطالب رضی الله عنه که فرقه ما جبر قدس السد
 ارواحهم از طرق عامه و از احادیث شرط برین صحت است علیهم اجمعین

کتاب

ایراد فرموده اند بسیار است لکن ما در اینجا بگوئیم که احوال حضرت شیخ فاطمه
 نمودند بوی بظن آنکه در خانه آنکس است بخرافه است **فصل پنجم در دعوی**
 مناظره حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المیفیدی است که غایب بود از
 بن عیسی الرمانی و جواب تخریش علی بن نصر شاه را اینست که حضرت سید
 اجل سید مرتضی قدس سره العزیز در فضول نقل از حضرت شیخ میفرماید که
 فرمود روزی حاضر شدیم مجلسی از رؤسا و در آن مجلس جمع گشتی
 از تشکیلات و فقه بودند و علی بن عیسی یکی از شیعیان که او را ابن التضرع مینامیدند
 میسکند در باب فک التکلیف میگوید و کلام ایشان باین شرحی شد که علی بن عیسی
 شیخ گفت با حضرت سید ایام که ابو بکر کجاست فاطمه علیها السلام گفت در وقت
 که طلب میراث میکرد من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که
 میگفت تا گروه اینها میراث نیکند از من و آنچه از ما میماند صدقه است و حضرت
 فاطمه قول او را مستأد شست و رد و کرد و این بر مثل حضرت فاطمه است
 که صبر کند بر منکر و ترک معروف نماید و قول باطل را قبول کند خصوص در وقتی
 که با حقا و شما علی بن مردان مجلس حاضر بود و شک نیست درین که جمعی از

مسئله

مسلمانان نیز در آن مجلس حاضر بودند و این حدیث را از ابو بکر شنیدند و کسی
 قول او را رد نمود و گفت بسیار و کرد پس که ابو بکر در آن قول صادق بود بایستی
 که آن جماعت قول او را مستأد سازند بگویم با بستی او را که گویاید چون سخن
 علی بن عیسی با بنیارسیدان مرد گفت مرویست که حضرت فاطمه علیها السلام
 قول او را رد فرمود و بر سلطان قول او از قرآن شاهدی را رد فرمود و علی بن
 عیسی گفت این که کوفتی خیر نسبت که تو در صاحب تلمیحی آید و اصحاب ما نیز
 مستأد سازند و آنچه میگویم اجماع بر آن منعقد است و کسی از جهت آنرا نکند
 کرده است و آنچه میگویند اگر حق نبود با بستی که آن هم متفق علیهاست همچنین که
 دعوی من متفق علیه است چون قول تو متفق علیه نیست حق نباشد حضرت
 شیخ فرموده که چون سخن علی بن عیسی با بنیارسیدان شیعه در مقابل قول
 او چیزی گفت که من بآن را نمی بودم و صاحب مجلس بر این اشاره نمود
 که تکلم شوم علی بن عیسی اشاره او را فهمید که گفت من با خود قرار داده ام
 که در یک مجلس در یک مسأله با دو کس تکلم ننمایم چون علی بن عیسی این دعوی
 نمود من مسألت کردم و گذارستم ایشان را با هم تا کلام ایشان تمام شد

مجلس

و طریقی ساکت شدند و چون ساکت شدند من بعضی بن عیسی گفتم خرد مرا که
 اختلاف است در هر آیه دلالت دارد بر بطلان آن هر چون من این سوال
 از او کردم او دانست که من در آن مسئله پیش ازین حکم نمیدادم و در آن
 پس گفت من ازین قول چه اراده کرده اراده خود را ظاهر کن تا من حرف نگویم
 شیخ فرموده که من با کفتم که چیزی سکت از تو نپرسیدم و بفرستی با تو خطاب
 نمودم و غرض ازین سوال معلوم هر کس که عربی دان باشد هست و باز همان
 سوال را بر او تکرار کردم گفت فی اختلاف در هر آیه دلیل بطلان آن نیست
 و هیچ عاقل این را نمیکند که اختلاف در خبری دلیل بطلان آن خبر است کفتم هیچ
 میشود که حضرت فاطمه علیها السلام انکار دعوی ابو بکر کرده باشد و بر او
 از قرآن شاهدی بر او فرموده باشد چنان که روایت کرده شده است چند
 که اتفاق بر انکار او واقع نشده باشد و این وجه نیست که البته با اتفاق
 بر امری واقع شود تا آن هر حق باشد چنانچه تو نیز باین اقرار کردی و گفتی که
 هیچ عاقل این را نمیکند که اختلاف دلیل بطلان آن است چون حضرت شیخ ضرابی
 علیه السلام در اینجا کلمی او را گرفت علی بن عیسی ازین شاخ و برگ دیگر است

گفت

گفت من با بچه کفتم اعتماد من نیست و پس ملازم بر مقتضات چند نفر شد
 بود و تو آنها را نشندی متفرع ساختی و لکن الحال با تو میگوید که آنچه بر صدق ابو بکر
 دلالت دارد که از غیر خبر داد که فرمود ما کرده انبیا میراث نمیدادیم و آنچه را
 صدقه است قول علیست علیه السلام که فرمود هیچ کس حدیثی از غیر صلی الله علیه
 و آله من روایت نکند مگر کله او را بر آن قسم دادم مگر ابو بکر که حدیثی من روایت
 کرد و در آن صادق بود پس ابو بکر در نزد علی اگر صادق و همین نبود بر آن
 او را نیز قسم میداد بر حدیثی که از غیر روایت کرد و او را تصدیق او نکرد
 و او را درین قسم ندان از سایر مردم مگر از انبیا و ازین کفتم ظاهر شود که
 آنچه شما با بکر نسبت میدادید که این حدیث را از پیش خود ساخت فاسد
 باشد حضرت شیخ در جواب او فرمود که آنچه اولاد بر تو و روی این نیست که آنچه
 الحال میگوید غیر آن نیست که پیش ازین بان احتجاج نمیدادی و ما بنا را بر آن
 حواله نمودی که ما آنرا نشنیده ایم و ندانستیم بلکه آنچه بر تو ایراد نمودیم بر آن
 حرفی بود که پیشتر ما آن را میشنیدیم و ما درین حال گفتی ما تو گفت کوئی نیست
 وضع نهادن که الحال گفتی نیز با تو کفتم میباید و میگوید که تو در عاقلی که ربط

کتاب...

با خیار داشته باشد میداند که شیعیان حدیث را که اطال تواریخ کرده اند
 السلام نقل نموده اند و روایت کرده اند و در تصحیح آن نموده اند بلکه شهادت
 داده اند فی سواد آن کذب روی آن و انرا روایت نموده اند و احادیث عامه
 و مسلم داشته اند از آنان که ابوبکر را امام و پیشوای خود میدانند پس اگر شیعه
 لازم باشد قبول هر حدیثی که ظهور ایشان روایت کنند بر مخالفان نیز
 لازم خواهد بود قبول هر حدیثی که شیعه روایت کنند و در آن تمسوق باشند و بنا
 برین لازم خواهد بود مخالفان شیعه را که حاکم باشد بصدقات بر کس که شیعه
 حدیث از پیغمبر یا از ائمه و منین یا سایر ائمه علیهم الصلوٰه والسلام بر صحت
 آن کس نقل کند و اگر این را قبول نمایند لازم نباشد بر شما قبول آن بواسطه
 تفرد شیعه و نقل آن پس چون الزام شیعه نیاید حدیثی که شما تمسوق پذیرد نقل
 آن و از ایشان توقع میدارید که با آن اقرار کنند و بفرمان آن عمل نمایند که
 محض حکم باشد نه انصاف پس اقرار بصواب اینست که هر گاه روایت از
 طرفین مسکافی باشند عمل کنند در مناظره حدیثی که اجماع بر آن منعقد باشد
 یا دلیلی داشته باشد که آن دلیل بجای اجماع تواند بود تا خصم را لازم باشد

قول

قبول آن و از اینجا که تقیما ساقط شد اجماع تو باین حدیث و باطل شد قولی
 که متنبی بر قبول این حدیث بود و دیگر آنکه بر تقدیر قبول این حدیث و حکم بر
 آن میگوید لازم نیست که اگر کسی در یک خبر صادق باشد باید که در همه اخبار
 صادق باشد همچنین لازم نیست که اگر کسی در یک خبر کاذب باشد باید که در همه
 دروغ گوید یعنی که میباید و نصاری ملاحظه بعضی اقوال کاذب در بعضی
 صادق و قدس لازم نیست که تصدیق نماید همه اقوال ایشان را بجهت آنکه بعضی
 صادق و بعضی کذب است پس هر گاه چنین باشد چه میشود که ابوبکر کاذب باشد
 حدیث میراث که حضرت فاطمه علیها السلام نقل نمود و صادق باشد
 حدیثی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله را بی قسم تصدیق فرمود و تصدیق
 آن حضرت او را یا بواسطه آن باشد که حضرتش نیز از پیغمبر صلی الله
 علیه و آله شنیده باشد و تصدیقش آن حدیث را بقیع و آن بوجهی است
 نه بجهت تعدیل ابوبکر بلکه آن حدیثی که ابوبکر روایت کرد و آن حضرت او
 را تصدیق فرمود و موافق قرآن مجید و مصدق بر عقل بود زیرا آن حدیث
 اینست که ابوبکر گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود هیچ بنده

بعضی اقوال کاذب در بعضی صادق

عنایت که کنایه کند و از آن نام شده بجز او و دو رکعت نماز کند
 و عترت اف بناه خود و تنهار کند از آن که مراد حضرت است و در سجده
 حضرت هم موافق فرستت چنانچه میفرماید حضرت است و مواذی یقبل
التوبة عن عباده و یعفو عن السيئات یعلم ما فعلوا و در جای دیگر
 این است حجت الله این است حجت المستطیعین و معص نیز تصدیق آن میاید
 پس بنا برین که بقیه استدلال تو بر صدق ابوبکر و حدیث میراث این
 حدیث نیز باطل و ناچیز شد حدیث شیخ رضی الله تعالی عن فرمود که چون سخن
 با بنجار رسید علی بن عمیر گفت من که اعتماد بر صدق ابوبکر و حجت صدم و عقدا
 او از جهت این حدیث کرده ام بلکه این حدیث را در بی مقام از برای
 توطئه و تمهید ذکر کردم لکن از جهت اینصاح معنی الکلام را طول دادم اما اعتماد
 من درین باب بر فعل امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا آنحضرت با اجماع
 و عطایای او را قبول میکرد و در عقب او نماز میکرد و هرگز از دست
 و زبان الحار او نبرد پس اگر ابوبکر بجهت فاطمه حکم کرده بود با کسی که
 امیر المؤمنین علیه السلام با ماتت او راضی نشود و اطاعت او کند حدیث شیخ

الحج

که چون او این را گفت من با کفتم این انتقال دویم است بعد از انتقال
 اول و تمارک فایستد میاید آوردن خیریت که فراموش شده باشد
 پس اگر این سخن عمل کنیم مجلس از دست میرود و بسبب انتقال از مسئله مسئله
 دیگر و بنا برین مجلس مجلس مباحثه و مذاکره خواهد بود و مجلس مناظره نیز استی
 هر معتمد ترا که ما ظاهر کرد و ایندیم عذر میگوئی که من اعتماد برین کردم و این را از
 نمودم و بحرحال خبره مرا که آنچه احوال لغوی توطئه و تمهید است مثل آنها که گذشت
 یا معتقد است که نیز توطئه باشد ازین عدول نموده از معتقد تو سؤال کنیم
 و اگر این اصل معتقد است در این حکم نماید با آنکه من نمیفهمم که مراد تو از توطئه
 چیست زیرا هر کلامی را که شخصلت لری و حکمی سازد چون الکلام فاسد
 منهدم میشود هر چیزی که بنای سخنش بر آن باشد و اینکه توطئه و تمهید بگوئی که آن توطئه
 بود معنی ندارد زیرا بنای حکمی که مجرای کلمی بر آن گذاشته بود اما قطع نظر
 از اینها بهتر کرده میگویم که اگر کسی بگوید که چر دلیل داری برین که امیر المؤمنین
 علیه السلام با ابوبکر سعیت کرد و بگوید که فرقی نیست میان دعوی سعیت تو
 آنحضرت را و آن که میگوئی ابوبکر بر صواب بود و حکمی که حضرت فاطمه علیه السلام

توطئه و تمهید

کردند چنانچه محض دعوت است همچنین دعوی بعبت محض دعوی و خالی از اثر است
 و اینکه گفتی آنحضرت در عقب ابوبکر نماز کرد و اگر اراده نموده که آنحضرت از
 ابوبکر مآخذ ابوبکر پیش می آید و نماز میکردند این قول ترا انکار میکنند
 فایده نمونند از زیرا اینکه ابوبکر در پیش حجاب نماز کند و آنحضرت عقب تر
 نماز کند دلالت ندارد برین که آنحضرت را محض با امت و باشد و اگر غیر
 خواسته که آنحضرت قنایا ابوبکر کرد این دعوی هم مثل آن دود دعوت است
 که پیش ازین گذشت در خالی بودن از دلیل و محض دعوی بودن پس این هم
 نفعی تو نیست و اما اینکه گفتی آنحضرت عطا می ابوبکر را قبول میفرموده و این
 قول را قبول داریم و انکار نمیکنیم اما از جا که این دلالت دارد بر اینکه آنحضرت
 از امامت ابوبکر را رضی بود و اگر خصم تو گوید که آنحضرت حق خود را خند
 میبندد و توجه در جواب خواری گفت و دیگر که چه فرست میاند این معتمد و
 دلیل تو بر حقیقت امامت ابوبکر و میانه کسی که بهمین دلیل ترا در حقیقت امامت
 معویه طایفه اجری کند و بگویند حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و
 عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و غیر هم از مهاجرین و انصار بعد از صلوات

امام حسن علیه السلام با معویه بیعت کردند و عطا می او را قبول میکردند
 نمازهای فریضه را در عقب او میکردند و در هر کس بیعت است و زبان انکار نمیکردند
 پس هر چه تو در جواب این دلیل بگویی ما همانرا در جواب تو میگویم حضرت شیخ
 رضی الله تعالی فرموده که چون سخن با نجار سید علی بن عمیر حزبی در جواب گفت
رازم او را که که علی بن عباسی زمانی از فضیلتی سره اهل خلاف بود و حضرت
 شیخ در او اهل حال اراده کرده بود که در پیش او خوانده باشد فقی نماید
 که در پیش ما قدرتی احدی بدید از آنستغفرت عینکه را که علی بن عباسی بر جناب
 شیخ ایراد نمود و ما ترجمه آنرا بیان کردیم و از هر دو زمین علی الصلوة و السلام
 نوحسب نقل میکنند با آنکه شیخ دیگر علی بن نصر شاه از حضرت شیخ معتمد علی
 اسد در جواب پرسید حضرت شیخ جواب فرمود این سوال و جواب نیز چون خلی
 از نفع نبود تا حاضر رسیده که آنرا هم در مقام ایراد کند تا انتفاع طالبان
 دین بین پتیر باشد و از آن ثوابی باین سرگشته نماید کرد و آن نهایت آنحضرت
 سید اجل سید رضی نور الله تعالی بفرموده فضول نقل فرموده که حضرت شیخ در
 که بر سرین رای متوجه بود علی بن نصر با و بر خورده گفت یا نبی است این که بر سرین

Handwritten marginal notes on the left edge of the page.

صلوات علی علم بود از صحابه با جمع بمعالم دین و همایشان در مسایل قوی
از و حاصل نمیدادند و از و یاد میکردند بواسطه آنکه همایشان با و محتاج بود
و او مستغنی از کل ایشان بود حضرت شیخ فرمود علی چنین است دین بپایان
قاطع و تخریج واضح ثابت هیچ عاقل انکار این ممکنه بلکه مبهوت شده با
یا در مقام مبارزه و عناد باشد علی بن زین العابدین بن قول
بر من رو نمودند و گفتند روایت وارد شده از آنحضرت علیه السلام که فرمود
ما حدیثی حدیثی الا تحت عذری لقد صدق ابو بکر و صدق ابو بکر یعنی
باینکه حدیثی من از پیغمبر صلی الله علیه و آله ایراد نمودم که من در آن با آن قسم دادم
و تحقیق که ابو بکر حدیثی من نقل نمود و ابو بکر در آن صادق بود پس اگر او
معالم دین را میدادند در احتجاج بغير ذلت با کسی که تقسیم دادن قابل
منفرد نباشد تا علم آن خبر از برای او حاصل شود مرویت که حضرت
علی علیه السلام بر مری حکمی کرد و جوانی در آنجا حاضر بود گفت یا ای محمد بن
دین حکم خطا کردی حضرتش بان جوان گفت که تو هست گفتی در خطا که
جواب این قول مخالفین است بطریق حل این چگونه تواند بود هر چه است

در جواب علی بن زین العابدین که از او در جواب این قول میگویم نیست که نگاه
خبر داد و صفت شهرت و تواتر و عدم آن مساوی نباشد بلکه خبری مشهور
و متواتر است ساقط میسازد حکم خبری را که شاذ باشد پس نابراین قاعده میگویم
که اخبار در البراء علم بودن حضرت مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله
کل صحابه و عدم احتیاج او با ایشان متواتر و مستفیض است اینچنین است
دین و حدیث نقل میکنند اول آن دو شاذ و خبر واحد و غیر مرضی است
الا سند است و دویم آن دو ظاهر بطلان است بواسطه آنکه سندش
مقطع و کسی از ثقات آنرا نقل ننموده است پس باقی علم از اخبار
نیست کسی دست از متواترات بردارد و اینها را در مقابل متواترات
نقل کند بلکه وجب است که تقسیم اخبار را استقاط کند و ثانیاً آنکه میگویم
از حدیث اول اینچنینی که گمان کرده اند معقول نیست زیرا معلوم
مستفیض است که آنحضرت صلوات الله علیه و آله بر کل عالم دینی عالم بود پس
اگر این حدیث صحیح باشد میتواند بود که قسم دادن حضرتش ناقل حدیث را
بواسطه آن باشد که کسی جرات نکند باینکه بر رسول صلی الله علیه و آله

در جواب علی بن زین العابدین

اضافه نمایند که اگر از آنحضرت صلی الله علیه و آله شنیده باشد و می تواند بود که بواسطه
 این باشد که در وقت احتجاج حضرتش بآن حدیث کسی گوید که بیهوش نشاد
 حکم میکند هر چند که حضرتش بقیس صدق آنرا دانده می تواند بود که آن حدیث
 از تعلیم نبی نباشد بلکه در آداب موعظه یا حکمت یا بدیع یا نعت کسی باشد
 و از اینکه انقیص حدیثی را از غیر بشنود لازم نمی آید که آنحضرت عالم بمعالم دین
 نباشد و در معالم دینی ناقص باشد و در حدیث و روایم میگوید که قول صحیح نیست
 که آنحضرت صلوات الله علیه علی فرموده و جوانی گفت یا امیر المؤمنین درین حکم
 خطاکردی پس حضرتش فرمود که تو راست گفتی و من خطاکردم و سپس حضرتش کلام
 حدیث را نقل میکند میگوید که از دو حال خالی نیست یا آنست که حضرتش میداند
 که آن حکم خطاست و دانسته بظن حکم کرد یا گمانش این بود که آن حکم صحیح است
 و بعد از آن دانست که خطاکرده از شق اول لازم می آید که حضرتش صلوات
 الله علیه درین حضرت از آنجا دانسته بصلوات حکم کرده حیونت نموده باشد
 این قسم جز بر احوال حضرت نسبت نمیکند چو جای نوبت که عداوت
 ایشان نسبت بجهنمش تراز جوارست در شق ثانی میگوید که هرگاه آنحضرت

عاشق

گمانش این بود که آن حکم بر صوابست پس خطای آن چون از قول و مجرای
 بی برهان ظاهر شد و این نسبت بعلما می دین که نسبت با آنحضرت قطره اندر
 دریا جایز نیست چو جای آنحضرت صلوات الله علیه با آنکه اگر این حدیث
 میداشت در نزد نقادان معروف میبود باستی که معلوم و مشهور و مدون
 باشد در نزد فقها و ماقدان حدیث پس از خلاف این جمله بر او هرگز انصاف
 داشته باشد ظاهر میشود که این قول وضع نموده نوبت و عدلی است پس
 صلی الله علیه و آله است و دیگر آنکه اتفاق و اجماع کل است منعقد است بآنکه
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه فرمود که حضرت رسول است
 صلی الله علیه و آله دست مبارک بر سینه او زد و فرمود ای پروردگار من میدانی
 که من دل او را و زبان او را بر حق ثابت جاری کردم پس بر او شک
 بعد از آن عارض شد در حکمی که میان دو کس کردم و ظاهر است که این نسبت
 با وقوع خطا از آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه در احکام و مانع قول
 شکست با آنحضرت اجماعت برین که حضرت رسول است صلی الله
 علیه و آله فرمود که علی با حق با علی است و حق با علی و ابراهیم است چو علی

بسم الله الرحمن الرحیم

دور کند و این کی جایز است که بچنین کسی که عیش و وصف باشد خطا درین
 کند و شک با و عارض شود اجماع منعقد است بر اینکه حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله فرموده اقصای علم علی و کسی که اقصای جمع خلق باشد
 جایز نیست که او در حکم خطا کند و دیگری از او علم باشد او را از خطا نگاه
 کرد اند پس اینها همه دلیلست بر ابطال قول خصم و سستی دعوی او و اقرار
 توفیق و از و طلب هدایت میکنیم **رقم اول** که خطا هر نسبت که بعضی از او
 کور دل که بعضی اصل عیت رسالت صلی الله علیه و آله است نه انکول و دنگ
 و دنگ نموده چون در امام جمعی خود خطا نامی نامعدود در احکام دینی
 و دنیوی یافته اند و آنحضرت شمس را میدان سلونی عن باد و آل العرش
 صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده اطهارین خطای قولاً و فعلاً درین
 و در دنیا یافته اند و این برایشان ناگوار و ثقیل نموده هر فرود و امان
 جعل خود را درین دیده اند که بچنین قول و ای بجهوده را وضع نمایند و
 با آنحضرت نسبت دهند تا شاید تشقی ازین برضایشان حاصل شود و بهر
 مذمت اند که چندین آیات و احادیث کذب رسو سازنده ایشانست

و غیر

و اصب عدوات ایشان با حضرت الله تعالی و تقدس و رسول ثقیلین صلوات
 الله علیه و آله و اهل بیت طاهیرین و صلوات الله علیهم جمیعین بر یمنکان طاهر
 و هویدا میگرد و طبع حضرت الله تعالی و رسول او گرفتار میشوید چنانچه را که
 ایزد بر فرود زده بر او نوبت کند زایش بر زده در شب تمام بر سر بر سماک
 از سکان و عو غو ایشان چه پاک فرستند زور و ساک عو غو کند که کسی بر خلقت
 خودی تند **فصل پنجم** در ذکر مناظره جناب شیخ محقق مدق مخبرن محمد
 بن المعان البغیدر نور الله مجده با مشایخ بنی عباسیه در سرسرای خلیفه در منزل
 سید اجل سید رضی رضی الله عنه مذکور است و آن ائمه است که در سترن با می جمع
 کثیری از بنی عباسیه غیر هم نبود و حضرتش جمعیت نموده بعضی مشایخ عباسیه ازین
 عارف حقیقی پرسیدند که بعد از رسول صلی الله علیه و آله امام و خلیفه چه کسی است
 جناب شیخ در جواب فرمود امام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله آنست که
 عباس با و گفت که دست دراز کن تا با تو سعیت کنم عباس گفت کیست آنکه
 عباس او را بر سعیت تکلیف کرد شیخ فرمود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 علیه السلام است که در روز وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را لعین با و گفت

ای برادر زاده من دست دراز کن تا با تو بیعت کنم که مردم بگویند که رسول
 الله صلی الله علیه و آله با همه عمر رسول الله بیعت کرد و دوست با تو می گفت که این
 جمع نفرات را بر او نموده اند یعنی از آن مشایخ گفت جواب علی بن ابی طالب
 عباس است چون بود حضرت شیخ فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جواب
 فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله از من عهد و پیمان گرفت که من کسی را
 بسوی خود دعوت نکنم تا آنکه مردم خود بسوی من نیایند و دشمنی نکنم تا وقتی
 که مردم با من بیعت کنند و مع هذا من بر رسول الله صلی الله علیه و آله شغولم
 عباسی گفت بنا برین که گفتی عباس خطا کرده است که او را بیعت تکلیف
 کرده جناب شیخ فرمودند که عباس درین تکلیف خطا نکرده زیرا عملی با هر
 حال کرده و امیر المؤمنین عمل باطن نموده و هر دو بر صواب بودند عباسی گفت
 گفت هر گاه امام بعد از رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام
 بوده پس ابو بکر و عمر و هر کس که تابع ایشان بوده خطا کرده باشند و این
 مفسد عظیمیست درین جناب شیخ در جواب فرمود من فتوی تجمله که فرمودم
 بلکه تو چیزی پرسیدی من آنرا جوابی نفهمم اگر جواب حق باشد تو حشمت

از حق کن اگر چه تضمین خطا کسی باشد و اگر باطل است در جواب من چیزی بگو
 و آنرا باطل گردان و کاری تشیع مدار که لفظی بحال تو ندارد بلکه اگر خطا
 آنان که گفتی عظیم دانی و تجویز کنی بر تو لازم می آید که خطا علی بن ابی طالب
 و عباس کنی زیرا ایشان مدتی بیعت ابو بکر را تا آخر نمودند و راضی بودند
 بتقدم ایشان و هرگز از برای او و عمر عملی نکردند و مقلد ولایتی از ایشان
 نشدند و ابو بکر و عمر نیز ایشان را در کار خود داخل ننهادند و پیش از این سب
 ننیدند که در کارشان شریکند و خیل باشند خصوص عمر بن الخطاب و
 وقتی که میخواهیست که امامت را بشوری قرار دهی جمع با از زندگان
 و مردگان ذکر کرد که قابل خلافت هستند و بودند و عباس نام نبرد و علی
 بن ابی طالب علیه السلام را که مذکور ساختی عیبی از برای او ذکر نمود
 و هر کرد که اگر او می گفت عبد الرحمن در آن باشد و عبد الرحمن را بر آن کفر
 بر گرفته بر خدا و رسول تفضیل داد و از آن حضرت و از عباس و جمیع نبی نام
 تمسبی را که حضرت امیر تقی و تقدس مقرر فرموده بودند پس ای شیخ
 اگر تجویز میکنی خطا علی و عباس را تو عظیم شیخین اقتدا با ایشان را و آخرت

از علی و عباس را که بی شکر خدایت و شفا و استتار کن تو میدانی و ختمی دارد
 و اگر تعظیم میرالمومنین علیه السلام و عباس و اقتدا با ایشان و ولایت
 ایشان را بر خود لازم میدانی پس حجت من از تخطئه غیری که ولایت
 و تعظیم ایشان تضمین آن باشد چون سخن حضرت شیخ رضی الله تعالی عنهما
 رسید عباسی گفت **اللهم انک تعلم ان عبادک فیما هم ذمیرة** یعنی
 و دیگر چیزی نگفتیم در فضول سید اجل علم سید مرتضی رحمه الله تعالی
 مسطور است که جناب شیخ مفید قدس سره در در وقتی از اوقات
 بکوفه تشریف آفرانی فرمود در مسجد کوفه جمع کثیری که عدو ایشان بودند
 میرسید در حق شیخ از جهت استفاد و جمعیت نمودند و در آن میان
 جمعی از گروه زیدیه مدعی بودند یکی از ایشان بوجه طعنه ای گفت
 و تشیع بجز شیخ خطاب نموده گفت تو سپردی دلیل انکار امامت زید
 میسمانی حضرت شیخ در جواب فرمود که تو وطن باطل نسبت بمن کرده که من
 انکار امامت زید بن علی بن ابی طالب علیه السلام میکنم بلکه من در امامت
 او چیزی نمیگویم که یکبار از جماعت زیدیه خطاب مخالف من نمیکردند

آن مرد

آن مرد گفت ترا قول در امامت زیدیت داده فرمای تا بشنوی و جناب
 شیخ فرمود مذکور من در امامت زید بن علی علیه السلام چیزی شبیه چیزی
 نفی نمیگویم که همه زیدیه مذمومها انرا اثبات و نفی میکنند و گفت چون شیخ
 فرمود که من امامت زید را از جهت علم و زهد و مرموع و مرفعی از منکر
 اثبات میکنم از جهت عصمت و نص و اطهار و مرفعی میگویم چون حضرت
 شیخ جواب آن مرد را بیان فرمود آن مرد و سایر مردم زیدیه مذموم را
 مجال انکار قول حضرتش و قدرت بر کماله نامزد و مرد پیش افکنند و حمله
 ان کردند میخواست باین وسیله فتنه برانگیزد باطل شد و حضرت شیخ قدس سره
 العزیز انکار و تشیع و فتنه آنجماعت خلاص شد الحمد لله رب العالمین
فصل پنجم در ذکر و تمیز ابو جعفر استیصال سید حسن بن
سید زین العابدین سید را جو رحمة الله علیه که در بلاد هند نشود نمایا و غیره
 یکی از مخالفین را پنجاه و کتاب خطاب مجالس المومنین مسطور است
سؤال اول آنکه چه دلیل مذموم شیعه تا غیر مذموم حضرت امام جعفر
 علیه السلام است جناب سید مذکور در جواب فرمود مذکور چهار چیز است

شایسته و علمای خفیه و ماکه و حنیفه ثابت بشود که مذاهب چهارگانه مذاهب
ایشانست همچنین نقل علمای شیعه را تا غیره مبین میگرد که مذاهب ایشان
مذاهب حضرت امام جعفر علیه السلام است و انبیا اهل سنت انکار آن
کنند یا گویند که مذهب امام جعفر علیه السلام را نمیدانیم یا گویند که ما نمیدانیم
که مذاهب شیعه را تا غیره مذاهب آنحضرت فری عذبت میفرمایند
پنجین که مذاهب صحابان مذاهب اربعه مذاهب یکدیگر را فری عذبت
ایشان نمیسازد ملا سعد الدین تغا زانی که از اکار علمای اهل سنت
است در هاشمیه شرح فقه عسقلانی تفسیری کرده که مذاهب شیعه را
غیر از مذاهب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است **سوال**
دویم آنکه اهل سنت و جماعت دعوی میکنند که مذاهب ایشان نیز مذاهب
امام جعفر است زیرا ابو حنیفه شاکر و آنحضرت و از دستفاده معلوم نموده
پس این اختلاف از چه ناشی گردیده جناب سید محمد شاد در جواب
فرموده اند که اهل سنت این را نمیدانند و دعوی کنند خدا و بعضی کتب
ایشان مطهر است که ابو الحسن اشعری در فلان سال قریح مذاهب آنحضرت

و جماعت شد و حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام در فلان سنه ترویج
مذاهب شیعه را تا غیره نمود و ازین ظاهر میشود و در حکایت مرین که مذاهب شیعه
اشعری غیره مذاهب اهل سنت و جماعت است چگونه مذاهب اهل سنت است
علی بن موسی الرضا و جد او امام جعفر علیهما السلام تواند بود و این ظاهر است
که اگر چنین بودی بایستی که گویند علی بن موسی الرضا علیهما السلام در فلان
سال قریح مذاهب اهل سنت بوده القصد آنکه مذاهب اهل سنت و جماعت
مذاهب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باشد سخنی است از روی محال و
بر زبان جهال اهل سنت جاری گردیده اما انجماعت از اهل سنت که در خطبه
دارند هرگز اینرا نمیکند و از آنکه کسی شاکر و کسی پس لازم نمی آید که مذاهب
اینس را داشته باشد چنانچه ابو حنیفه شاکر و مالک نیز بوده و پیش از مذاهب
مالک است و همچنین احمد بن حنبل شاکر و شافعی بوده و مذاهب چهار دار و ابون
اشعری شاکر و ابوعلی جباری معمری بوده و مذاهب اول را مخالفت نموده و
بنده و دیگر آنکه شاکر و ابو حنیفه در حضرت امام علیه السلام اینقدر بوده که از حضرت
قدری حدیث استماع نموده و آنحضرت چون او را از مردودان میدانند

توقیف میفرموده آنها را حق نمیفرموده و مع هذا اورا مکرر در باب عمل بقیاس تشیع
 میفرموده و او ممنوع نمیشد **سوال** سیم آنکه در مذمت شیخ محمد بن سید است
 اگر سنت احتمال ارد که خطا در مذمت کتبند پس هرگاه احتمال است که مذمت
 خطا بکنند احتمال است که مذمت خطا باشد و صواب باشد جناب سید
 در جواب این قول واهی چهوده فرموده اند که محمد در میان شیعیان بسیار است
 لیکن لازم نیست که هرگاه محمد خطا کند مذمت بر صواب نباشد زیرا که خطا
 که مذمت مذمت محمد نیست بلکه مذمت است و محمدان بقدر وسع و
 استعداد در مذمت اجتهاد میکنند همچنان که اهل سنت مذمت خود را یکی
 از ائمه اربعه منسوب میسازند و ایشان را امام و محمد با مذمت میزنند و محمدان
 دیگر در مذمت ایشان اجتهاد مینمایند و ایشان را محمدی الذم میگویند
 و نسبت مذمت را با ایشان نمیدهند و اگر چنین بودی بایستی که مذمت
 اهل سنت بر تشی زیاد تر از چهار باشد پس ازین مینماید خطا
 این قول که هرگاه محمدان شیعه در فهمیدن کلام امام خود کامی خطا کنند
 امام ایشان احتمال خطا داشته باشد و حال آنکه در علم کلام عصمت امام

خود را بر همین قاطع ثابت کرده اند و این ظاهر است که در مذمت و اقول
 و اقوال معصوم خطا نیز نیست بخلاف امامان اهل سنت که هر یک خطی
 دیگری کرده در ابطال مذمت آن دیگر کمال اهتمام دارد و همچنین اصحاب ائمه
 از بعد ایشان که در آن مذمت اجتهاد است و با آنکه خود مخالفان بوده اند
 و فتاوی آنها را در ابطال کرده اند تا آنکه محمدین احوال ایشان بقاوی
 آنها خود عمل نمیکند بلکه بقاوی محمدین بعد از ائمه خطای محمدین
 که سوره علم از مسکا به نبوت و ولایت خذ نموده اند و اجماع ایشان
 در حضور امام علیه السلام استقام یافته و بنای کار خود را بر نص و عقیده
 علم بعین و آثار منقول از صادقین نهاده اند در مرتبه خطای نامی از محمد
 اهل سنت و محمدین ایشان است که بنای احکام و اقوال ایشان
 بر مجرد اجماع و اجماع جمعی از محمدان و عاملین بقیاس استخوان و طریقین
 و سبب از اخبار موضوعه زمان نبی و مثال ایشانست و لهذا هر
 جایی که محمدین شیعه در کلام حضرت استقامت و پیروی از ائمه و امام
 علیه السلام با هم مخالفت کنند چنانچه مثالی گوید اسلام در غار مستحب و دیگری

گویند و صحبت یقین میدارند که مذنب امام علیه السلام بحسب ظاهر این دو میوه
 نیست که سخن با ظاهر و اندر توفیق است و بر خلاف آنکه دیگری گویند که سلام
 در نماز مذمت و نه در صحبت این قول را از کلام امام علیه السلام اصل فهم
 نتوان کرد بلکه کلام امام علیه السلام صریح بر خلاف آن باشد پس یقین میکنیم
 که این قول خطاست و اگر مخالفان که ابوحنیفه و شافعی و همثال ایشان با
 علمای شیعه نموده اند از این قبیل است که مبنای آن بر قیاس و استحسان و
 مانند است و کلام ائمه علیهم السلام و احادیث ایشان بر خلاف آن است
 صریح دارد و در سخنان ایشان آنچه از مذنب ساخته اند اصلاً نمیگویند
 پس یقین خطاب باشد **سوال چهارم** آنکه شیعه بچند دلیل مدعی آنند که مذنب
 ایشان حق و مذنب دیگران باطل است جناب سید در جواب فرموده اند
 بدلیل آنکه مذنب ایشان مذنب است علیهم السلام و ولای عقیده عقیده
 در کتب معتبره بر عصمت ایشان مذکور است پس هرگاه ایشان معصوم و بر
 شیعه تا عیبه مذنب ایشان باشد بی شبهه حق خواهد بود و دیگر بدلیل آنکه
 در کتب معتبره فریقین مسطور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است

ترک

ترک است فیما بین این دو مذنب برکن فصل اولی که کتاب الله و عترتی است
 که در آن مذمت فرموده است که اگر کسی از این دو مذنب است که در آن مذمت فرموده است
 پس پیغمبر صلی الله علیه و آله است خود را بتبع فرمود و عترت خود را عارف بخانی
 آند و صحبت فرموده است و دلیل نه عقلی و نه نقلی متابعت ابوحنیفه کوفی و شافعی
 و مالک و احمد جنس دلالت ندارد و پس مذنب است چونکه در مذنب متابعت عترت
 نموده اند حق باشد و فرقی با حیر بر ایشان صادق باشد و مذنب دیگران باطل
 و فرقی با کلاش آن باشد **رقم اول** که در مذنب است که جناب سید در
 مقام مختصرا بوده که همبر دلیل گفته نموده و اولاد این حقیقت مذنب شیعه
 اثنا عشری بر رفع الله در جهنم از آیات مثل **اطيعُوا اللَّهَ و اطيعُوا الرَّسُولَ و**
اولی الامر منکم و کونوا مع الصادقین و فاسئلوا عنی الذکر ان کنتم
لا تعلمون و غیره و از احادیث مثل **مَنْ سَلَّ عَلَیَّ سَلَّ عَلَیْهِ** نوعی از خود
 و احادیث دیگر که دلالت بر وجوب تبعیت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم
 دارد و در آن احادیث اسمی و القاب و کنیات ایشان علیهم السلام مذکور است
 زیاده از آنست که تعداد توان کرد و دیگر آنکه این ظاهر و هر دو است که ائمه
 اثنا عشر صلوات الله علیهم که هیچ فرقی از فرق اسلامیه خطه ایشان نموده اند

د قول و فعل ایشان مقبول و مستحسن جمع اهل اسلامت مذنب و ربا
 ابروینف و شافعی و مالک و احمد بن حنبل عمل نمینموده اند و چنانکه از اهل اسلامت
 شافعی یا مالکی یا حنبلی یا حنفی گفته و اگر کسی بر تقدیر حال میکند همگی او را
 سرزنش در شیخی میگردانند ایشان مذنب دیگر غیر مذنب را بر مذنب
 بوده اند و مذنب دیگر غیر مذنب را بر مذنب و ایشان صدقات استعدیایان
 ذاهب بشدند منت مگر مذنب رسول الله صلی الله علیه و آله پس رسید
 که مذنب است چرا که ذاهب مذنب است اما شاعر که ذاهب مذنب رسول
 صلی الله علیه و آله اند حق مذنب غیر ایشان که مذنب غیر رسول الله صلی
 الله علیه و آله است باطل باشد و شیعه فرقه نایر و غیر ایشان فرقانانکه
 باشند اگر تزلزل می نمایند لهذا **سوال پنجم** آنکه هر یک از ائمه اثناعشر علیهم السلام
 را مذنب چه بوده با بهر ایشان یک مذنب داشته اند که اگر همه مذنب
 داشته اند از جهت چه آنرا با امام جعفر علیه السلام نسبت میدهند جناب سید
 در **جواب** فرموده اند همه ایشان علیهم السلام یک مذنب داشته اند لکن
 چون بعضی از ایشان که در زمان نبی امیر بودند بواسطه اشتغال بقبال

اهل نبی و ضلال و بعضی دیگر بواسطه تقیر و خوف اعدا مجال نیاقتند و نسبتند
 که تفصیل مذنب خود را آشکارا بر مردم تعلیم کنند و عظیم و قایع و حواش
 مکلفان را بیان فرمایند بلکه بیان بعضی کلیات مسایل و قلیلا از جزئیات
 آن ایشان نیز آیت شد لاجرم مذنب نام ایشان آشکار یافت و حضرت
 امام جعفر علیه السلام چون در زمان منصور عباسی بود در زمان این
 انقدر خوف که در زمان نبی امیر بودند نشدند بلکه قدامی عباسیین در
 باطن همه شیعه بودند و آنحضرت اشکارا تعلیم در شان مکلفان نمودند
 و او ادبیت بر مردم میخواندند و تفصیل احکام مکلفان را آنحضرت
 آشکار یافت حتی در تواریخ مسطور است که در کوفه و بغداد و ولایت
 حدیث آنحضرت نیاده از متفاد هزار بوده اند **فصل پنجم و پنجم**
 در ذکر مجلس اول مناظره قطب المحققین مقدمه اشکال است شیخ محمد بن
 بن ابراهیم بن ابی جهور اللخصاوی که در شهر مقدس علی ساکن است امام
 مالکی از فضیلتی اهل خلاف که از مرات آمده بود بقصد آنکه با جناب شیخ
 مناظره نماید و داد و آنحضرت شیخ قدس سره صورت همان مناظره را

بانام کسی از خواص سال ساختن مذکور نموده اند و ما نیز در اینجا
 فارسی بی زیاده و نقصان نقل میکنیم آن نسبت که حضرت شیخ قدس
 سره العزیز در سال شصت و هفتاد و نهمت شمس مقدس آنده در خانه
 سید اقبال سید محسن بن محمد رضوی قمی که از اعیان مشایخ قدس در علم و عمل
 از اعیان ممتاز بود منزل ساختند در اینجا بود و چون صحبت فضیلت
 جناب شیخ جها نیکو شد بود و بسبب فضیلتی که در هرات بود بر سید
 که حضرت شیخ شمس مقدس علی ساکن آنجا آمد یکی از ایشان که
 در فضل از همه ایشان ممتاز بود اراده نمود که شمس مقدس آنجا بفرستد
 شیخ در مذمت بنماظره نماید اتفاقاً یکی از روزها حضرت شیخ با سید
 محسن در وقت نشسته صحبتی میباشند که ناگاه خالوی سید محسن مذکور
 که بواسطه تحصیل علم بجهت هجرت نموده در اینجا جایز بود و گفت
 سبب آمدن من از هرات این شد که با خبر رسیدم که فضیلتی از فضل
 عرب که در علم و ادب کمال امتیاز دارد و شمس مقدس آنجا ورشده است
 من چون این خبر را شنیدم آندم که شاید قدری از کمالات او را

کبر

کسب کنم یکی از فضیلتی هرات که در اصل کیش و کبر نیست و قریب
 بر عمیت سالت که در هرات حجاز است و در اکثر علوم مشرف
 و سخن و منطق و کلام و معانی و البیان و اصول و فقه و غیر ذلک مکتوبات
 و عاری ندرت و سبب با اهل مذاهب کارش مجاد است و در مجادله
 بسیار قویست و نیز چون شنید که شیخ عرب شمس مقدس آنده بقصد زیارت
 حضرت امام علیه السلام در مجادله شیخ عرب متوجه مشهد است نسبت که
 در عقب من فرود ایستاد و امیر سید شمس را میگوید سید محسن گفت چون
 با تو رفیق بوده باید که او نیز همان باشد و در خانه ما فرود آید و بعد
 از آن اختیار با شیخست در مجادله با او خواهد کرد و خواهد نمود پس حضرت
 شیخ فرمود که توفیق و اعانت حضرت است تعالی با او مجادله مینمایم و سید
 میدارم که حق غالب شود چون لای مذکور آمد سید محسن او را با غر
 تمام بخانه خود آورده ابواب حجت و مودت بر روی او کشاده و او را
 ممنون خود ساخت و در روز و دو عیاض یافت نمایانی که جمیع کثیری از
 علمان و مساوت و اشرف اعیان شمس مقدس را اینجا بودند مذکور

دوران روز ملاقات جناب شیخ با ملائی بروی واقع شد و در مجلس
 با او مناظره کرد و مناظره اول در آن روز که سیصدین ضیافت عام
 کرد و در حضور سادات و طالب علمان و اشراف و عیان روداد و
 آن چنین بوده که چون فاضل بروی در آن مجلس جناب شیخ را دیدند
 از سلام و تواضعات رسمی پرسیدند که اسم تو چیست جناب شیخ فرمود
 محمد ملا گفت از کدام بلاد عربی جناب شیخ فرمود از بلاد بحرانی که مشهور است
 بلخ گفت از سبب تو چه است حضرت شیخ فرمود در اصول آنچه عقل
 مرا بران گیشاند و در فروع مذہبی که منسوبت باهل بیت علیهم السلام
 ملا گفت ظاهر میشود که امامی فخریه باشی شیخ گفت با چنین نسبت ملا
 گفت مذہب امامی است که علی بن ابی طالب بلا فاصله بعد از
 رسول الله صلی الله علیه و آله امامت جناب شیخ فرمود با چنین نسبت
 و من نیز ازین میگویم ملا گفت برین مدعا دلیل که جناب شیخ فرمود را
 حجت بدلیل نیست درین مدعا ملا گفت چون محتاج بدلیل نیستی
 جناب شیخ فرمود سمجیت آنکه تو منکر امامت علی بن ابی طالب بعد از

رسول الله صلی الله علیه و آله با کفایت نیست بلکه من و تو متفق درین که
 آنحضرت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله امام بود و لکن تو دعوی
 واسطه مینمایی و من آنرا نفی میکنم پس تو مشقتی برت است اقامت دلیل
 مگر آنکه امامت علی بن ابی طالب را اصول انکار نمایند و بگوئی که
 او اصول امام نبود و درین انکار خرق اجماع کنی درین صورت
 اقامت دلیل بر امامت آنحضرت ترال لازم خواهد بود ملا گفت
 که پناه میگیرم بخدای ازینکه امامت علی را اصول انکار کنم و لکن من میگویم که
 او چنانست بعد از رسول امام که پیش از او بود و جناب شیخ فرمود که بنا
 برین ترال است که دلیل بگوئی برین دعوی خود زیرا من با تو موافق نیستم در
 اثبات این واسطه چون جناب شیخ با بن سخن گفت نمود حضارت تمیز گفتند
 حق باشی غرضت زیرا تو مدعی او منکر است مدعی در اثبات دعوی
 خود محتاج به تمیز است چون ملائی بروی دانست بنیز او را دانست گفت
 مرا دلیل برین مدعی بسیار است جناب شیخ فرمود مذکور کنی از آن بسیار
 کافی است ملا گفت اجماع منعقد است بر امامت ابوبکر بعد از رسول الله

صلی الله علیه و آله افضل و تومسخر تجیه اجماع نیست چنانچه فرمودند که بی
 من منکر تجیه اجماع نیست اما میگوید که تو ازین اجماع چه خواسته اگر از اجماع
 اجماعی که از کثرت قایلین حاصل شود در آنوقت یا اجماعی را خواسته
 که حاصل شده باشد از اهل صل و عقد در روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه السلام در صلوات فرموده بود اگر اقول را خواسته یا تقسیم جماعتی تجیه نیست
 بلکه جمعی مخالف هم در آنوقت بودند و کثرت تجیه نباشد نیز قرآن
 چنانچه حضرت ائمه میفرماید و قلیل من عبادی است کوزه و حجت کثرت
 مذکورست حتی در جنگها چنانچه حضرت ائمه فرموده و کم من فریق قلیه
 غلبت فیه کثیره باذن الله و ائمه الصابرين و اگر از اجماع اجماع
 صل و عقد را خواسته از ابطال آن دو طریقست یکی موافق هدیست
 من که ترا قبول آن لازم نیست و آن نیست که اجماع در نزد ما و جمعی نیست
 که معصوم در آن داخل باشد اما اجماعی که خالی از معصوم باشد
 در پیش ما تجیه نیست بوجهی که خبر بودن خطا بر یکدیگر همچنین بر کل نیست
 مرکب بودن کل از آنها که خطا بر هر یک جایزست و تو درین اجماع

که میگوید

که میگوید معصوم را داخل نمیازی و چنین اجماعی در نزد ما تجیه نیست
 و دویم موافق مذکورست و آن نیست که اجماع اهل صل و عقد از برای
 امامت ابو بکر حاصل شد در سقیفه زیرا در آنروز فضل و زما و علما
 و صاحبان اقتدار از صحابه که اهل صل و عقد بودند غایب بودند و پیوسته
 با آنجماعت نبودند و اتفاق کل است مثل علی و عباس و عبد الله بن
 عباس و زبیر و مقداد و عمار و ابو ذر و سلمان و بنی هاشم و غیرشان
 از صحابه بر ایشان مشغول بر صحبت بنی صلی الله علیه و آله و علی و عباس
 مشغول تجیه آنحضرت بودند و انصار سبب اشغال بنی هاشم است
 غیرت و آنهم در جمعیت نمودند و تجیه ایشان با ابو بکر و عمر و ابوسید
 و جماعتی از اطلقا رسید و ایشان نیز حاضر شدند و میان ایشان و انصار
 مجادلات روداد و باهم خاصه در باب خلافت کردند تا سجده که انصار
 گفتند از ما میری و از شما میری باشد و ابو بکر سبب حدیثی که روایت
 کرد از بنی صلی الله علیه و آله که فرموده الا انتم من قبله من قبل انصار غایب
 شد و عمر و ابو عبید سبقت گرفته دست برداشت ابو بکر و در دعوت

کردند و گفتند السلام علیک یا خلیفه رسول الله پس این بیعت در آنروز
 از جهت ابوبکر سجده و خرد و غلبه و قهر حاصل شد و از جهت بعد
 از آن عمر گفت کاشت بختی که بختی بودی و گفتی تا من عاویلی
 مثلها یافتنوه پس با برین که گفتیم اجماع مرکب از صل و عقد از کجا
 حاصل شد بر امامت ابوبکر و حال آنکه فضل و زناد و صاحبان
 اقتدار از مهاجرین و انصار با ایشان نبودند و ایشان در وقت
 در بیعت نکردند بلکه رای ایشان را هم موافق صورت نداشتند با صحیح
 که این تقسیم و این از صحابه که پیشتر ایشان مطلقا و منافقین و مؤذنه قوی هم
 بودند و عقد خلافتی که قایم مقام نبوت است بر بندگی حضور اینجاست که
 مشهور بود و در علم و زهد و شرف و فضل ما این که کلمت متفقند و یک
 اجماع منعقد نشود مگر از اهل صل و عقد و این اجماع بر امامت ابوبکر
 حاصل شد فاضل هر وی گفت آنچه گفتی مسلم است لکن اینجاست که
 نام بر وی بعد از آن بیعت کردند و راضی با امامت او شدند و اجماع
 بر امامت او بعد از آن حاصل شد اگر چه این اجماع در یک مرتبه نشد

و این شرط نیست که اجماع دفعه دیگر تکرار نشود حضرت شیخ قدس سره از
 در جواب او فرمودند که اتفاق ایشان بعد از آن بیعت نشود و از اجماع
 میسرود که آن اتفاق از ایشان با کراه و اجبار واقع شده باشد و تعقیبه
 کرده باشند زیرا چون دیدند که اینجاست عوام و رعایا که بجهت بیعت
 اتفاق مینمایند و بنور علم روشن نمیشوند باین مرد و فرقیه شدند و از روی
 حیدر و خرد و تابع او گردیدند و ایشان در وسای ایشان معتقد بودند
 مرد شد اینجاست مذکور از جان خود ترسیدند و با کراه ایشان بحسب
 ظاهر متفق شدند پس این تقسیم اتفاق که از ایشان از روی کراه واقع شد
 معصوم اجماع نیست بلکه دلیل عدم صحت آنست فاضل هر وی گفت از کجا
 دانسته شد که ایشان با کراه بیعت کردند جناب شیخ فرمودند که در عظم
 مقرر شد که هرگاه احتمال قایم شد استدلال باطل میشود و احتمال کراه
 از بیعت قایمست پس استدلال ازین اجماع باطل باشد با کراهیت
 کراه از بیعت حاصلست در روایات بسیار و من در اینجا بعضی از آنها
 را ایراد و نیایم از آنجا که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه با کراه تعزلی

و عاقبت نهیست در فضایل کفر گفته است انکه کار خدایت را بر بویگر
 رست کرد اندو در آن بجزی ایستادگی نمود که بر سینه نهاد و افتاد و
 شمشیر زبیر را شکست و شمشیر برایش کشید و اینکار بن ابی طالبید گفته
 ولالت بر نهایت گمراه ایشان دارد انکه بن ابی طالبید از پرا
 بن غارب روایت نموده که او گفت من بشیر و دست بودم با پیوست
 و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد اخذ کرد مرا اندوه بسیار و از سخن
 و اندوه از خانه بیرون رفتم که خبری معلوم ننمیدم که بویگر و عمر و ابوعبیده
 میزدند و جماعتی از اهل خانه با ایشانند و عمر شمشیر خود را کشیده و هر هر دو که بر خود
 میکشیدند که بویگر بیعت کن چنانچه مردم بیعت با او کرده اند و خواهی خواه از
 بیعت میکشید و ازین امر اگر چه حاصل شد و اندم بنزد عی علی علیه السلام
 و این خبر را با او دادم در حالی که او قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را
 از بیل رست میکشید و سبیل را زمین نهاد و آید بسم الله الرحمن الرحیم
 ا لم احسب الناس ان یثیر کوا ان یقولوا انما و تم لا یقینون
 را بر خواند و عباس در آن بنیگام گفت هر وقت ای کیم بنویسند شمشیر را از خنجر

بفرست

یعنی دست شمشیرش را می بینی یا ششم تا آخر زمان و این روایت هم
 ولالت دارد بر گمراه امیر المؤمنین علیه السلام و عباس بر اینکار خدایت
 را ایشان از خود میدهند انکه پس سخن تو صحبت در هر ی که در آن دفع
 کنند سینههای مهاجرین و شمشیرهای ایشانند بشکند و شمشیر در آن کشیده
 شود بر روی مسلمانان چون تو آمدی بود که از روی گمراه و اجبار نباشند
 اگر نه کوری دل مانع تصدیق آن باشد و گمراه این روایت هم شمشیر است
 که سعد بن عباد در روز سقیفه سیمار بود و از بیعت بویگر امتناع نمود
 عمر گفت بشیر سعد را خدا بشکند سعد را و این نیت مکر عی علی علیه السلام
 روایت نموده اند اهل حدیث خصوص اصحاب ماکه کمال و شوق نقل و نقل
 ایشان است که در جمعه اول چون بویگر بمنبر بر آمد و از ده مرد که شمشیر
 از ایشان از انصار و شمشیر از مهاجرین بودند بر خود بسته بنای منبر رفتم
 او را منبر نشما کردند تا سجدی که او را منبر بزرگ آمد چون جوابی فرستاد عمر
 با او گفت ای کلاغ هر گاه ترا حجت نبود از حجت چه خود را با نیتقام باز
 میداشتی و دست او را گرفتند از مسجد برد و چون جمعه دیگر شد آمدند

جامع کثیری که خالد بن الولید در میان ایشان با صد کس از قبیل خود بود
 و همه شمشیر ناکشیده و اهل مسجد مذکور حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 و سلمان فارسی و جمعی از اصحاب در مسجدی بودند و عمر گفت ای اصحاب محمد
 اگر کسی از شما کتف نماید مثل آنکه دیروز کرد بهر اینه شش را از تن جدا کنیم
 سلمان برخاسته گفت صدق رسول الله که فرمود روزی پا که برادر
 و پیغمبر من در مسجد من نشسته شد و رو با و کند وظایف از سکان جهم و خورند
 که او را بکشند و شک نیست که آن سکان جهم شما این شمشیر کشته می شود
 او شد که ما و بر نرسد امیر المؤمنین علیه السلام و امن او را گرفته بخوی کشید
 که او بزین افتاد و با و گفت ای پسر صهاک چه شایسته را از شمشیرهای خود می بینند
 و بکثرت و جمعیت خود بر ما غلبه می یازد و الله اگر ندان بودی که از جانب
 حضرت است و حق حکمی گذشته و از حضرت رسالت عهدی بسته شد بود و در وقت
 من از محاربه شما هر اینه ظاهر میشد که کدام یک از ما سجد و در قتل و سب
 یار و مددکار ضعیف و ذلیل است و بعد از آن با صاحب خود فرمود که اگر
 شوی پیش هر گاه حال بدست منوال بوده چون اگر راه و اجبار نبوده باشد

فاضل

فاضل سردی گفت این روایات در طریق شما واقع شده و بر حجت
 نیست جناب شیخ فرمود مذکور است بنی الحدید در طریق شما واقع شده
 زیرا بنی الحدید معتزلی مذنب از شماست با آنکه احتمال کرده بحال
 خود است و چیزی آنرا دفع نمیکند پس بر تقدیر احتمال کرده دلیل تو تمام
 نیست بر اجماع بر حضرت ابوبکر پس دلیل دیگر که بر داری که از فایده این
 کند اول اعتراف بطلان خلافت ابوبکر که فاضل هر دو گفت مراد دلیل
 دیگر است جناب شیخ فرمود که درست آن دلیل که با تو است و می گفت امر رسول
 صلی الله علیه و آله او را که با مردم نماز کند و این دلیل است که رسول الله صلی
 الله علیه و آله او را بر همه مقدم داشته زیرا مقدم در نماز مقدم می باشد
 غیر نماز بر همه بلکه کسی قایل شده است بفرق جناب شیخ فرمودند این
 دلیل بسیار ضعیف است اما اولاً بواسطه که اگر این تقدیر صحیح می بود
 چگونه تو کمان کرده و محبت آن دلیل می بود بر امامت ابوبکر بی شبهه آن
 نص خود هست بود بر امامت او و بر تقدیر نص او با کسی که محتاج غیر این
 نباشد و هر گاه چنین بودی چون ابوبکر و عمر و سایر اصحاب پیغمبر

امامت نماز را بجهت خود نساختند و انصار را از جهت چو باین
 ساکت نمودند و چون خلافت را باین مبالغه بر ابوبکر قرار میدادند که
 باید شمشیر کشیده شود و مردم را بجهت سازند بعبت زیرا امامت نماز
 چنانچه تو میگوئی اول دلیل او توای حج بود بر امامت او چون این
 عدول نمودند بسوی دلیل ضعیف که در اصل ناچیز است و عقل بر
 از اسهل بسوی دشوار تر عدول نمایند مگر آنکه از اسهل عاجز باشد
 و دشوار بآن نرسد پس ظاهر شد که امامت نماز دلیل نیست و چون
 دلیل تواند بود از برای تو و حال آنکه دلیل از برای ابوبکر و عمر و
 صحابه که در سقیفه بودند نبود و این نیست مگر مخالطه و اما ثانیاً میگویم
 که امامت نماز دلالت بر امامت عام نمیکند زیرا خاص دلالت
 بر عام ندارد و خصوص در مذنب شما که جایز است امامت فاسق
 در نماز و شرط نبودن عدالت پیش نماز و امامت عام مشروط
 به عدالت با تفاق و در مذنب شما هر گاه امامت مکتب برت و است
 که او را عزل نمایند پس هر گاه چنین باشد چون چیزی را که عدالت در آن

شرط

شرط نیست با تفاق شما دلیل میا زید بن سنی که مشروط است به عدالت
 و اینهمه دلیل نیست مگر و ای و نیست مگر غیر مسجع و غیر صحیح در نزد عقل
 و در نزد کسی که ادنی معرفتی داشته باشد و اما ثانیاً اینکه میگویم این
 تقدیم صحیح نیست با تفاق ما و شما اما در نزد ما بوجهی که بلال در وقت
 نماز آمده بوقت نماز اعلام کرد و در آنوقت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش
 بود از شدت کوفت هرگز نایستاد چون در نزد پیغمبر صلی
 الله علیه و آله بود بلال گفت که بعضی با مردم نماز کنند عایشه در آنوقت
 بلال گفت ابوبکر را بگو که با مردم نماز کند چون بلال گمان کرد که آن
 قول عایشه بفرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله است آنرا و ابوبکر را باین
 اخبار کرد ابوبکر پیش نیامده چون مکیه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش
 آمده صدای تکبیر را شنید و پرسید که با مردم نماز میکند گفتند ابوبکر است
 که با مردم نماز میکند حضرتش فرمود مرا بسجده برید که در سلام فرستاد
 شد که کوار نیست پس دست بردوش امیر المؤمنین علیه السلام و دست
 دیگر بردوش فضل بن عباس زده پالشان بسجده و ابوبکر را از سجده

دو رکعت و خود بنفس نفس با مردم نماز گذارد اما در نزد شما که میگردید
 این گفتن عایشه با پیغمبر صلی الله علیه و آله بود این دعوی بخند و جبه
 باطلست اول آنکه اتفاق واقع است باین هر سبب آنکه ابو بکر نماز کند
 با مردم از پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد فتمه نبود باین طریق که پیغمبر صلی
 الله علیه و آله سبب آنکه خطاب نموده باشد که ای بلال بگو باین که بگویم
 نماز کند یا اینکه مردم را بگو که عقب ابو بکر نماز کنند بلکه آن را توسط
 بود بجهت آنکه در آنوقت بلال باذن نبود که بجای پیغمبر صلی الله علیه
 و آله داخل شود و با پیغمبر صلی الله علیه و آله تکلم نماید زیرا در آنوقت
 کوفت آنحضرت شدت داشت و حضرتش بوقت مشغول بود و
 این امر بواسطه بلال رسیده باشد احتمال می رود که آن واسطه درین
 قول کاذب باشد چون بصفت عصمت از همه نیت و هرگاه که
 واسطه تحمل باشد استدلال باین صحیح نیست زیرا ممکنست که بی هر
 پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و بیرون آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و عزل نمودن ابو بکر و خود با مردم نماز کردن مؤیدین اجماعت

و دویم آنکه اگر این امر از پیغمبر صلی الله علیه و آله میبود که ابو بکر ششمازی
 مردم کند چنانچه شما گمان کرده اید و بعد از آن خود با آن ضعیف بجای آنکه
 و ابو بکر را عزل نمودن و خود با مردم نماز کردن نقیض آن خواهد بود
 و این لایق کسی که لایق شوق عن الهوی باشد نیست زیرا اتفاق واقع
 که ابو بکر نماز را تمام نمود و اصل سنت هم در مصنفات خود قهرام
 باین نموده اند آنکه اگر چنانچه جمل را مستطابیم هر انبیا بیرون
رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و او را عزل نمودن بمطل این امر است
زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله این امر است را نسخ فرمود بعزل نمودن او
را ازین امر است و چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله نسخ نموده باشد نسخ
چون محبت میشود بر شوکتش و این نیت مکرر از عجاایات مکرر میگویم
که عزل پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از مقدم داشتن او چنانکه شما گمان
کرده اید از برای اطهار نقص او است بوده که ایشان را و چنین
نشانند که او صلاحتیت تقدم در هیچ امری ندارد زیرا کسی که صلاحتیت
بیشمازی که با عقا و شما کمترین تر نسبت از جهت صحیح بودن ششمازی

فاسق مذمت باشد چون صلاحیت امامت عام که ریاست
 مطلق است تواند داشت پس چنانچه کفتم اگر بر بدین سوال بوجه
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را مقرر فرموده غول نموده باشد چنانچه
 معتقد اهل سنت است البته با ضرورت از جهت اطمینان نقص
 و ناقبلی او بهر جهت خواهد بود تا تحت باشد برایش چنانچه قصد
 برات و صاحب لوا ساختن او در وزیر که کل آنها بود برات
 بود که اظهار مرتبه او با امامت بشود که او صلاحیت تقدم در هیچ
 از امور ندارد چنانچه باونی تا علی از جهت کسی که تیزی داشته باشد
 ظاهر و هوید است و دیگر از همه غیر آنکه شما چون استدلال نمائید
 با امامت غازی که او را غول فرمود و نماز را تمام نکرد با اتفاق
 کل است بر امامت و خلافت او و استدلال نمیکند بر امامت
 امیر المؤمنین علیه السلام باستخفاف پیغمبر صلی الله علیه و آله او را
 بر مدینه و غزوه تبوک و مغزول نه ساختن که متفق علیه کل
 است زیرا استخفاف بر مدینه که در آنجا است و اعطاء نمودن

نخعی

تبی صل الله علیه و آله بغیر او بر آن قاطعت بر این که او بعد از پیغمبر صلی
 الله علیه و آله که قائم مقام او است در جمع تمامات پس هر گاه ثابت است
 امیر المؤمنین علیه السلام بر مدینه و عزل شدن ثابت میشود استخفاف
 او بر غیر مدینه بواسطه آنکه کسی میان مدینه و غیر مدینه فرق نموده است چنانچه
 شیخ فرموده که چون مجادل با این حد رسیده سفره سید محسن حاضر شد و مجادل
 منقطع شد همه حضار مجلس مشغول طعام خوردن شدند و من ملاحظه کرد
 نیز مشغول شدیم بخوردن طعام و در آنای طعام خوردن حدیث کرد
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله که متفق علیه است بخاطر رسیدن از ولای هر دو
 سوال طلبید کفتم در حدیث من است و آن عرف امام زمانه است نیست
 چنانچه در حدیث آمده است که امام زمان خود را بر همه دیده است
 آن کفتم با و که پس امام تو درین زمان کجاست آن گفت این حدیث نقل است
 محمول نیست بلکه ما و است بقرآن و تقدیر حدیث چنین است که هر کس
 ببرد امام زمانش که قرآنت شناسد مردن نمودن بجایست چنانچه
 فرموده که من کفتم با برین دلیل لازم می آید که یاد گرفتن قرآن بر همه است

یعنی باشد و چنانکه از علما باین قول زنده است ملاکفت مراد قول آن
 نیست بلکه مراد فاتحه الکتاب سورته است از سوره قرآنی که در تحت فاعله
 شمس است و یا در کتب فاعله الکتاب سورته و چه عینی است با اتفاق
 کل پس کسی که جاهل باشد بفاتحه الکتاب سورته مردون و مردون حکایت
 جناب شیخ فرموده که من با کتفم که پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر زبان مانده
 کرده و فرموده که من مات ولم یعرف امام زمانه منقطع است باهل زمان
 دلیل است بر اختصاص اهل بر زمان با امامی که در صحبت باهل زمان
 تحصیل معرفت او و اینکه امام فاتحه الکتاب سورته باشد تخصیص بخاید
 و لغو نشود پس این تاویل مطابق نباشد جمیع شرافت سایر حضرات
 گفته که حق با شیخ است این تاویل مطابق نیست بلکه این اضافه تفسیری است
 که اهل بر زمان امامی داشته باشند که چه باشد که او را شناسند که
 کسی از اهل آن زمان پیش از شناختن آن امام میمرد و مردون
 جاهلیت خواهد بود پس هر وی مزمع شده منقطع شد و بعد از آن گفت
 من که من و تو یکسانیم و درین زمان در امام دوازدهمین جناب شیخ فرموده شد

که من

که من و تو یکسانیم و درین زمان امامی هست که او را شناختن با دلیل
 و تحقیق با امامت او در راه بر زبان پس من و تو یکسانیم بناشیم ملاکفت چون
 یکسان نباشیم و حال آنکه امامی را که تو عقیده با امامت او داری هرگز ندیده و ندیدی
 او را نمی بینی و درین خود از تو سعه غیبی و اعتقادوی از تو یکسانی پس چون تو
 یکسان نباشیم جناب شیخ فرموده که من در جواب کتفم حدیث متضمن این نیست
 که هر کس مکان او را نداند یا خداوندی از او کند یا او را نداند بلکه متضمن وجوب
 معرفت اوست و من سجدت و تقاضای معرفت حضرتش باصل کرده ام و در تقاضا
 بر من قیام شده که او موجود است امامت باو متعین است و چه است اتباع ام
 و پوسته امید میدارم که حضرتش ظاهر شود و من هیچ مت بدیدارم و سرور شریفم
 حدیث بران متضمن است همین است که من حاصل کرده ام زیرا فرموده که
 من لم یعرف امام زمانه هر وی گفت شنیدم که در عین کسی دعوی امامت میکند
 و من میخواهم که با بنجا بروم و صحبت امامت او و دعوی او با خبر شوم و باو بگویم
 شیخ میفرماید که من با کتفم که پس تو درین امام امام نداری و از امام جاهلی
 و کتفم از بنو سبکی که بروی او را شناسی لازم دارد که ترک نکرند خودی

و رجوع بنسب غیر خانی زیرا این شخص از اهل سنت نیست که دعوی امامت
 میکند بلکه زیدی است نسبت به اهل سنت و اهل سنت با شیعیان است
 معتقد نیستند باینکه در زمان امام باید وجود امام را در هر وقت واجب بود
 بروی مساکت شد و جوابی گفتند و حضرت جلس از خوردن طعام فرغت
 نمودن و مایه برداشته شده اهل مجلس کبک را و ادع نمودن مجلس بر هم خورد
 و همه بیرون رفتیم **فصل نهم** در ذکر مجلس دوم از مجلس سکنه که حضرت
 شیخ محمد بن علی بن ابوبکر بن ابی حمزه اعلی السمرقندی با فاضل هروی مناظره نموده
 چنانچه خود در رساله نقل نموده و آن آیه است که در روز عید قربان جناب شیخ
 سید حسن رضوی رحمه الله علیه بقصد زیارت حضرت امام علیه السلام در زیارت
 برادران مؤمن چنانچه در عیاد و معارفست از خانان بیرون آمده بود و بعد
 از زیارت امام علیه السلام بعد از شایع که در جنب مرتضی علیه السلام قصد
 دیدن بعضی طلب علم که در اینجا ساکن بوده اند میفرمود چون بعد از غسل
 دیدند که ملا غلام نامی که مدرس آن مدرسه بوده در مدرس مقلدی هروی
 و جمع دیگر از طالب علمان و سایر مردم مشغول نشسته صحبت علمی در میان

و از مدرس جناب شیخ و سید حسن برهما است و تقابلیم دیدن ایشان نیز با مجلس
 داخل شد و چون ملا غلام و سایر طلبه از صحبت علمی که در میان داشتند
 فارغ شدند فاضل هروی بحضرت شیخ رضی الله تعالی عنه متوجه شده گفت چه
 میکنید شما که گروه امامیید در ولادت آنرا که آیا منسوب پدر و مادر خود میشناسید
 یا نه جناب شیخ فرمودند که آنچه عظامی اهل میت علیه السلام بر ما رسانده است که ولد
 آنرا منسوب پدر و مادر میشناسد و نسبتش با ما این صحیح نیست زیرا ولد آنرا
 در تروایتش ولد شرعی نیست و میفهمانید که نسب بنحلیم اصبیح یا بطنی شیخ
 ثابت میشود پس و بنا ثابت نمیشود فاضل هروی گفت پس بر شما لازم می آید
 که ولد آنرا محرم مادر و خواهر خود نباشد و با ایشان وطنی تواند کرد و بر پدر
 جانینا شد وطنی و محرم که از آنرا بهم رسانیده باشد و این تجویز را بچندین دلیل
 اسلام نموده اند جناب شیخ نورانی در صحیفه فرمودند که اگر چه ولد آنرا ولد شرعی
 نیست لکن ولد لغوی است و ما از نجات که ولد لغویست حکم برست آنچه لغوی
 میکنیم و در سایر احکام و ولد آنرا شایسته حکم مینماییم مقلدی هروی گفت باینکه بنده
 جنط است در صحبت زیرا که میگوید که ولد آنرا فرزند است و احکام

فرزند بر او جاری میسازید و بیکر تبهقی فرزند می آید و بر او حکام
اجتناب را جاری میسازید و این نسبت مگر منافی در خط و در فتوی جناب شیخ
فرمودند که این مناقض نیست بکلمات حکمت از حیثی و نه حکمت
از حیثی دیگر و در احکام خلاف مجال نسبت هر کجا به حیثات مختلف با
ملای هر وی گفت شمارا چه برین داشته که شرع و لغت را درین ماده
اندم جدا کنید و از جهت چه دلالتنا همیشه تابع لغت نباشد که فرزند حقیقی
باشد زیرا دلالتنا در لغت حقیقه فرزند است شرع تابع لغت میباشد
همیشه جناب شیخ رضی الله تعالی عنده در جواب فرمودند که شرع همیشه تابع لغت
زیرا الفاظ لغوی اگر چه پیوسته در اصطلاح شرع بخوبی که در لغت است
مذکور است مستعمل است لکن در معانی مغایر است شرع با لغت مثل کوفه
در لغت بمعنی دعاست و زکوة در لغت بمعنی نخواست و در شرع همیشه
الفاظ را چنان استعمال میکنند که در لغت است اما بمعنی دیگر است
چنانچه معلوم است با آنکه مذکور است در اینجا یعنی بر احتیاط است زیرا تخریم طلی
و نظر هر چه تابع نسب باشد از احکام نظر بمعنی لغوی در ولدالتنا

برین است که چون موطنیست که در شرع حکم برت آن شده در اینجا نیز
احتیاطا حکم برت آن میسازیم تا آنکه نسبت بنا بر حکم شرعیست زیرا این
نسب مراد شارع نیست که چه در لغت فرزند است چون سخن با نجای میسازد
هر وی ازین سزا در گذشت و کتابی که در دست جناب شیخ فرمود که این
کتاب تصنیف شیخ جمال الدین مطهر حلی است و از شیخ شمس ثبعتا ثنا
عشره است نام کتاب شرح الطح کشف الصدق است و در اینجا حدیثی از
صحیح مسلم مذکور است و دست میارم که آنرا بر تو حکایت کنم هر وی گفت
که است آن حدیث شیخ فرمود اولاً که بگویند که احادیث مذکوره در صحیح
مسلم چیست در صحت و عدم تحت هر وی گفت بلکه حدیثی که در صحیح مسلم
من کلم الصحیح آن میانیم و در پیش من صحیح است جناب شیخ فرمود که مسلم
در صحیحش و محمدی در جمع بین الصحیحین در سند عبداللین عباس روایت نموده
انکه چون غیر صحتی اندر عدیده آنرا روایات رسید در حالی که در نزد آنحضرت
جمع از اصحاب بودند و غیر نموده فرمود که کاغذ و قلم حاضر سازید تا از جهت شما
چیزی بنویسم که بعد از من هر که گزراهد نشود بگوید که گفت بدرستی که بنی را وضع تغییر کردند

هذیان میگوید پس حاضران اختلاف کرده بعضی گفته اند قول اول درست
 و بعضی دیگر گفته اند آنچه فرموده باید فعل آورد و چون نزاع و اختلاف
 بسیار شد بنی صلی الله علیه و آله فرمود نیز بگوید که در نزد من تنازع نیست و از
 بروی گفت این حدیث صحیح است لکن از اینجا چو طعن بر عمر لازم می آید
 جناب شیخ فرمودند که ازین بروی چو طعن بر عمر لازم می آید اول از آن
 نیست که ابن ابی اسبیت از عمر و از اصحابی که درین قول معتقد و نمودند
 در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را از مردش منع نمودند و او را قبول
 نمودند و او از نامی خود را بلند کرد و بیعتی که رسول الله صلی الله علیه و آله
 متذکر شده ایشان را از مجلس بر سر خروج نمود و از ایشان دو مرتبه است
 و حال آنکه حضرت الله تعالی میفرماید و ما انما امر الرسول فحذوه و ما نهاهم
 عن فاعثوه فرموده و لا تقبلوا منه یدیه و الله و رسوله فرموده و لا
 ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول و مع هذا
 باین هم گفته اند و بلفظ دشنام و کج بروی آنحضرت صلی الله علیه و آله نمود
 و گفت بدستی که هذیان میگوید و حال آنکه حضرت الله تعالی در حق او فرموده

و ما یطق عن المصوی ان ینوالا و حی یوحی و چه دویم از آن دو وجهی که
 بر عمر طعن لازم می آید آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله اراده فرمود که ایشان را
 نماید و الفت میان ایشان حاصل کند که اختلاف میان شما و عداوت
 با هم نوزند و بعضی دیگر را انداخته باشند لهذا خواست که چیزی نبوسید
 که پشت باقی ضلالت ایشان شد بنص پیغمبر صلی الله علیه و آله و عمر از حسین مراد
 او را منع کرد و میان آنحضرت و بنی قریظ مرادی حاصل شد و حال آنکه عمر
 و همه مسلمانان مأمورند بقرابت و محبت او هر آنحضرت چنانچه حضرت الله تعالی
 فرموده و ما کان المؤمنین الاقرب الیه و رسول الله و رسوله هر آن که
 حکم الخیرة من امرکم پس بنا بر مضمون این آیه عمر چون جانز باشد که اختیار
 منع رسول الله صلی الله علیه و آله از مراد حضرت خورشید نماید و حضور حضرتش
 و در برابر اصحابش لهذا عبد بن عباس هر گاه می که آنحضرت را مذکور
 میساخت چندان میگوید که سسکهما از آب چشم او تر میشد و میگفت
 رو چو خشب در رو چو خشب و روید و چه رویه که عمر پیغمبر را مانع شد که
 کتاب نبوی را بر روی گفت ما آنیکه میگوید که گفتن عمر که پیغمبر هذیان

میگوید و شناسمت مسما نیست اما اولاً بواسطه آنکه عمر ازین لفظ ظاهر
 اندر اراده نموده که شناسد باشد زیرا حال قدرت عمر و عظیم بودن شناس
 او مانع بود که ازین معنی ظاهرش را بخواهد نهایت از روی خوش
 باینکه لفظی تکلم نمود بی آنکه ظاهر آنرا اراده کند زیرا که عمر پیشتر موصوف
 بود و خوشنویس و تندخوی اما ثانیاً بواسطه آنکه میفرستد است از پیچیدگی
 محاجره پس بنا برین معنی قول عمر این خواهد بود که بی بجزت
 میسازد اما اینکه میگوید که عمر منع کرد بی را از وصیت نامه نوشتن
 و او را منع کرد از مردوش این اجتهاد نیست که عمر کرده بود و بر مثل
 عمر جایز است که عمل با جهاد خود کند بواسطه آنکه میفرستد از جهاد
 خود که وصیت نامه نوشتن بدین اصطلح اولی است و از جهت
 جایز است که بی را منع کند از نوشتن آن هر چند در آن اجتهاد
 خطا کرده باشد زیرا احتیاطی در اجتهاد موجب عقاب نیست پس
 بنا برین صحیح نیست نعت عمر حساب شیخ نور الله مضمون در جواب او
 فرمودند که این جواب مسموع نیست بچند وجه و ثانیاً آنکه گفتن تو که

این

این قول و شناسمت دلیل است بر قلت معرفت تو بر لغت عرب
 و اصطلاحات ایشان در مخاطبات زیرا لفظی که در ترازین و شناس
 که باشد و شناسمت است و سبب خاصیت میشود در میان ایشان چه
 جای این لفظ و بر تو ملامتی لازم نمی آید از آنکه از لغت عرب و اصطلاحات
 ایشان با خبر باشی زیرا عجب نیستی **ثالثاً** آنکه گفتی عمر ظاهر این لفظ را اراده
 نموده این قول تو عمر فرستد باینکه ظاهر این مکتوب بدست از کجا دانستی که
 عمر ظاهر این لفظ را اراده نموده با آنکه از روی عمر بدین لفظ تعلق نمود
 و لفظی که از روی عمر گفته شود و ظاهرش دلالت میکند بر امر او که ظاهر
 این لفظ بر مکتوبات دارد و دعوی تو که عمر ظاهر آنرا اراده نموده است
 بدلیل و رابع آنکه گفتی که عمر این لفظ را بمقتضای ششونت طبیعیت این علقه
 نیست و ازین تکلیف ساقط نمیشود زیرا هر مکتوبی طبیعتاً مقتضای ششونت
 و نفرت از نیکویی میکند با آنکه مکلف است باینکه شهوت خود را نکند
 و نیکویی کند پس عمر واجب بود که این ششونت طبیعیت را بشکند و ترک عادت
 کند و بشنود و بعمل آرد و مردی را و تابع او باشد در هر حال زیرا که تکلیف

بود باین پس کج و دلیل جایز است بر آنکه ترک نماید مأمور بر او است
 نماید بر وی صل الله علیه و آله و بروی او بلفظ منکر تکلم نماید و این نیست
 مگر سب آنکه اول علم تکالیف بوده انکه گفتن تو که میخوشی
 از بجز هر مهاجره و معنی آن نیست که بنی جرت مینماید و قومیت مرد و دواز
 حیثیت لفظ و معنی اما از حیثیت لفظ بواسطه آنکه این استحقاق که کوفی که
 از اهل عربیت باین قایل نشد و چون سخن جناب شیخ با بنی سید زلفا
 که مدرس آن مدرسه بود بمذاهبی هروی خطاب نموده گفت جناب شیخ
 درست میفرمایید این استحقاق موافق قانون عربیت نیست بلکه از باب
 بجز بجز آن است نه مهاجره زیرا مهاجره مخالف قیاس است پس هرگاه
 معنی این لفظ این باشد بر تو آنچه جناب شیخ میفرماید وارد می آید
 ملا چون دهنست که خطا نموده اعتراف کرده و از حضرت شیخ اعلی الشریحه
 با و متوجه شده گفت ما مرد و نبودن اینکه از بجز هر مهاجره مشتق باشد
 از حیثیت معنی بواسطه آنکه بنی جرت میکند در نیت تمام معنی است فایده
 ندارد زیرا مهاجره بنی صل الله علیه و آله مقصود نبود زیرا در حالت

احقر بود و در این حالت مهاجره معنی ندارد و معنی سدا این قول
 مطابق مقتضای حال نیست بجز آنکه لفظی عمر منع نمود پیغمبر را صل الله علیه
و آله از نوشتن کتاب از وی اجتهاد و قومیت بسیار ضعیف بود
 بجهت آنکه در تقسیم سدا اجتهاد جایز نیست ما ثانیا بواسطه آنکه اجتهاد
 با وجود صحت شریعت نامعتبر است زیرا بر جمیع خلق و صحبت که حضور
 او تقلید قول او کنند چنانچه حضرت امیر تقی میفرماید و ما تا کم الرسول
فخره و ما حکم فانتحوه و اما ثالثا بواسطه آنکه اجتهاد بانص محاضر نشود
 چنانچه در اصول معتبر است و این کلام از بنی صل الله علیه و آله نص حکمت
 و وجهت تبعیت آن پس چون تیز اند بود که مخالفت کنند هر او را اجتهاد
 زیرا انصافا و یقین میکند و اجتهاد افاده نمیکند مگر در وطن یا بقیمت
 نتواند شد پس بر عمر چون جایز تواند بود که عدول نماید از یقینی که متعلق
 شده باشد از پیغمبر لا ینطق عن الهوی و رد نماید قول او را با اجتهاد
 خود و نیست این مگر از عدم احترام عمر شرع و بنی را و سهل و دستن بکتاب
 را و مع سدا باین هم استغناء نماید و بلفظ و شناسم تکلم نماید و او را با جرح تمام

منع کند و لفظی که ظاهر و ظاهراً منکر است بگوید مع هذا بگویند که این قول
 را با جهتا و گفت کلام اجتهاد و درین موضع میتواند بود که قول نبی صلی الله
 علیه و آله را که صلاح است در آن باشد و بسبب عدم اختلاف در جهت شود
 رود نماید اگر گفتن تو عمر دانست که نوشتن پیغمبر کتاب را بدین صیغه
 است قولیست مخالف معقول و منقول زیرا هر پیغمبر صلی الله علیه و آله را
 از آن نیست که فساد بود یا صلاح اول موجب کفر است پس بنا بر صلاح
 باشد و نبی از جانب خدای تعالی گفته باشد و از قول شما لازم می آید که
 از جهت استماع و نبی علم باشد بصلاح دین و اگر این را میخواهی اعتبار
 کن که چه مخالف معقول و منقولست چون سخن جناب شیخ با این مقام رسید
 هر وی گفت آنچه بر اهل عقل سزاوار است نیست که این قسم اقول که در
 این قسم جماعت که در مقام تعظیم و شرفند بر ظاهر و بان که تو بگوئی مخالف
 بلکه سزاوار نیست که بر وجهیست و معنی حسن حمل کنند چنانچه مذکور است
 که بعضی مردم از اعرابی شنیدند که حضرت استماع را فخری طلب داشته
 میگفت در جنگ سالی قد نلت تسبیح الغیث ما بد الکما انترک

الغیث

الغیث عیناً ابا الکما و سماع گفتند که چون خدا پدر و فرزند ندارد
 لهذا ابا الکما گفت و قول اعرابی را محمول بر معنی صحیح ساختند پس در مقام
 بر همه کس دانست که قول مثل عمر مردی را محمول بر این معنی صحیح باشد تا اینکه
 گفتی اجتهاد معارض نص نمیشود و غیر را جایز نیست که در مقام اجتهاد کند
 قولیست مخصوص مجال غیر مجال که پیغمبر در آن وقت داشت زیرا پیغمبر
 آنوقت در حالت احتضار بود و گاهی بهوش بود و مرض بر او غالب شد
 بود پس احتمال دارد که در آنوقت که هر نوشتن کتاب کرده حالت غیر حالت
 صحت بوده باشد پس درین حکام اجتهاد و نظرها نیست لهذا عمر در جهت
 نظر و اجتهاد کرده و جهتا و شادرا کشاید با یکدیگر این قول از نبی در حالت
 مغلوب بودن اوست برضی پس ترک آن صلاح خواهد بود چنانچه شیخ
 رضی الله تعالی عنه در جواب قول اول او فرمود که سزاوار است درین صلاح
 نیست که کلام را از مواضع بدر نبرد و این جمله که از عمر سرزد محمل دیگر غیر آنچه
 ظاهر از آن فهمیده میشود ندارد پس از این معنی ظاهرش حمل نتوان نمود
 حمل کلام اعرابی بر آنچه سماع حمل کرد محمل بود اما قول عمر محمل دیگر ندارد و بر

و غیر تو ممکن نیست که محفل دیگر غیر معنی ظاهری آن از جهت آن بیدار کنند
 که دشنام رسول صلی الله علیه و آله از آن بیرون نراند و اگر تیرگی گفت
 که محفل از برای او هم رسانای بعضی از تائبان بود مگر آنکه کوفی معنی دیگر از لفظ
 در نمی آید باید حمل کرد و حال آنکه این تصدیق و توبه و توبه و دیگر از همه عجیب تر
 از شما نیست که باقی را که بحسب ظاهر ولایت وارد بر عتبات نبی است
 بوی مطر ترک اولی نمودن ایشان از ظاهر بدین غیر بد و حکم منجاریان
 و خطای ایشان با آنکه اولی عقیده تائید بر وجود تنزه ایشان علیهم السلام
 از خطا با آنکه محامل صحیح آن آیت است که محامل را ترک نمودن محمول
 بر ظاهر شما میاید و کلام عمر را که رتبه اش از رتبه انبیا علیهم السلام نازل است
 بر تبتی بر غیر ظاهرش حمل نمیاید و منع میکنند که از این ظاهرش
 محمول سازد و بیدلیل از این ظاهرش بد بر بند لاقن او را با انبیا مساوی
 نمیدارید با آنکه ایشان علیهم السلام محفل تعظیم اند و نسبت این مگر بی انصافی
 شما و ترک نمودن شمار عایت حق را و مردم را بشبهه انداختن و انکار نمودن
 که عمر معارض هر بنی الله صلی الله علیه و آله شد بوسط آنکه حال نبی در وقت

حالت صحت نبود و کلام نسبت بسیار روی ز برای صلی الله علیه و آله در وقت
 که در نبوتش کتاب نمود خالی از این نسبت که عقل در شست و هر شش از
 اراده جازم بود با عقل در شست و اینچنین کیفیت از روی اراده میگفت
 ثانی باطل است بحسب قول حضرت استماع که فرموده لا یطیق عن الهوی
 اما گفتن صاحب امام تو که گفت پیغمبر بنیادین میگوید دلالت دارد بر بی
 عقل پیغمبر صلی الله علیه و آله و ما از جهت این میگویم که او منکر است از بعد از
 اعتراضیم با او بسبب این قولش پس هر گاه شق ثانی که زوال عقل است از
 پیغمبر صلی الله علیه و آله باطل باشد شق اول حق خواهد بود پس بنا برین
 و حسب بود نه سال هر آنحضرت و اقیاد اراده او و قبول نمودن قول
 او از این ظاهرش و حسب اطلاق بود در جمیع احوال و اجتماع در مقابلش
 جایز نیست بوسط ایجاب هر شش که نفس محبت و محبت بعمل آوردن
 آن و کسی که رو کند از او را چنانست که جمیع او هر شریع او را در نموده باشد
 و این حد کفر است لغو ذبا الله و دیگر از همه عجیب تر آنکه از قول او که میگویند
 در حالت مرض گفت که ابو بکر با مردم نماز کند استدلال منجاریان است

ابوبکر و میکونید که ابوبکر امام و جب لاطاعه است زیر پر او در وقت
 مرض امر نماز کرد و هر کتاب نوشتن او را که سب هدایت است و عدم
 اختلاف ایشان بود بنیادین و پیروده عمل نمایند و تجویز یکدیگر در مقابل
 امر او اجتهاد کنند با آنکه این دو مرد در حالت مرض از ان سرزد با عتقاد و شفا
 و نیت این مکر از قلت انصاف و خط شهادتین و دیگر ازین عیب تراکم
 استدلال میانند بر امامت عبرین الخطاب با نیک ابوبکر در حالت مرض
 نص بر امامت او کرد و کتاب از برای او نوشت با آنکه ابوبکر از طریق
 عن الهوی نبود و قول او را بنیادین و هندی میکونید و قول آنحضرت را
 نفوذ با شرع بنیادین و هندی می نمایند و این تواند بود مگر سب اینک
 ابوبکر را از آنحضرت کمال دیند چنانکه گفته شد و اوصی الله قال قال علی
 قد ضل عن هدایت النبوة و اری ابا بکر اصحاب قلمهم و قد اوصی الله
 چون سخن جناب شیخ با این مرتبه رسید بروی از روی غیظ و غضب گفت
 بیش ازین نیت که این لفظی او بانه از سر زده شد زیر شمشاط فی
 عربی او بید و موصوفی ترک ادب و درین جنطی بر عذر لازم نمی آید

زیرا

زیرا ترک ادبی که منسوبست نموده جناب شیخ فرمودند که آنحضرت را
 نمودی با نیک این لفظ از عربی او باز زده است دعوی نمودی که لفظ
 عرب موصوفی بقلبت ادب ما من میکونید که بی ادبی وصف عمر بود و غیر او
 کسی موصوفی نبود بقلبت ادب پس عیب بی ادبی مخصوص باوست بود
 آنکه اصحابی صحیحی صلی الله علیه و آله التبه و بالضرورة باید که با خلق کریمه
 و خاصیت مرضیه و ادب شریک و عقیده موصوفی باشند و از آنحضرت
 آنکه کتاب نمایند زیر حضرت است و آنحضرت را توصیف نموده خلق عظیم
 چنانچه میفرماید آنکس خلق عظیم و آنحضرت صلی الله علیه و آله خود
 فرموده انما بعثت لیسئین محارم الاطلاق و این اخذ قرآن حضرت
 است و آن درین جمع کرده و فرموده هذا العفو و هم بالعرف چون بین است
 از جهت چه عذر از صاحب چنین پیغمبری در مدت مدیدی ادب یاد
 مکنفره و ما ادب با ادب آنحضرت شده و چون بر تو ایم جایز باشد با نیک
 میکونی او عظیم است آن بود که او را بقلبت ادب توصیف غالی پس
 که صدور این لفظ از عمر جهت قلت رعایت این بود و توجیه ادبی با

بواسطه رعایت دین بنوده بلکه بواسطه رسیدن بآن زوای دینی
 بوده زیرا که متابعت او پیغمبر را بجهت دین میبود بایستی که او نیز مثل
 اصحاب دیگر مآذ با او پیغمبر بشود و عمل بسنت او کند و بالغ بر کفایت
 و سالک آثار او باشد پس اعتراف چون نمودی بقلبت او صحبت
 و امام خود و او را باین وصف توصیف نمودی و زشته میشود که او
 از جمله اتباع پیغمبر نبوده و سلام او بتی بر اصدی نبوده و دین او عقاید
 او قوی ندشته و چون سخن جناب شیخ با اینجا رسیدم و حیدری در آن
 مجلس بود و چون این کلام حضرت شیخ را شنید گفت بهتر است که شیخ عرب
 رست میگوید مردی که بیست سال در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 باشد و ادب ندشته باشد او فرست چون مرد حیدری این مردی
 را بعر کرد همه حضار بخنده افتادند و ملا بهزی خجل شد و سر در پیش
 افکند و دیگر بار جناب شیخ با و متوجه شد گفت اینکه گفتی شما طایفه
 عرب موصوفند بقلبت او ب من از تویی پرسم که از ادب چه چاره
 نموده ادا ادب شرعی را اراده کرده یا ادبی را که مردم عجم از برای

خود اصطلاح و تفریح کرده اند اگر تانی را خواسته ما طایفه عرب بآن ادب
 ما ادب نباشیم چه نیز که شرح بآن حکم نباشد و آن سخن مخالف شیخ باشد
 ما بآن عامل هستیم و اگر اول را خواسته قبول نداریم که طایفه عرب بآن ادب
 ما ادب نباشند بلکه آن ادب از عرب غیر عرب میزند زیرا که شریعت بقلبت
 عرب آمده و ایشان بآن پیغمبر را با صاحب آن قهرند با آنکه عرب با صاحب
 شریعت محبت داشته اند و عجم شریعت را از عرب نداشتند و چون چنین است
 کی جایز است بر تو که عرب را بقلبت ادب موصف کنی با آنکه ایشان اصل
 در ادب تو بلا دیش نرا ندیده و با ایشان محبت ندشته ملا از گفته خود
 پشیمان شده فخل کردید و حضار نیز ازین قول او را سرزنش نمودند
 و جناب شیخ بار دیگر متوجه شد و گفت که قلنت ادب مخصوص بعربیت
 بلکه بسیاری از عجم نیز موصوفند بقلبت ادب چنانچه بسیاری از عرب
 همچنین میباشند نه اینکه کل عرب موصوفند بقلبت ادب چنانچه کل عجم
 نه چنینند زیرا فراد بیشتر تفاوتند در اخلاق و در طبایع و از جمله این ادب
 عرب صاحب امام است که خود اعتراف نمودی هر وی بار دیگر سخن را

از سر گرفته گفت از کجا و صفی اولی بر وجه من ثابت نیامی
 جناب شیخ فرمود از شجاعت تو نماند گفت او بجهاد کرد و این لفظ
 از روز آنجا و ناشی شد جناب شیخ بار دیگر فرمودند که این آیه است
 بلکه کفر است ملا گفت دلیل بگو برین که این کفر است جناب شیخ فرمود
 که این و ششاست و ششام بگو کفر است بدلیل قول پیغمبر صلی الله
 علیه و آله فرمود کسی که علی را سب کند چنانست که مراسب کرده باشد
 و کسی که مراسب کند چنانست که حضرت امیر تقی را سب کند حضرت
 امیر تقی او را برود در آتش و زخم می نوازند پس چون چنین است
 کدام کفر باین می تواند رسید باز برای هر وی ایاده نموده گفت از
 کجا که پیغمبر را و ششام داد جناب شیخ رحمه الله تعالی فرمود که تو کلام عرب
 را نمی دانی تا اینکه بدانی و ششام بودن این لفظ را و در کتب عربیه
 مذکور است که این لفظ و ششامست ملای هر وی گفت مثل تو کسی
 که در علم باین مرتبه باشد نزد او را نیست که حکم بکفر چنین شخصی و
 او را کافر مگوی بلکه نزد او را نیست که چون این لفظ را شنیدی

یگانه

یگانه دو ماه در آن تا آن گنی بلکه کسب سال و سال باید که فکری تا محل سکونی
 از برای آن بید کنی و اگر بعد ازین مدت محل سکونی از برای آن بهم نرسد
 بعد از آن باید که بگویی آن و ششاست جناب شیخ در جواب فرمودند که
 ترا کمان نیست که من این لفظ را ندیده ام یا در آن تا آن نموده ام بلکه
 الحال این لفظ را دیده ام اگر کمان تو دوباره من نیست کمانت با کمانت
 زیرا عمر من که بجهل سال رسید به نسبت مسالمت که این لفظ را شنیده ام
 که ازین مرد در حق پیغمبر صلی الله علیه و آله رو داده در آن نظر کرده ام و بهر
 و انا منظره نموده ام محل کمان از برای آن بهم نتوانم رسانید و بهر
 بر من ثابت شد که این و ششاست چون سیران بر من و ششام بود
 ثابت من حکم بکفر قایلش کردم و اگر آنگاه که با تو بودم درین لفظ منظره نمودم
 و تو هم جحد کردی که از برای آن محل سکونی بهم رسانای و مقدور نشد
 محلی که از برای آن ذکر نمودی آنرا من بر تو هم بدلیل ظاهر که بکس را
 در آن شبهه نیست لکن تو تابع حق نمیشوی ملای هر وی و یکبار ساکت شد
 سر در پیش افتاد پس درین هنگام سید حسن بن جوهر استه دست شیخ را گرفت

و از آن مجلس سیردن برد که با دافتره رود و بعد **فصل پنجم** در بیان
 در ذکر مجلس سیم از مجلس سه کانه که جناب شیخ محمد بن علی بن ابراهیم
 بن ابی جمهور رضی الله عنه با فاضل بروی مناظره نموده است چنانچه
 جناب شیخ خود در رساله ذکر فرموده که روز جمعه فاضل بروی بجان
 سید محمد بن ابوسطر مطربکی داشت و فاضل شد در حالتی که سید بن جناب شیخ
 نشسته بودند و کسی دیگر نبوده و چون مدتی بروی و فاضل شد بعد از سلام
 و تواضعات رسمی گفت با جناب شیخ که هر روز خوب مجلس خلق میست و کس
 غیر من نیست میخواهم که با تو مباحثه کنم در بعضی چیزها جناب شیخ فرمود که هر چه
 خاطر خواهی گفت بگو اما منی ملاکست میخواهم که از برای من احوال باقی
 ضلعه را بیان نمایی که ایشان چه صفت در ویر بوده اند و تو ایشان
 چه اعتقاد داری تا با تو مناظره کنم جناب شیخ اعلی الله درجه بود بوسطر
 آنکه احوال باقی ضلعه در نظم و جور با اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله
 و در باقی احوال شنیعه متبنی بر احوال شنیعه اجداد شده است از آنکه گفته
 فرمود که ما ضمیمه اول را پیش بر تو ظاهر شد بطریق و صفت او چنانچه مذکور شد

در مجلس

در مجلس اول که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را از آن او بچو کرد و حضرت
 در بر سید ایمان چگونه تقدم جست و خود را خدینه رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت
 الله تعالی و نه رسول الله صلی الله علیه و آله او را در آن محل مقام داشته اند و از برای
 توفیقی است فرمودن است احوال او که انصاف داشته باشی که چنانچه رسول الله
 صلی الله علیه و آله که در است و تجزیه او حضرت را بصیبت موت چنانچه خبری
 بر او عظیم نمود و آنرا سهل انگار شدت فرصت غنیمت داشت که هرگز از این
 علیه السلام و سایر بنی هاشم بصیبت نبی صلی الله علیه و آله مشغولند و آن بصیبت
 عظیم را بصیبت سرانداخته مسامحت کرد و خود را بصیبت رسانید از برای
 تحصیل ریاست و نزاع در آن نمودن و ترک نمودن فرستادن بنام خبری
 و دین و نماز پنجم خود و تغییر اهل بیت پنجم خود را بجانیا و روزی او و نه
 بر صاحبش که عمر باشد و این از ایشان نیست بر عدم حرام ایشان پنجم خود
 را و رسد را و دیلت بر نیکو تابع پنجم صلی الله علیه و آله است و از آنکه در آن جهت
 دین داری بلکه بوسطر رسیدن ریاست و از روی دینوی و همچنین
 آنان که با ایشان در سقیفه بودند از انصار و غیر انصار بصیبت آنکه هر گمانی

که در نزد او مصیبت موت پیغمبر صلی الله علیه و آله عظیم نماید و از موت پیغمبر
 زده بگشاید نشود که دنیا و آخرت در نظرش ناچیز باشد البته با نظره آن
 مسلمان در دین ناقص می افتاد و خواهد بود بلکه او در شمار مسلمانان
 و مسلمان نخواهد بود و خود کسی که خود را در مرتبه حضرت و جانشینی پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و از چون الیقین باشد با و کذب خود را در حالتی که فوت شده
 باشد ترک کند و بر جنازه او حاضر نشود و هیچ امری از امور معتقد با و مثل نماز
 بر او و کفن و دفن او نمیکند و در حال آنکه هر مرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در حال جهات مشرک است او باشد و در حال حیات و حیات و جهات او
 در رعایت مساوی باشد بقض شرع پس واجب بود بر او بگوید و مسلمان
 که مصیبت موت نبی را صلی الله علیه و آله سهل نماند و از آنرا عظیم دانند
 و همه کارهای خود را ترک نموده با او مشغول باشند و از جنازه او بگذرد
 غایب نشوند و بیکدیگر را تغزیر و پریش کنند تا وقتی که منقضی شود جهات
 متعلقه با آنحضرت و بعد از آن جهات خود پرورند و چون چنین نروند
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله و جهات او را سهل گذارند و اصل منقبت

القرنی

سخت تر نشاند و خود را بر او بیست و نهم رسانیده نیز از حضرت او مشغول
 شدند پیش از غسل و دفن حضرتش یقین میدارند که ایشان از موت آنحضرت
 شاد شدند و شهادت نمودند و کسی که آنرا کفر انصاف و درودینی داشته باشد
 میداند که این گفته ها نمودن و کلام اول مرتب شروع بظلم و جور بول فاطمه زهرا علیها السلام
 کرد که از اولی القرنی بود که حضرت آنرا تعالی هر مودت ایشان نموده در کتاب
 عزیز و آنرا اجر رسالت گردانیده و فرموده قل لا ینکم علیهم اجر الا اللّٰه و یده
فی القبری و کلام قرابت بغیر مذی میسر و در حق او حضرت رسول است
 صلی الله علیه و آله فرموده فاطمه بیضه منی من اذنا فاعقرا ذنابی و من ذنابی
فقد اذی الله چنانچه مخالف و مؤالف درین حدیث متفق اند و کسی که کار
 صحت آن نموده و باین گفته تمسک او را از میراث پدر منع کرد بجهت
 که خود از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده و گفت من از رسول الله شنیدم
 که فرمود ما کرده پیغمبران میراث میداریم و آنچه از ما میماند صدقه است
 و حال آنکه من حدیث گذشتت بر رسول الله صلی الله علیه و آله از پیغمبر است
 آنرا تعالی میفرماید و وراثت شیطان داوود در حکایت زکریا میفرماید برقی

ویرت من ال تعقیب و در اینجا در ثبوت مال مراد است زیرا بعد از آن
 گفته و اجعل رب رقیباً و اگر ارث نبوت مراد بود چنان باین نبود
 که در حدیث رضیاً بگوید زیرا وارث نبوت نتواند بود مگر رضیاً میفرمایند
 استثنای اولاد که در حدیث خطب الاثینین و ظاهر است که حکم این آیه نسبت
 بنبی و غیر بنی دبا بنی است گفتند و حضرتش با از فدک و عولی منع نمود و حال
 آنکه بنی صلی الله علیه و آله در حال حیات خود با و نجسیده بود در حکامی که آی
 و آت ذالقرنی حقه نازل شد حضرت فاطمه علیها السلام در تصرف
 داشت آنرا پس دست تصرف آنحضرت از آن کوتاه کرد و وی آنحضرت
 را از اینجا خارج نمود و بعد از آن حضرت فاطمه علیها السلام با او تکلم نمود
 در باب میراث فرمود چنانست که تو میراث پدر خود را میبری و من
 میراث از پدر خود نمیبرم و در باب فدک او را سرزنش نموده فرمود
 که این نخلستان را پدر من داده تو چون آنرا از من گرفته از این منع
 میمانی بعد از آن مخالف شرع عمل نموده از حضرتش طلب کرد زیرا بنی
 بر عدلیت نه بر صاحبید و مع هذا آنحضرت حضرت امیرالمؤمنین و بنی ام

وام بنی را شما بکنانید و او از روی عنایت سخاوت ایشان را رد نمود
 و حکم حضرت آنرا را باطل ساخت و شرح را اعتبار نمود بسبب بعضی کربا
 آنحضرت صلی الله علیه و آله داشت و اینجکه که میگویم بر او باقی ثابت شده کسی
 انکار آن غیر نیست و فی یقین در نقل این روایات متفقند و حضرت
 حضرتش در وقت وفات وصیت فرمود که او را شب فریاد کنی تا آن
 بر او نماز کنی و اطعمای غضب نمود بر او و بر فرقی شرع و حال آنکه حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه حضرت آنرا غضب تو
 غضب میکند و رضای تو راضی میباشند پس کسی که با اهل بیت رسالت
 پناه صلی الله علیه و آله عملش بر نمیوال بوده باشد نسبت بدیکران چون
 از او این توان بود و عملش چون خواهد بود و چون صحیح است تعبت او
 و تعلیله او کسی چون او را واسطه سازد میان خود و حضرت آنستعالی
 و دیگر چیزی که از سرزد معلوم نمکانت مستعد است تعداد همه آنها
 و ترا هم جواب از آنها ممکن نیست و اما خلیفه امام دوم آنچه در حال حیات
 پیغمبر از سرزد و نستی بعد از آنکه خلیفه شد بدو تمام درین ظاهر گردانید

و عمل بصدقه میگرد و از متعه که در شرح صحیحی صلی الله علیه و آله نقلش
 ثابت بود منع نمود و حال آنکه حضرت امیرالمؤمنین و رسول الله صلی
 الله علیه و آله آنرا احلال نموده و عیاش هر فرموده بودند و در زمان
 پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان ابوبکر و قدری از زمان خلافت او
 معمول بود و در منع آن مخالفت صحیح با قرآن و سنت نبی صلی الله علیه
 و آله و اجماع نمود و از برای خلافت ابوبکر با مردم اظهار خشونت
 نمود و میگفت که هر کس از بیعت ابوبکر تکلف نماید او را باید زودیا
 بایکشت و ازین سده مردم را ترسانید و بیعت ابوبکر را برایشان
 لازم ساخت و از آن سوزن خانه فاطمه علیها السلام نمود در حق
 که میرالمؤمنین علیه السلام و بعضی دیگر از بنی هاشم تناسخ از بیعت ابوبکر
 نمودند و حضرت فاطمه علیها السلام را بدر خانه زنتی کشیدند که در
 رحم داشت ساقط شد و متفقند غمناک بفرموده او حضرت را بتازیانه
 چنان زد که اثر تازیانه در جسد بارگش در وقتی که فوت شد بود
 ظاهر بود و غیر اینها بسیار افعال شنیعه منکره از او سرزد که در کتب معتبره

مذکور است

مذکور است ملا هر وی گفت اینجمله که گفتی در روایات و طرق شام و قس
 و بر غیر شما حجت نشود و جناب شیخ در جواب فرمود که حدیث ارس
 و مذکور و عموالی را و اقدی و موفق بن احمد کلبی و غیرها از علمای شما
 نقل نموده اند و حدیث منع متعه در کتب معتبره علمای شما مشهور و
 معروف است اما حدیث احراق خانه حضرت فاطمه علیها السلام
 و در شبکم مبارک او زدن و سقوط چینی و تازیانه بعضی از اخبار
 اراده احراق را و اقدی روایت نموده و جناب شیخ بعد از بیان
 افعال شنیعه حلیف دوم شروع به تین کارهای منکر حلیف سیم نموده بود
 اما حلیف سیم با آنکه افعال شنیعه او که متفق علیه معتبرین است و جمیع
 بر بیان ندارد و بعضی از آنها را بر تو تعداد مینمایم علی امیرالمؤمنین
 مسعود را زد و مصحف او را سوزاند و ابوبکر را که حبیب رسول
 الله بود از مدینه خارج نموده بر بنده فرستاد و حکم بن عاص را که رسول
 صلی الله علیه و آله را زده از مدینه خارج نموده بود آورد و قریب خونیست
 و تهمت خود را با او واگذاشت و باین تمکنتها نمود و طعن پیغمبر صلی الله

علاوه آنکه زان برای اخراج حکمین عاصم و اقوام خود را از بنی امیه دالی
 ولایات کرد اینها با وجودی که شق ایشان بر او ظاهر بود و بنی امیه
 بدی و افعال شنیع او را برای توبس است که مسلمانان اتفاق نمودند گشتن
 او بسبب بر عتقهای او در دین مخالفت او در تفسیق سبایقتین بر او در خانه او
 و در میان اهل و عیال او او را کشتند کسی الحار ایشان ننمود و مع هذا
 حضرت امیر المؤمنین در مدینه ظاهر بود و کشتن او را مشاهده نمود پس
 اگر کشتن او جایز نبود بایستی که آنحضرت او را یاری کند و این وجه را از
 دفع نماید پس کسی که کشتن او جایز باشد و دفع کشتن از وجه نباشد البته او
 مسلمان نیست زیرا شق از دو بیرون نیست یا اگر دفع این وجه را از
 وجه بگوید امیر المؤمنین ترک واجب نموده او را یاری نکرد و دفع این
 از او نمود این قول غیر صحیح و غیر معیست اما اولاً بوجه سطر آنکه در آنوقت
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را تابع بسیار بود و اعدای او کم بودند و
 مسلمانان برای او عمل می نمودند و سخن او را میشنیدند پس با وجود آنکه آنرا ترک
 واجب نمودن صورتی از آنحضرت ندارد ترک دفع او کردند پس اگر کشتن او

و

جایز نبود بایستی که آنحضرت امر بر حق او بکنند و نگذارند که او سر و زور برین
 خاک و خون افتاده باشد اما تا پیش از آنکه بعد از قتل او آنحضرت خلیفه
 پس از قتل او موافق شرع نبود بایستی که قاتل او را قصاص نماید زیرا
 بود ملاحظه می گفت التماس دارم که ازین سبب هیچ کلمی در غیر ایشان نگذارد
 جناب شیخ فرمودند که این سلسله صفای دیگرند و از ایشان عمود است
 تا مادام که حال و طریقه ایشان بر تو واضح نموده و الحال بر تو واضح شد که
 ایشان چون بوده بلکه از تو میسر می آید بایستی که آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 در مرتبه اعلی بود در صفات محموده و در عدالت مطلقه و طاعتی بطعن او و بی ل
 ندارد و ملاحظه می گفت مرا اعتقاد با آنحضرت نیست که میگوید و باین عقیده
 سجات میدارم جناب شیخ فرمودند پس چه میگوید در باب شکایتهای آنحضرت
 از ایشان کرده و چه چیز او را بشکایت داشته و شکایت آنحضرت از ایشان
 که با او ظلم کردند و غضب حق او نمودند منافات دارد با عدالت ایشان
 و باطل میگرداند اما مستایش نرا زیرا از آنحضرت سزاوار نیست که نظر نماید
 و شکایت از کسی کند که نسبت با او ظلم کرده باشد دلای هر دو گفت در جای

مذکور است که آنحضرت شکایت نموده از ایشان جناب شیخ فرمودند که
 شکایت آنحضرت در کتب فریقین مسطور و در نسخه علمای کورست و بعد
 تو آنرا رسیده و همین خطبه مشفقانه که در بیخ البلاء مذکور است از برای تو نوشت
 که برانی که آنحضرت پس از آن شکایت و نظم نموده ظاهر می گفت
 من آنرا شنیده ام جناب شیخ فرمودند بخوابی که آنرا شنیدم تو بلا گفت علی
 میخوانم جناب شیخ فرمودند که سید رضی رحمه الله با سنا و مرفوع از ابن عباس
 روایت نموده که او گفت روزی با امیر المؤمنین علیه السلام در جامع کوفه
 که ذکر حضرت و تقدم آنان که بر آنحضرت تقدم چشمه میان آنقادس آنحضرت
 فرموده و اینقدر تعظیمها این ابی قحافه و جناب شیخ تمام خطبه را بر او
 خواندند ای هر وی گفت کسی از اصحاب باقی مانده و عترت نموده که
 این خطبه از آنحضرت است جناب شیخ فرمودند بی از اسجد بن ابی الحدید که
 شرح بر بیخ البلاء نوشته تصحیح این خطبه نموده و گفته میگردید که این خطبه علم
 سید رضی است و این غلط است زیرا کلام رضی درین مرتبه نتواند بود
 باین حدتواند رسیده و گفته برستی که شیخ ما از طایفه معتزله این خطبه را

از امیر المؤمنین روایت نموده اند و در کتب خود ایراد کرده اند پیش از آنکه
 سید رضی بوجود آید و این ابی الحدید چون تصحیح خطبه نموده و معرفت شد که این
 کلام آنحضرت است و مجال انکار آن مذکور شد لهذا حمل نموده شکایتهای آنحضرت
 را از ایشان با سبک چون ایشان خلاف اولی کردند لهذا آنحضرت از ایشان
 شکایت نموده زیرا آنحضرت در مقام خلافت و جانشینی حضرت رسول است
 صلی الله علیه و آله که از علم ایشان اولی و احق بود و از فضل او و از اهل
 و چون ایشان از او فضل و احق عدول نمودند و خلافت را بر کتف شدند
 کسی در فضل مساوی او نبود و در شرف با او طرف نسبت نمیتوانستند
 صحیح است که آنحضرت از ایشان شکایت کند از این جهت زیرا یکی ایشان
 ظلم و جور با او کرده باشند و شکایت آنحضرت از ایشان از حیثیت جور
 و ظلم ایشان باشد و چون ابی الحدید شکایت آنحضرت را با این نحو
 نمود و علمای شیعه آنحضرت با و اعتراض نموده گفته اند که آنحضرت ایشان را
 با قدر حق خود داد و فعل ایشان را نصب غارت گفته و چون خلافت از
 صلی الله علیه و آله با و میراث مانده بوده ایشان را با قدر میراث خود در سرش

فرموده و دیگر عرض گفته بان بی الحدید که عدول ایشان از ادلی یا بسط
 مصلحت بود بان اگر بواسطه مصلحت بود لازم می آید که شکایت و ظلم
 آنحضرت بیجا باشد و اگر عدول ایشان از ادلی بواسطه مصلحت باشد
 لازم می آید که ایشان از ادلی بخود اشتهاوی نفسانی عدول نموده باشد
 و این توجیه صحیح نباشد پس یکی ازین دو راه لازم می آید یا طعن بر ایشان
 که حق را در غضب کردند و بر او ظلم نمودند و یا طعن بآنحضرت لازم می آید زیرا
 شکایت و ظلم نموده از کسی که با او ظلم نموده ملازمی هر وی گفت قبول غلام
 که ابن ابی الحدید از اصحاب بابا شد بلکه او از گروه شیعه است جناب شیخ
 فرمود که این قول تو دلالت دارد که ترا اطلاع بر احوال احوال جاهل هم برسد
 زیرا ابن ابی الحدید در غیر آنکه شهود است و معروفست و از مشایخ معتزله
 و از مشایخ اثنی عشرت و کسی را در معرفی بودن او شک نیست و او را
 تصانیف است که در آنها مذمت خود را حکایت کرده و تصریح نموده که او
 گفت که نجیب البدر را بمن بنمای جناب شیخ در اندر فرج البدر تحصیل نموده
 خطبه را با و نمود و بعد از مطالعه خطبه گفت من از مذمت خود و عقاید شیخ

ن

ثمة منحرف نمیشود و بجز این لفظ جناب شیخ فرمود مذمت بنا برین ترا با عبادت
 و مبارزه میبانی ملا گفت ترا چه عقاید است بفرمودند رازی و اشیرالدین
 ابهری و جارا ندر نخسری و سعدالدین انصاری و سمرقندی و صفهانی و
 غیر ایشان از علماء و مدعیین اجماعی که تصانیف ایشان عالم گریخته و جایز
 نیست ایشان همه در فضیلت باشند پس اگر دلیل واضح و برهان قاطع
 بر مذمت خود کی دران مذمت ثابت میماند و بان سرفیضه تحقیق نیست
 ایشان عقاید میدهند و من خود علم از تصانیف ایشان نموده ام
 و از طریق و عقاید ایشان بر میگردم زیرا عقاید دارم بصدق و عدالت
 ایشان و استفاده علم از ایشان نموده ام و چون توانا بود که طهر و مذمت
 ایشان را ترک نمایم و طریق و مذمت کسی را بگیرم که او را نعمتنامه و عقاید
 و عدالت و مدارم و علم او را بنمایم جناب شیخ رضی الله تعالی عنه در جواب
 او فرمود مذمت پس تو معتقدی و از غیر استدلال بر برقی و حال کفر
 حضرت استقامت خلق خود را تکلیف استمدال نموده و هر فرمود که طهر و مذمت
 خود را بر بان باندند چنانچه فرموده فاقوا بکتاب من قبل هذا و اثاره

میزن علم ان کثرت صفا و قین و دیگر فرموده که قی نظر و اما ذاتی است
 و الا عرض پس از استدلالی که مامور به است عدول نموده و تقلیدی
 که فاعلش حضرت است و تعالی قدرت فرموده چنانچه بطریق حکایت الکفا
 فرموده که گفتند انا وجدنا ابا ناعلی امیر و انا علی ثانی هم معتقدون
 فرموده **فزیتمو الذین یتبعوا من الذین یتبعوا و راوا العذاب**
و یقطعتم بهم الاسباب و چنگ در زده و این کی جانیز است که
 استدلال مامور به را ترک نمائی و رجوع کنی به تقلید منتهی غیر بنی قرین
 خصوص در مسئله امامت که در اینجا سخن فریضت ملاحظه می کنی گفت درین
 تقدیر جانیز است زیرا از اصول دین نیست بگراین مسئله در نزد ما از
 فروع دین است که تقلید در آن جانیز است و من ترک استدلال
 در آن نموده به تقلید قانع شده ام چنانچه شیخ فرمودند که این بر تو جانیز است
 اما اولاً بواسطه آنکه مسئله امامت از فروع دین نیست بلکه عظم اصول دین
 و اتوای ارکان ایمان است زیرا قایم مقام نبوت است در خطب غیر
 و از نظام نظام عالم و بقای نوع انسان در معاش و معاد و مسئله نبوت

از جمله

از اصول است با اتفاق عقل است بچنین مسئله امامت که قایم مقام است بی
 فرق و اما ثانیاً بواسطه آنکه اگر مسلم داریم که مسئله امامت از فروع دین باشد
 صحیح نیست بر تو که در آن مقلد باشی زیرا در فروع دینی تقلید جانیز است که
 کسی را اجتهاد ممکن نباشد و اقامت دلیل نتواند کرد زیرا تکلیف غیر معتقد
 بر ما شده اما در دینی که قدرت بر استدلال باشد جانیز نیست تقلید در چنانچه
 از اصول و فروع بلکه در همه است نظر و استدلال و تو از استدلال عاجز هستی
 و میتوانی که درین مسئله اجتهاد کنی بر تو کی جانیز است تقلید و حال آنکه بر تو بزرگوار
 قایم شده که حضرت این همه کس باطلست پس صیحت است که از آن انحراف است
 و مذموب دیگر اختیار کنی زیرا آنچه بر تو ایراد نموده اند بر همین ترا قدرت
 بر نقض و ابطال مقدمات آن نیست و بر تو تمام شده با وجود این حال
 از تو تقلید قبول نیست و کسی از آنچه فرموده و هیچ عالمی برین نرفته
 و دیگر آنکه هر گاه مذموب تو تقلید است ترجیح تقلید بر همه را از چه کردی
 و تقلید دیگر از آن چه ترک نموده و حال آنکه در مذموب یا نیز علمای و مدعیان
 و مصنفین هستند که مثل آنها که مذکور شد حتی شیوه تند بود بلکه زیاده از آنها اند

مثل امام نصیر الدین طوسی که تحقیق است و فخر الدین توشکلی که بحقیقت
 سید مرتضی موسوی انجمنی که در جمیع فنون علمی از همه فاضل تر است و شیخ
 مفید محمد بن محمد بن انجمنی که از کثرت استفاوه علماء از وی فایز است
 کشته و شیخ ابوالفضل طبرسی که در علم تفسیر و علوم دیگر از همه در پیش است
 و شیخ ابو جعفر طوسی که در نزد عامه و خاصه از اقطاب جا شست مشهور است
 و شیخ جمال الدین بن مطهر طبرسی انجمنی که در صناعات او در جمیع فنون
 و میرسد شریف حسینی که در بلاد حج اوست و جمیع دانشمند است که در این
 جریانی و نصیر الدین قاشی و غیر اینها از علمای عرب و عجم که تصانیف
 ایشان در همه بلاد منتشر است و ذکر ایشان در همه نسخه مذکور است
 و این علمای تحقیق اند که باطل نموده اند در مصنوعات خود جمیع اوله
 که علمای شهادت مذرب و حضرت صفای خود گفته و بعد از آن اوله
 را جوابهای تنکرت گفته اند و در امامت تصنیفها کرده اند و در تصنیفها
 اوله تطعیر ایراد نموده اند بحقیقت امامت حضرت میرالمؤمنین علی بن
 ابی طالب علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و آله

در امامت و دیگر از همه حسین قاطع باطل نموده اند حتی شیخ جمال الدین
 بن مطهر طبرسی کتابی تصنیف کرده و آنرا العین نامیده زیرا در انجا در اوله
 دلیل ایراد فرموده هزار دلیل بحقیقت امامت حضرت میرالمؤمنین علیه
 السلام و هزار دلیل بر بطلان امامت دیگران پس هر کجا چنین باشد
 تعلیل تو انهار که مذکور ساختی نه با انجا که من ذکر نمودم چه چه تو انداخت
 ملائی هر وی ملزم شده در جواب هیچ نگفت بعد از آن بجای شیخ انجمنی
 نموده گفت از برای من احوال صفای بعد از امیرالمؤمنین را مذکور
 ساز و از تقدیمین صحیح مگو پس جناب شیخ نور الله تعالی فرمود پس اول
 داشته فرمود که اوله ایراد احوال معویه را از تبه تو مگو پس گفت که معویه
 چه اعتقاد داری هر وی گفت مرا اعتقاد معویه نیست که او حال نبوتین
 و یکی از صفای مسلمان است و جایز نیست که او را کسی طعن کند هیچ حال
 جناب شیخ در جواب او فرمود چون ترا این اعتقاد هست معویه و حال
 آنکه او با امیرالمؤمنین علیه السلام تجارت کرده و مخالفت نمود جمیع مسلمانان را
 در اطاعت امیرالمؤمنین علیه السلام تا آنکه از زمین خلق بسیاری کشته شد حال

آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس از من عیادت کند مرا با طبع
 داشته فرمود ای علی حرب کردن با تو حرب کرد دست با من و دست تو
 سنگ است و این حدیث را فریقین نقل نموده اند ایما انکار این حدیث
 میروانی کرد هر دو گفت مرانکار این حدیث مقدور نیست جناب
 شیخ فرمودند که هر گاه حدیث را انکار میکنی بنا بر ضربان حدیث
 پس معویه بار رسول الله صلی الله علیه و آله حرب کرده و حارب رسول
 الله کافر است با اتفاق کل است هر دو گفت حرب معویه با اینست
 مقصود اجتماع او بود و عمل با جهاد جایز بلکه واجب است پس او را کشته اند
 باینکه با امیر المؤمنین اجتناب کند هر چندی که درین اجتماع و خطا کرده باشد
 و خطای در اجتماع ملامت ندارد و کنایه بر او نیست جناب شیخ
 اعلی الله تعالی در جواب این قول یعنی هر دو فرمود که طرفین است
 یکم ترک میکنی استدلال را در ثبات ضمیمه بعد رسول الله صلی الله
 علیه و آله در جوع بتقلید میکنی و میکنی که مسئله امامت از فرعون است در آن
 تقلید کافیه است و دیگر میکنی که جایز است بر معویه که آنها و کند و حرب

کسی

کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حق او فرموده که حرب تو حرب
 منست و مع هذا در آنوقت او امام مقرض الطاهر بود باجماع کل و دیگر
 جناب شیخ از پرسید که نه انیت که امیر المؤمنین علیه السلام بعد از عثمان
 باحقا دشمنان است الخلافه بود با اتفاق اهل حل و عقد هر دو گفتند
 چنین است و دیگر جناب شیخ فرموده اند انیت که معویه در مخالفت
 امیر المؤمنین ضلوف اجماع کرده و مخالف اجماع کافر است و بنا برین
 دو مقدم چون جایز است که مسئله که اجماع بران منعقد شده باشد
 کسی برضای جمع علیه آنها کند و حال آنکه در اصول مقرر گشته که آنها و
 معارض اجماع نتواند شد و هر گاه چنین است چون جایز است معویه
 اجتماعی که مؤذی بفساد شود و مخالفت مشورش در میان است
 محمد صلی الله علیه و آله هم رسد و قتل و غارت کند کیرا و مثل عاری که
 رسول الله صلی الله علیه و آله در حق او گفته که عمار صلبه میان دو چشم
 منست و او را میکشد لشکر بی دران میان کشته شود و حال
 آنکه این حدیث در حق عمار متفق علیه کل است حتی چون او کشته شد

اهل شام گفتند که بنص رسول الله صلی الله علیه و آله ما اهل بخی ایم زیرا
 عمار را ما کشیم و معویه را زین قول اهل شام مضطرب است در جواب
 گفت از راه حید تا حق را بپوشاند کسی او را کشته که او را بچنگ آورد
 و باین جمله معویه اهل شام را عتقا درین شد که لشکر بخی عراقیانی بود
 این خبر باین عباس رسید گفت حضرت الله تعالی معویه را بکشید این
 قولش پس بنابرین قول او رسول الله صلی الله علیه و آله نموده و او بود
 و سایر شمشادی بدر و اهدرا کشته زیرا او پش از بچنگ کفار بود
 و مع هند را بر معویه چون جایز باشد که هر المومنین علیه السلام را بر تبر
 سب کند و این ستم عاندان زمان عمر بن عبدالعزیز و حال آنکه رسول
 صلی الله علیه و آله فرموده کسی که سب کند علی را امر سب کرده است
 و کسی که امر سب کند سب کرده است حضرت الله تعالی آیا جایز است
 که معویه که اجتهاد کند در سب کسی که حضرت الله تعالی و رسول الله
 صلی الله علیه و آله ما وح او باشند و او را تنزیه نموده باشد از خطا
 و تفصیل داده باشد او را بر همه و اساس و بنای اسلام بشمار او باشد

و نظام

و نظام هست بتدبیر او و حکام شرعیست بعد او باشد و رسول الله
 صلی الله علیه و آله در حق او گفته باشد که علی با حق و حق علیست و حق با
 دور میزند بجز خود که او را بر باشد و این حدیث نیز متفق علیه کل است
 و کسی انکار نموده است و ظن من این بود که مثل تو علی که اطلاع باین
 احوال داشته باشد در باب معویه و کفر او شک داشته باشد و بعد از این
 تفقارانی چون برین احوال مطلع شد تبری حجت از معویه داد و او را
 و سب او معویه را شهید شد و در فراسمان چون چنین است توقف تو
 در سب او چه صورت تواند بود است و دیگر جناب شیخ فرمود که بزرگ
 یزید ترا چه عقاود است ملا گفت مرا شک نیست در وجوب لعن او
 که بر کل مسلمانان واجب است که از او بیزاری بجنبند بوسه بپوشانند حضرت امام
 را کشت جناب شیخ فرمودند که همین نیز گفته اند و بگو قتل عام انصاری
 کرد و بر کعبه موعظه مخفیست و کعبه را خراب کرد ملا گفت مرا این حجت
 نیز شک در لعن نیست جناب شیخ فرمودند که سب خلاف است او پدرش
 ملا گفت بی چنین است جناب شیخ فرمود که پس در معاصی و فسوق او پشیمان

و خیل باشد بلکه پدر و پسر نظیر یکدیگر فرزندان پروردگار حسن بن علی علیهما السلام را
 مسموم ساخت و پسر حسین بن علی علیهما السلام را کشتن ملامت می برد
 در باره تم حسن بن علی علیهما السلام تعجب نموده جناب شیخ فرمودند که این
 قصه را جمع اهل سیر و قدسین نقل کرده اند و ثابت است و کسی را در این
 نیست ملامت می بردی چون دانست که قصه سم امام حسن علیهما السلام تحقق بود
 از معویز نیز خبری شد جناب شیخ فرمودند که سب خلافت معویز بن عثمان
 شد زیرا عثمان او را والی شام کرد و او را در آنجا تکبیر و آواز بخاری که
 که طغیان نموده آنچه شنیدی از روز سرد پس آنچه او کرد از فساد و تکلیف
 اسلام و قتل مسلمانان با عثمان در آنها شریک و سبب خود خواهد بود زیرا که
 که فسق بلکه نفرش بر او ظاهر بود و والی شام نموده ملکیتش داد تا آنکه سرد
 از و آنچه سرد و بلکه سکونم که سبب قتل حسن بن علی علیهما السلام عمر بن خطاب
 شد هر وی گفت بچو دلیل سبب قتل حسین بن عمر شد جناب شیخ فرمودند
 که دلیل این قول واضح است زیرا که او خلافت را بشوری نمی آید است
 و عبد الرحمن بن عوف را در آن صاحب ای نویخت درین جهت را

بهم بسیار خلافت عثمان نیز سیدوست عثمان را عبدالمطلب بن عبدالمطلب نیز سید است
 و حال آنکه عثمان در فضل و شرف و علم و زهد و جهاد و سبقت در ایمان
 و سایر مراتب با آنحضرت طرف نسبت نمی یابست بعد از او چون عمر شوری را
 بدعت کرد و گفت هر کس که مخالفت کند آنطرف را که جز آنرا حسرت
 او را بکشید خلافت عثمان رسید آنچه بسیار است که بشود در وادان شود
 عمر سبب خلافت عثمان و عثمان سبب خلافت معویز و معویز سبب خلافت پیش
 و نیزند اما حسین علیهما السلام را کشتن و انصار را قتل عام کرد و کعبه معطر کردند
 ساخت پس ثابت شد که سبب قتل حسین علیهما السلام عمر شد جناب شیخ بعد از
 این مرتب بگردی گفت که مراد صدق آنیکه سبب قتل حسین بن علی علیهما
 السلام شد حکایتی هست هر وی گفت که هست آن حکایت جناب شیخ
 فرمودند که چون زید علی الغر و العزب الشدید حضرت امام حسین علیهما السلام را
 شربت شهادت چشاند عبدالعزیز بن عمر مکه را در فعل ناشایست او شد با او تو
 که عظیم کاری کردی و در اسلام طرفه اری حدیث نمودی و مصیبت را بر اهل
 اسلام بسیار کردی زید علی الغر و العزب در جواب او نوشت که ای احمق ما

خود را در خانه از آنسته و فرستاد بر سر آن با عدو قتال نمودی و عدو
را کشته ام پس که این خانه از آنسته فرستاد بر سر آنست و عدو را در آن
بنود پس ما بوسه حق خود چون با دشمن مقاتله نمودیم و او را کشته یار آن
یست و اگر آن حتی از عدوی ما بود و ما در آن حتی نبود اول کسی که این کتبی را
از صاحبش کسب نماید این سنت را کشته شد و در تو بود پس عبد الله بن عمر است
شاید هیچ در جواب نرید تو نیست که بگوید مردم نیز عذر نرید در تصدیق
نمودند بروی گفت این ظلمی بود از نرید لعمرو الله و عمر را با این ظلم کرد و این
را نمیدانست که آن کار با نجا خواهد رسید و نرید ضیفه خواهد شد و اگر آن
هم میدانست چه میدانست که از او چنانچه خواهد بود پس عمر را در اینها کینه
باشد جناب شیخ رضی الله عنه در جواب فرمودند که معلوم نیست این کینه
سبب است بروی گفت بل چنین است اما سبب تا این وقایع
بلکه سبب بود جناب شیخ فرمودند که آنست که عترت نمودی که عجز کردی
این وقایع بود و جز سبب هم سبب است زیرا تاثیر سبب آن بیشتر
بر روی اینمان نیز عترت نموده ازین سبب شد و گفت سبب شیخ که از بر روی

من قدری از احوال خلفای بنی عباس را نقل فرمای جناب شیخ فرمود که
بجست از ایشان عمرت زبیرا خلفای ثلثه اصل اند و خلافت بنی عباس سینه
غیر هم فرغ خلافت آنست و بجست از فرغ فایده ندارد بلکه فایده در سینه
است ما وجود این چون خاطر تو بخواند احوال ایشان نیز از برای تو بیان کنم
الخال کتب من که در باب بیان امام که درین ششم مذکور است اسم مبارک او علی بن
موسی از فرستاد ترا چه عقدا هست هر وی گفت عقدا من در باب
او نیست که او ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله است و در سبب مودت او
بر جمیع اهل اسلام و او از اهل الله است و حضرت الله تعالی او را برگزیده است
و در علم و عمل از جمیع خلق ممتاز است و در زهد و فضل و شرف کسی با او نرسد
جناب شیخ فرمودند که در باب پدر او موسی بن جعفر چه عقدا داری در حدیث
هر وی هر وی گفت همان عقدا دی که بر سر او دارم با او هم دارم جناب
شیخ فرمودند بنا برین عقدا دی که با ایشان داری چه میگوید در باب ضیفه که
پدر را حبس کرد و در حبس او را هم داد و کشت و ضیفه که بر سر نیز زهر داد و کشت
بعد از آنکه عترت بعضی استحقاق خلافت او نموده او را ولی عهد نمود هر وی

گفت کیست آن خلیفه که میگوید که پدر و پسر را کشتن جناب شیخ فرمودند
 اما پدر را هرون الرشید حبس نمود و در خانه سندی بن شهابک نزدی میگردید
 و در حبس او را سم داد و کشت و اینکه میگویم ثابت شده باخبار صحیح و هرون
 که پسر هرون بود پسر را که علی بن موسی بشد مسوم کرد و اینکه کشتن این پسر را
 و در نزد علما ثابت و مبین است و کسی با دران مثلث نیست هر وی گفت
 گفت بنمای من شاهدی از کتاب علما جناب شیخ فرمودند که از علما یا یا
 از علما یا شاه هروی گفت از هر دو جناب شیخ فرمودند که از علما یا بسیار
 از آن جناب شیخ میفند در کتاب رسا و این با بویه در کتاب اخبار الرضا و در
 بیعی در کتاب کشف العمرة و غیر آنها بیان فرموده اند اتفاق در خانه مستین
 کتاب عیون اخبار الرضا بود و آنرا از هر دو جناب شیخ رحمة الله علیه
 هرون الرشید و امام موسی با با و نمود و کار نامی دیگر کرده بود از قضا
 ناشد و ایشانرا متفرق ساختن در کل بلاد و بعضی را حبس نمودن تا در حبس
 مردند و غیر اینها آنچه از وصا در کشته بود با و نمود و چون هروی نیز بنمای مطلق
 بود هرون لعن نموده از وزیراری نمود جناب شیخ کتاب دیگریم در کشته

تصنیف

تصنیف علما ایشان بود و مصنف شافعی مذموب بوده و آنرا کتاب
 العاقبة فی غنای انرا نیز فرستاد و جناب شیخ از ان کتاب احوال صلی
 بنی عباس را کشته با و نمود آنچه بیان نموده بود از احوال ایشان افسوس و
 فخر و مردن ایشان در حالت مستی و غیره کثرت هروی چون از ان کتاب بر بال
 ذمیر ایشان مطلق کرد و یک گفت خلیا ترا شاهید میگویم که من بری شدم از صفا
 بنی امیه بنی عباس و بنو امیه نزدیک شدن دارم بسبب وری جستن از
 ایشان و چون هروی از صفا بنی امیه نزدیک شدن دارم بسبب وری
 جستن از ایشان و چون هروی از صفا بنی امیه و بنی امیه تیرا نمود جناب
 شیخ رضی الله تعالی عنده از ان کتاب که کتاب العاقبة است و در مصنف شیخ
 بود حدیث طرف جناب و نمود و آن حدیث این بود که آن مصنف بسبب خود را
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آت نموده که آن حضرت روزی در میان
 جمعی از اصحاب خود نشسته بود فرموده انا اول من یجلس بین یدی الله
 یوم القيمة لخصه بینه مع الشکر یعنی من اول کسی که در برابر حضرت الله تعالی در
 روز قیامت نشسته تا آن که کسی خصوصت نخواهم کرد و چون هروی این حدیث را

دید جناب شیخ باو گفت که آن حدیث بر تو جفتت زیرا این مرد که آن
 حدیث را روایت نموده از عنای شماسست بروی در جوش شیخ گفت که جناب
 کتاب این سر کس را بغیر آن سر که شامیکه منحل نموده زیرا او سر کس نیست
 و شیر و ولید بن عبیده منحل نموده که در روز بدر بر آن حضرت و حمزه و عبید بن جراح
 نموده بایشان قتال کردند جناب شیخ اعی الله در حقه فرمودند که این جنگ بسیار
 دور است بروی کی اگر شکوه از عبیده و شیر و ولید مخصوص آن حضرت
 نیست بلکه حمزه و عبید هم در آن شکوه شریکند و آن حضرت شکوه و صورت را
 مخصوص خود کرده اند فرمود انا اول من بحسب من یری الله الخ با آنکه
 شکایت از عبیده و شیر و ولید در روز قیامت بر صورت است زیرا
 آن حضرت و حمزه ایشان را کشند و از کسی که او را کشند بشکایت
 چه صورت تواند داشت شکایت و صورت با کسی باشد که با آن حضرت ظلم
 کرده باشد و آن نیست مگر این سر کس که حق او را غصب نمودند و او را
 جفا کردند و از مرتبه که حضرت آن اتفاق را رسول الله صلی الله علیه و آله از آن
 حضرتش مقرر فرموده بودند که بسیارند جناب شیخ رضی الله تعالی عنه چون

صاحب کتاب العاقبة را از نسیف فرمود و ظاهر کرد و این که راه آن حضرت
 صلوات الله علیه از آن سر کس ابو بکر و عمر و عثمان است بر تبه و یکدیگر است
 خطاب نموده فرموده که چه یکدیگر در حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله است
 که آن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطاب نموده فرمود که ای ابوبکر
 باشد که هست من متفرق شوم بجهاد و سه فرقه کینه فرقه ناجی است و باقی
 در آتش خواهد بود ملای بروی گفت این حدیث صحیح است و در حدیثی که
 نیست جناب شیخ فرمودند که فرقه ناجیه نبوده بلکه غیر اهل بیت رسالت صلی
 علیه و آله باشد که حضرت آن اتفاق در کتاب حکم خود شهادت داده و تطهیر ایشان
 از رجس خنایچه فرموده تا فریاد الله را نیدر سب حکم آن رجس اهل البیت تطهیر
 تطهیر آیه ایانه نسبت که این آیه نازل شد در حق علی و فاطمه و حسن و حسین
 علیه السلام با اتفاق کل در آنوقت که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بیت نرا نپوشید
 یکسای خود فرموده الخصم نهو لاء اهل نبی فاذ غلبتم الرجس
 و تطهیرتم تطهیرگاه و هر فرمود حضرت آن اتفاق نبی خود را که ایش نرا در دعای
 اختیار کنند در قصه ما بعد از آن فرمود قل تعالوا نبع انباءنا تا و انباءکم

و چون آنحضرت بمهاجرین فرستادند و با خود و غیر علی و فاطمه و حسن
 و حسین علیهم السلام را با اتفاق کل و بعد از آن دانسته شد که مراد از آن
 ایشان بودند غیر ایشان پیغمبری است و بعد از آن در حق ایشان فرمود
 مَثَلُ اَبْلِ مَثَلٍ كَمَثَلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ مَنْ رَاَهُ سَجَىٰ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ غَرَقَ
 وَهَلَكَ پس بگویند که کدام طایفه اولی اند با قدری و اتباع ایشان
 که اهل بیت نبی الله اند و آنان که اتباع ایشان و اقتدایان آنند
 و از پی اقوال و افعال ایشان رفته اند یا آنان که از ایشان منصرف گویند
 و از طریق ایشان کناره گرفته اند و اقتدا نموده اند کسی که حضرت الله تعالی
 نفس تطهارت او نموده و مردم را هم با اتباع نموده و بنی خود را هم
 با سعادت ایشان در دعای فرموده بلکه من بگوید بطریق خود و یقین
 که اولی با اتباعند سبب امامیه است بجز وجود اول الکرامه ان خدا سبب
 خود از آنست نموده اند که عقاید بعصمت و فضل و علم و زهد ایشان دارند
 و کتابها در فضایل و مناقب ایشان نوشته اند حتی عجمی شان نیز در تعداد
 فضایل و مناقب ایشان تصانیف دارند مثل درند مثل کتاب مناقب

دلایلی

و کتاب غایب النبول فی مناقب الارسول که ابن مغازلی نوشته و کتاب
 ابو بکر بن محمد بن مؤمن شیرازی که استخراج نموده از دوازده غیر کتاب
 موفق بن محمد علی و کتاب کشف الغمیه و غیر اینها و هر کدام خصم نیز در مدح
 ایشان شیرینک بشند و کسی از مخالفین طعن در ایشان نموده باشد پس آید
 و با آن فرود ایشان با اتباع اولی و احوی خود نمند بود از آنکه خصم در مدح
 او شیرینک نیست بلکه خصم را طعن در ایشان هست و مشابهت با شیعیان
 نسبت داده اند و حال بجز آنکه جمع است در نقل آنجا متفق اند و آنانی که ایشان را
 امام خود میدانند نیز نقل نموده اند با ایشان ثابت میمانند پس هر عاقلی که
 که کسی که کلیت است در مدح و تعظیم او متفق باشند احوی است با اقتدار کسی نه
 چنین باشد حتی درین زمان هم مخالف و مؤلف از بلاد و بعید از جهت زیارت
 مسافتها طی میمانند تا بشرف زیارت ایشان خود را فایض کردند و چندین
 این تعظیم که از ایشان در دلها هست حجت قاطعه است بر اینکه ایشان را در
 نزد حضرت الله تعالی شان عظیم هست بر دیگر انبیاء و امامانی که حضرت الله
 تعالی و جبر کرده اند حتی ایشان را بر خلق و ایشانند حجتهای حضرت الله تعالی

بر خلقش و چون دویم آنکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت گشته که آنحضرت در حبس
 کرده اندیده بر بهت خود اتیان اهل بیت و سلوک آثارش نرا و قنای
 با ایشان نمودن را در روایات بسیار که طرفین در نقل آنها متفق اند و ما
 در ان مقام بنقل روایات منقول از طریق امامیه حاجت نیست از جهت
 شهرت آنها در نزد عام و خاص اما آنچه جمهور روایت نموده بسیار است
 لکن ما بعضی از آنها را در اینجا بر آورده ایم که یکی از آنها آنکه در جمع بین صحاح
 سه مذکور است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود رحم الله علیاً
الطَّحُّمُ در اثنای معرجه است ما در این معنی حدیثی را با آنکه حتی را
 دایر گردان با علی علیه السلام آورده ایم روایت نمود احمد بن مؤثر بن
مردود از چند طریق که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ان شئ مع
علی و علی مع الطَّحُّمِ آن نیز قاضی بر دو معنی الطَّحُّمُ یعنی حق با علی و علی
 با حق است و از هم جدا نیستند تا آنکه وارد شوند بر من در نزد حوض
 در مسند احمد بن حنبل از جابر روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود که ای علی من و تو خلق کرده شدیم از یک درخت من از اصل آن

درخت

درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین شانه های آن درختند پس کسی که شانه های
 از آن شانه ها در آید نزد حضرت الله تعالی او را بهشت داخل میکند
 در مسند از سعد روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که من در
 میان شما گذارم چشم خیزی که اگر با آن متمسک شوید که راه غیث و پیر کردید
 کتاب خدا که آن ریسمانیت گشوده از آسمان تا زمین و یکی محترمت من که
 اهل بیت منند و آل بنی امیه در او از هم جدا شوند تا وقتی که در نزد حوض من
 رسند و در صحیح مسلم در دو موضع از زمین رقم روایت که او گفت درین
 مکه و مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن خطبه فرمودی
 مردم نزد من است که بیایند بن رسول من و من او را اجابت کنم پس در
 میان شما میگذارد و در ثعلب قول آن دو ثعلب کتاب ضرای تعالی است
 و دوم آن اهل بیت منند و سفارش من تمام شمار در اهل بیت من
 جبار الله علامه زین العابدین باسناد خود روایت نموده که رسول الله صلی
 الله علیه و آله فرمود که فاطمه خوشحالی دل منست و دو پسر و بیوه دل
 منند و شوهر او نو چشم منست اما آن از اولاد او منمای رب منند

در سمانی اندک شده میان خدای من و خلق او پس هر کس که حرکت
 در زند در ایشان نجات می یابد کسی که از ایشان در گذرد باطل
 میگردد تعلی و تغیر خود با سانی متعده رویت میگرد که رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای مردم تحقیق که در میان شما گذرستم
 ثقل را که در ضلیفه اند که دست بر زمین و هرگز نه که نشوید برتری
 کتاب خدای که آن رسما نیست کشیده شده میان آسمان زمین
 و دیگری حرمت و اهل بیت منند این دو هرگز از هم جدا نشوند تا
 وقتی که بمن وارد شوند در نزد حضرت حمیدی در جمع بین الطینین از رسول
 الله صلی الله علیه و آله رویت نموده که فرمود من در میان شما میگردم
 دو ثقل را یکی کتاب خدایست که در آن هدایت و نور است و دیگری
 اهل بیت منند در سنند احمد بن حنبل از رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله رویت که فرمود بخم امان اهل آسمانند و هرگاه بخم بر طرف
 شوند اهل آسمان بر طرف میشوند و اهل بیت من امان اهل زمین
 اند پس هرگاه که اهل بیت من بر طرف شوند اهل زمین بر طرف میشوند

و همچنین

و همچنین موفقی بن احمد ملی این حدیث را روایت نموده و در صحیح
 بخاری در دو موضع بدو طریق از جابر بن عبد الله روایت کرده است
 الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که در گذر است ما او را
 ضلیفه برایشان و الی شوند و کل آنها قریش شدند و رویت دیگر
 وارد شده که فرمود همیشه سلام غیر است از دوازده ضلیفه و کل
 ایشان از قریش باشند و در صحیح مسلم از رسول الله صلی الله علیه و آله
 روایت که فرمود پیوسته دین اسلام بر پا است تا قیامت قائم شود
 و بر مسلمانان دالی باشند دوازده ضلیفه که همه ایشان از قریش باشند
 و در صحیح ابی داود در جمع بین الصحیحین و در تغیر سیدی مسطور است که چون
 ساره از ناجر که است کرد و حج کرد حضرت سعد بن ابی وقاص علیه السلام
 که بر سر سمعیل را با مادرش در جانی که انجاریت تمام میان مندی یعنی
 مکه و من ذریه او را منتشر خواهم کرد و اندر ایشان را مسلط میسازم
 بر کسی که بمن کافر شود و از ایشان بی عظمی ظمیر میگردانم و از منسرف
 روایت که او گفت جوانی پرسید از عبد الله بن مسعود که پیغمبر صلی الله علیه و آله

عیدیه که چند خلیفه فرمود که بعد از خود خواهند بود این مسعودی چون گفت که تو
 کم سنی دین سوال با حال کسی از من کرده هست چون تو پرسیدی میگویم
 بنویس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بعد از خود دوازده خلیفه خواهند
 بود مسعودی بعد از نقیای بنی سلیس و ازین بابت روایات از جمعی
 بسیار است اگر بگردیم تا بدانیم کلامی که در این باب است و وقت وسعت
 آن ندارد و اینها در حدیث و روایت در دست ما بر ما قدرا کثرت است تا بل
 بهیت و بر وجهی است که در این باب در بعضی کتب بطریق ایشان نمودن ایشان
 دوازده خلیفه از زبانه رسول الله صلی الله علیه و آله و در حدیث صحیح فرموده
 را حضرت فرموده بدوازده خلیفه سواى امامیه که قبل از امامت دوازده امام
 که مشهورند در فضل و زهد و علم در نزد کل امت پس در حدیث ائمه ایشان
 نمودن و بطریق ایشان سنا کنند پس ازینها که فقید ظاهر میگردند که
 مذکور است امامیه در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 ترین است و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث
 و این بر کسی که اطلاع بر اصول و فروع مذکور است باشد و او را ششده

و نقله

و نقله مانع نباشد ظاهر است و حکم میماند که در حدیث امامیه بهترین حدیث است
 که است اختیار نموده اند و ایشان لایق ترند با تقدیر ایشان نزد صدیق
 قول حضرت است که فرموده مالک بن کثیر عن النعمان بن بشیر عن ائمه
 ز برادر اصول تمیز و تعظیم حضرت است و تعظیم انبیا و امامان بجز
 میمانند که در اصول غیر ایشان نیست زیرا ایشان تنزیه میمانند حضرت است
 تعالی را از شیره و رویت و اتحاد و حصول و معانی قدیمه و فعال خلق
 افعال عباد و رضا بکنه و فسق و نسبت قیام و دروغ و بودن فعال او
 بی غرض و میگویند حضرتش نبیه کائنات تکلیف بالاطلاق میگویند و معتقدند
 در انبیا که ایشان از صفای و کبار و از خطا و زلل و نسیان از اول عمر
 تا آخر معصومند و عقدا دارند که امامان معصومند از خطا و عصیان و
 میگویند که امام باید علم و فضیلت باشد از رعیت و نسبت باید که شرف
 از جمیع باشد و در مذکور است همه اینها را در حدیث انبیا اثبات
 میمانند چنانچه شیره و اتحاد و حصول و جهت و سمیت و رویت و بقرت
 و معانی زاید را بر حضرت است و تنزیه میمانند و میگویند فاعل است

در وجود ملک خدا تعالی و همه معاصی و قبیح و شر و بخل نمودن اوست
 و موافق اراده اوست و بندگان مجبورند در فعل و در احوال و در
 و عصبیان و نسیان تجویز نمایند و از برای غیر خود اموری که دولت
 برودیت و خست میکند و بیت نمایند مثل اینکه در بیت میکند که آنست
 غار ظهر را دور کند کرد و بعضی از اصحاب حضرتش را بران اختیار نمودند
 و مثل اینکه در بیت نموده اند که حضرتش داخل حج بشد جنب با برود نماز
 گذارد و استماع لعب نمود و غنا شنید و بسته بول کرد و غیر اینها
 که از او پیش صد و شصت حج است و میگویند که بر خلفای که در آن وقت
 اند خطا و عصبیان و کبار جایز است و میگویند که لازم نیست عالم بودن
 اما ان بجا بیحاج است و جایز است در فتوی رجوع بر عیت کند و از
 یش آن استفاده نمایند و لازم نیست که امام فاضل و شریف از
 رعیت باشد و در اسلام لازم نیست که امام مرتبه اعلی داشته باشد
 اما در فروع امامت تجویز قیاس و استحسان و عمل برایی بنمایند و در قضا
 مضطرب بنمایند و در مسایل اختلاف ندارند و تکفیر یکدیگر میکنند

و افتخار

و قندای بهم را حرام بنمایند و بسط اکتفا فتاوی و حکام خود را از نیت
 ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله که عمقا و عصمت با ایشان دارند نموده اند
 و ایشان را خدا علم از یکدیگر نموده اند با سجد بر کوه ایشان منتهی شده
 پس فروع ایشان حکم ترست از فروع دیگران و شرح ایشان بهترین است
 و درین ایشان از همه در نیجا تمام ترست غیر ایشان عمل بقیاس و استحسان
 در ای بنمایند و متفرق بچاره فرقه شده اند و هر فرقه روایات و احادیث
 را از جماعتی که فتنه و تمکد بکذب ایشان ظاهر شده و روایت بنمایند و هر
 طبع بدگیری نمیرند و از یکدیگر تبری بنمایند و یکدیگر را تکفیر میکنند و دلیل آن
 با مانع که جایز لطفا و معاصی اند و مواد افتخار نبی را منجر ایشان نموده
 اند و از این نیت خود مخرف شده وضع شرع برای خود کرده اند و در شرع بی
 خود تصرّفها کرده اند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند و ما در
 فتاوی ایشان چیزی چند می یابیم که مخالف معقول و منقول است زیرا که در
 و حرام از کسی نموده اند که کذب خطاب بر او جایز باشد مثل گروه امامیه چون
 حلال و حرام و حکام و فرائض ایشان از معصوم و پویده معصوم و غیر اینها

و رسول الله صلی الله علیه و آله انداز خطا و رلا محو خط خلاف غیر ایشان و کسی که
اطلاع بر اصول و فروع کرده اما بر غیر ایشان داشته باشد میاند که
گفته شد مطابق وقتست و گروه اما میفرماید برنا جری از بعضی رسول الله صلی الله علیه و آله
عیدیه آنچه ابوبکر بن محمد بن مؤمن شیرازی در کتابی که از تفاسیر و وارده
کانه اخراج نمود روایت نموده که چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
ان من است من یهتد و سه فرقه متفرق خواهند شد و یکی فرقه از ایشان
ناجی و باقی در آتش و فرقه خواهند بود هر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
گفت یا رسول الله فرقه ما چه گویا شد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
آنانی بلکه متمسک بود و اصحاب که بعد از این حدیث نیز در ولایت
بر نیکی تا ابعان اهل بیت هر کس که اقتدا با ایشان داشته باشد فرقه ما
از نجات که رسول الله صلی الله علیه و آله تخریص نموده است مت خود را
بر اقتدا و پیروی نمودن با ایشان و واجب گردانیده بر کل امت که پیروی
ایشان کنند و ما از اینها جرم میگیریم که فرقه ما جری ایشان و پیروان ایشان
ایشانند و فرقه ما که آنانند که از ایشان انحراف برزیده و اقتدا بر غیر ایشان

چنانچه حدیث مشهور متفق علیه نیز مؤید اینست که رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن سوار شد
نجات یافت و کسی که از آن تخلف ورزید غرق گردید و مثل اینها روایت
و احادیث بسیار است که دلالت دارد بر این که پیروی رسول الله صلی الله علیه و آله
الله علیه و آله و آل امجاد او طریق نجات و هدایت است و چون پنج جناب
شیخ با اینجا رسیدند ای هر وی بنا بر قول شیخ که فرموده است اینی در سنگ است
بنا بر قول شیخ دیگر که تربیت ما اهل را چون کردگان در کلبه است در
جهت حضرت شیخ گفت اینها را که ذکر کردی و کنی که دلالت دارد بر وجود
اتباع اهل بیت و فرقه اما میفرماید فرقه ما چه نامش بر رسام است بنامی در حد
و اهل سنت هم از جهت مذکور اما نام خود مدحها دارند مثل آنچه توفیقی
بلکه زیا و ترازان و مذمت مذکور غیر را میگویند با وجهی و حضرت زین العابدین
فرموده کل خراب یالد تخم فرجون و انصاف نهت که مشغول مدح
و ذم نشوند زیرا بابت مدح و ذم با عبیت و رسع و کلام سبب آن فیرن
طول بجم می رساند جناب شیخ چون از این قول را شنید از جهت سنی قوت

بیت جناب شیخ

یا از برای مصلحت گفت درست میگوید و با نصاب آنچه نمودی لکن چه چیز
 در آن احادیث که دلالت دارد بر صحت خلافت بر او زده و در کتب معتبره شما
 مسطور است من از برای تو در اینجا ایراد نمودم آیا نه نیست که دلالت
 بر صحت مذکور است اما می رود که این تخصیص داده اند اما مان خود را بجا
 زده اند در ذریع رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از فرق سلف برترین
 نبندند هر وی گفت این احادیث معارض دارند بشو و گناه از روی
 جناب شیخ در جواب فرمودند که این احادیث باین اعتبار که از طرفین
 در نقل آنها متفق اند و رجال طرفین که اینها را نقل نموده اند از حیثیت خود
 و کثرت بحد تو اتر می رسند و نزد اهل سنت پس در صحت که با نصاب عمل نموده و عمل
 آنها را که یک طرف آنها نقل نموده اند ترک نمایند زیرا حدیث متفق علیه
 معارض میشود بحدیثی که متفق علیه باشد و خصم منقول باشد در نقل آن عمل
 باید که طریق احتیاط را منظور دارد و حدیث متفق علیه را که در حدیث
 مخصوص را و مختلف فیها را طرح نماید و مع اینها برهان دیگر هم داریم بر
 حقیقت مذکور است بعد از ائمه و اهل بیت مذکور است این حدیث

که

که اکثر دیده اند و در شهرت بحدیث است که انکار آن نتوان نمود ملای هر وی
 گفت که هست آن جناب شیخ فرمودند که در حدیثین صلی الله علیه و آله
 در هر صیقلی جمع کثیری از بلاد دور نزدیک است جهت نیارت آنحضرت
 صلوات الله علیه حاضر میشوند خصوص در شب اول رجب که ائمه و اهل بیت
 در آن شهادت میشوند و جمعی دیگر که بعت کوری و برص و جذام گرفتارند و آن
 که زمین گیر شده اند حاضر میشوند پس هر یک از اینها جمعی که بعلت مذکور که گرفتارند
 اگر از مذکور است اهل سنت تبری نمودند از روی اخص از آن علت شفا
 یا بندگی کسی که از آن مذکور است تبری نمودند از آن علت باقی میماند و شفا نمی آید
 و در هر سال از جهت خلق بسیاری از اهل سنت مذکور است با تیره درمی آید
 چون این قسم معجزه می بیند آیا متیو مذکور بود و غیر آنکه مذکور است با تیره بر صوب و مذکور
 اهل سنت باطل باشد و بر هر کس و هر چه باشد که از مذکور است خود تبری نموده
 مذکور است با تیره داخل شود ملای هر وی گفت کسی در اینجا هست که این معجزه را
 دیده باشد سید سخن گفت که متواتر و ثابت و انحصاری که آن شیخ سید
 اندر نقل میمانند کسی انکار میکند و خصوص جماعتی که در اینجا فرموده اند

مشاهده نموده اند و اصل صلاح و دین بودند من این مجزه را نقل نمودم
 ملای هر وی گفت این تحت واضح و برهان قاطع است جناب شیخ عالی
 در جمله در رساله فرموده که چون سخن با بنیارسید نمودن اذان جمعه گفت
 و مجلس شد و همه را برای نماز برخواستیم و در یک ربع از آن میان من و ملا
 هر وی اجتماع روی نموده لکن سید محسن بعد از چند روز با بر خورده او را
 متردد یافته در مذمت گفته که اراده من آنست که بشیخ حسین علیهم السلام
 بروم و آنچه شما نقل نموده اید که بر من ظاهر شود از مذمت اهل سنت نیز
 خوام شد و بعد همیشه شیعیان می خوانند و در خواص خود شده و بعد از آن از حال
 او چیزی معلوم نماند که چه بر سر او آمد و در خانه جناب شیخ رفع آنست
 فرموده که آنست آنچه میان من و فاضل هر وی از مناظره است روداد
 و گفته که فرغ از تعلیق رساله حاصل شد در صبح جمعه ۱۱ ثوال سنه ۱۱۰۰ هجری
 سی و نوزدهم تبویع صلی الله علیه و آله **فصل پنجم** در ذکر مناظره
 مامون عباسی با چهل کس از فضلاء اهل سنت و آن چنین است
 که مامون هر با حضار جماعتی از علمای اهل سنت که عدد ایشان بیست و نه نفر

مناظره مامون عباسی با چهل کس از علمای اهل سنت

نمود و چون حاضر شدند مامون اولاً با ایشان مهربانی و امانت نمود تا مطمئن
 شوند و در هشتاد و نه روز ایشان را زایل شود و چون طینانی است نرا صل کرد و بدین
 که فضا مامون با ایشان خطاب نموده گفت میخوام شما را میانه نمود و حضرت
 نکاح تبرید و جهالت قدر و پادشاهی مرا منظور مدارید و حق را حق و باطل را
 باطل بدارید و خود را از آتش و نوح نگاه دارید و خود را سحر و جادو
 آقا کردانید بسبب متابعت حق با من مناظره کنید و آنچه معتقد شماست
 و از من مترسید بدینکه مرا اعتقاد نیست که علی بن ابی طالب علیه السلام
 بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه افاضه صلی الله علیه و آله است که من درین عقاید
 بر صوابم از تصدیق نماید و اگر بر خطا باشم مرا آگاه کردانید و ازین عقاید
 بدلیل و حجت بگردانید و بطریق صواب دلالت کنید از حال اختیار شماست
 میخواهید اول تکلم نماید و اگر نخواهید من اول تکلم نمایم انچه اعتراف کنید
 بلکه اول تکلم منماید و از حضرت تسوال میکنم مامون گفت بسیار است
 لکن در میان خود یکی را که همه قبول داشته باشند و اذعان فضل او نموده
 انچه کتبید که با من مناظره نماید و اگر بر آنچه گوید در پیش کی از شما حرفی

زاید بر آن باشد بگوید و اگر حرفی بگوید که ضعیف در آن باشد یکی از شما از ضعیفان
 تدارک کند پس یکی از انجماعت که با اعتراف همه از کتب پیش بود بر سر احتیاج
 آمده گفت مرا اعتقاد نیست که ضعیف حق بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
 ابو بکر است زیرا روایتی که حجّت آن تواند شد از رسول الله صلی الله علیه و آله
 وارد گشته و آن نیست که آنحضرت فرمود اقعدوا بالذین من بعدی
 و بما ابو بکر و عمر پس هر گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله را با قدری پیشان کرده باشد
 میگردیم بعین که حضرتش را با قدری انبیا دیگر بجهت برین ضلع و هر گاه ایشان
 بجهت برین ضلع پیشانند باید ایشان ضعیف باشند و حضرت ایشان برتر
 حق باشد و غیر آن تواند بود که ضعیف باشد با وجود ایشان مأمون در جواب
 گفت روایات که از رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست بسیار است
 و از سه حال بیرون نیست یا آنست که همه آن روایات حق است
 یا همه باطلست یا بعضی حق و بعضی باطل است نموند بود که همه آن در
 بات حق باشد زیرا از حق بودن همه بطمان همه لازم می آید که حجّت آنکه
 بعضی از آن روایات نقیض بعضی دیگر است پس هر گاه نقیض برین حق

توانند

توانند بود باطل نیز تواند بود و از جواز بطمان جمع روایات بطمان دین
 و اندر این شریعت غرض لازم می آید و این باب بطمان است پس مانند بعضی از
 روایات حق و بعضی باطل باشند بحدی خلاف هر گاه چنین باشد پس روایت
 را که مدعی دلیل و دعوی خود کردند اگر آن روایت نقیض داشته باشد باید
 که آن مستدل دلیل دیگر بر حجّت آن روایت ایراد نماید تا آن روایتی که
 نقیض آنست توان طرح نمود و این روایت متمسک شد چون
 چنین است میگوید که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حکم کرده جمع
 خلق است بصدق و راستی گفتار و در ترتیب است از جمع مردم در هر
 مجال نمودن با اتفاق کل و چون چنین است میگوید که این دو مورد ضالی
 از آن نیست که در جمع جهات متفق اند از جمع مختلفند و بعضی متفق و
 در بعضی دیگر مختلفند و اگر در همه جهات متفق باشند لازم می آید که ایشان در
 عدد و صورت جسم مساوی باشند و این حال است زیرا در کس
 نمیتواند بود از جمع جهات پس مانند در جمع جهات متفق نباشند و این
 در میان ایشان باشد و هر گاه مختلف باشند چون تواند بود اقتدا ایشان

و این تکلیف با لایق است بواسطه آنکه هرگاه اقتدای یکی ازین دو
 کردی از آن دیگر مخالفت کرده خواهی بود و مع هذا دلیل قیاسیت
 بر اختلاف ابو بکر و عمر چیست ابو بکر اهل رسوله را بر سر کرده و عمر ایشان را
 با و طمان خود بر کرده اند ابو بکر خالد بن ولید را سر در لشکر کرده اند
 و عمر او را عزل نمود چون مالک بن نویره را کشته بود عمر متعین را
 حرام کرد این دو ابو بکر چنین کرد پیش شخص شد که اگر این حدیث صحیح باشد
 مراد از الذین ایشان نخواهند بود بلکه او کتاب الله و عمرت رسول
 الله صلی الله علیه و آله خواهد بود چون سخن مامون باینجا رسید دیگری
 از آن فضلا تبخیر کرده گفت حدیث دیگر هست که در خلافت ابو بکر
 استعمال میتوان کرد مامون گفت که هست آن حدیث آنست که گفت
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر من بخیر خدای خود خلیل میگم
 هر آنکه ابو بکر را خلیل میگردد مامون گفت این حدیث هم بحدیث
 پیغمبر صلی الله علیه و آله عقدا حوت انداخت میان اصحاب و علی
 بن ابی طالب علیه السلام را با کسی برادر نساخت و آنحضرت ازین

فلم

فاطر بنجیره شد و چون رنجش خاطر حضرتش پیغمبر صلی الله علیه و آله را خاطر شد
 او را خاطر جوی نموده فرمود که ترا از برای خود جدا کردم که عقدا حوت
 میان خود و تو بچونم و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله با آنحضرت
 عقدا حوت بست آیا این حدیث صحیح تر است یا آنکه تو میگوئی این آنحضرت
 دو سترین خلق باشد در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله که در چون جوانی از برای
 این نزد است مساکت کرد و دیگر از آن فضلا گفت دلیل دیگر است
 مامون گفت که هست آن دلیل آنست که گفت آن دلیل نیست که رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین است بعد از من این است
 ابو بکر و عمر است مامون گفت این حدیث هم باطل است زیرا که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله میفرمود که ایشان بهترین است اندام من نیز از
 ایشان هرگز نمیکردانید و چون اسامه را بر ایشان دالی کرد و بنده فرمود
 لعن الله من تخلف عن حبش اسامة چنانکه ایشان بهترین این است
 توانند بود که علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت کرد و حضرت
 تعالی را پیش ایشان و بعد از ایشان پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود

من گفت مولاه تعالی مولاه این روایتها صحیح تر است با آنکه تو در آن
 نمودی چون این مردم جوانی ندانستند که در مقابل معارضه مامون نوبت
 بود او نیز سر در پیش فلکنده ساکت شد و چون او ساکت و ملزم شد
 دیگری از آن فضلا سر برداشته گفت دلیل دیگر حقیقت امامت ابوبکر
 بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله است که رضیفه استماع فرمایند مامون
 گفت که دست بگو تا بشنویم آنکه گفت روایت کرده شده است که چون
 ابوبکر گفت اقیلونی فلسنت بحکم و علی بنکم علی علیه السلام با کوفت
 ترا رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز بر همه مقدم داشت که مستیو بکر است
 مؤخر و او بر تو سبقت کند مامون گفت این دلیل شما نیز ظاهر و برین
 زیرا که این روایت رسیده است و علی علیه السلام با و این اتفاق افتاد
 از جهت چه از جمعیت او شگفت می نمود تا وقتی که حضرت فاطمه علیها السلام
 وفات کرد **و دیگر** آنکه بنا برین روایت که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر همه
 مقدم داشته چون جانیز بود او را که استغاثه کند **راقم اوراق گوید**
 که برین روایت اعتراض دیگر نیز وارد است و آن آنست که اگر است

پیغمبر

پیغمبر و آن پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر همه تفضیل داد و مقدم داشت
 از جهت چه در سقیفه بنی ساعده تقدیم پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آنست
 خود نیست خست که انصار و غیر انصار را ملزم کرد و چند چنانچه بعد از گفتن
 انصار بر تائید پیغمبر و مسلم امیران کمتر من فریشتن را حجت خود است ازین
 حجتش اگر چه انصار ساکت شدند و چیزی در مقابل تو نداشتند گفت
 اما قریشیان می توانستند گفت بوجت بر او گرفت بلکه گفتند بوجت
 بر او گرفتند چنانچه در کتب معتبره مسطور است که چون کار حضرت بر
 ابوبکر رسیده بود مردم بعضی طوعا و بعضی کرها با ابوبکر بیعت نمودند
 پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه را طلب داشته حضرتش را تکلیف بیعت
 کردند حضرتش بطریق الزام فرمود که من چیزی را که شما حجت خود ساخته
 انصار را استماع سازید من حجت خود می سازم بگوئید و انصاف
 بدید که بر رسول الله صلی الله علیه و آله میان من و شما که تو نسبت
 پس اگر این روایتی که آنکه بر مامون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 ایراد نمود و در استنبوت بود و موضوع نوبت نبود باستی که امیر المؤمنین

پیغمبر صلی الله علیه و آله

عبد السلام بن العفوس راجعیت کند و بر او این حجت را بگوید و حاصل کلام آنکه
 چون بخند مساکت شد و دیگری از آن علما بامون خطاب نموده گفت مرا
 دلینستی بر افضلیت ابو بکر و حقیقت ماست و بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
 عید و آنکه اگر جناب فخر بن حسن قبول صغی فرماید بامون گفت بگوید اینها
 انقدر گفت بجهت پیوسته که هر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
 فرمود من فضلتی علی ابی بکر و عمر و صدقه الله تعالی پس ابو بکر افضلی است
 بجزارت نبی و بابتی لای المومنین علیه السلام او را این مرتبه نسبت میدادند
 در جواب گفت چون جایز است بجناب هر المومنین که حاجری نماید
 که واجب الطهر باشد و تعدی نماید از حدود الله تعالی و اگر شما خود روید
 که ابو بکر گفت و اینست بجهت بزرگوار و عقلی فایده پس بنا برین با ابو بکر باید که
 کاذب باشد یا علی بن ابی طالب علیه السلام که شما از او روایت نمودید
 اصدرت یا شهادت ابو بکر بفرس خود پس این روایت اصحی تر است
 را اقم اولی که گوید که جمعی از علمای شیعه شیخ عیسی بن عیسی در حجت علی بن ابی طالب
 مفسد و غیره همین حدیث را بر نوبت در نموده اول دفعی صحت آن نموده اند

و بعد از آن فرموده اند که بر تقدیری که این حدیث صحیح باشد معنی آن این
 خواهد بود که چون تفضیل امیر المومنین علیه السلام بر ابو بکر نسبت تفضیل
 میشود از جهت ابو بکر و عمر زیرا گفتند که فلان افضل است از فلان در
 درست نمیتواند بود که از برای هر دو فضل ثابت باشد و چون چنین است
 مراد امیر المومنین صلوات الله علیه بر خود بود که کسی که تفضیل دهد بکبر
 و عمر چون درین تفضیل اثبات تفضیل کرد ایشان نسبت از جهت ایشان
 نموده حد مقرر بر او لازم می آید چون خبری که در ایشان نیست با ایشان
 نسبت داده و درین کتاب نیز همین تحقیق در مناظر استخ میفید رضی الله
 عنک شدت حاصل آنکه چون این مردم جوابی نداشت مساکت شد پس
 دیگری از اجتماعت گفت مراد شیخی در خطبه است در باب ابو بکر
 و عمر اگر بفرمانند بگوید بامون گفت بگوید که در کتب معتبره مسکوت است
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اما بکر و عمر سید کھول ام المومنین
 بامون گفت که این حدیث از برای او و حضرت کھول نمی باشد زیرا
 روایت واقع شده در کتب معتبره شمانیز این روایت مذکور است که

رسول الله صلی الله علیه و آله بعجزه که اسم او شیخ بود از روی مزاج فرمود
 که داخل نشود بجهشت پیره زن چون شیخ این قول را شنید که نسبت بجهشت
 فرمود غمگین شد که حضرت الله تعالی پیره زما را جوان میکند و جهشت و فضل
 میسازد و چنانچه میفرماید: *انا انشانا نهن انشاء فجعلناهن الکا را خرابا*
 آنرا با بال صاحب الیمین و این بر صبح قرآنت پر که شمارا بجهشت
 که ابو بکر جوان میشود و جهشت میرود پس داخل جوانان جهشت خواهد بود
 و شما خود رویت بنما ند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده *انما یحسن*
والحسین سیدنا سباب اهل الجنة من الاولین فالآخرین و ابو بکر و علی
 و امام حسین و اوسته جوانان *هم اهل الجنة* از اولین و آخرین و در این حدیث
 پس خود انصاف به بیدگراین روایات که کدام صحیح است و چنانکه در
 پیشتر است پس درین مرتبه دیگری از ان فضل سر بر داشته گفت پیوست
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز عرفه بر روی عز نظر کرد و فرمود که حضرت
 تقی علیه السلام در میان عا مایان فرمود و بفرموده مامون گفت این حدیث
 باطل است و اثر وضع در ان ظاهر و بهرید است زیرا این جایز نیست که
 رسول خود را در میان عا م خلق نموده بفرموده باشد

بهرانه

بعذر ان مامون از روی استخرا بان مراد گفت که این روایت شایسته است
 از ان حدیث که میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که من در فضل جهشت
 و صلی یعنی شایسته و چون نظر کردم بمال غلام ابو بکر را دیدم که پیش از جهشت
 داخل شده بود پس هرگاه شایسته بود که علی بن ابی طالب افضل از ابو بکر است
 کمال اضطرار بحسب میرساند و درین جا میگوید بیکه غلام ابو بکر از پیغمبر افضل است
 ابو بکر آنکه سابق در جهشت افضل از مسیبت است روایت میکند که شیطان
 از عمر میگذرد و مع هذا میگوید که شیطان افعی میکند بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و خطا و نسیان بر آن حضرت میگذارد *راقم اوراق* که میگوید که عجب از مامون این
 که ازین روایات نوصب تعجب نمود که مذکور است که این ظایفی باک درجه است
 اما ان خود را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بگوید که حضرت الله تعالی ترجیح میدهند چنانچه
 میگوید که در مرض موت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله قلم و کاغذ طلبید
 که چیزی بنویسد که هرگز است او بواسطه آن گمراه نشوند و پیوسته بر هدایت
 باشد عمر جهتماد کرد و رای او با نیانستی شد که نباید قلم و کاغذ فرستاد زیرا
 مصیبت است درین نسبت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت نامه بنویسد پس ازین

قول نوح صلب لازم می آید که عمر مصلحت است را بهتر از پیغمبری است و بعد از آن
 میگذرد و بنا برین که پیغمبری صلی الله علیه و آله لایسطق علی الخونی بود و پیغمبر بود
 بفرموده حضرت ائمه اطهار بود این امر آنحضرت بقدم کاغذ فرساختن نیز باید
 که بفرموده حضرت ائمه اطهار باشد و اینکه عمر بنا بر کفر نوح صلب که از مصلحت است
 و منع نمود لازم دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله را از ائمه حضرت ائمه اطهار
 هم دانند و همچنین مختلف از پیش اسامی نمودن ایشان همچون جرم کردن عمر و غیر
 که حضرت ائمه اطهار و تقدیس در رسول الله صلی الله علیه و آله و آله کرده بودند و این
 آوردن عثمان حکم بن عباس را که پیغمبری صلی الله علیه و آله از مدینه خارج فرموده
 بود و صاحب اختیار و اقتدار نمودن و از بیت المال مسلمانان چندین هزار
 در هم و دینار باد و پیرش مردان در آن و غیر ذلک تا بطول انکار مذکور
 از آن فضل کی دیگر از جهت حقیقت خلافت امام دوم خود با کفایت
 که رسول الله صلی الله علیه و آله در باب پیران بدر چون با اجماع شام و
 فرمود و آنچه ایشان فرزند عمر گفتند که از جانب حضرت ائمه اطهار
 آیه تقدیر نازل کرد و پیغمبری صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عذاب نازل شد بر عمر

لحمی

لحمی سبابت نمی فیت پس هر گاه عمر درین مرتبه باشد خلافت او احوط نخواهد بود
 و از حقیقت خلافت عمر که ازین حدیث ظاهر میگردد و حقیقت خلافت ابوبکر و عثمان
 نیز ثابت میگردد و زیرا یکی تابع خلافت عمر و دیگری تبع خلافت اوست
 و حقیقت خلافت او مثبت حقیقت خلافت تابع و تبع نیست مامون گفت که
 این حدیث ظاهر بطلان است زیرا حضرت ائمه اطهار فرموده و ما کان لنبی
 بعد از محمد و نبوت فسخه و ازین حدیث شمالا زم می آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 هم اگر عذاب نازل میگردد بر ملک میشده و عمر سبابت می یافتمه و این خلاف مفسد
 آیه مذکوره است موقولی که بر خلاف مضامین آیات بیانات ولایت نازل
 باشد از پیغمبر است و چون این مردم مجاب شد و دیگر حرفی نداشت دیگر یکی آن
 فضا گفت مرا هم حدیثی در خاطر هست که دلالتش بر حقیقت خلافت ایشان است
 اگر شنوید مامون گفت که هست آن حدیث آن مرد گفت رسول الله صلی
 علیه و آله فرموده که مرا در کفر تراز و وضع نمودند و کلنت مرا در کفر دیگر وضع
 نمودند من بر همه راجع شدم و بعد از آن بجای من ابوبکر را وضع نمودند و نیز
 بر کل هست راجع شد و بعد از آن عمر را وضع نمودند و نیز بر کل راجع آمد و نیز

میزان برداشتن مامون در جواب گفت که این در شب نیز بطریق ظاهر است
 زیرا خالی از آن نیست که جسمهای ایشان مساوی را راجح بودی اجمال
 ایشان قول ظاهر لفظ نیست و ثانی صورت ندارد زیرا که گفت در زمان
 پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند و اجمال ایشان نیز بفضیل نیامده بود و معدوم
 میزان در توانند را قی اوراق گویند که مامون درین جواب گویای کرده
 بلکه جواب صحیح است که در یکسان گفتند که البته در میزان علی بوده و است
 گویند بعد از آن مامون گفت خبر دهید مرا که افراد انسان چه چیز بر یکدیگر
 تفضیل داده شود یکی از آن فضیلت در جواب گفت که بسبب اعمال صالحه
 مامون گفت انصاف بهرید و مکاره ننمایید آیا از زمان پیغمبر صلی
 علیه و آله تا این زمان که در آن ستم کسی در اعمال صالحه مثل غار و زوزه
 و جهاد و صدقه مثل علی بن ابی طالب علیه السلام بوده همیشه آن
 الحاکم گفت که هیچکس با او نرسید و نرسد تا آخر زمان مامون گفت پس
 نظر کنید و ببینید که آنرا شما که شمارا برایشان اعتماد است و از ایشان
 خود را اخذ نموده بدیچرویات از برای شما ایراد نموده نبرد مع هذا

در تعریف

در فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام چنان گفتند پس جمیع ایشان بر پیش
 اکتفا جوابی گفتند مامون گفت از چه بگویم منماید و همه سر در پیش اکتفا
 اید هر که گفتند شما را در خاطر بود گفتیم دیگر خبری نداریم و درین هنگام
 ظاهر کردید مرتبه دیگر مامون مجموع ایشان را مخاطب داشته گفت خبر
 دهید مرا که افضل اعمال در وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مسجوت شده چه بود
 بمثل ایشان گفتند در آن وقت افضل سبقت در اسلام بود زیرا حضرت
 تعالی فرموده السايعون السابغون اولئك لهم ثواب مامون گفت
 کسی است که در اسلام بر علی بن ابی طالب علیه السلام سبقت داشته
 باشد بمثل ایشان گفتند فی کس او حدیث استن بود بر اسلام او حکمی ترتیب
 نمیشود چون تکلف نبود و او بیکر کردی بعد از او باسلام در آمدن او قوت
 او برین کفالت و تکلف بود بر اسلام او حکم مرتب میشود و میماند اسلام
 او و اسلام علی بن ابی طالب فرق است مامون گفت خبر دهید مرا
 که اسلام علی بن ابی طالب با الهام حضرت است تعالی بود لازم می آید که علی
 بن ابی طالب از پیغمبر صلی الله علیه و آله افضل باشد زیرا حضرت تعالی اسلام

بر پیغمبر صلی الله علیه و آله الهام نکرد بلکه بواسطت جبرئیل بود که از جانب حضرت
 اندر تعالی آمد و سلام را بر حضرت الهی کرد و اگر بگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 از پیش خود بی فرموده حضرت اندر تعالی بنی طالب را علی سلام
 دعوت نمود این خلاف توصیف حضرت اندر تعالی است پیغمبر خود را
 چنانچه میفرماید در کتاب غزیر و ما آمن بالمشککفیر و ما یطعن عنکم
 ان هو الا و حی نومی و اگر بگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بفرموده
 حضرت اندر تعالی با سلام دعوت و اجابت کرد پس حضرت اندر تعالی
 امر فرموده که او را با سلام دعوت نماید و اطفال دیگر را هم فرموده که
 کند پس پیغمبر صلی الله علیه و آله که او را دعوت با سلام نموده شد بجهت آنکه
 با سلام او اعتماد بود و او مؤتمن بنا مییافت بود و دیگر آنکه میگویند
 بود که حکم تکلیف کند بر جنری ضیق را که بران قدرت و طافت شد
 باشند و اگر بگویند که جبرئیل است کافر میگوید و اگر بگویند جبرئیل
 پس چون هر میفرماید اندر تعالی و تقدس پیغمبر خود را که تکلیف کند
 بر استلامی که از جهت صغر سن بران طاقت نداشتند باشد و وجه دیگر آنکه

ایا شینه اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله اطفال دیگر را از فرمان خود و غیر با سلام
 دعوت نموده باشد اگر بگویند عینی بنی طالب علیه سلام را آیتش باشد
 و او را بجهت آن قیاس نباید کرد **راقم و اراق** گویند مامون با سجادت جفا
 نموده گفت بگویند بعد از سبقت در اسلام کدام عمل افضل اعمال است
 ایشان گفتند جهاد فی سبیل الله تعالی مامون گفت پس بگویند یا کسی بود
 که در جهاد فی سبیل الله تعالی با حضرت برسد در جمیع غزوات نبی صلی الله علیه و آله
 خصوص در غزوه بدر که اینجا آنکارا بقتل آمدند نصف آنرا حضرت کشت و نصف
 دیگر را سایر صحاب و ملائکه کشته شدند چون مامون مقدر بدر را از جهت تفصیح
 تخصیص داد یکی از آن سجدت تحمل نتوانست کرد پس گفت که اگر چه علی بن ابی
 طالب را در واقع بدر کشته پیش از همه بود مگر ابوبکر در عیش با پیغمبر صلی
 علیه و آله در تدریس میگویند مامون بر آنشده گفت عجیب حرفی گفتی الحال آنکه
 که ابوبکر در تدریس فرمود بود یا با پیغمبر صلی الله علیه و آله در تدریس شرکت بود که
 گویند که او منفرد بود در تدریس نبی صلی الله علیه و آله لازم می آید که پیغمبر صلی
 علیه و آله رای و تدریس نداشتند در امور خود و این نسبت بگرفت و زلفه

واکو کویید که او شریک پیغمبر صلی الله علیه و آله بود در راهی و تدبیر لایق بود
 که آنحضرت در راهی و تدبیر تجلیج باشد بغیر خود و این عدم متیقن است که
 آنحضرت در راه با پنج برهنه شرمی آمد عمل میفرمود **راقم اوراق** گویند که
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را که ابو بکر و عمر را در غزوه بدر در عرشین حج صورت
 که عقل از عان نماید تواند داشت مگر آن که جناب شیخ میفرماید همه تنه فرموده
 که چون اول کار بود و هنوز کفار از مسلمانان حسابی برندشته بودند آنحضرت
 با حضرت الله تعالی برای صایب خود نزار در عرشین نشاند که مباد
 بددی نموده یا بگریزد یا بکفار پناه ببرد و این سبب بددی سایر مسلمانان
 شود و قمره رود و همد چنانچه در اهد و حسین و خبر سر نیی سبب گم کردند
 درین کتاب این فاده شیخ پیش ازین مذکور شد حاصل کلام آنکه چون
 جوابی از ایشان صادر نشد دیگر بار یکی از ایشان که تسمی با همی بن حاتم
 بود در علم بر همه ایشان میفرمود و خطاب نمود و گفت ای سخی سوره
 هبل اتی علی الان نرا برخوان پس اسحق بن حماد سوره را بر خوانند
 و چون بایه و نطعمون الطعام علی خیرة نسکینا و تینا و اسیراه رسید

مامون

مامون گفت این آیه تا و کان تعظیم مشکوکه در شان که نازل شده یا
 اسحق بن حماد گفت در شان علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل
 گشته مامون گفت این را میدانید که علی علیه السلام در حینی که مسکینین جمع
 و اسیر را اطعام فرموده گفته که اتما لقطعکم لو جراته چنانچه حضرت الله تعالی
 از ان خبر میدهد بر ایشان گفتند بی چنین است مامون گفت نظر کنید و
 انصاف بدید که حضرت الله تعالی در این آیه کمال علی علیه السلام و خصوص
 او را بیان میفرماید آیا درید آیه در شان ابو بکر نازل شده که بیان
 و خصوص او نماید اسحق بن حماد گفت آیه در شان ابو بکر نازل شده بیان
 کمال او میکند چنانچه حضرت الله تعالی فرموده هانی امین از نمان فی الغار و
 یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا پس درین آیه حضرت الله تعالی ابو بکر را
 بصحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله در توصیف میفرماید مامون گفت ای اسحق
 کمان نبود که تو باین حد از لغت جاهل باشی هر گاه جانیه باشد که کافر را
 توصیف بصحبت نموس کنند چنانچه حضرت الله تعالی فرموده اذ قال لصحاب
 و میویج و ره اکفرت بالذی ضلک من ثراب النج از برای ابو بکر

در نیک حضرت استقامت او را توصیف بمصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده
 چه کمالی حاصل می تواند شد دیگر که مندی و از روی در شعر حیوان وحشی
 و سب را با خود مصاحب گفته اند چنانچه بدلی گفته و گفته اند و سب
 و خستیه و از روی گفته و گفته اند و سب را با خود مصاحبت پیغمبر صلی
 علیه و آله فرمود این استقامت ازین کمالی از برای ابو بکر حاصل می شود زیرا
 حضرت استقامت با هر بر و فاجری می باشد چنانچه خود فرموده ما می گویم
 من سخی شکره الا لله و انعم و لا احمده الا هو سادس و ستم و لا اذنی من الله
 و لا اکثر الا بنو معمر این ما کالوا اما چون ابو بکر در آن غار یافت
 بود یا معصیت نتواند بود که طاعت باشد زیرا لازم می آید که پیغمبر صلی
 علیه و آله این از طاعت نموده باشد پس ما که معصیت شد پس بنابرین
 عاقبتی را چه کمالی حاصل تواند بود استحقاق بن حواد سگت شده چنانچه گفت
 پس مامون مرتبه دیگر است از مخاطب داشته گفت بگوید که فائز است
 استقامت سکنیه بر که نازل کردید استحقاق بن حواد گفت بر ابو بکر نازل
 شد زیرا او ترسان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله چون ترسی شد استقامت

از سکنیه

از سکنیه بود مامون گفت ای استحقاق این قول تو مخالف واقع است زیرا
 در چنین سکنیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین نازل شد چنانچه حضرت استقامت
 در کتاب غیر فرموده که هم نازل است سکنیه بر علی رسول و علی المؤمنین درین
 موضع سکنیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد **رقم اول** و **رقم دوم** که چون سکنیه
 که از روی آن نیز منظره نوشته شده است بسیار در دست ظاهر شود که
 درین موضع کلام مامون بسطی داشته بود و از قلم نامح فماده زیرا این بیت
 نام تمام می نماید و می تواند بود که جواب مامون باین نحو باشد که هرگاه پیغمبر صلی
 علیه و آله در غار با عمار عجمادی که حضرت استقامت و محفوظ است او دست
 مستغنی از سکنیه بود در چنین مواضع دیگر هم معصیت حضرت حق بود از جهت
 چه در این مواضع سکنیه نازل شد پس این نیز تو هم سب بگوید که سکنیه نازل
 شد بر ابو بکر سجوده و لایعنی باشد **رقم سوم** که دید پیش ازین در فصول سابقه
 حضرت شیخ اجل محمد بن النعمان المفید در فی الترتقا علیه تحقیق این مقصد
 گذشت که سکنیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد اما چون در غار غیر ابو بکر
 در ملازمت آنحضرت نبود و او بصفت ایمان آراسته نبود لهذا نازل

سکینه مخصوص با حضرت بود و در موضع دیگر چون در کاب فلک انبساط
آن بگزیده لولاک لما خلقت الافلاک جمعی از مؤمنان بودند
بواسطه آن انزال سکینه شامل ایشان بود اگر تفصیل این قصه را
بدانجا رجوع نمای که تحقیقات نیکو فرموده حاصل کلام آنکه مامون حقیقی
بن حماد خطاب نموده گفت مؤمنانی که در وقت حین با او سرور میکنند
سبحم بودند میدانی کیانند اسحق گفت نمیدانم مامون گفت ای اسحق
در روز حین همه مسلمانان که سنجیدگی با پیغمبر صلی الله علیه و آله اند
الا هفت کس از بنی هاشم و علی بن ابی طالب علیه السلام در میان
ایشان شمشیر کشیده از چپ در پشت و پیش و پس کفار نابکار را
بدون خ میفرستاد و عباس بن جهم مرگت پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت
و این پنج دیگر در بنی راد استند که مباد از کفار شراری کفرت
برسد تا آنکه حضرت استرعا بوساطت علی بن ابی طالب علیه السلام
ظفر میسر کرد اینده منصور و مظفر بسوی بنی صلی الله علیه و آله
پس مراد از مؤمنین درین موضع علی بن ابی طالب است ایشان را شکر

از بنی

از بنی هاشم احوال بگویند که از صحابه کلام بگفتند فضل است آنکه با پیغمبر سکینه
شریک بود و نصرت آنحضرت سینه بود یا آنکه کسخت و پیغمبر خود را در میان
کفار گذاشت بگویند که آنکه در غار بود با بنی صلی الله علیه و آله و
اهلسنت سکینه نداشتند افضل بود یا آنکه بر فرشتگان آنحضرت خوابیده
جان خود را فدای حضرتش نمود تا آنکه بنی بصره حضرت را تعالی بجهت
فرمود و مردیست که همیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که پیغمبر صلی الله
علیه و آله او را مامور بجاییدن در جای خود کرد او گفت یا رسول الله
من که در جای تو بخوابم ذات مقدس حضرت سلامت خواهد بود
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بلی پس گفت سمعاً و طاعة و رفت و در جای
آنحضرت خوابید و شیرین او را دیده قیاس پیغمبر میکرد و ندو بعد ازین
که وقت معهود شد شمشیر کشیده با نذر و ن آنکه در آنحضرت پیشتر
صدای ایشان را میشنیدند و تدبیر ایشان را میدادند و مع هنرادر جای خود
صابر بود و حرکت نمیکرد تا آنکه حضرت استرعا ملائکه را فرستاد تا او را
از شکر شیرین نگاه دارند و چون شیرین شکرش را دیدند گفتند که چقدر گفت

میدانم ایشان بجز تشل اعراض کردند که تو ما را از حج غافل کردی و
 او از چنگل ما بدر رفت و ابو بکر در غار با پیغمبر بود و پای خود را
 از غار بیرون کرد تا شاید شیر کس بر نیندازد نسبت مقام و مرتبه علی
 بن ابی طالب علیه السلام و ابو بکر بر بیند که کدام یک خلافت
 و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله را شایسته است **راقم اورق**
کوید چون نسخی که مناظره مامون الرشید در اینجا نوشته شده
 بود سقیم و بسیار مغلوب بود بقرینه مقام آنچه در اینجا نوشته شده از اینجا
 توانست بیرون آید و اگر کسی را نسخی صحیح باشد و برین کتاب
 نظر کند با صلاح این برقم منت محمد که خالی از ثواب نیست **فصل**
پنجاه و پنجم در ذکر مناظره که میان شیخ محقق مدق شیخ حسین
 بن عبدالصمد جابعی و میان یکی از فضلاء اهل خلافت در بلد
 حلب واقع شده و حضرت شیخ صورت مناظره را در رساله علیحد
 ذکر فرموده اند و ما آنرا بعینه در اینجا حکایت کنیم و آن نسبت
 که جناب شیخ را در حلب با آن فاضل صداقت و دوستی میسر

و آن فاضل حلی شیخ فرموده در نهایت زکاوت و سیرت و نجاش بود و
 طریق صداقت میان او و شیخ بر تبه مستجاب بوده که جناب شیخ از واقعه سمرقند
 با آنکه پدر آن فاضل از همان حلب بوده جناب شیخ رحمتاً بر روی او جفا
 نموده گفت که این لایق نباشد که مثل من و تو کسی که مدتها عمر خود را
 تحصیل علوم اسلامی کرده باشد و تحقیق مقامات اسلامی نموده باشد
 و در مذاهب که با آن خواند که حضرت امیر عالی رتبات کند مقصد باشد
 و حال آنکه تقلید مذمت مستحق قرآن و حجی نیست که بسبب آن نجات
 از برای کسی حاصل شود زیرا که هر کس در مذاهب که است مقصد سلف است
 اگر تقلید بسبب نجات میبود باستی که بر مقلدین ناجی باشند و حال آنکه چنین
 نیست فاضل حلی گفت خوش بشد بیاتاً در مذاهب مناظره کنیم جناب شیخ
 پیش دستی نموده باو گفت که آیا یقین از قرآن مجید یا از رسول صلی الله
 علیه و آله از جهت شما است که دلالست کند بر وجوب متابعت مذاهب
 فاضل حلی گفت فی جناب شیخ فرمود اجماع اهل اسلام بر وجوب آن
 واقع شده فاضل حلی گفت فی جناب شیخ فرمودند پس صحبت چه تو قصد

او شده و خود را محضی فریب میگوید فاضل صلیکیت او محمد است
 من عقده و معتقد را و به است که تقلید محمد کند در مذمت خود جناب شیخ فرمود
 که چه میگوید در باب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام آیا محمد بود یا نه فاضل
 صلیکیت مرتبه جناب او فوق جماد بود و در شان حضرتش ارفع از ان بود
 کسی اور بعوم یا بر مدها بتقوی توصیف نماید و بعضی عمای گفته اند که او را
 چهار صد شاکر بود که به ایشان فضا و محمدین بودند و ابو جعفر کی
 از ایشان بود جناب شیخ فرمودند که اکنون اعتراف نمودی بعد و جماد
 او هم گفتی که ما را تقلید محمد باید نمود و از سیر ما تقلید و بیکسیم تو از کجا حکم
 ما میمانی و خود را بر مدها بت میدانی با آنکه ما اعتقاد و عصمت هم با و دریم
 و میگوییم که او در حکم خطا نیست و حکم او حکم حضرت است و تقی است در برین قول
 دلایل داریم و او مثل ابو جعفر نیست که بقیاس رای او سخنان عمل نماید
 ومع هذا جایز الخطا هم باشد و بر تقدیری که از عصمت حضرتش متزلزل نیام
 و چنانچه شما میگویید که او عمل با جناب و میگوید بر وجوب متابعت او در اول
 چند است که در ابو جعفر کی از آنجا نیست کی از ان دلایل اتفاق کت

اهل اسلام است بر علمیت او از کتب معاصرین خود و در نقل و احوال
 و عظم شان او بجهت کسین با هر روز که کتب اهل کتاب و کتب تاریخ و کتب
 حج و تعدیل نموده ام و نشیندم که کسی طغنی بر او کرده باشد حتی مخالفین
 آنحضرت و مخالفین شیعا و با آنکه در عدد کثیر و در مراتب دنیا عظیم شان
 بودند بلکه پادشاهی روی زمین نیز با ایشان بود و هر کس سخن بگوید که
 ر است یا دروغ بپا دشانان تقرب بگوید بگویم که قدرت آن نبود که کتبت
 خوش آمدند که پادشاهان بودند و دروغی از برای او وضع نماید تا آن
 پادشاه معترف شود و این نیست مگر بواسطه آنکه کس معترف است که اگر آنرا
 بر او بر بند هر کس نشیند کند و او خواهد نمود و این زیادتی تر است که
 او و با و انبای او و از اندر جمع خلق پس هر کجا چنین باشد چون جایز باشد
 که کسی تقلید چنین کس را که همه اهل اسلام اتفاق داشته باشند بر علم و عدالت
 و جواز تقلید و ترک کتبت و تقلید کس کسی را که در او شک و فرقه شده
 باشد و مطعون باشد با آنکه حج معتقد است بر تعدیل چنانچه در اصول معتبرین
 گردیده خوانی که امام شمس کتابی تصنیف کرده و آنرا نقل نامیزد و مرفوع

آن کتاب طعن بر ابو حنیفه است و در آن اثبات کفر او با دل متعده
 منو و بعضی علما می شناسند نیز کتابی تصنیف نموده و آنرا نکات الثمینه
 بالرد علی ابی حنیفه نامیده و من آن کتاب را در مصر دیدم و آنچه خالی در بار
 ابو حنیفه گفته ام را در مقدمه شیخ زاید و چون چنین است شاک نیست که تقلید
 کسی واجب است که همه کس اتفاق داشته باشند در علم و عدالت و زهد
 صواب در او بیشتر است و جایز نیست عمل کردن بر صحت و قبحی که راجع باشد
 و دوم از آن دلایل نیست که او در پیش ما از اهل بیت مطهرین است
 بنص قرآن و قطعه تفسیریه است از کلمات و از هر فعلی قبیحی که در حق او
 ابن فارس در رجال القدره و این نیست مگر عصمت بعینه که شیعه در باب ایشان
 صلوات الله علیهم دعوی می نمایند و با جماع ابو حنیفه از مطهرین نیست این
 ظاهر است که تقلید مطهر بنص قرآن واجب است تا یقین در نجاست معتدله
 حاصل شود و فاضل حدیثی گفت قبول می داریم که جعفر بن محمد از اهل بیت است
 زیرا در احادیث صحیح ما ثابت شده که اهل بیت پنج نفر بودند جناب شیخ
 رحمة الله در جواب فرمودند ما تم قبول داریم که آنحضرت داخل آن پنج نفر نبود

لکن

لکن علم او و حکم آن پنج کس نیست و عصمت و وجوب متابعت بر او دلیل نمی
 آید لکن آنجماعت که قایل بعصمت آن پنج شده اند قایل بعصمت او شده اند
 و کسی که قایل بعصمت آن پنج نباشد قایل بعصمت او نیست و عصمت آن پنج
 بنص قرآن ثابت است پس او نیز معصوم باشد زیرا اجماع منعقد است بر یک
 میان او و آن پنج فرق نیست در عصمت و اینکه او معصوم نباشد و آن پنج باشند
 خلاف جماعت دلیل دوم بر اینکه آنحضرت و حکم آنحضرت و حکم آن پنج کس نیست
 انیت که مشهور است در میان اهل نقل و سیر که آنحضرت و ابای او و زبانی
 حضرت هرگز به پیش علمای تردید کردند که علم بیا موزند مخالف و مؤلف درین
 اتفاق دارند و در کتب رجال که شیخ و تلامذند مذکور است هم مذکور نیست
 که ایشان را شیخی و معتدی باشد بلکه آنچه مذکور و مشهور است انیت که آنحضرت علم را
 اهدا نموده از پدر خود حضرت باقر و از پدرش زین العابدین و او از پدرش
 حسین بن علی علیهم السلام از اهل بیت مطهرین است با اتفاق کل و این تم
 در نزد ما ثابت و بسین گردیده که قول ایشان علیهم السلام با جمعا و نبوده
 و ازین جهت است که از جمعی از ایشان علیهم السلام خواهد که سن باشند

و خواه پرسن چیزی نپرسیدند که در جواب توقف نماید یا کتبی محتاج شد
 و خود نیز صلوات الله علیهم صحیح نموده اند که قول علی از ایشان قول برین
 ایشان و قول پدر ایشان قول پیغمبر است صلی الله علیه و آله و درین
 در نزد ما بطریق مصحح ثابت گردیده پس قول آنحضرت صلوات الله علیه
 قول مطهر نیست بقص قرآن از جمله دلایل بر وجوب متابعت آنحضرت
 نیست که در صحیح احادیث شامثبوت پیوسته از طرق متعدده صحیح و در بعضی
 مختلفه در لفظ که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده ان فی خلقی لیسما انکم
بر ان تصنوا بعدی التقلید لکتاب الله و عترتی اهل بی و اهل کلمه یعنی بعد از من
 حتی یروا علی ائمه و در بعضی از طرق چنین واقع شده ان تارک منکم
صلیفین کتاب الله و عترتی پس درین احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح
فرموده باینکه تسک کتاب الله و عترت موجب نجات و عدم ضلالت است
و تسک کتاب الله و عترت نیست مگر شیعه چنانچه بر اصدی مخفی نیست
زیرا غیر شیعه عترت رسول الله صلی الله علیه و آله را مثل سایر مردم کمتر
و تسک نپذیر ایشان نموده اند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده

کتابی

که ان فی خلقی لیسما انکم کتاب الله و اهل بیت و نه شافعی و نه غیر این دو پس
 هر گاه چنین باشد بر عاقلی کی جا نرسد که ترک نماید تسک کسی که
 نجات تسک باو متیقن شد و تسک نماید کسی که نجات از تسک
 باو معلوم نباشد و این نیست مگر محض سفاقت و کراهی و اینکه کفرتم
 تقاضا میکند و موجب متابعت ایشان از اهل بیت یعنی منزل نبایم لا رقل
 افاده ظن بوجوب متابعت ایشان میکنند و همین در نتیجه تمام کافیت
 زیرا عمل بر اجماع و صورت پس هر گاه متابعت ایشان صلوات الله علیهم برین
 مرجحات را داشته باشد پس عدول از ایشان و بغیر ایشان تسک نمودن
 نیست مگر متابعت هوای نفسانی و تقلید آبا و اجداد که بعضی قرآن
 مذمومت فاضل صلی گفت که مرا تسک نیست در اجتماع و فور علم و
 نجات مقلدان ایشان مگر چیزی که هست نیست که مذموب ایشان منقول
 نیست و شهرت ندارد و چنانچه مذاهب اربعه منقول و مشهور است
 چنانچه شیخ اعلی الله در ترجمه فرمودند که اگر مراد تو درین قول نیست
 که جماعت حنفی و شافعی نقل مذموب ایشان نموده اند و در میان ایشان

شهرت ندارد این مسکن است اما ضرری با ندارد و زیرا ما مذمت ایشان را
 نقل نمیکند و حنفی و شافعی نیز و سایر مذاهب بچگونگی نقل مذمت دیگری
 نمیکند و این طعن در چگونگی مذمت دیگر است و تو به نسبت که هیچکس نقل مذمت
 ایشان ننموده این نسبت مگر مکاره صریح بود هرگز که شیعه ایشان را بسیار
 از اهل سنت و باقی طوائف نقل اقوال ایشان کرده اند و ادوات ایشان
 و عبادت ایشان را همین ساخته اند اما شیعه را پیش از همه در نقل اقوال
 ایشان سعی هست حتی در نقل اقوال ایشان بحث از ناقص و جرح و بعد
 ایشان نیز نمایند و درین کتابها تدوین نموده اند و علمای شیعه اگر چه در
 عدو اقل اند از علمای اهل سنت لکن اقل از علمای هر فرقه از مذمت اهل
 شما نیستند خصوص از علمای جنبه و مالک و مکیه علمای شیعه پیش از علمای اهل سنت
 البته همیشه علمای شیعه ^{در زمانه ائمه} در زمانه ائمه علم و اخلاق از علمای
 از علمای اهل سنت بوده اند و فنون علم اما در زمان ائمه علیهم السلام کم
 ایشان علیهم السلام بر همه خلق از همه جهات فایز بوده اند چنانچه شاکر بن
 ایشان مثل هشام بن حکم و هشام بن سالم و جمیل بن دراج و زراره بن

اعین و محمد بن مسلم و شباه ایشان در میان خلق از جمیع جهات خصوص
 از جهت علم ممتاز بوده اند و حتی مخالفین ایشان نیز ایشان را ستوده اند
 و شنای ایشان گفته اند اما بعد از زمان ائمه علیهم السلام مثل محمد بن یعقوب
 کلینی و ابن ابویس و شیخ مفید و شیخ طوسی و سید رضی و برادر او سید رضی
 و ابن طاووس و خواجه نصیر طوسی و شیخ جرانی و شیخ ابوالقاسم محقق و علامه
 و پسر او فخر الحقیقین و شباه ایشان از مشایخ مشهوره که مصنفات
 ایشان خافقین را بر سر ساخته است و کسی که مصنفات ایشان نظر کند
 عدو شان ایشان را میدانند و از عیان اجتهاد ایشان می نماید و اگر کسی نگاه کند
 یا از حیث تعصب یا جهل خواهد بود و بنا برین مقدمات بر تو لازم است
 که قایل شوی بصحت مذمت ما و با حجیت آنان که ما معتقد ایم بلکه بر آن
 که خود را در جاده انصاف بردارد این لازم است بود هرگز که در نزد همه
 شما متقاضی نجات تقلید مجتهد است و بر ما لازم نیست که قایل شویم بصحت
 مذمت شما زیرا در مذمت ما عصمت متبوع شرط است پس بنا برین قریب
 ناجیه یا نعم اجماعاً و شما اگر چه بصحت مذمت ما قایل نیستید اما بنا بر قواعدی

که معتمد شماست بر شما لازم می آید که حکم بصورت مذنب مابکین بدایلی که
 مقدمات آنجا در پیش شما مسلم است زیرا شما سخنان را منوط به تعلیق
 محمد میدانید و این از برای ما حاصلست با عارف شما و مع بناد آنجا
 که ما متابعت ایشان نموده ایم مرتجحات چه هست که شمار اجمال انکار
 آنجا نیست چون سخن جناب شیخ اعلی الله مقامه با ما بخار رسید فاضل صلی
 سالت کردیده چیزی در جواب گفت که از صورت بحث عدول نموه
 گفت شیخ که سستی که شما انکار صحابرا میکنید چه صورت دارد و حال
 آنکه ایشان در نزد رسول الله مقرب بودند و با موال و نفس خود
 نصرت آنحضرت مینمودند اما درین پیشتر ایشان استخار یافت در زمان
 حیات آنحضرت و بعد از وفاتش شهرها را فتح نمودند و نصرت دادند
 دین حضرت الله تعالی را بحسب امکان و فتحهای که عمر کرد در زمان
 از خلفانش بلکه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نشد مثل مصر و شام
 و بیت المقدس و روم و عراق و خراسان و عراق عجم و غیر اینها که
 ممکن نیست انکار آن چنانچه ممکن نیست انکار قوت و باس او و سطوت

او در دین و من چون نظر در دیلجای شما میکنم در نهایت قوت و حیثیت
 و چون نظر میکنم که در مذنب شما سب صحابرا نیست نفرت تمام از مذنب
 شما با آنکه این صحابرا که شما سب نماید انکار صحابرا خواص پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بودند و در نزد آنحضرت نهایت قرب داشتند تا باین مرتبه که آنحضرت
 خود را بایشان میداد و در قرآن ایشان را خود میکوفت و حضرت است
 ایشان را در کتاب عزیز خود مدح فرموده چنانچه فرموده محمد رسول الله
والذین آمنوا معه انبئوا علی الکفار انهم کانوا یحکمونهم ترجمه آنکه آنحضرت و آن
 من از مذنب شما متشکرم و بخدمت دردم بطران آن جناب شیخ اعلی الله مقامه
 چنانچه خود در رساله فرموده و ازین قول او دست که اگر نیز دلیل بر
 جواز سب در مجلس استراید نماید از جهت رسوخ محبت و بطران سب
 ایشان قبول نخواهد نمود بنا برین در مجلس با او گفت از جهت ضرورت
 که در مذنب سب سب واجب نیست بلکه عوام شیعه از روی تعصب
 گاهی سب میکنند اما علمای بیچیک بوجوب قایل نشده و کتابها برین
 شاهد است بر آنچه میگویم بعد ازین قول جناب شیخ قسم معظّم باد و

در بیان حقایق و اسرار

که اگر کسی هزار سال زنده باشد و در مذمت اهل بیت باشد و از مذمت
اعداى ایشان تبری نماید و صحابه را سب نماید اصلا او محط
منیت و قصوری در ایمان او در نمی رسد فاضل صلی چون این قول
را از جناب شیخ شین شاسته نموده را می شنید و جناب شیخ را
تصدیق نمود پس جناب شیخ دیگر بار با او گفت که هر گاه ثابت
بر تو و فور علم اهل بیت و عدالت و جتها و ترجیح ایشان از غیر پس
ایشان اولی از غیر مذمت باعت پس تو هم تابع ایشان شو و مقلد
ایشان باش فاضل صلی گفت که جناب شیخ که تو شایسته ترین
که من تابع ایشان شدم و مقلد ایشان شتم لکن صحابه را سب نکنم
جناب شیخ فرمودند که سب صحابه را اما چون عظیم شان اهل
بیت و قرب منزلت ایشان در نزد حضرت الله تعالی و رسول الله
صلی الله علیه و آله بر تو ثابت شد چه می کنی در باب کسی که با ایشان
ورزیده ایشان را رنجانیده باشد صلی گفت که من از و سب می کنم
شیخ فرمودند پس کایست فاضل صلی مرتبه دیگر گفت شایسته ترین صحابه

در رسول

در رسول و ملائکه او را که من محبت و تابع اهل بیتم و از اعدای ایشان تبری
و نیز درم و از جناب شیخ کتاب فقهی از کتب شیعه طلبیده و جناب شیخ
تخصیص نافع را با او داده او را وداع کرد و بجان خود رفت و بعد از چند روز
دیگر که با او برخورد و چنانچه خود در رساله نقل نموده او را دروغ عظیمی یافت
در تشیع صحبت لکن صحابه را عظیم شان میدانست و در دل او میخ
رسوخ یافته بود و این هم خرم میدانست که شیعیان را سب میکنند جناب
شیخ چون او را درین دروغ یافت شب دیگر با او در یکی مجلس سخت با او
گفت که اگر با خداوند عالمیان عهد میکنی که از انصاف کنیزی درین
راز را افشا سازی من سب صحابه را که با رسول الله صلی الله علیه
و آله و اهل بیت خیانت و جفا نمودند از برای تو پس میمانم فاضل
صلی با حضرت شیخ عهد نمود که از انصاف کند و تا زنده باشد این را
بلکی اظهار نماید و برین قسمهای مغلطه یاد کرد پس جناب شیخ با او گفت
چه می کنی در باب صحابه که شما را کشیدند صلی گفت این امر از ایشان
با جهتا و سرزد و درین کنایه از برای ایشان ثابت نمیشود و علمای

باین قول تصریح نموده اند جناب شیخ فرمودند که در باب عایشه و
 طلحه و زبیر هر یک کوفی که با امیر المؤمنین علیه السلام حرب کردند در این
 حرب از طرفین قریب بش نزده هزار کشته شدند و چه میگوئی
 در باب معاویه و اصحابش در صفین با جناب حرب نمودند از طرفین
 قریب شصت هزار کس که اکثر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
 بودند و عمار یا سر کشته شدند و صلی گفت این هم با جهاد بود جناب
 شیخ فرمود که آیا جواز جهاد میتواند بود که مخصوص بیک فرقه مسلمانان
 باشد و بفرقی دیگر جایز نباشد صلی گفت فی بلکه هر فرقه از صیقل
 اجتماع است جناب شیخ فرمودند هر گاه جایز باشد اجتماع و قتل
 اکابر صحابه و قتل خلفای مؤمنین و در حرب برادر رسول الله
 و پیغمبر و شوهر دختر آنحضرت که سینه جمیع زمان عالم بود و عالم
 و از همه ایز جمع خلق و اقرب بر رسول الله صلی الله علیه و آله و او را
 علم او که اسلام بشهرت او را است که دیدید حضرت امیر تقی و رسول
 او را شناسا فرموده باشند بخوبی که انکار ممکن نباشد و حضرت امیر

ادرا

او را ولی جمع مردم گردانیده باشد چنانچه میفرماید انما ولیکم الله و رسول الله
 و الذین آمنوا یعنی علی بن ابی طالب اتفاق مفسرین و حضرت رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و دیگر فرمود
 اما مدینه العقب و علی باها فرمود اللهم انتم باجبت خلقک
 ایلت فرمود آنست یعنی نیز از هر دو من منمونی و مثل آنها که از روزگار
 همه کلام طولانی میکرد و مع هذا و انما اصل نیت مطهرین بشهادت چه
 جایز نباشد اجتماع در سب چند کس از صحابه که ما میدانیم بعین کلام با اصل
 رسالت صلی الله علیه و آله و عدالت کردند و صحابه که وصیت رسول الله صلی
 الله علیه و آله در باب اصل نیت رعایت نموده محبت ایشان نزد ایشانند
 و مخلص ایشان بودند دوست میداریم و از محبت ایشان بجزرت استقامت
 تقرب میجویم مثل سلمان در ابودر و مقداد و عمار و از آنان که قبول طاعت
 سائیم نیت اعتقاد ما در باب صحابه و سب نیت نکرد عالی بجا حضرت
 باری تعالی اگر خواهد قبول میکند و اگر نکرده نماید و آن مثل خون بریزی
 اصحاب سب الله معاویه است که در سب جناب امیر المؤمنین و پیغمبر را

و این در زمان نبی امیه ستم بود تا هشتاد سال در نزد شما معا و زینت
 کردن سب حضرت فاضل القدر شد و باز مقبولست همچنین شیعه نیز اجتهاد
 نموده اند و جواز سب عدای اهل بیت رسالت صلی الله علیه و آله هر چند
 خطا کرده باشند درین اجتهاد و گناه کار نیستند و اینکه کفری خداوند عالمین
 صحابه را در قرآن مخرج نموده فایده ندارد زیرا آن مخرج مطلق واقع شد
 و مخصوص کسی نیست و در میان نیکان و بدان بودند و نه همه بد بودند
 و نه همه نیکان چنانچه حدیث حوض نیز برین قول شهادت دارد در میان
 صحابه منافقین بودند نه پس قرآن پس هر گاه چنین باشد مخرج حضرت است
 مانع از آن نیست که بعضی از صحابه فاسق یا کافر باشند و اجتهاد و مادام
 سب آن بعضی است و نه می نبی که حضرت الله تعالی در بعضی مواضع صحابه
 را مذمت فرموده و این مذمت مانع از آن نیست که در میان تقی و ابرار باشند
 فاضل صلی از روی تعجب گفت آیا جایز است که اجتهاد نبی دلیل باشد
 جناب شیخ اعمی الله تعالی در تفسیر فرمودند که طایفه شیعه را بر جواز سب آن
 بعضی صحابه دلیل بسیار است و اوله جواز سب که ایشان دارند در نهایت

وضوح

وضوح و ظهور است فاضل صلی اول استبعاد نموده بعد از آن گفت
 بیک دلیل از آن اوله از برای من میان فرما جناب شیخ فرمودند که دلیل
 چند از برای تو ایراد نماید که انکار آن ترا مقدر و بنا شد از آنجا که درین
 و شما بی شکی بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله چون همام بن زید را میسر کرد
 ساخت که بر طرف شام برود صحابه را عمو و ابوبکر و عمر را خصوصاً فرمود
 که تابع همام باشند و با او بروند و این امر را منکره ساخته فرموده که بخبر فرما
 حدیث رساله لعن الله من تخلف عن جیش رساله مع سبنا اتفاق کل
 است ابوبکر و عمر از آن پیش تخلف نمودند پس ایشان ملعون باشند نه پس
 رسول الله صلی الله علیه و آله بلکه نه پس حضرت الله تعالی چنانچه از طریق
 عن الطوی برین شهادت دارد فاضل صلی گفت راست میگوید
 ایشان تخلف نمودند لکن این تخلف ایشان از روی اجتهاد و شفقت بر
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر مسلمانان بود زیرا ایشان با هم گفتند که ما چون
 پیغمبر را با نیحال بگذریم و برویم پس صلح مسلمانان را درین دیدند که از
 جیش رساله تخلف نمایند و ازین تخلف چون از روی اجتهاد و شفقت

بر بنی و بر مسلمانان بجهت برایشان لازم می آید جناب شیخ فرمودند
 که این سخن خطاست زیرا اجتماع در مسئله میباشد که در آن بعضی باشند
 و در مقابل فصل جهاد جایز نیست با اتفاق جمیع علمای هر فرقه و حال آنکه
 حضرت استر قاضی فرموده و ما نطق عن النبی ان هو الا وحی نبوی پس
 اجتماع ایشان درین ماده رد بر حضرت استر قاضی و رسول الله صلی الله
 علیه و آله است و این نسبت مگر کفر و زندقه زیرا هیچ مسلمان این را نگویید
 که ایشان صلح مسلمانان است و از حضرت استر قاضی و رسول الله صلی الله
 علیه و آله میدانند و بنقصم اقوال ناشی نیست مگر از کوری دل و بیادب است
 فاضل صلی الله علیه و آله گفت بدین سلسله فکر جناب شیخ فرمودند که از
 مملکت بشت تار و زقیامت و بعد ازین گفت که جناب شیخ بر او بی
 احادیث حوض ابرار فرمود و گفت از آنچه است که روایت نموده
 حمیدی در جمع بین الصحیحین حدیث صدوسی و یکم از جمله احادیث متفق علیهم
 در مسند انس بن مالک که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 یزدن علی الخوض رجال یمن صابغی حتی اذا رایتهم و رفعوا ارجلهم

ردنهم

ردنهم احتیاجی اقل فونکن ای رب اصحابی اصحابی کلک لا تدری
 ما احدثوا بعدک **فصل ششم** در ذکر مناظره که قاضی زاده که هرودی
 با قاضی زاده اورنگ در حضور پادشاه و اوجه المومنین عند الله شاه
 جنت مکان شاه عباس ماضی نور استر قاضی مضمون مسکنه فی فرادین خبانه
 نموده **راقم اوراق** گوید که قاضی زاده که هرودی بعد از آن که با قاضی
 سنی در مجلس محبت آیین مناظره نمود ما مورثه که صورت مناظره را در
 مسلک تحریر در او رد و لکن بنا بر فایده که در آن منظور بوده آنرا بطریق ساختن
 با شیخ در مجلس گفته شده اما متعلق است با آنها و این چهار کلام اولی و سیم و چهارم
 و ایراد همه آنها در اینجا مناسب نیست و چون استر ام نموده ایم که آنچه بطریق مناظره
 از علما سر زده درین کتاب نگور سازیم بنا برین اصل مسایلی که در میان
 گفت و گو شده با قلیله از دلائل در اینجا ایراد میمانیم تا از قاعده که درین کتاب
 مقرر است بدر نظر ما بشیم آنچه مسجع شده نسبت که در وقتی از اوقات
 از جانب پادشاهان طرف اطمینان بدرگاه جهان پناه شایسته است
 مکان شاه عباس ماضی اعلی استر در جمله آمده بوده اند از آنچه اعلی قندهار بوده که یک

از فضیلت او زبان که مشهور بقاضی زاده بوده بر نعت او بقصد مناظره و حجت
 با علمای شیعه و الزام و افحام ایشان بدرگاه همچنان پناه آورده بود و پیش از آنکه
 او چون خبر آمدن و در آمده او بسمع نمایان شاه جنبت مکان میرسد با علمای
 میفرماید که چه باید کرد ایشان بعضی میفرمایند که این قاضی زاده که بر نعت
 اچلی قنداری می آید درین عرض جنبت که با علمای و مناظره نمایند جنابت
 قاضی زاده که بر روی که از جبهه ساگردان جناب شیخ بجا، الدین است
 است که با او مکتوم شود اگر چه او تم زیاد است بنا برین مقرر میشود که قاضی زاده
 در مجلس هشت آیین مناظره نمایند چون اچلی قنداری با قاضی زاده تعیین است
 عالم پناه مقوض شد در آن جناب کتی سنان جنبت مکان روزی مقرر شد که
 اچلی زرا طلیق قاضی زاده مذکور را هم بطلبند و چون آن روز در راه بود اچلیان
 بچشم هشت آیین حاضر شدند و آن قاضی زاده بیای بوسه نواب کتی سنان
 مشرف شده پیش از آنکه قاضی زاده شیعه حاضر شود این قاضی زاده قاری
 ناشایست در مذمت شیعه و علمای شیعه در حضور نواب کتی سنان بر روی
 از آنجا نیکو علمای شیعه کتی سنان پنهان فرمودند و آت قیامت قرائت بر روی

دیروز

و نوبت نواب شرف القامینمانند خصوص آید و ضو که صحبت پرستش با ایا
 و ایشان خیانت در دین نموده مسیح پا یحیا را بعوام تمیقین بنمایند و چون این
 سخن از آن فضول بی بنیاد سر زد نواب کتی سنان در نهایت بر استیفا
 گشته کن بواسطه صلی که حجتی خورش بوده بجهوده او را کالمعروم و کاتم تکلم
 انگاشته با او هیچ گفت و چون قاضی زاده فرمود که علمای شیعه از جهت
 خلاف مفاد صریح قرآن مجید را با وسایر مردم افاده بکنند قاضی زاده عرض
 نمود که ها شاد و کلا اچلی علمای شیعه افاده میفرمایند عین مفاد صریح آیت
 قرائتیه است نواب کتی سنان جنبت مکان فرمود پس از جهت چه مفاد
 وضو که غسل است شامسح با تعلیم بنمایند قاضی زاده شیعه بار دیگر عرض نمود
 که آنچه مفاد صریح آیه وضو است مسح است و غسل اصل فهمید و غشور قاضی
 زاده سنی چون این کلام قاضی زاده را شنید بتاب شده از جانب کتی
 سنان تکلم خصم شد و بقاضی زاده توجه شده گفت که جمع قرآن الای
 را نصب خواننده اند و با عیار وجود حرف عطف لا بد است از معطوف
 علیح که آن هم منصوب باشد و در آیه کلام که منصوب است و صد جهت معطوف

غیر بودن دارد و کلام و جوب هم و ایدیکم است پس چنانچه رود دستخار باید
 شست یا چهارا هم باید شست تا تکلیف از عهده تکلیف بیرون آمده باشد
 و الا لازم آید تکلیف مخالف حکم است و معادله صحیح آید که میکرده باشد
 قاضی زاده شیخ فرمود که غلط گفتی زیرا بر فعلی و فاعلی را هر گاه آن فعل متعدی
 باشد ناچار است از مفعول پس چنانچه فاعل غلط و فعل و فاعل است مفعولش
 و جوب هم است و ایدیکم عطف است بر آن و هر دو عضو را باید شست همچنین
 و اسما که فعل و فاعل است و مفعولش بر دو سک است چون حرف است
 از لحن نصب پس جمله منصوب است تا مفعول و اسما باشد و از جمله را
 اگر نصب میخواند عطف خواهد بود و مجمل بر دو سک و اگر بر غیر میخواند عطف است
 بر لفظ آن و بنا بر هر دو تقدیر از جمله چون عطف است بر بر دو سک باید که بر آن
 سر را مسج میکنند یا تا را هم مسج کنند تا از عهده تکلیف بر آمده باشد و الا معنی
 حکم حضرت الهی و معادله صحیح آید قرآنی کرده خواهند بود قاضی زاده سنی
 گفت چه انشاید که چون از جمله هر دو واقع شود عطف بر لفظ و بر دو سک باشد
 بلکه بواسطه جوبا باشد و هر گاه منصوب باشد عطف بر ایدیکم باشد بر آن

تاویل مثل تاویل شما است در صورت ارتکاب عطف بر محل قاضی زاده
 در جواب او گفت عطف بر محل بی آنکه شرط بشرطی و تنوع بر صدوق عطف
 باشد از امور متفرقه عملی است این قسم قاعده را تاویل نامیدند و عطف
 قانونست بلکه جوار تاویل است و اطلاق لفظ تاویل بر آن صحیح است و بنا بر
 که کفریم نزاع میان ما و شما از متوالی تعارض تاویل و ظاهر است و در حجاب ظاهر
 بر تاویل معمول صولین است و بر تقدیری که عطف بر محل تاویل باشد تاویل
 ما بر تاویل شما از شش وجه در حجاب دارد **دیکر** آنکه تا عطف بر قریب است
 بر بعید عطف نمودن جایز نیست مگر در صورتی که ضرورتی داعی باشد و در آن
 غیر ضرورتی داعی نیست **یکی** آنکه هر گاه از جمله در صورت نصب عطف بر ایدیکم
 باشد در صورت جرعطف بر آن متنع خواهد بود و **دویم** آنکه جوار از
 امور متر و کشف شده است و اهل علمت تفریح فرموده اند که جوار از است
 که قیاس بر وی معتبر باشد ما دام که ضرورتی داعی نباشد و بی ضرورت
 ارتکاب بان مثل فصاحت چه جای فصیح **سوم** آنکه هر گاه عدم اختلاف
 در احکام الهی ممکن بوده باشد و قرآنین موافق میگردند و این بود این

خواهد بود زیرا در صورت عطف بر بعید و جوارح کلمه مختلف و غیر متین
 متسانی میشوند چهارم آنکه از بخش منقولست که جوارح در کلام است
 واقع نشده و قول او در نزد علمای عربیت و لغت تحت **نجم** آنکه جوارح
 بشر و طبیعت که در مابین فیضان شریک و مفقود است **ششم** که یکی از آن شروطی که
 عمده ترین همه است آنست که سبب التباس در معنی نشود و در اینجا ظاهر است
 که جوارح موجب التباس است و این با نذک ناماقی ظاهر است حاصل کلام
 آنکه قاضی زاده شیعه گفت بنا بر وجه مذکوره ظاهر شد که ظاهر آیه دال است
 بر معنی مقصودی و ارتکاب تکلفی پس با وجود جمع قریب از کلام که
 عطف نمودن و جوارح قابل شدن مصداق و غیر فون الکلم عن نطقه
 شدن و از قواعد عربیت برداشتن است و چون سخن با نجار رسید قاضی
 زاده سستی چون از برای این جوانی نداشت ازین شاخ شاخ و در
 گفت مدترستن پایا در وضو بر وضوی بیانیست چنانچه در صحیح بخاری
 از انس بن مالک روایت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 بیان کیفیت وضو آب طلبیده وضو ساخت و پایا را شست و فرمود

کربن

که این وضو نیست که حضرت الله تعالی نماز را قبول کند بکلیان وضو را قلم
 اوراق گوید که قاضی زاده ما و راه آنکه چون پیش ازین گفت و گو مدتی است
 بود که ظاهر آیه دلالت دارد بر غسل و قول مسیح خلاف مدلول آیه است
 و علمای شیعه مردم را اغوا کرده اند و بر خلاف صفای آیه دلالت نموده اند
 و از اینکه خلاف این دعوی بر او و بر یکنمان ظاهر کردید با وضوی بیانی
 را در مجلس پادشاه شیعه و عالم شیعه از صحیح بخاری که نشان آنرا کلام
 میدانند بیان آورد و درین هنگام جواب او این بود که از شاخ بیانی
 چنین دلیل انقطاع و غیر است لکن قاضی زاده شیعه ازین چشم پوشید
 گفت که این قول سچندین وجه بطلست **اول** آنکه این حدیث در طریق
 امامیه وارد نشده و برایشان حجت نشود **دوم** آنکه فاضل بنیابور
 که از اعلم علمای شیعه است در تفسیر خود در باب جزم بودن تسمیه کربن
 حنفی و شافعی در آن اختلاف است و ابو حنیفه بر و هیت است که در صحیح بخاریست
 مستند شده که او از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عدم حرمت جمله
 روایت نموده گفته که چون بنی امیه در آن صفای آثار علی بن ابی طالب است

ساعی بودند و آنحضرت بسمله را جز سوره می دانند شاید که این بو هبط فطر
ایشان این روایت را بجهت بافته باشد و اختلاف که در روایت است
و آنست که باز در صحیح بخاری جز نبوت سوره از روایت شده و دلیل این
قولست پس بنا بر قول پیشا بوری روایت است حجت نباشد **سید سلیمان**
این حدیث خبر واحد است و غیر الدین رازی و غزالی خبر واحد
حجت نمیدانند و قول عماد ایامیه را اعتقاد نیست **چهارم** آنکه بفرمود
حجت خبر واحد مانع آیه قرآن تواند بود زیرا مانع آیه قرآنی باید کرد
تو اگر نبی را آیه باشد چون قاضی زاده شیعیان قول او را باین وجه
باطل کرد و ایند ازین شاخ و شاخ دیگر خبر بنا بر قول اذالم شیخی فقل
ما شئت گفت مدار شستن پا در وضو اجماع علمای است اجماع
ایشان حجت و تخصیص نسخ آیه قرآنی نیز با جماع تو باشد قاضی
زاده شیعیان بر تبه نیز از انقطاع و عجز او چشم پوشیده گفت که این
قول تو بر تبه ظاهر بطلان است که بطلانش بر اطفال هم ظاهر است
زاده ما و راه انهری گفت چون قاضی زاده گفت بو هبط آنکه ازین

اجماع یا اجماع متبادر که اتفاق جمیع اهل علم و عقدا از جهت صحیح است
آنکه است خواسته با اجماع اهل سنت را که از قبیل اطلاق لفظ کل خبر
باشد اول ظاهر بطلان است زیرا شیعیان اما میگویند این از صحت روایت
و تابعین و تابعین تابعین جمع کثیر نمی آید مذهب غسل در نزد امامان
بوجوه متعدده باطلست و آن وجوه را قاضی زاده در تصنیف لفظی
که ایرادش درین کتاب بیفایده است بواسطه آنکه بطلان این شق
از بطلان شق اول در ظهور کثر نیست زیرا چون تواند بود که اتفاق
جمعی که بطلان مذکور ایشان بر خصم کمال ظهور داشته باشد بر خصم حجت
باشد یا کسی آن اتفاق را بر خصم بطریق استدلال ایراد نماید اصل کلام
آنکه قاضی زاده چون وجوه بطلان شق ثانی را مفسد ایراد نمود
بعد از آن گفته که چون حکایت غسل و مسح با نجی رسید و برابر عمل ظاهر
ظاهر گشت که درین مسأله حق با شیعیان است همه ایشان خصوص
ایطیان اطراف تخصیص احمد آقایی شهور کجارج اقلی که ایچی روم و سعد
بود و از مراتب علمی بی بهره نبود بلکه کمال تتبع و درست تصدیق نمودند

قول مسج را و از اعتقاد غیبی در گذشتند و بعد از این حکایت بخت
 مخر شده قاضی زاده ما و آن حضرت در اثبات خلافت ابوبکر با جماع
 مستند شده بوده **راقم** او را قوی گوید که چون قاضی زاده در اینجا نیز
 بسطی که از شرح و بیان بیرونست کلام را داده و اکثر مقدماتی که در
 مجلس مناظره مذکور شده بوده ایراد نموده لهذا اولی بنویسد که مخبری
 از مجموع آنچه قاضی زاده در تصنیف خود ایراد نموده درین کتاب
 نقل شود و اطلاع بر باقی گفتگای او اگر کسی را هموس باشد از تصنیف
 او حاصل کند اندک حاصل کلام آنکه چون قاضی زاده ما و را آنحضرت
 در اثبات خلافت ابوبکر با جماع مستند کردید قاضی زاده در جواب
 او گفت آنچه حاصل نیست که اجماعی حجیت را شاید خصم را است
 کرد اندک ظاهر و هوید است که بر خلافت ابوبکر بر نداد و مخالفین نیز
 که معتقد خلافت ابوبکر اند کم باین قایلند و اطراف دارند که ^{تعضی}
 از ایشان که فی الجمله قوتی از سیر و تواریخ دارند و دستند اند که جماع
 اجماع صورتی ندارد و دعوی آن دعوی بی دلیل است دست

از اجماع

از اجماع برداشته خلافت ابوبکر را بیعت عمر و چند تن دیگر است
 میمانند و قاضی زاده از برای این قولش مذکور است و از برای
 و عضدی و غیر آنها را بطریق استصحاب ایراد نموده و از موقوف
 عضدی نیز فرقه که مفید این قولست در تصنیفش ایراد نموده
 و بعد از آن بطریق استبعاد گفته که طرف نسبت که او را بجماعت
 عمر ضیف الله و ضیف رسول الله میخوانند و طاعت او را جمیع است
 و جب میدهند گفته که هرگز از این حکایات در هیچ عقاید و خرافات
 ابوبکر هم رسد و خلافت او را حق دانند البته او فاسد العقل است
 و او را علاج فساد عقل باید کرد و با اعتراف بعد از آن و بعضی آن
 محمد صلی الله علیه و آله باید نمود و مستعد حجت و عذاب ابد باشد
 دیگر قاضی زاده بعد از این گفت که او دیگر مقدمات که بر ابطال
 دعوی اجماع خلافت ابوبکر بر قاضی زاده ما و را آنحضرت ایراد نمود
 گفته که او ساکت شده چیزی در جواب گفت لکن احمد آقای حجاج قاضی
 یثربی روم بود گفت که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را از برای

پیشتر از مردم در مرض موت مقرر فرمود این نیست بریکه پیغمبر
 صلی الله علیه و آله اشاره بخلافت می نموده باشد زیرا در میان
 اصحاب چون او را باین امر مخصوص ساخته معلوم میشود که او در نزد
 پیغمبر امتیازی از دیگران داشته پس امر خلافت نیز ازین جهت با و
 سزاوار باشد قاضی زاده گفت که جواب این بدو وجه است **جواب اول**
 آنکه میگوید تقدیم ابو بکر در پیشتر از پیغمبر بوده یا فی الجمله
 غسل یا بر الهی بوده یا فی الجمله نبوت او بود که نصبش نامرکمی باشد
 و غسل نیز بر الهی باشد زیرا لازمی است که آنحضرت مخالفت امری
 کرده باشد و این مخالفت عقل و عفت پس ماند که اگر نصبش بر
 حضرت الله تعالی باشد غسل همچنین باشد پس امر ثانی مانع از اول
 باشد و چون چنین باشد تقدیم او در نماز استدلال را نشاید و اگر
 نصبش برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و غسل با هر حضرت الهی بوده
 اینحال شبیه تفویض خواندن سوره بر ائمه با و خواهد بود و این
 ظاهر است که درین صورت هم تقدیم او صلاحت است استدلال

بر حضرت

بر خلافت ندارد و اگر نصب و غسل هر دو برای پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بوده پس این هم مثل شق اول خواهد بود که ثانی مانع
 اول باشد و **جواب دوم** از جواب اینکه قیاس در مذمت ما میسر است
 نیست و اعتبار ندارد و پس برایشان باین نحو استدلال نتوان
 مع هذا آنچه صحت در قیاس که پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو بکر را
 بنماز امر کرد باید ثابت باشد در نزد امامیه و جامع میان اصل
 و مقیاس ظاهر باشد و اصل که پیغمبر است صلی الله علیه و آله نماز
 در نزد شیعه ثابت نیست و آنچه در اکثر کتب اهل سنت مذکور است
 درین باب میفید مطلوب ایشان نیست بلکه تقیض مطلوبشان را
 افاده میکند مثل آنچه در جمع بین الصحیحین مذکور است نیست که بعد از آن
 که ابو بکر با مات نماز مشغول کرد و یا حضرت را در مرض شخصی حاضر
 شد نبوتی که قدرت بر بیرون آمدن در خود میدید بنا برین تکیه
 بر فضل بن عباس و علی بن ابی طالب نموده پای مبارک بر
 زمین کشیده بیرون رفت و ابو بکر را از پیشتر از پیغمبر است

و چون ضعف غالب بود شسته نماز را تمام فرمود و این معنی است
 برین که بر تیر اول تقدیم ابوبکر با اشاره پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده و
 از جهت چون تخفیف در خود یافت با وجود استیلائی ضعف تا توانی خود
 که پای مبارک بر زمین گشاد مسجد آمد و او را غل نمود پس آنچه علمای آن
 میفرمایند که هر نماز ابوبکر را پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بود بلکه عایشه نیز
 از جهت تیار پذیر خود بسیار گفته که ابوبکر که با مردم نماز کند **اقم اولی**
کوبید قاضی زاده بعد از آن که این بحث را هم طول بسیار داده گفته که تقدیر
 تسلیم این مرتبه یکویم جامع میان تقییس و علی عتیقی است زیرا که بدست
 اهل سنت در پیشماری عدالت شرط نیست بلکه ضعف هر تری و فاجوی نماز
 جایز است و در امامت اصل عدالت شرط است و این فارق است میان
 تقییس و علی و بعد از این هم کلام را بسط عظیم داده که معلوم است که در نماز
 در مجلس مناظره مذکور نشده بود و او را بر داد انهار در تصنیف از جهت تقویت
 کرده و بعد از آن گفته که چون دوروز از آن گذشت مرا با احمد راقی
 جراح اقی صحبت اتفاق افتاده چون او از آن دلایل که در مجلس انور بر طرفان

حدیث

حدیث ابوبکر مذکور شده بود بسیار تاثیر شده و دست از همه اول خود برداشته
 باید گفت رضی الله عنین المؤمنین اذ نبأ بعلو کت تحت الشجرة فعلم بان فی قلوبهم
 الخ متمسک کردید و گفت چون حضرت الله تعالی در این تیره صحیح برضاه
 خود فرموده از جماعتی که در تحت شجره با آن حضرت بیعت کردند و از جمله
 ایشانند صفای ثله پس اگر حدیث ایشان مرضی جناب حضرت است
 نبودى چون حضرت الله تعالی اظهار رضا از ایشان نمودى و از اینجا
 ظاهر میشود که طایفه امامیه سیکو نیکو که صحابه مخالفت مخصوص کرده در باب
 حدیث امیر المؤمنین نموده اند و از این جهت مستوجب سخط ربانی و غضب
 الهی شده اند و مجرد دعوی بلا دلیل است **اقم اولی** که قاضی زاده جواب
 این قول را هم در تصنیفش نهایت طول داده لکن ما آنچه از آنچه میفرموده است
 درین مقام ایرادى نمایم کی آنکه گفته در جواب که اظهار رضای الله تعالی
 در انوقت خاص ان فعل خاص که بیعت باشد دلالت ندارد که رضای
 حضرت الله تعالی عموم داشته باشد جمیع از منتهی زمان و فوات حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله را هم شامل باشد و دیگر آنکه تعلیق رضای نبوی از این

ایر شاد از جهت اخراج غیر مؤمن باشد که باین اعتبار که در آن مقام مؤمن
 غیر مؤمن بودند و غرض حضرت الهی در تعلیق این باشد که پیغمبر را صلی الله علیه
 و آله از این آگاه کرد اندک حضرت استقامت نیست که از همه چیز حق
 شجره راضی باشد بلکه رضای حضرت او منحصر در آنجا که متصف بصفات
 ایمان باشند و اگر چنین باشد لازم می آید که قید مؤمنین در اینجا بفایده
 باشد زیرا عبادت حق از آن ممکن بود مثل اندین در مثال آن و مؤمنین
 این احتمال است قول حضرت استقامت که فرموده فَمَا فِي قُلُوبِهِمْ نِيرَانٌ
 مقام فایده دیگر ازین فقره ظاهر نشود الا اشاره بنا مقصود پس از این
 فحیر می شود که رضای الله حضرت استقامت در این مقام موقوف بحقیق ایمان
 و بیعت است در این مجموع همان تحت شجره متصف باین دو صفت
 باشد مجموع است و از اجابت حضرت استقامت و تقدیر اصل بیعت را
 بعضی اوصاف توصیف نمود تا فحیر می شود که رضای حضرت او بعضی
 از آن طایفه تحقق است که جامع جمع اوصاف مذکوره باشند و دیگر
 فرموده که فَاَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَكُلَّ لَيْلَةٍ يُرْفَعُونَ

فتح قریب فتح پیغمبر است که بانی کبر و عظم نبوت نموده ناموس اسلام را بیاورد
 دادند و در روز ششم حضرت شاه ولایت پناه بفتح آن اختصاص یافت
 و ابواب فتوحات الهیه بر روی اقبال و اجلاس ششم شد پس معلوم میشود
 که رضای حضرت الهی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ایمان او در محراب
 پیغمبر است زیرا بیعت شجره فتح خیر و تصدین معانی کثیره مجموعاً مخصوص آن حضرت
 است پس معلوم شد که رضای حضرت الهی بر جمع مؤمنین عموم ندارد و تقریباً
 عموم بر همه لازم ندارد که شامل جمیع از منزه و اوقات و تخی با تمام حکومت
 آن سده است که باشد و دیگر آنکه چون علم حضرت الهی بر تقصیر بعضی اصحاب
 تعلق گرفته بود و لهذا در آیه دیگر فرموده که فَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّمَا كَانَ عَلَىٰ عِقَبٍ
 پس معلوم میشود که حضرت حق سبحانه و تعالی در این ایام طعن و طرد حقانیت
 نماید که عهود و مواعیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را استکسرها بنموند و تفریح
 عظیمه از ایشان صادر گشت را رقم اوراق کوید که چون قاضی زاده
 این بحث را در تصنیفش زباده از حد طول داده و ایرادها را نیز نوشته
 موجب تطویل است و آنچه در اینجا ما ایراد نمودیم در فهمیدن توفیق الهی است

لخذا با این قدر اختصار شد **فضل شصت و یکم** در ذکر مجلس اول منظره
یکی از سادات معاصرین که در مرتب علمی اندکتر از این زمان ممتاز است
در مدینه شریف با یکی از علمای مخالفین چنانچه خود مذکور ساخته و این سخن است
که در وقتی از اوقات قضای لاریبیادت و نجابت پناه مذکور مقصود بود
و در آن اوقات این فاضل مخالف که در مدینه شریف با او مناظره نمود
و از قضای ربانی بلا راز در اینجا یک چند توقف نموده بوده و بر سر
احوال و مذمب سیادت پناه موی الیه طرح تمام بهم رسانیده بود
از اینجا کلمه معطره زود بوسه فضل و دانشی که آشته در اینجا اعتبار تمام بود
حاصل شده بوده تا آنکه از جانب قیصر روم تدریس مدینه شریف علی
ساکنها التصدیه و اسلام با و داده شده بوده و خبر تدریس اعتبار او
در وقتی بلا راز رسید که سیادت پناه را اراده طواف بیت الله الحرام
و زیارت سید و سرور نام علیه صلوات الله الملك العلام در نظر
بوده و چون این خبر بسمع شریف سیادت پناه رسید بود نهایت
خوف بهم رسانید در رفتن فکری می شود بعد از فکر بسیار چون شوق

در بخت

در بخت طواف بیت الله اطرام و زیارت سید نام و آنکه کرام صحبت
الله الملك العلام زود در میشود رضا بقضا داده با خود سیکو که بخت
موقی بنکس را لا بد و ناچار است چه بجز از آن که در همین مکانی بوسه
مذمب حق و تحت آنمذ طریق صلوات الله علیه جمعین روح انکس را انکس
تن عاری سازند و انکس بغیر شهادت فایض کرد پس نابراین جفا
سیادت پناه مشغول تهنیه اسباب سفر شده متوجه مکه معظمه شرفها شد
تعالی میشود و بعد از طواف بیت الله اطرام در مکه معظمه با سادت عظام
حسین که در مدینه طیب ساکن و در آن سال بوسه عمره مکیده بودند مشغول
از احوال فاضل مخالف مذکور متفحص گردیده سادات عظام بعد از اطلاع
از ماجرای سید و آن فاضل نجیب سید کفره بودند که چون چنین است
که از اینجا با رکشت نموده بدینا خود متوجه شوید که مباد از آن ضامن
بذات شریف شما اذیتی برسد کن بنا بر غلبه شوق زیارت حضرت سید
و لداوم و آنمذ صلوات الله علیه خود را تسکین نتوانستند و او باز از اینجا
رضا بقضا داده متوجه شیر شده بودند و بعد از دریافت زیارت

حضرت سید المرسلین علیه صلوات الله رب العالمین فانه از جهت سکینه
 در آن بلمه طبعه استجار نموده قرار گرفته بود و چون فاضل مذکور بقوم
 جناب سید مطهر کردید حضرت تعجب القلوب جلدت عظمه دل او را از
 عداوت بحدوت نقیب ساقه بالجمال شفاق بریدن جناب سیادت پناه
 رفته او را نهایت دلجوئی نموده التماس بسیار کرد که شاید جناب سیادت
 پناه را بمنزل خود فرود آورد و جناب سید قبول فرمودند و چند روز که
 جناب سید در مدینه طبعه بودند فاضل مذکور هر روز صبح و شام بیدین
 ایشان میفرمود مناظرات میان ایشان واقع میشده خصوص در مسئله امانت
 لکن سیادت پناه ذو مجلس مناظره خود را با او در مسئله امانت تصنیف
 خود که در امانت نوشته امیراد فرموده مجلس اول چنان بوده که بعد از قدر
 از مکالمه در مسئله امانت بناستی فاضل سنی بطریق کنایه گفت که ما هیچ کس
 از فرق اسلام را بدیندینیم و بشما بدینیکویم و بهر حال از نسبت الهی گشته
 ایم جناب سید در مقابل گفته این قول صورت ندارد زیرا چنانچه
 مشکوٰۃ از ابن عمر روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در

واقع

واقع خواهد شد آنچه در بنی اسرائیل واقع شد خدا انقل با القفل حتی انکه
 اگر در بنی اسرائیل کسی با ما در خود زنا کرده باشد علمانیه در دست من نیبر
 کسی چنین خواهد کرد و بنی اسرائیل متفرق بهفتاد و دو فرقه شدند و
 من متفرق بهفتاد و سه ملت خواهد شد هر یکشان در آتش خواهند بود
 الا یک تیره کفیند یا رسول الله آن ملت کد هست فرمود آنچه من در صحاب
 من برانیم و در روایت دیگر واقع شده که زود باشد که هست من متفرق
 بهفتاد و سه فرقه گشتن ایشان در آتش اند الا یک فرقه پس بدلیل این حدیث
 بعضی از امت را بد باید نیست و بد باید گفت زیرا بنا بر دو احتمال
 متعلق حرف خبر با صلوة یا دخول معناد و دو فرقه غیر ناجیه در دوزخ لازم
 است و شاک نیست که مستحق خود یا دخول در عذاب ایم کافر و صحاب
 میباشند و بد نیست کافر و صحاب مگر دشمنی با ایشان واجب لازم است
 چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید لا تجد قومًا یؤمنون بالله و الیم آخر
 یؤادون من حاد الله و رسوله و تبری از ایشان بسبب افعال غیر
 و دم و لعن ایشان بحسب شرح تجرید است چنانچه الله تعالی فرمود ان الذین

یکتون ما انزلنا من البينات والهدى من بعد ما ابتاه لئن لم نر في
 الكتاب اولئك ليقتلنهم الله وليعلمنهم الا يخشون ه و د و ك فرموده ان انك
 كلفوا و ما تو اوزم كفا و اولئك عليهم لعنت الله والملائكة و اناس
 اجمعين ه و د و ك فرموده و نادى اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد
 وجدنا ما وعد ربنا حقا فقل و خبرنا ما وعد ربنا حقا قالوا نعم فاذا
 نزلوا فيهم ان لعنت الله على الظالمين ه فاضل سنی در جواب گفت تمت
 همین حدیثی که از ابن عمر بر او منودی یعنی بی ما انا عید و اصحابی دولت
 دارد بر اینکه همه اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله سالک طریق شهید مجتهدین
 کسی که بر طریق اصحاب باشد از امتان جناب سید در جواب فرمودند که
 عاشا و کلا که همه اصحاب باین معنی که صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را
 نموده باشد بر سبیل جناب باشد زیرا در میان اصحاب باین معنی جماعتی
 هستند که ضلالت ایشان متفق علیه کل است چون عبداللہ بن سلول و غیر
 او چنانچه سوره منافقین بر آن ناطق و شاهد است و مانند بی است
 و بی بر و ان چنانچه و ما جعلنا الله و یا الی ان ذینا ان لا وقتیه لکن و غیره

المعلوّن

المعلوّن فی القرآن از این مجرب است و نیشابوری در تفسیر خود از این
 عباس و عطا و سعید بن سب و ادایت نموده که حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبر او میخندند مثل صحن بوزیر و
 گفته که شجره ملعونه است و خرازی نیز خواب پیغمبر صلی الله علیه و آله را
 چنین ایراد نموده و گفته مراد از شجره ملعونه بنی امیه و حکم بن ابی عاص و ابود
 او نید و بعد از آن گفته که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون این خواب او دید
 با بوی که و عواظها فرمود و چون تفرق شدند رسول الله صلی الله علیه و آله
 شنید که حکم بن عاص خواب آنحضرت را کیخبر داده این بر آن حضرت گفتم
 الله و عواظ با نشای این تمام دهمت و بعد از آن ظاهر شد که حکم بن عاص
 در عقب در استماع قول آنحضرت نموده پس رسول الله صلی الله علیه و آله
 او را از مدینه خارج فرمود و نمیدانست قول عایشه که بر و ان بن حکم گفت
 لعن الله اباک و انت فی ضلالت فانت بعض من لعن الله تا اینجا است
 کلام خرازی و مثل اصحاب عقبه و روایت کرده حمیدی در جمع بین
 تصحیحین در حدیث شیعہ از افراد مسلم از مسند ضحیة ایمان تا اینجا که گفت

که خبر دادم از رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در اصحاب من دوازده
 منافقند که هشت از ایشان داخل بهشت میشوند اما آنکه نفوذ کند شتر
 در چشم سوزن و چهار دیگر را حفظ کردم که چه شمع کفت و دیگر یقوت
 کرده اند بخاری و مسلم هر یک در صحیح خود از ابو هریره و غیره که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و اردو خواهند شد بر من جمع از اصحاب
 من بر سر عرض حتی چون من ایشان را بشناسم بسیار از پیش من برآیند
 پس یکوم من که اصحاب منند پس من خواهند گفت تو ندانی که ایشان
 بعد از تو چها اعدا نموند و در روایت دیگر واقع شده که ایشان
 مرد شدند و برکت تند عقب خود در حالتی که پس زنده بودند یعنی بیجا
 بر جمع کردند پس از اصحاب در آن حدیث جمع مخصوص خواهد بود
 که نفاق و مخالفت نورزیده باشند که کل اصحاب فاضل ستی گفتند
 از آن اصحاب در آن حدیث عمدا و فقها و اصل صل و عقد و اصحاب
 مانند خلفای شمره و اکابر صحابه چنانچه شرح است که در عبارت اول
 المراد بقوله صلی الله علیه و آله بی ما انا علیه و اصحابی الجماعه العلماء

والفقهاء

والفقهاء جناب سید در جواب گفتند خلفای شمره در بسیاری از احوال
 مخالفت حضرت سید نام علیه الصلوة و السلام کرده اند مانند تخلف از حدیث
 اسامه و حال آنکه ما مور بودند که در آن حدیث بوده تابع ساهمه بن زید باشند
 و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله این هر خود را مکرر لعن کرده بود چنانچه در
 لعن النمرین مختلف عن حدیث اسامه و غیر بخرافه عبادیه یا ایها الذین
 امنوا اتخووا البیة و البریة لیسئلوا اذا علمتم عمل نموده چون حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله در اوقات و کافران طبریه که وصیت نامه بنویسد که بعد از او است
 گمراه نشوند و مانع شود در همان مجلس بر بخرافه آید که میگوید یا ایها الذین
 امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی خلفای شمره با جمعی دیگر
 نموده در حضور آنحضرت او را ملامت کردند بجای که آنحضرت ایشان را بخرج
 فرمود چنانچه محمد بن اسمعیل بخاری در صحیح خود آورده که لما شئنا انی
 قال انونی اکتب لکم لا تصنوا بعدی قال عمر ان النبی علیه الصلوة و السلام
 و جندنا کتاب الله فنبهنا و اختلفوا و اکثر اللفظ قال قوموا عنی و لا
 عندی التنازع فخرج ابن عباس بقول ان از زریه ما حال بین رسول الله

و کتابه و دیگر گفت متعاقباً کانما علی محمد رسول الله و انما امرنا و احب
 علیهما و عثمان طرفه رسول الله صلی الله علیه و آله را جدا و دیگر اینها چنانچه
 در کتب سید کورست و مع بندهایک از خلفای ثانیه با یکدیگر می گفتند
 که در زمانه غایب فتوی بقول عثمان میداد و این مسعود و در آنکه می
 نمود تا اخرا جمعی از صحابه اتفاق نمودند و او را کشند و چون ثابت
 مخالفت خلفای ثانیه با پیغمبر صلی الله علیه و آله و با یکدیگر در بسیاری از امور
 چند حاصل میشود بلکه طریق کلام یک از ایشان طریق حضرت پیغمبر است
 صلی الله علیه و آله زیرا بر اضراد حق میباشد و این که ایشان در بابی فعال
 بر طریق آن حضرت هستند یا نه در این هم خرم حاصل میشود که این المومنین
 صلوات الله علیهم چون با اتفاق علم اجابت و بدلیل قول پیغمبر صلی الله
 علیه و آله که فرمود انفسا لم علی و اعلم علی و دیگر فرمود انما ندبتم علم
 و علی با مجاهد من از العلم فلیات الباب و هر یک از صحابه آنحضرت
 در فتاوی و مسائل مجامع بودند و آنحضرت با ایشان مجامع نمودند
 مشهور است که عمر بن خطاب و مرتبه گفت لولا علی لهلك عمر و هیچ یک از خلفا

و مولف نقل نموده که آنحضرت در هر یکی از امور مخالفت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله کرده باشد و مع بندهایک احادیث بسیار از پیغمبر صلی الله علیه
 و آله در وجوب متابعت آنحضرت و این که حق با اوست نقل کرده اند
 و هم نقل کرده اند که در مواقع مختلف تسک با و باید نمود چنانچه روایت
 نموده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله تعاربن یا سر فرموده سیکون فی ا
 بعضی منات و اختلاف حتی مختلف السیف نهم حتی یقتل بعضهم بعضاً
 و یبینه بعضهم عن بعض یا عما تمسک الرفقة الباغیه و انت اذ ذاک
 مع الحق و الحق معک ان علیاً کن یدیک فی ردی و لن یخرجک
 من هدی یا عمار من تقلدنی اغان به علیاً علی عدوه قلذ الله لیم
 القیبه قلده من در و من تقلد امان بر عدو علی قلده الله و شاحا
 من نار فاذا را نیت ذالک فعدیک بهذا الذی عن یسینی یعنی علیاً
 عدی است لام فان سلک ذالک سس کلهم و ادیا و سلک علی و ادیا و سلک
 و ادیا سلک علی و دعا الناس طریبا عمار ان علیاً لا ینزال علی ندی
 یا عمار ان طاعة علی من طاعة علی و طاعة من طاعة الله و معنی این

صدیقت است که زود باشد که در مدت من بعد از رحلت من بر عظیم
 و اخلاقی رود و هداکت شمشیر کشند و یکدیگر را بکشند و از هم سبزا
 جویند یا عمارت را بکشند که وی که بر امام حق عصیان و زندقه در آن
 حال تو بر حق باشی و حق با تو باشد ای عمار علی ترا هرگز نصیب است
 نیندازد و از طریق هدایت بیرون نبرد هر کس که شمشیر جمایل کند و
 در روز خزا ملک الکبر قلده از برای در روی هر کس شمشیری مقبول نیست
 دشمن علی جمایل کند بر کردن او جمایل کند حضرت جبار کردن بندارش
 پس هر گاه که یعنی تو ای عمار آن روز را پس بر تو باد متابعت کسی که بر عمار
 راست من ایستاده یعنی علی و علی علیه السلام در آنوقت در جهانبست
 آنحضرت ایستاده بود پس اگر همه مردمان برای روند و علی آنها برای ره
 دست زد من علی بردار ای عمار برای رو که علی می رود و مردمان
 و گذار ای عمار علی همیشه بر بند است ای عمار فرمان بردار علی فرمان
 برداری منت و فرمان برداری من فرمان برداری خدای
 عزوجل است و دیگر احمد بن مرویه از عایشه روایت کرده که گفت

ذو

فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله الحق مع علی و علی مع الحق تدر
 حیرت او را یعنی علی و حق متلازمان بمنزله سبک و دحق بهر طرف که علی
 میگردد و این ظاهر است که این حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله
 کمال مبالغه است بر حقیقت امیر المؤمنین علیه السلام و اتم سید رضی الله
 عنهما نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرموده علی مع الحق
 و الحق مع علی کن یقرقا حتی یروا علی الخوض و نیز بطریق متعدد از ابن
 عباس و ابی ذر غفاری و کعب مرسیست که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من کلب فیها نجی و من تخلف
 غمخا حق و غیر ذلک من الروایات پس بنا بر این باید که طریقه امیر المؤمنین
 و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم طریقه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و طریق نجات باشد و مراد باصحاب امیر المؤمنین علیه السلام
 و ابو ذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و ابوالیوب و جمعی دیگر
 از اصحاب که طریقه امیر المؤمنین علیه السلام را داشته اند و دست از دست
 او برنداشتند و دیگری را بر و برنگزیده اند و پیرو امیر المؤمنین علیه السلام

مگر شیعه اثنا عشری پس اصل نجات ایشان بنده و بس فاضل سنی گفت
 اختلافاتی که تو از خلفای ثمه نقل کردی اختلاف فائیت که در میان
 اجتهاد است و درین شک نیست که طریقه میر المؤمنین و اولاد ایشان
 طریقه رسول الله صلی الله علیه و آله و سبب مخالفتت لکن طریقه خلفای
 ثمه و اتباع ایشان نیز طریقه میر المؤمنین و اولاد طاهرین و علیهم السلام
 و این که طریقه شیعه طریقه میر المؤمنین و اولاد او علیهم السلام باشند
 ثابت نیست جناب سید فرمودند این که کتبی اختلافات خلفای
 ثمه اختلافات اجتهاد است صورت ندارد و زیر این شخص معلوم است
 که قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وحی است بدلیل قول حضرت الله تعالی
 چنانچه فرموده و ما نطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و مخالفت
 قول پیغمبر صلی الله علیه و آله مخالفت وحی است و شک نیست مخالفت
 وحی کفر و زندقه است و بر تقدیر رسیدیم که قول آنحضرت صلی الله علیه
 و آله موافق نقلی که من عند الله تعالی باشد نباشد و اجتهاد باشد
 چنانکه مذکور شد شافی است و در تبه اجتهاد هم از خلفای ثمه مسلم باشد

میلوم

میگویم اجتهاد در مقابل اجتهاد آنحضرت جایز نیست چنانچه اهل بیت تصریح
 نموده اند و از آن جمله حضرتی در شرح مختصر کفیه لایحوز مخالفه علیهم السلام
 فی اجتهاد و لا تفرق قلوبهم و هو قاطع به بانکه اکثر مورخانی که خلفای
 ثمه مکتب شده اند مخالف احکام الهیه است از آنحضرت که من عند الله تعالی
 بر امیر المؤمنین علیه السلام مقرر بود و غضب نمودند چنانچه بر کبیره یا آنها
 الرسول تبلیغ ما انزل الیک من ربک بران دست که اکثر مفسرین
 و محدثین سنی و کلم مفسرین شیعه و محدثین تصریح نموده اند که این آیه در
 غدیر خم نازل شد در باب خلافت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام
 و بعد از نزول این آیه در آنجا پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت را بخلافت
 نصب نمود فرموده سلکوا علی علی با سره المؤمنین و عمر گفت کتب صحیح
 یا بن ابی طالب اجبت مولای و مولی کل مؤمن من مؤمنه و حساب است
 انصاری در آنروز در باب غنیمت خلافت آنحضرت صلوات الله علیه
 قصیدالشامیه بفرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسانیده حضرت را و
 تحسین فرمود و عمر و عاص نیز قصیده کفیه که این دو بیت آنست ه بال محمد

عُرِفَ الصَّوَابُ هُوَ فِي تَبْيَاهِمْ نَزَلَ الْقِتَابُ هُوَ الْبُكْرَةُ الْعَظِيمُ وَالْخَلْقُ
 وَبَابُ السُّبْحِ وَالْقَطْعُ بِالْخَطِّابِ هُوَ تَجْرِبُ جَبْرِطْرِي كَقَوْلِهِ كَرِهْتُمْ
 اَلْمُحَقَّقَاتُ وَيُجْزِئُ طَرِيقُ مَن رَسِيْدَهُ وَابْنُ عَقْدَةَ وَرَأْيُ بِلَايَةِ لَبْدُو
 بِجَاهِ طَرِيقِ اِيْنِ حَدِيثِ رَأْيِ مَن مَنُوْدَةُ وَغَيْرِ اِيْنِ آيَاتِ وَانَا دِيْتِ
 وَبِكْرِيْمُ بِرَضَايَاتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَلَالَتِ تَامُ دَارِ دَرْجِيْمُ تَطْبَعُ
 ظَاهِرٌ وَهَدْمُوْبِيْدِ اسْتِ وَدَعْمُ تَجْمَعُ وَتَمَعْدُنَسَارًا وَمَقَالَاتِ دَرْجِيْمُ
 رَامِعٌ مَنُوْدُ وَبِكْرِيْمَاتِ جِدَّةِ رَأْيِي كَرُوْدُ وَغَسَلُ رَهْبِيْنِ بِرَاوَضِ مَنُوْدُو
 اَلْكَارِ حَضْرَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَقَوْلِ وَفَعْلِ ضَعْفَايِ ثَلَاثَةٌ وَبَرْقِيْمُ
 اِيْشَانُ كَرِخَالْفِ قَوْلِ خَدَا وَسُنْتِ مَصْطَفَى بُوْدُو شَهْرًا اَنْتِ كَرِخَالْفِ
 اَنْ تُوَلَّنْدُ كَرُوْدُ وَارِخْمِيْتِ بُوْدُ كَرِخَالْفِ اَنْتِ بِنِ عَوْفِ مَعْدَانِ عَرِيسِ
 اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا كَرِخَالْفِ كَقَوْلِهِ بَعِيْتِ مِيْكَلِيْمًا تُوَلَّنْدُ اَبُو كَرِخَالْفِ خَدَا
 سُنْتِ مَصْطَفَى وَطَرِيقِ شَيْخِيْنِ اَنْتِ حَضْرَتِ قَبُوْلِ طَرِيقِ شَيْخِيْنِ نَفْسِ مَوْدُو
 قَبُوْلِ كَرُوْدِ بِسِ كَرِخَالْفِ شَيْخِيْنِ بِرَضِي اَنْتِ مِيْبُوْدُ وَمَوَاقِفَتِ بِالْاَبِ
 خَدَا وَسُنْتِ مَصْطَفَى وَاسْتِ تَصْرِيْحِ بَانَ اَصْحَابِ مَنُوْدُ وَبَرْقِيْمُ رِيْضِيْحِ بَانَ

که از اینها

که امیر المؤمنین علیه السلام بان راضی شود و مخالفت امیر المؤمنین علیه السلام
 در آنجا اهل بیت علیهم السلام با اهل سنت در اصول چون عدل و توحید و
 صفات زایده بر ذات حضرت باری عز اسمه و عدم جواز رؤیت و عصمت
 و امام و ثبوت خلافت و امامت بنص نبی با امام و اختیار بی بودن افعال
 عباد و فروع فقهیه و موافقت شیعه امامیه با ایشان علیهم السلام اول و است
 بر آنکه مذاهب سنی غیر طریقه امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او علیهم السلام است
 و این بر مذهب پوشیده نیست بلکه کثیری از علمای اهل سنت تصریح نموده
 با اینکه مذاهب شیعه امامیه مذاهب اهل بیت است چنانچه خودی در شرح
 مختصر گفته که شیعه عرف مذاهب اهل بیت خود مذوقول ایشان از امامت ایشان است
 و دیگر فرزندی بر سبیل تسبیح در خانه کتاب تحصیل کفر و نقل از سیدان
 بن حجر الزندی نموده که اول گفته که امامت را افاض و اصل وضع نموده که
 بر ایشان ظفر نمیشود باینست که قول سید او دیگری قول تفسیر این است
 مگر مذاهب شیعه اثنا عشریه و این اثنا عشریه در جامع الاصول در بیان حدیث
 اَنَّ اَللّٰهَ سَخَّرَ لِحَدِّ اَلْاِمْرِ عَلٰی رَسُوْلِ اَنْ يُّنْقَلِ مَا تَمَنَّى مِنْ حَيْثُ وَّلَّاهُ اَيْ تَعَالَى بِنِ مَوْبِ

الرضا عليه السلام را حجة و مذنب شيعه اماميه شمرده قال في جامع الأصول
 في توجيه ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله ان النبي بعث هذه الامة
 على رأس كل مائة من يجد ويحاطة ان كل واحد من العلماء، وكل أحد
 على مذنبه والاولى حجة على العموم ولا يلزم ان يكون المجد في رأس كل مائة
 واحد بل قد يكون أكثر لان من يقع على الواحد والجمع وكذلك لا يلزم
 ان يكون المبعوث فقها فاقصه كما ذهب اليه بعض العلماء فان استغناء
 التأسير غير مهم مثل اولي الامر واصحاب الحديث والقرآن والوعاظ
 والزناذير ايضا كثيرة وما ويل الحديث على هذا اولى والبعث الائمة في
 بالخلق فان اختدفت الامة رحمة وتقرير قول التجهيزين متعين بل قد ذكر
 المذاهب التي عليها المدار في الاسلام وهي مذنب آتافي
 وابي حنيفة و مالك و احمد و مذنب لامة ومن كان المشاكلة من
 هؤلاء، على رأس كل مائة وكذلك المشاكلة في باقي الطبقات و
 اما من كان قبل هذا المذاهب فلم يجتمعوا على مذنب امام ولم يكن قبل
 ذلك الامة الاولى او كان على رأسها من اولي الامر عمر بن عبد العزيز

ومن الفقهاء، بالتمزية محمد بن علي الباقر والقاسم بن محمد بن ابي بكر وعدهم جميعا
 كثيرا من الفقهاء، وفي ما تم قال واما من كان على رأس الامة الثانية فمن اولي
 الامر لماثون ومن الفقهاء، آتافي و الحسن بن زيار ومن اصحاب ابي حنيفة
 واشعيب من المالكية واما احمد فلم يكن اليوم مشهورا فانه مات سنة احدى
 واربعين و مائة من الامة علي بن موسى الرضا ثم قال واما من كان
 على رأس الامة الثالثة فمن اولي الامر المقعد زيار ومن آتافي وغيره بالعباس
 بن شرح الى ان قال ومن الامة ابو جعفر محمد بن يعقوب الرضا ثم قال
 واما من كان على رأس الامة الرابعة فمن اولي الامر القادر بابتدائه من آتافي
 ابو حامد احمد بن ابي طاهر الى ان قال ومن الامة المرتضى الموسوي
 وظاهر فضيت كراهة و زاز علمي اهل سنت كسي انما نسبت مذنب امامية
 باير المؤمنين عليه السلام وائمة اهل بيت عليهم السلام كرهه و اكر تور جوع
 كسبت اهل سنة كرهه و غيرهما بل في ما يد تراهم و رايك ميكوم شكيب
 فانه و چون ثابت شد كه مذنب ايرالمؤمنين و ائمة اهل بيت عليهم السلام طرية
 يغير صلى الله عليه وآله و سبيل جانت برتو لازم است كه رجوع بحق نمايي

والله داخل جوامی بود در زمره حتم الله علی قلوبهم و علی انصارهم
 غشاوة و کلم غداث الیوم و چون سخن با نجار سید شیب نزدیک باخر رسید
 و فاضل سنی برخواستند و عده صحبت را شب یکدیگر داد و گرفت **فصل**
شصت و دویم در ذکر مجلس دویم مناظره جناب سیادت پناه بهین
 فاضل سنی چنانچه جناب سید خود ایراد نموده است که چون شب یکدیگر شد
 فاضل سنی باز اجازه سید آمده بعد از آن که در برابر صحبتها نشاند بر سر
 مناظره در نوبت آمدند فاضل سنی گفت هر یک از فرق سلسله است
 و احادیث را مطابق مذمت خود وایل میکنند و هر یک متمسک
 بدلیلی شده اند و از این جهت است که معرفت بسبب نجات مشکل و تمیز
 حق از باطل دشوار گردیده جناب سید در جواب فرمودند که اگر کسی بسبب
 تعصب مذمت سلف از خود بگذرد و بضمون حدیث دع مایریک
 الی مالایریک عمل نموده چشم از اهداشی که محل تهمت است پویشاند
 احادیث صحیح که از تهمت دور است با کتاب الهی اصل مبارک با عقل
 و جمیع معرفت نام بسبب نجات او را حاصل میکند و چون فاضل سنی این

قول جناب سید را تصدیق نموده اور چنین فرمود جناب سید جرات
 بهم رسانید و گفت حدیث اتی تارککم فیکم التقلین را بطریق متعدده علماء
 شما نقل کرده اند از آنجمله که از اعظم علمای شماست در تفسیر خود روایت
 نموده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده ایها الناس اتی تارککم
 فیکم التقلین ضلیفین ان احدثتم بجهالن تصدقوا بعدی اهدما اکبر من الیوم
 الله جل جلاله ما بین السماء و الارض و قال الی الارض و عرقی الی سبیل
 الی الارض انما ان فیترقا حتی یرد علی الارض و طریق دیگرین معانی است
 در مناقب خود از ابو سعید خدری روایت نموده که او گفت فرمود حضرت رسول
 الله صلی الله علیه و آله اتی او شکسان ادعی فاجیب فاتی ترکت فیکم التقلین
 کتاب الله جل جلاله ما بین السماء الی الارض و عرقی الی سبیل الی الارض
 الی غیر اخباری انهم ان فیترقا حتی یرد علی الارض فانظروا ما ذا تخلفونی فیها
 و همچنین بطریق متعدده از سیدین ثابت روایت کرده اند و یکی از این
 طرق طریقت است که احمد بن حنبل در مسند از قاسم بن جحان از زید بن
 ثابت روایت کرده که او گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله

اتنی تارک میلم میفتین کتاب الله جل جلاله و ما بین السما و الارض و
عترتی اهل بیتی و انجمن غیر قاطعی بر داعی الوضو و فدا صله مضنون همه
این احادیث نیست که بجز صلی الله علیه و آله بروم فرمود که نزدیک است
که نفس قورسینه من برای رجوع از حضرت اعلی برسد و خوانده شود بخطای
فردوس من حاجت کم نم بردستی که در گذاشتم در میان شما و هر سکنین که
کتاب خدا که رسی است کشیده شده از آسمان بر زمین و دیگری اهل
من و لطیف خیرین خبر داده که کتاب خدا و عزت من بهم پوسیده اند و از دم
خدا نجا دهند شد تا برسد من بلب حوض کوشش پس اگر تسک بقرآن آید
من کشید دست در دامن متابعت ایشان زیند که لضا لیت عقیده
پس چشم بگشاید و نظر کند که بعد از من با ایشان چه طریقی از متابعت یافت
مسئولک خواهد شد و در این حدیث دلالت است بر صفت امری
که همه آنها معتقد شیعیه امامیه است **اول** آنکه آنکه اهل بیت افضل در علم و عملند
از کل اهل عالم **دوم** آنکه آنکه اهل بیت معصومند بحجت که حضرت پیغمبر
ایشان زقرین قرآن ساخته و قرآن ظاهر است افضل و اکل چیزهای عظام

و معصوم است

و معصوم است بدلیل فرموده آیات الباطل من یتق الله یجعل له مخرجاً من کل مضیق
ایشان که قرین و مساوی قرآنی با اید افضل و معصوم باشند و دیگر
اهل بیت از قرآن هرگز جدا نشوند پس در جمیع امور ملزم احکام قرآن خواهند
بود پس خطا از ایشان جائز نباشد و هر کس بکتاب صغیره و کبیره نشوند و عصمت
نیست مگر این معنی **سیم** آنکه آنکه اهل بیت عالمند بعلوم قرآن و آنچه محتاج
الید است است از حلال و حرام و غیر آن و الا تشکیک ایشان بقرآن
و تسکک ایشان بیفایده و بیعی نخواهد بود **چهارم** آنکه در صفت بر
ضدایق متابعت او امر و نواهی ایشان چون متابعت او هر و نواهی
قرآن **پنجم** آنکه متابعت ایشان موجب نجات از در کاست **ششم** آنکه اهل
بیت امام و خلیفه رسول الله اند زیرا امام و خلیفه بر حق نباشد مگر کسی
که موصوف باین صفات و منصوص از سید کانیات علی افضل
الصدقات باشد **هفتم** بقای یکی از اهل بیت است بیقاء تکلیف
چون سخن جناب سید بانجا رسید و فاضل سنی را جوابی بود و جناب سید
بانجا رسید و فاضل سنی را جوابی بود جناب سید خطاب نموده گفت

اینجا چه است که میگوید نه توستی میثوری و نه من شیعه جناب سنی گفت
 مطلوب من در این گفتگو با جدانیت بلکه مطلب است که بر تو ظاهر
 که اگر کسی را در دین من گیر باشد بنا برین فاعده که محمد شد آسان
 میتوان خود را از درکات بهلاکت خلاص ساخت بر جهات نجات
 برساند دیگر با فاضل سنی گفت ای چه حضرت امام جعفر علیه السلام گفته باشد
 من قبول دارم و بر سر خود میگردم لکن آنچه شیعه از او نقل میکنند معلوم
 نیست که از امام جعفر علیه السلام باشد و نه بهی که در نزد قبول نداریم
 که از امام جعفر است جناب سنی بطریق معارفه گفت که من هم آنچه
 شافعی گفته قبول دارم و مسلم منت لکن آنچه گروه شافعی از او نقل میکنند
 قبول ندارم که از او باشد و این که مذکور است ایشان مذکور است
 بر من مشکوک فیه است معلوم من نیست در این باب هر چه خوب
 تو باشد بعینه همان جواب من است و هر چه دلیل است بر اثبات آنکه
 مذکور است شافعی مذکور است او است همان دلیل من است بعینه که
 مذکور است شافعی با امام جعفر علیه السلام مذکور است و طریق او است این هر که

ترا دلیل همین نقل متواتر باشد و پس مرا هم همان دلیل است و اما هرگز
 کسی از اهل سنت انکار این نموده است که مذکور است اما تیه مذکور است
 بعینت است بلکه اکثر علمای ایشان تصریح نموده اند چنانچه گذشت فاضل
 از این کلام در گذشته گفت در باب متعشما را قول صحت جناب سنی
 گفت شک بجز از متع و شرعی بودن آن نیست بدلیل که میگوید فما استمعتم
 من غیره فالتوین انجور من فریضه حکم ثابت است که امیر المؤمنین علیه السلام
 و ابن عباس و ابن مسعود و مجاهد و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و غیره استمعتم
 فالتوین انجور من فریضه خود اندر فاضل سنی گفت در نزد ما متع هم است
 لکن ولدی که از متع حاصل شده باشد میراث میرد چنانچه ولدی که از شجره
 حاصل شده باشد جناب سنی فرمودند که دلیل شما چیست بر حرمت متع
 فاضل سنی گفت دلیل مانع است زیرا متع شرعی بوده و بعد از آن
 منسوخ شد جناب سنی فرمود که حکم شرعی که بدلیل شرعی مثل قرآن یا حدیث
 یا اجماع ثابت باشد منسوخ نمیکرد مگر بدلیل که مساوی دلیل توش باشد
 و شهور متع و شرعی بودن آن بقرآن و اجماع است و شما دلیل بر حرمت آن

مگر قول عمر و کمان ندارم که از پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیثی که شرفی داشته
 باشد شمار در این باب باشد چه جای متواتر فاضل استی گفت در این
 باب احادیث صحیح بسیار است جناب سید فرمودند که پیش نظر کور شد که
 استدلال در طلبی که شرعی و متنازع فیها باشد باید که بحیثی باشد که از
 خصم دور باشد و لهذا من در این دو مجلس مناظره غیر احادیث که بهیست
 تصحیح آن نموده در کتب خود ایراد نموده اند مذکور نساختم پس باید که
 در باب حرمت تعصباتی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در پیش ما و شما متواتر
 باشد کمبوی و از این هم گذشته که در پیش ما و شما متواتر باشد بلکه حدیثی
 هم که در پیش ما بهیست متواتر باشد نداریم اما مراد احادیثی که در نزد
 ما بهیست مقبول است بر شرعی و حلال بودن متعصبست بلکه
 اول دلایل شرعی و حلال بودن متعصبان قول عمر است که همه علماء
 ما بهیست نقل کرده اند که او گفت ثلث کن علی عهد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و انا آخرهم و انهم عنهم منعه الحج و متفر النساء
 و حتی خیر العمل و برهات دیگر گفت متعصبان کانتا علی عهد رسول الله

و انا آخرهم و انا عقب علیهما و قول عمر خلیفوا رضو لیتین تصحیح نموده است
 نیست چه جای آنکه نسخ حکم قرآنی باشد فاضل استی چون از جواب عاجز
 شد و بنا بر قول اذالم تسبی فقل ما شئت در جواب گفت که قول عمر که شرف
 از منی پیغمبر است جناب سید گفت این بسیاری صور است زیر همان
 گفتن عمر که ثلث کن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله که متعصبان کانتا علی
 عهد رسول الله صحت در این که حلال بودن متعصبان آخر زمان است
 صلی الله علیه و آله بوده در این که گفت انا آخرهم یا انا آخرهم صحت
 با نیکویی را آنچه نسبت داده و او ناهی و حرمت است رسول الله صلی الله
 علیه و آله و اگر بر فرضی که ناهی پیغمبر صلی الله علیه و آله میبود باستی که عمر بعبادت
 که معینانین بهد کمبوی را قول رسول الله صلی الله علیه و آله در دلها تاثیر
 و قبولش بیشتر از قول عمر می باشد و این بر عمر هم ظاهر بود لهذا ابن ابی
 الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که عمر باین توجیه رضی عنیت فاضل سنتی
 در اینجا نیز چون جوانی نهشته و سخن استه بوده که سناکت شود گفت
 علمای ما قول ابن ابی الحدید را مقبول نیندازند جناب سید گفت قطع نظر

از قول ابن ابی الحدید شما که اهل بسا نیز که انصاف بدید و تا اهل غایب
 میدانند که از قول عمر غیر از این که مذکور شد فهمیده میشود و مؤید آنست
 روایت محمد بن اسمعیل بخاری از عمران بن حصین که او گفت بعبار
 که فارسی آن آنست نازل شد که متع در کتاب الله پس ما برسول صلی
صلی الله علیه و آله بان عمل مینمودیم و در قرآن آیه تحریم آن نازل نشد
 رسول هم نمی از آن نمود تا وقتی که وفات کرد و مردی برای خود
 گفت آنچه خواست و بعد از آن گفته که آن مرد عمر بود و از این عیسا
 منقولست که او گفت ما متع را حلال میدانیم و از رسول الله صلی الله
صلی الله علیه و آله شنیدم که آنرا حلال نمود و حضرت داد بگردن آن و ما کردیم
 متع **فصل شصت و سیم** در ذکر مناظره فاضل دیگر از اهل زمان
 که در بلاد هند با یکی از فضولای اهل خراف روداده و آن آنست
 که فاضل مذکور نقل نموده که در بلاد هندوستان او را با فاضل سنی
 در باب حدیث متفق علیه من مات و لم یعرف امام زمانه مات
 میتة جاهلیة گفت و کوا واقع شده بود فاضل سنی بعد از مخرجاتی

که گفته

که گفته و جواب شنیده بوده و جوانی دیگرند شسته پس بعد از آن گفته که مراد از
 امام زمان اطال میخواند بود که پادشاه هندی را روم باشد جناب حضرت
 پناه شیعه در جواب فرمودند که چون چنین تیونند بود و حال آنکه الاثمه من
 قریش متفق علیه کل است و کسی را در آن خلاف نیست و هیچ کس از این
 پادشاهان که لغتی قرشی نیست فاضل سنی گفت تو از آن بودی که امام زمان
 جناب فضیلت پناه فرمودند که او زیدی است پس بنا بر این باید که تو
 او را اختیار کنی تا آنکه محبت جاهلیت نمیزی با آنکه این قول منافق
 احادیث است که عمای اهل سنت روایت کرده اند که خلیفه امام
 مخمر است در دوازده پس فاضل سنی محبت گفته جوانی از این قول
 گفت لکن در تعیین دوازده خلیفه و امام متکلم گفته از ابو بکر ابتدا
 تا آنکه دوازده خلیفه تعداد نمود پنجاه معاویه و نیزید و عبد الملک و پسر او
 و بعد از شهاب ایشان را دوازده خلیفه و امام نمود و جناب فضیلت سنی
 فرمود که اگر چه ایشان که تو تعداد نمودی قرشید اما از ذریت رسول
 الله صلی الله علیه و آله نیستند و حال آنکه احمد بن حنبل در سندش و سدی

در تغییرش گفته که این دوازده خلیفه باید که این از ذریت رسول الله
 صلی الله علیه و آله باشند و این حجر متاخر در صورتش از سعد بن خیر در جای
 و در جای دیگر از بنی شیبه در این دوازده سعید بن جهان و از شعبه
 نقل کرده اند که با ایشان گفتند که بنی امیه را قحط و امنیت که ایشان خلیفه
 ایشان گفتند که بنور قار و روح میگویند بلکه ایشان ملوک و شیرترین
 ملوکند و در روایت شعبه واقع شده که اول ملوک معاویه است با
 آنکه لازم می آید که اکثر زمان از امام خالی باید که باشد و دیگر آنکه این
 حجر در صورتش از ثقات خود روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرموده در هر زمانی در مدت من عا و لهما از اهل بیت من
 میباشد که از این تحریف که انان و حیده بطلین تاویل جا بملین
 کنند و بدستی که امامان شمارند و یک سازند و بجای خود پس باید
 تا مل نماید که چو کس او اسط بسازد میان خود و خدای خود دیگر
 روایت نموده سعید بن خیر از ابن عباس در حدیث طولانی که رسول
 الله صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه السلام فرمود مثل تو مثل ولاد

در اهدت من بعد از من مثل کشتی نوح است کسی که بر آن نشست نجات
 یافت و کسی که از آن تخلف ورزید غرق شد و مثل شما مثل سارا یا
 ست هر یک غرق شد و دیگر طلوع مینماید تا روز قیامت و غیر آنها
 چون سخن جناب فضیلت پناه بانجا رسید فاضل هندی مبهوت
 گشته جوانی گفت **فصل شصت و چهارم** در ذکر مناظره ابو جعفر مؤمن
 الطاق ابن ابی حذره که یکی از افاضل اهل خراف بوده و آن است
 که صاحب فصول الحقیق از شیخ طبری نقل نموده که او گفت در کوفه و
 از اوقات جمع کثیری از گروه شیعه و سنی در محلی جمعیت داشته اند
 و ابو جعفر محمد بن مؤمن نیز در آن جمعیت بوده ابن ابی حذره عجمت
 شیعه را مخاطب داشته گفت ای گروه شیعه بدانید که ابو بکر را چهار
 چیز هست که شمارانکار آن ممکن نیست و او بسبب این چهار چیز از
 کل صحابه افضل و اکمل است یکی آنکه با رسول الله صلی الله علیه و آله
 در یک محل مدفونست و دوم ثانی اشین رسول الله صلی الله علیه و آله
 بوده در غار سیم آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله او را با مات نماز نمود

ساخت در وقت رحلت چهارم انکه او صدیق است درین مهت
 مؤمن الطاق رضی الله تعالی عنہ بر شفته گفت ای ابن ابی حذره
 بعون الله تعالی بر تو ثابت خواهم کرد انشاء الله تعالی که امیر المؤمنین
 علیه السلام از ابو بکر و سایر اصحاب فضیلت است و آنچه تو در ثبات است
 ابو بکر مذکور ساختی بر تو لازم میآید که آن جمله ثواب و مطمن است
 و وجوب طاعت علی علیه السلام را بدلیل عقل و نقل رسول الله صلی
 الله علیه و آله بر تو بهترین میباید و این جماعت که در این مجلس حاضر اند
 همین باشند اما آن چهار چیز که دلیل فضیلت ابو بکر ساختی یکی است
 که او با پیغمبر صلی الله علیه و آله در یکجا مدفونست و حال انکه این دلیل
 مخالفت اوست زیرا حضرت الله تعالی نمی فرمود از دخول نجانه
 رسول الله صلی الله علیه و آله بی اذن تهرتش و این نمی خصوصیتی مایم
 حیوة آنحضرت ندارد بلکه عام است با تمام حیات و ممات پر دخول
 در خانه تهرتش در آیام ممات بی اذن عصیت و مخالفت هر خدا
 عزوجل باشد و معلوم تو و حضار این مجلس است که پیغمبر صلی الله علیه و آله

از بسند ابواب جمع صحابه عنده و با هم حضرت الله تعالی الالباب علی بن
 ابی طالب علیه السلام و حمزه و عباس اند یعنی دل تنگ شدند پس
 رسول الله صلی الله علیه و آله که خطبه خواند و در خطبه گفت که حضرت الله
 تعالی موسی را مامور کرد دانید که در چه جای کسی خواب کند و ساکن
 نباشد هر و در ذریت او بدرستی که علی نسبت بمن بمنزله هر و
 موسی و ذریت علی بمنزله ذریت هر و نند پس غیر علی را در مسجد من جای
 و مقاربت زمان حلال نیست همه حضار مجلس مؤمن الطاق تصدیق
 نموده گفتند چنین است که تو گفتی پس مؤمن الطاق رضی الله عنه
 ای ابن حذره ربع دین تو تها شد و این که حکم کردی و گفتی ابو بکر
 ثانی اشین پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار بود مگر موسی حضرت الله تعالی
 سکنه بر رسول صلی الله علیه و آله در غار فرستاده یا فی ابن ابی حذره
 بی پس مؤمن الطاق رضی الله تعالی عنہ فرمود که آیا مؤمنان در سکنه
 با آنحضرت شریک بودند یا نه ابن ابی حذره گفت بی مؤمن الطاق
 رحمة الله فرمود که چون در غار سکنه بر وجهی تامل نشد فهمیده

میشود که او مؤمن نبوده باشد و خزن او هم مؤمن نیست و صاحب من علی بن ابی طالب علیه السلام در آن شب بجای پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیده جان خود را فدای آن حضرت نمود تا آنکه حضرت استغاثه تعالی بفرمود و باینکه ممانات نموده و من آنرا پس من بشیری نفساً استغاثه حضرت استغاثه در شان او شرف فرمود پس بگویند که منزلت صاحب تو در آن بیشتر است یا علی بن ابی طالب علیه السلام بفرمود حضرت گفت ای مؤمن الطاق پس مؤمن الطاق را گفتند ای ابی بنی هذره نصف دین تو باه شد و این که گفتی که او صدیق است پس نه چنین است زیرا علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود أنا صدیق ابی و بر صاحب تو لازم است که از برای علی علیه السلام استغاثه کند باین قول است تعالی که فرموده وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذَا نَحْنُ الظَّالِمِينَ سابقاً بالایمان الخ حضرت همه گفتند استغاثه مؤمن الطاق پس گفت ای ابی هذره سبب دین تو باه شد و این که گفتی ابوکر امامت مردم کرد و در مرض موت رسول استغاثه علی علیه السلام که این فضیلت او نیست بلکه دلیل نقص اوست زیرا که اگر رسول استغاثه

بود

انسان رجعت خواهی کرد و بصورت سنگ و خوک رجعت خواهی نموده پس آنچه میخواهی تو مردم و هم صاحب فضول الحق نقل نموده که روزی ابوحنیفه با مؤمن الطاق در بازار میگذشت که ناگاه جارجی جاز زد که طفل کم شده هر که یافته باشد نشان دهد مؤمن الطاق گفت طفل کشته ندیده بودم اما اگر کسی کشته بخواند منیت در پیش من راه میروم و اشاره باو خنیفه کرد و در کسرت که بعد از رحلت حضرت امام جعفر علیه السلام ابوحنیفه گفت با سریدان خود که آنچه آن جناب فرمود همه حق بود الا سینه که می آید که بنده فاعل نماز است و دویم آنکه خدا میرا نتوان دید چون تواند بود که خدا موجود باشد و او را نتوان دید سیم آنکه شیطان در دوزخ معذب خواهد شد و چون تواند بود که شیطان از آتش معذب باشد و او آتش باشد چون جنس از جنس تا ذی بنیت این سخن چون بطول شنیده سکنه بزد و سر ابوحنیفه را شکست مردم او را از این سخن سرزنش کردند و گفتند سر امام را خوب بگری که شکستی بجهل گفت من ازین سخن شکستن سینه شجره او را صل کردم زیرا او گفته امام جعفر را قول این بود که خدا میرا نتوان دید چون تواند بود که خدا موجود باشد و او را نتوان دید

پس باو میگویم که در روی که در سر هست موجود است پس چون آنرا نتوان دید
 و دیگر گفته ام جعفر را توبی که شیطان در آتش دوزخ مغرب بود و بعد
 چون تواند بود که شیطان از آتش باشد و از آتش مغرب بشود و حال آنکه
 مؤذنی جنبش با او میگویم سنگی که سر ترا شکست فاکست و سر تو از خاک است
 چون سر بر آتش که اذیت رسانید بر تو دیگر گفته که امام جعفر فرمود که بنده
 مختار است و ز چنین است بلکه بنده آنچه میکند کرده او کرده خدمت پس میگویم
 که این سنگ را هم خدا بتوزده از ما سرخ کرده ما کرده خدمت **فصل شصت**
 در ذکر کلمات عجیبه و غیره که از ده کلمات اول می آید این میرالمؤمنین و امام
 المتقین و یعسوب الدین علی مرتضی صلوات الله علیه و اولاده المعصومین علیهم
 السلام می آید از آنجمله حکایت شاه طاهر دکنی است و آن نسبت که قاضی نور الله
 در مجلس المؤمنین نقل نموده که در اوایل اوقاتی که شاه طاهر رضی الله تعالی عنه
 بدکن تشریف از زانی فرمود حضرتش را بوسطه استیلا و اسلحان و در نزد نظام
 شاه پراختاری نمود تا آنکه بعد از چند گاه عبد القادر سپه نظام شاه که پدر را
 با او کمال الفت و محبت بود چار شد و بیماری او امتداد یافت و شدت

می بود باستی که او را عجل کند و دیگر آنکه قرآن امامت بی هر رسول است
 الله علیه و آله بود میگویم که چون بران مطلع شد با وجود ضعف و صعوبت
 کوفت بسیار آمد و او را در کرد تا از آن بر مردم محبت میکرد و اگر با آن حضرت
 بود میگویم از بابت واقعه سوره برات بود که اول او را نصب نمود
 و بعد از آن با حضرت استر تعالی او را عجل نمود چون قابلیت آنرا داشت
 پس این دلیل واضح است بر عدم استحقاق ابو بکر خرافت و امامت را
 اما در باب علی بن ابی طالب علیه السلام میگویم که دلیل فضیلت او
 قول حضرت استر تعالی است که فرموده یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا
 نواضع الصادقین زیرا که تفسیرین اتفاق دارند که این آیه در شان او
 نازل گشت و مع هذا آیه دیگر هم بر این دلالت دارد چنانچه فرمود و یصی
 فی الباساء و انظر آیه و حسین ابنا س و لکن الذین صدقوا و اولئک
 هم المتقون چون اتفاق کل است که امیر المؤمنین علیه السلام از هیچ
 فرار ننمود و صبر و در پسا و خرد پیش از همه بود بلکه از هر یک او نبودند
 و فضیلت دیگر او آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده انی تارک فکم

التقین این مستنکیم بجان تصدق العبدی کتاب التبر و غیرتی و همثال
 این بسیار است که مقام تاب ذکر همه ندارد و تقصیر گفتند ای مؤمن الطلاق
 در همه اینها که کفنی صادق و چنین است که کفنی پس مؤمن الطلاق گفتند
 ابن ابی حذره همه دین تو تباہ گشت تا دلیل عقلی بر وجوب طاعت علی
 بن ابی طالب علیه السلام بنیت که با اتفاق علی بن ابی طالب عموز کل
 بود و این را کسی انکار نتواند کرد و عقل حکمت بر وجوب طاعت اتم
 چون سخن مؤمن الطلاق با نجار رسید ابن ابی حذره خجل و شرمسار شده از
 از مجلس بیرون رفت و پس مجلس متفرق گشتند و هم حسب فضول الحق از
 نقل نموده که چون حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از
 در دنیا رحلت فرمود ابو حنیفه مؤمن الطلاق بالبدیه گفت آری امام
 اما امام تو یعنی ابیسیل تا وقت معلوم نخواهد بود و هم حسب فضول الحق از نظر
 نقل نموده که او گفت ابو حنیفه روزی مؤمن الطلاق گفت تو بر حجتی
 مؤمن الطلاق گفت آری قائم ابو حنیفه گفت پس نیز در دنیا بمن بده و چون
 رحبت کنم از من بگری مؤمن الطلاق رضی الله عنہم فرمود ضعیفی من بزرگ بصورت

تمام مهر ساینده نظام شاه را تعقیق بان پس بر تبر بود روزی روی خود را
 سپای قاسم بسک نامی که ضعیب و مبعالج آن پیش مشغول بود مالیده گفت که
 تبر تو ظاهر گشته که فرزند دلبد من از این مرض جان نخواهد بود و اگر بگذرد از
 از سینه مراد علاج او باید بکار برود مرا کمبوی تا سینه خود را شکافته پاره ازین
 بیرون آورم و تبر بدیم و نذر بسیار کرد و مال فراوان بفقیری کافر و مسلمان
 میداد شاه طاهر چون این حال را مشاهده نمود بنظام شاه گفت که
 شاه را باید که چیزی نذر دوازده امام کند تا فرزندش شفایابد و ما خود قدر
 نماید که بعد از حصول شفای فرزند از چندین بنده را با عملی این دیار برین
 امر فرمایند هر مذنب و ظالم را که من اعلم ثابت نماید شما نیز اختیار کنید نظام
 شاه گفت دوازده امامی که میجویی کیانند شاه طاهر گفت اول ایشان
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است که یکی از چهار یار است که پس است
 خاص خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن امام حسن و امام حسین
 تا حضرت بقیة الله دوازده امام علیهم السلام را شاه طاهر مذکور است و چون
 شب در آمد بعد از شب ششمین نظام شاه خوابید خواب رفت و شاه طاهر

شریف خود شریف برد و از آن جزائی نگرفته و دوازده امام علیهم السلام را
 در پیش نظام شاه نام برده بود خایف و هراسان گردید که مبادا از نظام
 شاه مقبول درگاه حضرت نشود و پسر او میرد و با و از آن خجسته فریالی و
 جانی پس برسد سب خود را زین نموده کجک شد و منتظر بود که کسر پسرانوت
 در رسد چنانچه بطرفی در رود و چون صبح صادق طلوع نمود خادمان نظام شاه
 یکی بعد از دیگری بیعت تمام بطربشاه طاهر اندر و هر چند شاه طاهر عقل
 مینمود تا خبر سپار را بشنود میفید نیاید و او را بعفیف تعین تمام نمود نظام شاه
 برود و چون نظام شاه را نظر با و افتاد حضرتش را استقبال نموده گفت آنچه
 میخواستی که بعد از مناظره با علمای این دیار اختیار کنی مگر تو با من آن ذمیت شوم
 و بعد از این گفت و گو شروع بنقل آنچه در آن شب با و روده نمود گفت
 در شامی شب که مرض عبدالقادر بخایت استمداد یافته بود و طاف در از
 اضطراری که داشت از روی خود انداخته غش کرده بود من چون این حال مشاهده
 نمودم از غایت خزن و اندوه خواب رفتم دیدم که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
 باین سبب بود که نظام ما دای که پسر تو عبدالقادر صحت نیاید بجایمان می آوری

انکه

اینک طاف را بر سرش کشیدم و همین دم بغایت الکج عرق کرده صحت کمال
 مییابد تا تو نیز از بیعتی که در دل گذارینده بر کنوی چون از خواب بیدار شدم
 دیدم که طاف بر سر عبدالقادر کشته اند و عرق بسیار کرده و بعد از لحظه ای
 او خشک گردید بیدار گشته بنشست اما صحت از روی او بهبودی نپود و از
 روی استهای صادق طعام حبیبشاه طاهر کفایت اکنون بموجب عهد و
 پمانی که کردید رعنا و کینه که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله خلیفه پسر
 علی بن ابی طالب است و بعد از آنحضرت یازده فرزند او تیر تیر اما نام و کینه
 که بر آنحضرت تقدم نموده اند صاحب معرفت نموده اند و بر باطن اندک الحال
 مصلحت در اطهار این مذمبت نیست زیرا هر ای شما همگی در مذمبت است
 و مادامی که جمعی از سپاه شیعه در این دیار بهم نرسد کاری از پیش نتوانند
 و هر نظام شاه بهر ترقیه تنه است نمود و در یکی از روزهای عبدالعبید گاه رفته
 و قوف شاه طاهر طالب علی از بهر عاق طبعی فرمود که بر بالای منبر عیگاه
 دو خط بنام دوازده امام بخواند نام ابو بکر و عمر و عثمان را نگوید و بنام رسول
 چنین کردند امر او و نصیر الملک که در نهایت استقلال بود جز در آن روز

بیکبار از جوانی نظام شاه دور شد و در سر کوههای شجر با توابع خود شاه
 بدفع آن ها و ترا داده نمودند و چون نظام شاه در آنست که سر فرزند **الکلیف**
 است او را استمالت داده پیش خود خواند و چون در بجزرت نظام شاه آمد
 حضرتش او را معایت ساخت گفت ترا کار بجایی رسیده که با من بیعت
 بوزری و فی الحال فرمود تا چشمهای او را کنده بکشند و او را از آنجا
 بیرون بردند و در میان آتشی سرد دادند و چون سایر پسران آن حالت را
 دیدند خائف شده هر یک بجای خود آرامیدند و بعد از آن شاه ظاهر **شاه**
 با علمای آن دیار مناظره نموده حقیقت خلافت حضرت امیر المؤمنین **علیه السلام**
 اندر عدیه و بطران خلافت اجدادش را از صحاح شمه و سایر کتب معتبره آن
 برایشان ثابت گردانید و همه معرفت گردیدند و نظام شاه سرید و متقاعد
 ظاهر گشته نهایت انقیاد نسبت باو عمل می آورد و متعاقب آن و عیال
 شاه نیز دست تو تسلیم انابت بر امان ارشاد آورده مذنب حق شیعه را
 اختیار نمودند و مذنب شیعه در تمام ملک دکن استخاریافت **الحاج علی حسن**
 توفیق و دیگر از **حکایا** عجزینیت که حسب فضول الحق از تاریخ و احوال

نقل

نقل نموده که در موصل شخصی بوده که با سبانی شجر باو تعلق داشته و آن عدو
 الله دشمنی تمام با حضرت سید الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام داشته
 و پیوسته آنحضرت را سب می نموده اتفاقاً شبی شاه ملک در خواب می بیند
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله با اتفاق امیر المؤمنین **علیه السلام** آن عدو الله آمده پیغمبر
 علیه السلام با آنحضرت خطاب نموده فرمود که بزبان کردن این پاسبان را که او سب گشته
 پس آنحضرت ششمی پیمان دو کتف او زد و او را کشت و چهل و یکدیگر غیر شاعر
 در آن شب این خواب را دیدند و چون صباح شد آنرا در آن کشته و میان
 دو کتف او را شکافته دیدند پس اهلش تجسس قاتل او ساجی شدند و چون
 اینک این خبر در شهر منتشر شد و آن شاعر و چهل کس دیگر بر این حال مطلع
 گردیدند یک یک نزد ملک آمده او را از آن خواب خبر دادند پس ملک
 فرمود که کسی متعرض نشوند که او را علی بن ابی طالب بجز نموده پیغمبر صلی الله
 علیه و آله کشته و تمام او را از کتاب نبرد و نقل نموده که باز در موصل مردی بوده
 که او را احمد بن احمد و رعدوی میگویند و او نیز با حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام مجال عدوت داشت و در یکی از سالها جمعی بطولوفیت **الحکایا**

میرفتند او نیز در ایشان آمده گفت وصیت من شماست که چون بجزیره رسید
 در پیشم قدر رسول است از زبان من با تخریب خطاب کنید که عجب از تو که جز
 خود را بعلی دادی و او را بر کنیدی آیا از او چه دیدی که او را پسندیدی
 شکم فرمایم بزرگ او را خوش کردی و چنین کاری کردی بآن عجمت
 قسم داد که البته این پیام مرا بر سر بسایند و چون ایشان بدیدند که پیغام
 آن عدو است از خاطر ایشان خوشتر از هر شمشیر که در مذاق شمشیری که از ایشان
 حضرت امیر المومنین علیه السلام را در جواب بدید که میفرمود پیام آن مرد را
 چرا نرسانیدید و چون صباح شد و آن جمع از خواب و مطلع شدند نیز
 مظهر صبری التمر علیه السلام که آمده پیام را بگذرانیدند و چون شب در آنجا
 دیدند که آنحضرت بخانده آمده از کار وی سر او را بریده کار در از طرف
 او پاک کرد و در زیر در خانه کار در انداخت و آنرا از خاک پوشانید
 آن جمع این خواب و تاریخ آنرا در جای نوشته یادداشت کردند و چون
 بموصل آمدند شنیدند که آنقدر کشته شده و هاکم موصل جمع را از همسایه غیر مسلم
 بعثت آن مجوس ساخته پس آن جمع نیز و ملک آمده صورت حال را

کرد

که در خواب مشاهده نموده بودند عرض کردند چون ایشان بخانده رسیدند
 حال را چنان دیدند که آن جماعت در خواب دیده بودند و چون بکلیت عرض
 کردند ملک حکم بکلی می مجوسین نموده و بسبب این واقعه جمع کثیری تشیع یافتند
 از مذہب خود بری شدند آن استغذی من یشاؤ الی امرای مستقیم و هم
 صاحب فضول الحق از کتاب تاریخ اکل سلجوق که جمشتمحمدالدین مجلی بن
 یشاؤ نسبت نقل نموده که چون سلطان ملکشاہ وفات کرد از او سه پسر ماند
 سلطان سنجر و سلطان محمد و سلطان برکیان و اکبر ایشان سلطان سنجر بود
 و چون او بیست بنماز و طاعت حضرت معبود تحقیق عتبت عظمی قیام میداد
 بعضی امرای سلطان ملکشاہ را اعتقاد این بود که او صدحیت پادشاهی
 ندارد و باید که یکی از بنی احماد البارسلان را پادشاه کرد زیرا ایشان
 مختاریت رشد و استعداد هست و بعضی دیگر را عقیده این بود که چون او
 وارث ملک است باید که او بر تخت سلطنت و فرمان دینی قرار گیرد پس
 بعد از گفت و بسیار رای همایشان باین قرار گرفت که صورت حال را
 با بونظر بویک برین استحقاقی جوینی که در آن زمان افضل فضل و در و در آن

عرض نماید و آنچه او بفرماید عمل آورند پس با اتفاق بخانه او آمده عرض کردند
 پس او سلطان سخر را اختیار نموده گفت که چون او وارث ملکست
 در هیچ مذهبی جایز نیست که غیر او بر تخت سلطنت قرار گیرد پس همه را
 اتفاق نمودند سلطان سخر را بر خود پادشاه کردند و او همیشه بعد از و داد
 و رعیت پروری قیام مینمود و در رواج شریعت و آکمال اهتمام داشت
 اتفاقاً در روز جمعه در مسجد جامع میان شیعه و سنی در مذبح گفتگو واقع شد
 اهل سنت جمعیت نموده آن شیعه را کشند و چون سلطان سخر بر این حال
 مطلع گردید تیغش را منوال و فرود مذبح شیعه ساجی شد پس از علمای ظاهر
 و از مشایخ اهل سلوک تقیثش حقیقت مذبح شیعه نمید و از قول شیخ
 تشفی خاطر او را حاصل نمید آخر الامر همه آنجا رفت که علمای ظاهر مشایخ
 اهل سلوک بودند سلطان سخر عرض کردند که تقیثش حقیقت مذبح شیعه
 از حکیم ثنایی غزنوی که در آن زمان مسلم الثبوت همه علمای ظاهر و باطن
 بودند نماید و آنچه او بفرماید سلطان سخر اختیار کند پس مقرر چنان شد که
 ابونصر بوبکر بن اسحق که افضل الفضلا و بزرگس بود در این مسئله راز

هز

از جناب شیخ استعلام نماید ابونصر صورت نزاع را نوشته بای از شاگردان
 خود بجزارت شیخ فرستاد و چون حضرت شیخ بر مضمون آن نوشته مطلع گردید
 قصید انشای فرمود و در آن قصیده ابونصر بن اسحق را مخاطب داشته فرمود
 که بیت از پی سلطان ملک شد چون بنیاداری رواست تخت و تاج
 پادشاهی جز که سینه دشتن از پی شاه رسل آخر و ابا شد بگو که خبر علمی و
 عرشش حجاب نموده دشتن مراباری کنو نماید ز روی عقاده حق بر آ
 بردن و دین پند دشتن انکه او را بر علی داری مقدم بی سخن نیت او
 در دو کیتی قدر نموده دشتن هست تسویات شیطان گفته در وصف غیر
 حضرت کفر اندر جهل آن گفته باورد دشتن و چون فرستاده از رخ نو باز آمد
 و این جواب را آورد ابونصر بوبکر بن اسحق این جواب را انشای نمود و سلطان
 سخر را بر این دشت تا حکم کند که من ابوبکر کسی تعریف شیعه ننمود و هر کس در نزد
 که هست کسی را با او کاری نباشد و دیگر از نواد حکایات حکایت مینماید
 ملا و زبجان شیراز است با مولانا تقی شوشتری چنانچه در فصول اتق مذکور است
 و آن چنین است که در سال هزار و هجرت ملا و زبجان شیرازی که از اعاظم

فضول اهل خلاف و شافعی مذموب بود از دیار خود هجرت نموده توجیه
 هندوستان شد و در پیش اکبر پادشاه اعتبار تمام بهم رسانید منصب
 کتابداری با وفوق کردید و با اعلان مذموب شافعی سعی تمام میکرد و توجیح
 مذموب شیعه نیز و چون اکبر پادشاه از در دیار هلت نمود پسر سلطان
 سلیم بخت سلطنت قرار گرفت و از وسعت مشربی که در دست تفر
 فرمود که طوایف هر یک مذموب خود عمل نمایند و کسی با کسی کاری نماند
 و در مجلس او صاحبان دیان و مذموب مختلفه راه داشتند اتفاقاً روزی
 در مجلس سلیم پادشاه ملا و زبمان در نقی مذموب شیعه سخن می گفت
 و مولانا محمد تقی شوشتری تحمل نشده ابطال سخنان او نموده تا آنکه
 میان ایشان گفتگوی بسیار و مناظره پیشمار واقع شد سلطان
 سلیم از این آزرده شد و گفت طرف چیر نیست که از طرفین بهر تیره باطن
 رو میدهد و حتی ظاهر نمیکرد بلکه حیرت بیشتر میشود مولانا محمد تقی شوشتری
 از قول پادشاه تلمذ شد و گفت من بار و زبمان در حقیقت مذموب
 مباحه میگویم سلطان سلیم گفت مباحه نیست گفتند با و که در مباحه مذموب

معین

معین میسازند و در ظرف آن مدت طرفین ملکی را و عادیفرین میکنند
 با این طریق که از طرفین هر که بر ناحق است بملای بدر قمار شود و آنکه بر حق
 است سالم باشد و کسی بدو نرسد پادشاه را ازین معنی بسیار آید
 و ایشان دست یکدیگر را گرفته تا بیست روز و عده کردند در شب مذموب
 خادمه ملا و زبمان چراغی در دست بکتابخانه ملا بود و کاری بود
 از آن چراغ آتش بکتابخانه ملا می افتد و ملا خود را بکتابخانه میماند
 که شاید آتش را علاج کند یا کتاب چندی بیرون آورد و در مای کتابخانه
 بهم آمده کتابهای آن خود با آن خود و خادمه آن خود همه سوختند و چون پادشاه
 و هر او سایر مردم بر این مطلع شدند تکلی بهبوداری مذموب شیعه و مولانا
 محمد تقی درآمدند و از امرای عظیم گردید فاخته و ایام اولوالعقاب را رقم
اوراق کوبید که در وقت گرفتن پادشاه روم در آنجا نفعی نداشتند
 در آن بلده بودم و مشاهد نمودم که لشکریان بعد از گرفتن شهر دست
 بتاراج دراز کردند و در بغداد خانه نمائند که تاراج نشد الا حاج محمد
 که او شیعه خالص اعتقاد و ریش سفید همسگران بغداد بود و آنجا از این سخن منع شد

که اورا همسایه بوده استی پیش از آنکه بغداد را بگیرند در ایام حمزه آمدند
 سنی بجای محمد کفر بود که چون سلطان مراد پادشاه تجار و در نهایت
 صلاحیت ممکن نیست که بغداد را بگیرد پس الحال تو از مذمت شیخ در گذر
 و سنی مذمت شومان ترا محافظت نماید و مگر از آن کسی از لشکر بود که
 حاضر محمد بعد از استماع این قول از او باو میگوید که کز آن بسیاری که
 من ترا محافظت خواهم بود چون شب تاراج در می آید جمعی از لشکر
 بخانه آن مرد سنی میروند و هر چه از اثاث البیت و غیره بود بر میگیرند تا آنکه
 اکتفا نموده در طرف در جوار این خانه درختی بودند که شاید چیزی دیگر
 بدست آورند که در کجی یافتند صاحب خانه بر میخیزد و او را آلا برهنه
 میکنند بجهت شی که زیر جامه راهم از پای او بیرون میآورند و بعد از آن
 میزده اند که چیزی نشان دهند و او خود را بنجوی از آنجا از دست
 خلاص ساخته از راه باو بخانه حاج محمد می اندازد و چون در شب
 باران میبارید و سردی هوا هم شدتی داشت آن مرد از سر ما بسیار
 متأثر شده بود که یان و لرزان بیای حاج محمد افتاده کفر بود

که مرا

که مرا در یاب حق همسایگی مرا بجای آورد پس حاج محمد اول او را بر پیشانی
 و ثانی با او میگوید که دید دست ولایت امیر المومنین در این امر و از آنجا
 داده از مذمت خود تبری جبه مذمت شیخ میکند اختیار کند تدریجاً
و هم را تم اوراق گوید که از آنکه شنیدم که میگفت در قرینه فوج که در جوار
 بغداد است و در آنجا شیعه سنی میباشند و از اهل آن جمعی که نصف
 ایشان شیعه و نصف دیگر سنی بوده اند کشتی در درجه بغداد داشته اند
 که از آن کشتی مدار خود را میگذرانیدند اتفاقاً روزی گفتگوی شد
 میان میافند و قدری گفتگو میکنند و بعد از آن باهم میگویند که با هم
 و از طریق استدلال و توفی مذاکریم پس باید که بطریق دیگر حقیقت بند
 هم را بدانیم یکی از ایشان میگوید که سنی از عمر و شیعه از علی علیه السلام
 باید ناهمی است دعا نماید از دعای هر کدام که ماهی کشتی افتد مذمت
 حق و مذمت آن دیگری باطل است پس اول مرتبه شیعیان از پیشوا
 فخری عمر ماهی مکرر است دعا نمودند و مطلب رسید و چون شیعیان
 از جناب امیر المومنین صلوات الله علیه است دعا نمودند پناه صله استی

از آب بیرون آمده بلند شد و شتی افتاد و میان آنقدر شادمانی که این اتفاق باشد یکی
 دیگر شده عاقلان شیعانی یکی دیگر در جویست کردند و بی فاصه مظلوم صل شد
 دیگر استیان گفتند شیعانی که اگر سه تا شود دیگر در حقیقت ندرت شام شبی نمی مان چون
 شیعانی سحر استند عاقلان و نماهی زود تر آن دو مای شتی افتاد پس میان آن دو
 یقین بود به شیع و اهریست از مدینه بر آمدند و در آن فصل آنقدر بود که
 و آنقدر ذوالفضل اعظم **و دیگر از نواد حکایا** چنانچه در باب فصول التوحی از عین
 مؤمن شیعانی نقل نموده است که فخر الدین تموی و عطا العبد در روزی بر سر
 که خاتم صفا علی بن ابی طالب گفت سئلونی عن ما دون العرش من هم
 از علمای دین اسلام میگویم همین را در یادون عرش چه بودیم ما که از فی از جمله
 زمانی که در کوشه نشسته بود عطا را می بینید سر بر آورد و گفت ای شیخ و مشو
 مسلمانان دعوی بزرگی کردی بگو که عقده تمامه که بر سرداری چندت شیخ
 گفت ای زن لعنت فخری بر تو یا بر شوهر تو با و چنانچه رسول الله فرموده زنی که از
 خانه بیرون آید اگر بی از آن شوهر بیرون آید تا نماز خود معاوت نمودن حضرت آنقدر
 و ملائکه بر او لعنت میکنند و اگر با آن شوهر بیرون آید بر شوهر لعنت میکنند تا ملائکه

آن زن بخانه خود باز آید پس از آن چون این حدیث را از شیخ بشنید گفت ای
 شیخ خیانت کرده و طریق امانت بگمانیا ورده در نصیحت نیرا در این حدیث که تو
 و اعط و واضحی زمان بسیار بجز و عطا و نصیحت تو می اندازد چه جهت این حدیث
 برایشان نقل نموده و گمان میوز زیدی و دیگر میگویم که نکاح زمان رسول
 صلی الله علیه و آله را بعد از وفات آنحضرت است جهت چه جایز نبود شیخ گفت زید رسول
 در حال محامات حکم زندگان دارد پس چنانچه نکاح زن زندگان جایز نیست نکاح زمان
 رسول الله نیز از این جهت جایز نیست حرام است زن گفت است لقی ای شیخ اما
 بمن بگو که خروج عایشه از خانه خود و جنگ علی بن ابی طالب و تن ابی انون
 رسول الله صلی الله علیه و آله بود یا بدون آنحضرت بود و اگر میگوید بی آنحضرت چگونه می شود
 و اگر میگوید بی آنحضرت بود بلکه چه لازم می آید و عطا بهوت نشد در جواب
 چیزی نگفت بجز آن زن با خطاب نموده گفت ای شیخ من شوهر ندارم و دیگر
 بودم از آن جمعین خود الصادق علیه السلام و تهرش از مال خود از او نموده
 در سگت حرار در آورده و تها محمدتک از حسن گفتار تو تشبیه بر رسول الله و عترت
 طاهرین تهرش صورت فرستادند و دیگر از نواد حکایا اینست که هم صاحب

از تاریخ خلفای بنی عباس که در تاریخ غزنین و غیره از بی جمع منوره نقل کرده که روزی که رسول
 عباسی در سن فرمان دبی قرار گرفته با عام داده بود در میان آن جماعت شش مرد فرزند
 که او را وضع کرد و پس از او را طلبید پس یک روز قیامه و چهارم در آن روز گفت از قیامه گفت و در حضور
 دارم متوکل گفت بعد از رسول تم غنی بود پس گفت آن مرد گفت آنی که در مسئله الخطوب و
 حضرت اطرب کان و انتدج اطربا و سید ما ضیا است در مسئله الغالبین بنی طالب
 متوکل گفت بریند او را پس کی از رضا فخرت با و گفت بگو ای ابو بکر گفت ای امیر المؤمنین ابو بکر
 متوکل گفت دیگر بود مرد گفت الظاهر بنی المصعبین و الضاربین السبعین و حاج بن
 و باغ البعین و مصعبی البعلین بنی المصعبین بنی بنی طالب با متوکل گفت بریند او را
 پس خفیه با و گفت که عمر مرد گفت ای امیر المؤمنین آن عمر بود متوکل گفت دیگر که بود مرد
 ابن عم الرسول و زوج الرسول الذی انزل الله فیما و لیسیم الله و رسوله و الذین
 آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم علی حق مولانا و مولی
 اتقین علی بن ابی طالب متوکل گفت بریند او را پس با و گفت که بو عثمان مرد
 گفت ای امیر المؤمنین آن عثمان بود متوکل گفت دیگر که بود مرد گفت ای امیر حجاج بن
 یوسف متوکل گفت یا از نخست این با که نوبت علی بود چون او را ترک نمودی گفت

یا امیر



یا امیر هرگاه اسم علی را بر زبان را ندیم امیر بزبان من هر کردی پس از نردون تو رسیدیم
 و کسی که بان سر قرین بود مذکور است تمام آن تو من باشم متوکل گفت عایشه افضل بود
 یا فاطمه مرد گفت یا امیر عایشه افضل بود متوکل گفت سپرد لیل مرد گفت زید افضل است
 الله تعالی میفرماید فضل الله النبی امیر علی القاعدین در حجه و عایشه حجاج
 کرد و فاطمه از خانه خود بیرون نیامد پس عایشه از فضل ما شد متوکل گفت
 هرگز کسی از بنی مخت شبعه نبوده و چون تو شیعه شده در میان ایشان مرد گفت
 بو هرطه آن من شیدم که مادر حجه من زنا کار نبودند من حلال
 زاده ام و از زنا حاصل شده ام پس متوکل گفت و را از
 بعد از آن خارج نمایند تمت الکتاب بعون الملک
 التو با ب فروع الفروع قسم بعد است و الفروع فی
 صغر المظفر فی یوم العید انزل الله فی حق الطاهر
 که بجای سید ۱۲۵۰ حجه الحاق
 الا بیا حقه المصطفی علیه و علی
 تصدیق است که
 که سید در حقیقت
 بر حق است
 یا امیر



[Faded handwritten text in a rectangular frame]

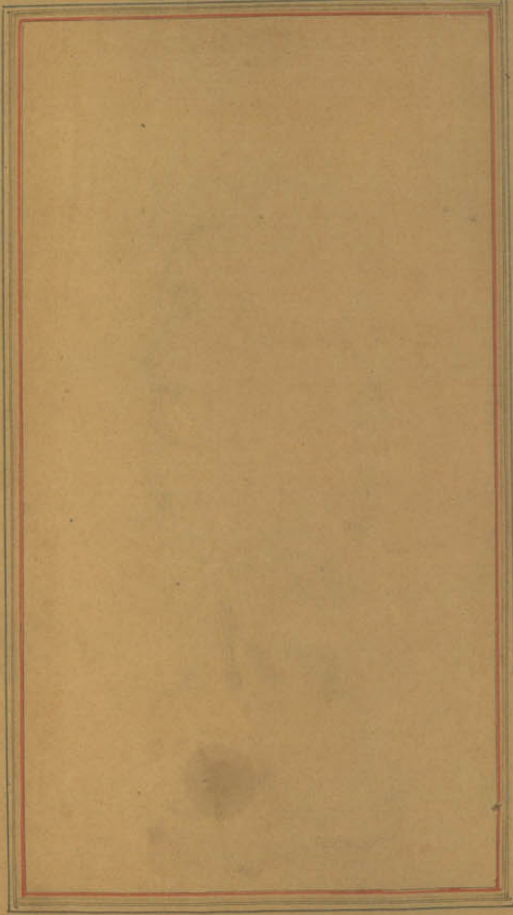
بسم الله

عاش عجزی که در وقت سحاب می آید زمین را می آید که کوه در وقت از پدید
نصیر صلیب تا قوس بلند است و هر فرمود که در وقت ایام میرا هر که خوش میگوید
عزیز که هم خاد و بر او هر سول تبر میزند فرمودی صلیب بر زمین که سوزی و نیار میزند و میگوید
لا اله الا الله صفا صفا صفا ان الدنيا فخرنا و شغفنا استهوتنا
دستورنا یا بن الدنیا و قادیان الدنیا جمعا یا بن الدنیا جمعا
تلف الدنیا قرنا ما من یوم فی عین الا اذ هم منار کما قر ضیغنا و ارا تبق و یضنا
دارتلف لسان ما قر ضنا فیما الاله لقرت منا

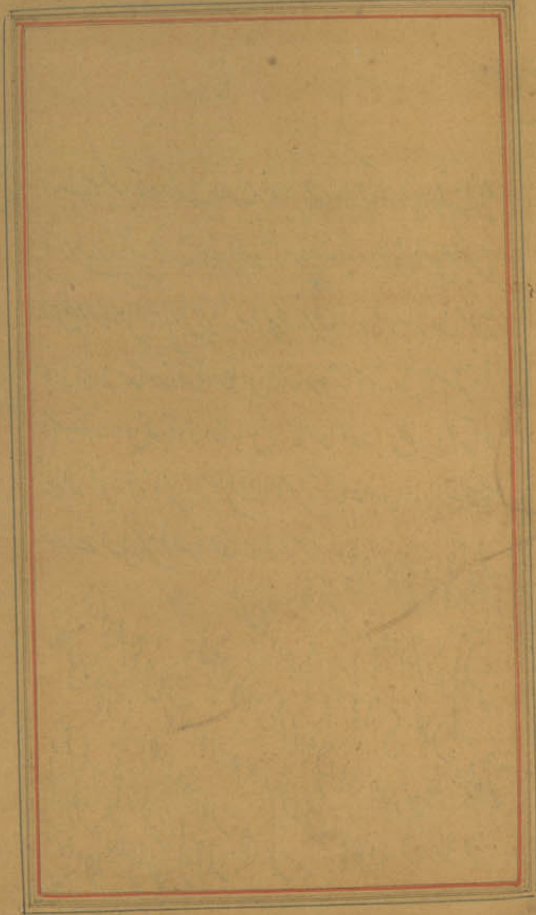
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والمقام السالكين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والمقام السالكين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والمقام السالكين

۶۱۳



۶۱۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۶۱۵

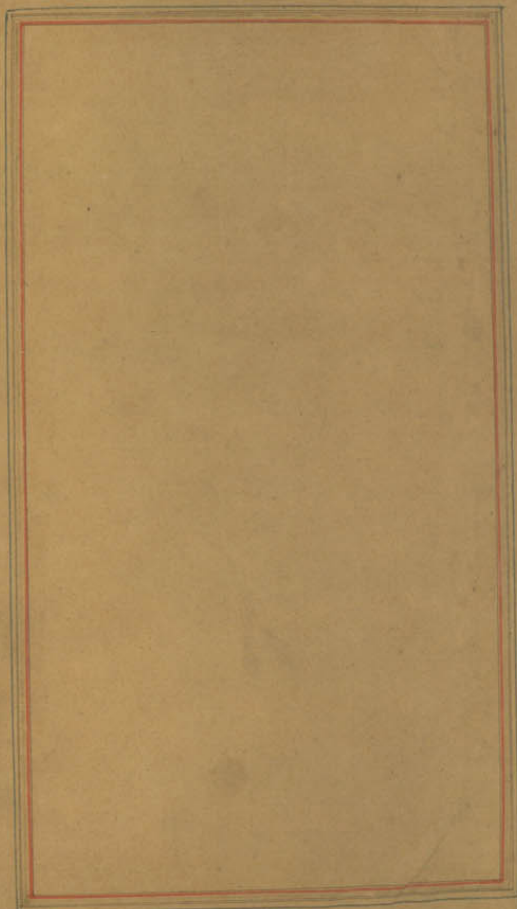


۶۱۶

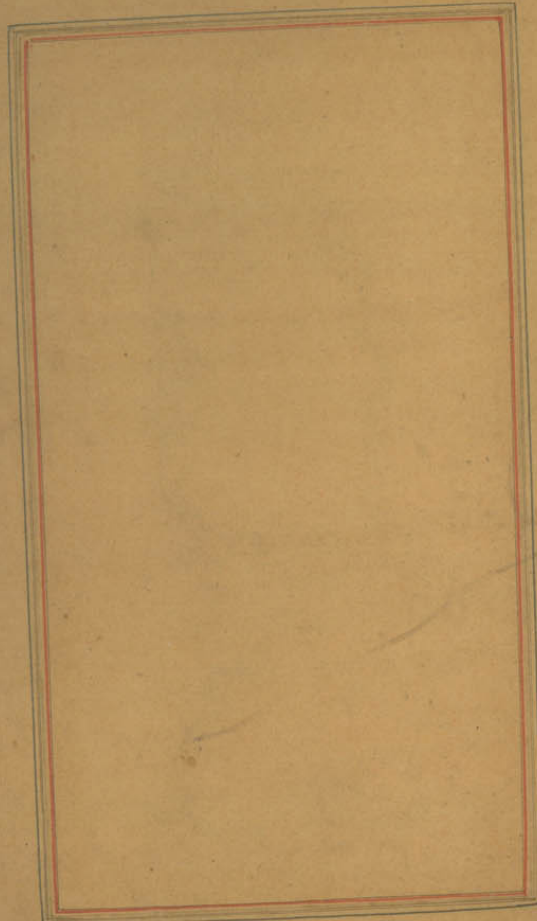


کتابخانه ملی ایران

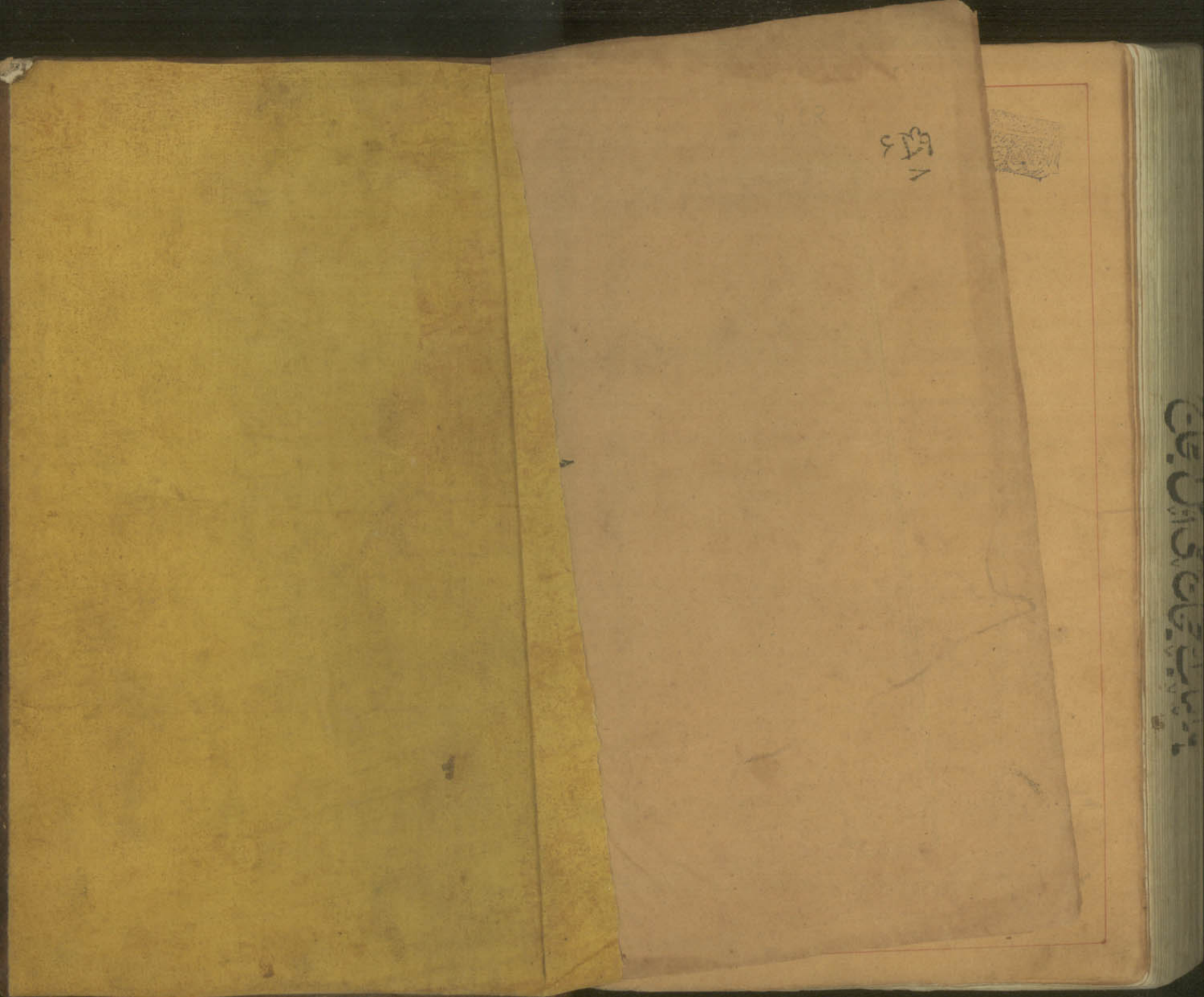
۶۱۷



۶۱۶



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



سب 1

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

